

بنیادهای عقیدتی مجاهد فی سبیل الله

ترجمۀ فارسیِ

سلسله مباحث صوتی

(عقیدتی-فقهی پیرامون جهاد به همراه ردِّ برخی شبهات)

تحت عنوان "دید ڕوونی"

ماموستا کریکار

مترجم: اکرم توسلی

بنیادهای عقیدتی
مجاهد فی سبیل الله

ترجمهٔ فارسیِ

سلسله مباحث صوتی

(عقیدتی- فقهی پیرامون جهاد به همراه ردِّ برخی شبهات در این زمینه)

تحت عنوان " دید ڕوونی"

ماموستا کریکار

سخنران: ماموستا کریکار

مترجم: اکرم توسلی

فهرست

کلام مترجم..... ۷

مقدمه..... ۸

قاعدهٔ اول: هدف از خلقت انسان عبادت‌کردن الله است ۱۷

قاعدهٔ دوم: حتمیت و تداوم نزاع و اختلاف در میان حق و باطل (اهل ایمان و اهل کفر)..... ۲۰

قاعده سوم: با جدایی اهل کفر و اهل ایمان دشمنی و نبرد میانشان ایجاد شد..... ۲۸

قاعدهٔ چهارم: خداوند خبیر با حکمت و قَدَرش گاهی کفار را بر مسلمانان مسلط می‌سازد ۳۲

نحوهٔ تعامل دشمنان اسلام با مسلمانان..... ۳٤

قاعدهٔ پنجم: مراحل مسیر تمکین..... ۵۲

قاعده ششم: جهاد دو نوع است: جهاد دفع و جهاد طلب..... ۷٤

دلایل جهاد طلب: ۷٤

رد شبهه و ادعای نافیان جهاد طلب ۷۷

قاعدهٔ هفتم: جهاد در اصل فرض کفایی است اما در بعضی حالات به فرض عین تغییر می‌یابد ۸۸

قاعدهٔ هشتم: آموزش نظامی بر هر مسلمانی واجب است جز بر کسی که عذر شرعی موجه داشته باشد..... ۹٤

قاعده نهم: امت مسلمان امتی مجاهد است..... ۱۰۰

قاعده دهم: تنها مجوز برای ترک جهاد عدم توانائیست(نبود قدرت و شرایط)؛ که در این حالت بی‌درنگ إعداد و آماده‌سازی واجب می‌شود ۱۰٤

نکتهٔ بسیار مهم..... ۱۱۰

قاعدهٔ یازدهم: هجرت تا قیامت باقی است..... ۱۱٦

قاعدۀ دوازدهم: مسلمانان یک امتند و بر یکدیگر حق نصرت ویاری دارند. ۱۳۲
قاعدۀ سیزدهم: جنگ با دشمن نزدیک مقدم است. ۱٤٤
قاعدۀ چهاردهم: جنگ علیه مرتد، مقدم بر جنگ علیه کافر اصلی است ۱٤۸
قاعدۀ پانزدهم: انقلاب علیه حاکم مرتد..... ۱۵۲
حکم شارع در مورد قوم مغول(تاتار)..... ۱۷۵
رد شبهه شیخ آلبانی: کودتای نظامی و شورش مسلحانه بدعت است..... ۲۱۰
قاعدۀ شانزدهم: طاغوتان زنده از طاغوتان مرده بدترند..... ۲٤۰
قاعدۀ هفدهم: قدرت اسلام در نصرت و یاری مسلمانان برای یکدیگر است. ۲٤٦
قاعدۀ هجدهم: "الحرب خَدعة"جنگ حیله و فریب است. ۲٦۲
مسئله: اگر کشتن کافر حربی بدون کشتن خانواده‌اش میسر نبود، آیا جایز است که خانواده‌اش با او کشته شوند؟..... ۲۷۳
قاعدۀنوزدهم: غایت اصلیِ جهاد پیروزی و غلبۀ دین است نه شهادت ۲۸۸
قاعدۀ بیستم: نصرت و پیروزی تنها از جانب الله است. ۳۱٦
پیوست۱: حکم طلب علم شرعی برای مجاهد ۳۳۲
مبحث اول: انواع علوم شرعی و حکم طلب آن‌ها..... ۳۳۲
مبحث دوم: رد شبهۀ وجوب طلب علم شرعی قبل از جهاد ۳۳۹
مبحث سوم: علوم شرعی که لازم است فعالان عرصۀ جهاد آن را بدانند..... ۳٤۵
پیوست۲: تقوا و پرهیزگاری شرط جهاد نیست..... ۳۵٦
تعریف إعداد و آماده‌سازی..... ۳۵۷

مقدمه دانشگاه آزاد علوم اسلامی (زادی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جِهاد، این واژه‌ی مبارک و پرمحتوا، این مسیر مستقیم و نورانی، این سعادتمندیِ بزرگ و این خیرِ بی همانند و هم‌تراز، پیش از آنکه میدان رویارویی مبارزانِ مسلمان با سربازان کفر و طاغوت باشد، میدان تقابل و مبارزه‌ی عقیده و باور صحیح با عقیده و باور باطل و فاسد است؛ راه و مسیری است که رهروانش پیش از مجهَّز شدن به سلاحهای جنگیِ کارآمد و کشنده، بایستی به قوّت ایمان و باور، مجهّز گردند و به سلاحِ عقیده‌ی پاک و صحیح، مسلّح شوند. مگر جز این است که کسانی بوده‌اند که ظاهراً در صف سربازان رسول خدا (صلّی الله علیه وسلّم) حضور داشته و به جنگ و مبارزه علیه کافران پرداخته‌اند، اما پس از مرگشان رسول خدا (صلّی الله علیه وسلّم) فرموده است: «سهمشان تنها آتش دوزخ است»؟ تنها به این دلیل که از عقیده‌ای پاک، برخوردار نبوده و نیّتی خالص و دور از آلودگی در پشتِ تلاش و کوششان قرار نداشته است.

آری! اگرچه حضور در میدان حقیقیِ جهاد - آنجا که مجاهدانِ موحّد، روبه‌روی سربازان شیطان قرار می‌گیرند و جان بر کف، آماده‌ی شهادت می‌شوند - فضیلتی بسیار بزرگ و بی‌مثال است امّا بدون بهره‌مندی از عقیده‌ای صحیح و سالم، فایده‌ای به شخصِ حاضر در میدان نمی‌رساند و پناه بر خدا رنجش را بر باد می‌دهد! از این رو مجاهد بایستی همگام با یادگیری فنون جنگ و مبارزه و همزمان با تمرین و تکرار آموزه‌ها، نکات و دروس اعتقادی را نیز به خوبی بیاموزد و اطمینان داشته باشد که بدون برخورداری از سلاح عقیده، به‌روزترین سلاحهای جنگی نیز به او فایده‌ای نخواهد رساند!

از سویی، همانطور که مجاهد بایستی فنون جنگی را از مربّیان نظامیِ باتجربه و کارآزموده‌ای یاد بگیرد که مسیر جنگ و مبارزه را بارها طی کرده و با تمامی ابعاد آن آشنا هستند، عقیده و باور صحیح را نیز بایستی از عالِمان مجاهدی بیاموزد که میان علم و عمل، جمع کرده و همگام با صعود از پله‌های دانش شرعی، میادین و جبهه‌های جِهاد و مبارزه را نیز یکی پس از دیگری طی کرده و اینگونه به مقام «عالِمِ عامِل» یا «دانشمندِ مجاهد» رسیده‌اند.

بدون تردید، یکی از کسانی که در هر دو مسیرِ دانش و مبارزه، گام برداشته و در هر دو میدان علم و جِهاد، دست به سِلاح بُرده و به جنگ دشمنان دین و قرآن رفته و به اذن خداوند متّعال در هر دو مسیر نیز به موفقیت

قابل توجّهی دست پیدا کرده و شایستگی توصیف به وصفِ «عالِمِ عامل» را یافته، دانشمندِ نُخبه و مجاهد نستوه، ماموستا کریکار است (نحسبه کذا والله حسیبُه).

اگرچه همواره سخنان ماموستا شیرین و دلنشین، و قَلمش روان و نوشته‌هایش دلپذیر است، اگرچه در بسیاری از علوم شرعی، صاحب نظر است و در زمینه‌ی سیاست و تاریخ، صاحب اثر، امّا گویی در میان تمامی این دانشها آنچه اوجِ تخصّص و نخبگیِ او را نشان می‌دهد، آنچه بیش از هر چیز دیگری شخصیّت حقیقیِ او را نمایان می‌سازد، آنچه بیشتر از سایر مطالب و موضوعات از قعرِ دلش بر می‌خیزد و سخنان و بیان تجاربش در آن، فراتر از سایر مباحث، بر دل می‌نشیند و شنونده و خواننده را به وجد می‌آورد، «جِهاد و آموزه‌های جِهادی» است.

پس با اطمینان می‌توان گفت: بایستی در حوزه‌ی جِهاد در حلقه‌ی درسِ ماموستا نشست، در مکتبِ جهادی او زانو زد و از انبوهِ دانشها و تجارب او در این حوزه، توشه‌ای برای خود برداشت!

اثرِ حاضر، تلاشی است ارزشمند و والا که در همین مسیر مبارک، انجام گرفته و می‌تواند در نیل به این مقصود، بسیار مفید و اثرگذار باشد. این اثر که تحت عنوان «بنیادهای عقیدتی مجاهد في سبيل الله» آماده و انتشار یافته، گردآوری و ترجمه‌ی سلسله مباحث صوتیِ ارزشمندی است که ماموستا کریکار (فك اللهُ أسرَه) تحت عنوان «دیدرِوونی» ارائه داده و در آن به معرّفی، شرح و بیان مبانیِ اعتقادی و فقهیِ پراهمیّتی می‌پردازد که بایستی مجاهد در راه خدا از آنها آگاهی داشته باشد و در میدان علم و عمل به‌کارشان بگیرد.

این اثر، مشتمل بر یک مقدّمه، بیست قاعده‌ی اعتقادی - فقهی و دو پیوست است. تبیین هدف و مقصود خلقت، توضیح سنّت تقابل، مراحل گوناگون تمکین، انواع جِهاد، حکم جِهاد، هجرت و فضیلت آن و ... از مهمترین مسائلی است که در ذیل قواعدِ مذکور در این اثر به آنها پرداخته شده است.

مطالعه‌ی دقیق این اثر ارزشمند می‌تواند در زمینه‌ی تربیت و پرورش «مجاهد في سبيل الله» به‌ویژه از نظر اعتقادی، نقشی بسیار اساسی داشته باشد و او را از این نظر در مسیری صحیح و صواب، قرار دهد و آماده‌ی تمامی مواجهات و مبارزات گرداند.

در پایان از خداوند متّعال می‌طلبیم استاد ارجمند و ماموستای مجاهدمان را حفظ کند و او را از زندان طاغوتانِ صلیبی برهاند، تلاش و زحمت مترجم بزرگوار را مورد قبول قرار دهد و به ایشان اجر و پاداش عنایت فرماید، مجاهدان را - در هر گوشه از زمین که باشند - یاری دهد و در نهایت، پیروزی و سرافرازی را به تمامی مسلمانان، ارزانی فرماید؛ آمین!



کلام مترجم

الحمدلله الذی لا معبود بحق الا هو والصلاة والسلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین

اما بعد:

رساله پیشِ رو ترجمۀ فارسی سلسله‌ای صوتی از جانب ماموستا نجم‌الدین‌فرج مشهور به فاتح "کریّکار" می‌باشد.

ایشان در این سلسله صوتی که تحت عنوان " دید ڕوونی" نشر شده اصول و مبانی مهم عقیدتی و فقهی که دانستنِ آن بر هر مجاهدی لازم است را تبیین می‌نماید.

در اینجا تذکر نکات آتی را لازم می‌دانم:

۱ - تمامی نوشته‌های مندرج در این رساله اعم از متن و پاورقی، ترجمۀ گفته‌های ماموستا کریکار می‌باشد غیر از مواردی‌که داخل این علامت [ ] می‌باشد.

۲ -منابع و مصادرِ این مباحث بر اساس مکتبةالشاملة ذکر شده است.

۳ - عنوان سلسلۀ صوتی اصطلاح کوردی " دید ڕوونی" می‌باشد که به معنای «روشن کردنِ راه» و یا معنایی نزدیک به این عبارت می‌باشد اما ترجیحا اسم رساله را عنوانِ "بنیادهای عقیدتی مجاهد فی‌سبیل‌الله" گذاشتم.

٤- ماموستا کریکار اصل این قواعد را از کتاب "العُمدة في إعدادالعُدَّة" نوشتۀ شیخ عبدالقادربن‌عبدالعزیز گرفته و توضیحات و نکاتی را بر آن اضافه نموده است، که کتاب مذکور نیز تحت عنوان "جهاد ربّانی و ملزومات بنیادی" به زبان فارسی ترجمه شده است.

از خداوند تبارک و تعالی خواستارم این عمل را از تمامی آنانی که در نگارش، تهیه و نشر این رساله سهمی داشته‌اند قبول فرماید.

مترجم

اکرم توسلی

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادى له. وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾[1]

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾[2]

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾[3]

أما بعد: فإن أصدق الحديث كتاب اللَّه تعالى، وخير الهدى هدى محمد -صلى اللَّه عليه وسلم- وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار.

﴿رَبَّنَا ٱفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِٱلْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْفَـٰتِحِينَ﴾[4]. آمين.

ناشناخته‌ماندن راه و منهج پیامبران -علیهم‌السلام- بر مردم، سبب شده که انسان‌ها آن‌گونه که شایسته است الله متعال را نشناسند ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ﴾ « آنان آن گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند (این است که تو را به شرک می‌خوانند.) » و همین عدم شناخت سببِ ایجاد شرک شده و باعث شده انسان‌ها در ربوبیت، عبودیت و حاکمیت دین برای الله منّان شریک قرار دهند.

همچنین غریب گشتن مسیر و منهج صحیح آن‌گونه که پیامبران علیهم‌السلام آن را ابلاغ و بیان کرده‌اند، باعث ایجاد انحرافات فکری و عقیدتی در میان مسلمانان شده به گونه‌ای که شیوهٔ صحیحِ فهمِ تحولات

---

[1]. (آل عمران: ۱۰۲)[« ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامان گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.»]

[2]. (النساء: ۱) [«ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله‌ی رحم را نادیده گیرید)، زیرا که بیگمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیده‌ی او پنهان نمی‌ماند).»]

[3]. (الأحزاب: ۷۱-۷۲)[« ای مؤمنان! از خدا بترسید (و خویشتن را با انجام خوبیها و دوری از بدی‌ها از عذاب او در امان دارید) و سخن حق و درست بگویید. در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد. »]

[4]. (الأعراف: ۸۹) [پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقی که سنّت تو در داوری میان محِقّینِ مصلِحین و مبْطِلینِ مفسدین، بر آن جاری است) و تو به‌ترین داورانی (چرا که بر همه‌چیز آگاه و بر هر چیز توانائی).]

سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی جامعه مبهم گشته و زیر سوال رفته است. در چنین شرایطی فرد مسلمان هرچقدر هم دلسوز باشد نمی‌تواند کاری از پیش ببرد؛ زیرا نمی‌داند که حل تمامی این مشکلات (فکری، عقیدتی، منهجی و اجتماعی) تنها در پیروی از وحی الهی است و همچنین عدم آگاهی نسبت به راه و روش صحیح سبب می‌شود که انسان نتواند منهج صحیح را از مسیر جاهلیت تفکیک کند درنتیجه گاهی در برخورد با مشکلات از رویکرد جاهلیت استفاده می‌کند و در خیال خود فکر می‌کند که این اجتهاد است و کاری نیکوست و خدای‌ناکرده گاهی دچار کفر می‌شود، درحالی که او این تعامل و برخورد را از جزو ایمان و منهج صحیح می‌پندارد؛ بنابراین به خاطر مصون‌ماندن از چنین اشتباهاتی تصمیم گرفتم که ۲۰ قاعدهٔ اساسی را -که حقائقی عقیدتی، و از قوانین و قواعد ثابت در دنیا و زندگی هستند- در مورد منهج صحیح بیان کنم که برگرفته از وحی پاک الهی است.

در حقیقت این قواعد واجباتی بدیهی و ثوابتی دینی هستند که نباید مسلمانان از آن غافل و نسبت به آن جاهل باشند. بلکه آگاهی و اعتقاد به این قواعد و پایبندی و التزام به آن‌ها از اصلی‌ترین واجبات دینی هستند. به یاری الله در این‌جا بعضی از قواعد اصلی و اساسی عقیدهٔ اهل‌سنت‌وجماعت را در مورد جهاد بیان می‌کنم و آن را تحت عنوان " دیدِرِوونی" منتشر می‌کنم.

به کسانی که می‌خواهند این قواعد را به صورت درسی یاد بگیرند توصیه می‌کنم که همانند طلبهٔ علوم شرعی، این قواعد را نزد استادی با دقت و ریزنگری بخوانند، آن را همانند متنی از متون شرعی حفظ کنند و سپس امتحان دهند. از الله متعال خواهانم که ما را یاری و هدایت کند و با معیت خودش ما را ارشاد نماید. آمین.

با حول و قوت الله که پروردگار ماست می‌گویم: همان‌طور که پایبندی بر قرآن و سنت سبب محفوظ‌ماندن این دین از انحرافات سرکشان،مبتدعان و جاهلان است از کسانی که خود را منتسب و پیرو این دین می‌دانند، بی‌شک جهاد نیز سبب حفظ این دین از تجاوز دشمنان خارجی و یاغیان داخلی است و التزام به قرآن و سنت، و جهاد دو قدرتی هستند که از عقیده و کیان مسلمانان دفاع می‌کنند همانگونه که در آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید بدان اشاره شده که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ «ما پیامبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان

(برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه‌ی نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می‌کنند. خداوند نیرومند و چیره است.»[1] الله متعال عظیم و عزیز است و بدون شک قادر بر این است که از شریعت و پیامبرانش دفاع کند و هرچه را اراده کند می‌تواند با قدرتش اعمال و اجرا کند اما این مسئله- ارسال پیامبران، موازین و آهن و ابتلای مردم با یکدیگر- برای اقامه حجت بر مردم است.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید: «دین اقامه نخواهد شد مگر با قرآن و میزان و آهن، قرآنی که هدایتگر است و آهنی که با آن دین یاری و حمایت می‌شود ... »[2]

بنده نیز در اینجا به پشتیبانی الله متعال برخی شاخص‌های کلیدی عقیدتی، رویکردها و مواقفی را ذکر می‌کنم که اهمیت و تاثیر جهاد را در اقامهٔ این شریعت بیان می‌کند. برخی از این شاخص‌ها، به ویژه ۵ مورد اول در حقیقت بخشی از نگرش و باور عقائدی مسلمانان است و مستقیما به قضیهٔ عقیدتی قضا و قَدَر مرتبط است که بر هر مسلمانی واجب است که این موارد را بیاموزد و فهم کند و با اخلاص به آن‌ها تعامل کند تا ذات و ماهیتِ صراع و رویارویی میان کافران با مسلمانان را درک کند و آرمان و هدفِ از جهاد را به خوبی فهم کند.

بنابراین می‌توان این شاخص‌ها را "عقیدهٔ جهادی" یعنی "عقیدهٔ قتالی"[3] مسلمانان نامید همان‌طور که در ارتش و نیروهای نظامی هر کشوری، نهادهایی برای آموزش و توجیه معنوی نیروهای نظامی با همین عنوان یا عناوین مترادف و نزدیک به این عنوان وجود دارد. هر نیروی نظامی و ارتشی هرچند هم که کافر باشند اما یک رکن اساسی معنوی دارند که به آن عقیدهٔ جنگ می‌گویند در زبان عربی به آن

---

[1] .[نکته: ماموستا کریکار در این مباحث آیات را به زبان کوردی برای مخاطبان ترجمه و تفسیر نموده است و بنده به خاطر اجتناب از خطا و اینکه آیات را دوباره از زبان کوردی به فارسی ترجمه نکنم، ترجمه اغلب آیات را از "تفسیر نور" دکتر مصطفی خرمدل رحمه‌الله نقل نموده‌ام(مترجم)]

[2] .مجموع‌الفتاوی(۳۶/۳۵)[همچنین می‌گوید: «سلاح و شمشیرهای مسلمانان این شریعت را که همان قرآن و سنت است یاری می‌دهند چنانکه جابربن‌عبدالله می‌گوید: "رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما امر کرد که با این -یعنی شمشیر- هر کس را که از این-یعنی قرآن- خارج می‌شود بزنیم"»همچنین می‌گوید: «دین، با کتابِ هدایتگر و آهنِ یاری‌کننده اقامه می‌شود.» مجموع‌الفتاوی(۳۹۶/۲۸) و در دیگر مواضع از کتاب‌هایش]

[3] .[این اصطلاح در زبان فارسی به "دکترین رزمی" مشهور است که مختصرا عبارت است از: دکترین رزمی: در معنای عام، دکترین را نظریه و تعالیم علمی، فلسفی، سیاسی، مذهبی و مجموعه‌ای از نظام‌های فکری می‌دانند که مبتنی بر اصول معینی باشد (مترجم)]

"العقیدةالقتالیة" که آن را زمینه‌ای عقیدتی و دیدگاهی برای جنگ برپا کردن علیه جبههٔ مقابل و دشمنانشان. هدف این نهادها و هدف از این عقیدهٔ جنگ نیز همان‌طور که معلوم است زرع و نهادینه کردن عقیده و دیدگاه رزمی در مغز، قلب و احساس نیروهای نظامی است. حتی سپاه‌های ملحد و بی‌دین، سازمان‌ها و تشکیلات سکولارها از وسوسه‌های شیطانی و خیالاتِ مغرورانه خودشان، شیوه و کیفیت این عقیده و دیدگاه رزمی را در ظاهر حق برنامه‌ریزی کرده و در قالب حق جلوه داده و به نیروهای خود القا می‌کنند که در حقیقت تماما همان دیدگاه و فکر جنگ‌طلبانهٔ شیطان است همان‌طور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّآ أَرۡسَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمۡ أَزّٗا﴾ « نمی‌دانی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستاده‌ایم تا آنان را (در انجام گناهان) سخت برانگیزند و بیاغالانند ». بنابراین می‌بینی که نیروهای کفر محارب تمام دیدگاه‌ها، عقاید و رویکردهای (باطل) را تبدیل به عقیدهٔ جنگ کرده‌اند تا عامل و انگیزه‌ای برای دفاع و هجوم و جنگ علیه طرف و جبههٔ مقابلشان باشد. به عنوان مثال نژاد خود را برتر از نژاد دیگران می‌دانند مانند (عقیده برتری نژادی) نازی‌ها، یا اینکه مانند صلیبیان جنگ خود را، حق و مشروع می‌دانند، چون می‌خواهند که فکر، دیدگاه و قوانین تمدنی (به اصطلاح) پیشرفته خودشان را رواج دهند همان‌طور که در این دوران نشر و تحمیل دموکراسی چنین ادعایی دارند. یا این‌که می‌خواهند به وسیلهٔ این عقاید از کشور و ملت خودشان در برابر مهاجمان دفاع کنند و دیگر دیدگاه‌ها و عقاید مشابه به طوری که انگیزه‌ای باشد برای بسیج کردن و ورود مردم به ارتش‌هایشان تا در هنگام جنگ و رویارویی بتوانند بجنگند و دفاع کنند. و تمام این‌ها به یک هدف است که سرباز جنگاور به این قناعت و باور برسد که او برحق است و طرف مقابلش ناحق است. عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه در روز حدیبیه به پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم عرض کرد که "مگر ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل نیستند" و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز می‌فرمود: «بلی» یعنی بله به تاکید برحق هستیم. سران کفر نیز همین‌طور،خداوند تعالی دربارهٔ فرعون و دارودسته‌اش می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَانِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ﴾ «(جادوگران بعد از رایزنی به یکدیگر) گفتند: این دو نفر قطعاً جادوگرند. آنان می‌خواهند شما را با جادوی خود از سرزمینتان بیرون کنند، و آیین بهتر و برتر شما را از میان بردارند.»

بنابراین اهل ایمان و اهل کفر و هر ملت و سرزمینی که دارای سپاه و نیروی نظامی است تلاش و سعی دارند که این عقیدهٔ جنگی و قتالی را در درون سربازانشان زرع و نهادینه کنند. اما آنچه ما مسلمانان در مورد جهاد به آن اعتقاد داریم مختصرا به این شرح است:

الله متعال تمام مخلوقات را آفریده و امر کرده که او را پرستش کنیم و از فرامین او که به وسیلهٔ پیامبران برایمان بیان شده پیروی کنیم. مردم (جن و انس) نیز با توجه به پذیرش و عدم پذیرش این فرامین مطابق با قضا و قدر الله به دو دستهٔ کافر و مؤمن تقسیم شده‌اند سپس الله تعالی به منظور ابتلای ایمان و موقف، یکی از این دو گروه را بر دیگری مسلط می‌کند. همان گونه که در آیهٔ ۲۰ سورهٔ فرقان صراحتاً بدان اشاره شده و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾« ما برخی از شما را وسیله‌ی امتحان برخی دیگر کرده‌ایم (و اغنیاء را با فقراء، تندرستان را با بیماران، پیامبران را با کافران و مشرکان، و برعکس می‌آزمائیم). آیا شکیبایی می‌ورزید؟ (تا از عهده‌ی امتحان الهی بدر آیید و پاداش بزرگ او را دریافت نمائید؟ شکیبایی کنید، چرا که شکیبایی رکن اصلی پیروزی است). خدای تو بینا است (و همه‌چیز را می‌بیند و همگان را در برابر اعمالشان پاداش می‌دهد).»

یکی از امتحانات الله برای سنجش ایمان مؤمنان آن است که گاهی کفار را با فرمان قَدری خود بر آن‌ها مسلط می‌سازد تا کفار برای ریشه‌کن کردن و مرتد کردن مسلمانان تلاش کنند و گاهی نیز مؤمنان را با فرمان شرعی خود بر کافران مسلط و پیروز می‌کند تا دعوت الهی را به کافران برسانند و در صورت عدم قبول این دعوت، دستور به جنگ با کفار داده شده تا این‌که آن‌ها تسلیم به احکام شریعت شوند و قدرت و سیادتِ آن سرزمین ازآنِ شریعت الله باشد و تمام مناهج و دیدگاه‌ها، منهج و شریعت الله باشد و غیر الله به عنوان معبود قرار داده نشود و غیر او عبادت نشود؛ و باید موحدانه فقط الله عبادت شود و نباید در هیچ چیزی برای الله متعال شریکی قرار داده شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حدیث صحیح متفق‌علیه می‌فرماید: « أُمِرتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله»«به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم، تا این‌که بگویند: به لااله‌الاالله و محمدرسول‌الله شهادت دهند».

همچنین در حدیثی دیگر می‌فرماید: «بُعِثْتُ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ بِالسَّيْفِ، حَتَّى يُعْبَدَ اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَجُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي، وَجُعِلَ الذِّلَّةُ وَالصَّغَارُ عَلَى مَنْ خَالَفَ أَمْرِي، وَمَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»[1]«نزدیک به قیامت با شمشیر برانگیخته شده‌ام برای محقق ساختن توحید و روزی‌ام زیر سایهٔ نیزه‌ام قرار داده شده و برای هر کس که از فرمان من سرپیچی کند ذلت و خواری قرار داده شده است. و هرکسی خود را شبیه قومی کند او از زمرهٔ آنان است.»

---

[1]. امام احمد آن را از ابن‌عمر روایت نموده و ابن‌عساکر در "تاریخ دمشق" و خطیب‌بغدادی در "الفقیه‌والمتفقه"(۷۳/۲) و آلبانی در صحیح الجامع (ش۲۸۳۱).

در نتیجه جهاد یکی از شیوه‌ها و راهکارهایی است که سببِ تحقق یکتاپرستی و پرستش موحدانهٔ الله در جامعه می‌شود و الله تعالی همین جهاد را سبب آزمایش بندگانش در دنیا قرار داده تا در آخرت بر اساس دید و موقف‌شان به آن‌ها پاداش دهد و یا مجازات کند و آن را به صورت یک قاعده و اساس در سورهٔ محمد آیهٔ ۴ بیان کرده است و می‌فرماید: ﴿ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾« برنامه این است، و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت. امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید (و مؤمنان راستین را با جهاد با کافران امتحان نماید).»

و در سورهٔ شوری آیهٔ ۷ و ۸ می‌فرماید: ﴿تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لاَ رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاَ نَصِيرٍ﴾« و (همه‌ی مردمان را) از روز گردهم‌آیی (قیامت) که شک و تردیدی در وقوع آن نیست بیم دهی. (در آن روز، مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ. اگر خدا می‌خواست، همه‌ی مردمان را یک دین و یک آیین می‌کرد (و به جملگی ایشان یک نوع طرز تفکّر می‌داد و به یک راه رهبری می‌نمود) امّا خدا (به انسانها آزادی داده است، تا در پرتو آن راه یزدان یا راه شیطان را برگزینند، و بر اثر این انتخاب، به بهشت یا به دوزخ روند... او) هر که را بخواهد غرق رحمت خود می‌کند (که مؤمنانند، و هر که را بخواهد وارد عذاب خود می‌گرداند که کافرانند) و کافران (در قیامت) نه دوستی دارند و نه یاوری.»

اما باید به این نکته اشاره کرد که الله متعال مطابق با قَدر و حکمت خویش انسان‌ها را به دو دسته تقسیم کرده و هر کدام از این دو دسته (اهل ایمان و اهل کفر) بنده و مخلوق الله هستند، خواه یا ناخواه تحتِ فرمانروایی و قدرت او هستند و الله حکیم و عادل است و علیم و قدیر است و ما نیز به الله و صفات نیکویش ایمان و یقین داریم و ما تسلیمِ قَدَر دستورات شرعی الله هستیم و بر رعایت و انجام آن امور پایبند هستیم و حمد و ستایش برای الله است و خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد و فقط او عبادت می شود و اوست که دیگران را مورد بازخواست و پرسش قرار می دهد.[1]

[1]. [اشاره به آیهٔ ۲۳ سوره انبیاء ﴿لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ﴾« خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده‌گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (و در افعال و اقوالشان جای ایراد و سؤال بسیار است).»]

این مطلب را باید در چند قاعده و بخش شرح و توضیح دهیم. باید این متن این قواعد را مانند متن یک علم شرعی حفظ کرده و به خاطر بسپاریم.

قواعد بیست‌گانه جهادی
از دیدگاه
اهل‌سنت و جماعت
(بنیادهای عقیدتی مجاهد)

قاعده اول:

هدف از خلقت انسان عبادت کردن اللّه است

قاعدهٔ اول: هدف از خلقت انسان عبادت کردن الله است

خداوند در سورهٔ ذاریات آیهٔ ۶۵ می‌فرماید: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ﴾« من پری‌ها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام»

"**عبادت**" عبارت است از پایبندی و التزام به قوانین و شریعتی که الله متعال توسط پیامبران برای انسان‌ها فرستاده و بیان فرموده است. الله رحمان پیام و رسالتش را به تمام اقوام رسانیده است. بنابراین وظیفهٔ انسان‌ها پذیرفتن و عمل‌کردن به آن پیام و رسالت است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾[1] « ما به میان هر ملّتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی پیامبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید.»

"**طاغوت**" یعنی شیطان، بت و حکم جاهلیت که شامل حکومت جاهلی، یا قانونگذاری و تنفیذ قوانین جاهلیت، و یا ارجاع داوری و قضاوت به قوانین جاهلیت می‌شود.

همچنین می‌فرماید:﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلاَ فِيهَا نَذِيرٌ﴾[2]« هیچ ملّتی (از ملّت‌های پیشین) هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.»

یکی از لوازم این دعوت (عبادت موحدانهٔ الله و دوری از طاغوت) فرستادن و برانگیختن پیامبران است و حضور پیامبران در میان اقوامشان سبب اتمام حجت با تمامی انسان‌ها می‌شود به خاطر این‌که روز قیامت هیچ عذر و بهانه‌ای برای هیچ کس باقی نماند: ﴿رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾[3] «ما پیامبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان، و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیامبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیامبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم) و خدا چیره‌ی حکیم است (و کارهایش از روی قدرت و حکمت انجام می‌پذیرد).»

خداوند در میان هر ملتی پیامبری را برگزیده تا رسالتش را به آن مردم برساند و از میان هر ملتی کسانی بودند که با اخلاص و تقوا دین را پذیرفته و به آن پایبند شدند و بعد از فوت پیامبران آن را به عنوان امانتی دینی به نسل‌های بعد انتقال می‌دادند تا حجت بر آنان نیز تمام شود. در این باره الله متعال می‌فرماید: ﴿وَ

---

[1]. (النحل، ٣٦)
[2]. (فاطر، ٢٤)
[3]. (النساء، ١٦٥)

مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولاً يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلاَّ وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾[1] «پروردگار تو هرگز شهر و دیاری را ویران نمی‌سازد مگر اینکه در کانون و مرکز آنجا پیامبری را برانگیزد تا آیات ما را بر اهالی آن فرو خواند، و ما شهر و دیاری را نابود نکرده و نابود نمی‌گردانیم مگر اینکه ساکنان آنجا ستمکار باشند.»

پیامبر بزرگوارمان صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»[2] «کسانی که حاضرند، سخنان مرا به دیگران (غائبان) برسانند» و همچنین می‌فرماید: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»[3] «از من به دیگران برسانید هر چند یک آیه هم باشد»؛ و برای همین امر است که فرموده: «وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»[4] «علما وارث پیامبرانند».

همچنین در صحیح مسلم آمده که می‌فرماید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةً بِأَمْرِ اللهِ»[5] «دسته‌ای از امتم همواره بر این دین می‌مانند و به فرمان الله پایبندند و دینش را تنفیذ می‌کنند»؛ درنتیجه دعوت و امر به عبادت و یکتاپرستی وظیفه‌ای شرعی است و این دعوت را دستوری شرعی و دینی نیز می‌گویند چون‌که الله و رسولش این دعوت را به عنوان یک قانون و دستور قرار داده‌اند. و انجام این وظیفه-یعنی امربه معروف و نهی از منکر- سبب می‌شود که فرامین و دستورات الهی همیشه در میان مردم جریان داشته باشد.

به علاوه شرط نیست که همهٔ انسان‌ها این دعوت را بپذیرند و بدان پایبند باشند چون‌که پروردگار انسان‌ها را خلق کرده و (بنابر عدل و حکمتش) آنان را دو دسته قرار داده که بعد از ابلاغ رسالت، عده‌ای آن را قبول کرده و الله را شناخته و او را عبادت می‌کند و عده‌ای هم از شناخت الله سربازمی‌زنند و او را نمی‌پرستند.

---

[1]. (القصص، ٥٩)

[2]. صحيح البخاري(تعليق د. مصطفى ديب البغا)[دار ابن كثير](١٦٥٤و٦٦٦٧). فتح‌الباری (١٠٤).

[3]. صحيح البخاري(٣٢٧٤)

[4]. سنن ابوداود[المكتبة العصرية](٣٤٦١)؛ سنن‌ابن‌ماجه[دار إحياء الكتب العربية](٢٢٣)؛ سنن ترمذی (٢٦٨٢)؛ مسند امام احمد(ج٥/ش١٩٦)؛ صحیح ابن‌حبان(ج١/ش٢٨٩) و آلبانی آن را در صحیح‌الترغیب‌والترهیب(ش: ٧٠) صحیح دانسته است.

[5]. صحيح‌مسلم[دار إحياء التراث العربي](١٠٣٧)

قاعده دوم:

وجود و تداوم نزاع و اختلاف بین حق و باطل

قاعدهٔ دوم: حتمیت و تداوم نزاع و اختلاف در میان حق و باطل (اهل ایمان و اهل کفر)

خداوند متعال در سورهٔ هود می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾[1] «(ای پیامبری که آزمند بر ایمان آوردن قوم خود و متأسّف بر روی گردانی ایشان از دعوت آسمانی هستی! بدان که) اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را (همچون فرشتگان در یک مسیر و بر یک برنامه قرار می‌داد و) ملّت واحدی می‌کرد (و پیرو آیین یگانه‌ای می‌نمود، و آنان در مادیات و در معنویات و در انتخاب راه حق یا راه باطل اختیار و اختلافی نمی‌داشتند. آن وقت جهان به گونه‌ی دیگری در می‌آمد) ولی (خدا مردمان را مختار و با اراده آفریده و) آنان همیشه (در همه چیز، حتّی در گزینش دین و اصول عقائد آن) متفاوت خواهند ماند. (مردمان بنا به اختلاف استعداد، در همه‌چیز حتّی در دینی که خدا برای آنان فرستاده است متفاوت می‌مانند) مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد (و در پرتو لطف او بر احکام قطعی الدلاله‌ی کتاب خدا متّفق بوده، هرچند در فهم معنی ظنّی الدلاله‌ی آنکه منوط به اجتهاد است، اختلاف داشته باشند) و خداوند برای همین (اختلاف و تحقّق اراده و رحمت) ایشان را آفریده است، »

همچنین در سورهٔ یونس می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَلَوْ لاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾[2] «بی‌گمان کسانی که (خودخواه و سیاه‌دل هستند و به اوج طغیان رسیده‌اند و از جهالت به گرداب ضلالت افتاده‌اند و سعی در رستگاری خود از کفر و نفاق ندارند) حکم پروردگارت نسبت بدیشان این است که ایمان نمی‌آورند (مگر وقتی که عذاب را با چشم خود ببینند). هرچند که همه‌ی دلائل روشن (و تمام آیات و معجزات الهی) به سراغ آنان بیاید، (ایمان نمی‌آورند) تا زمانی که عذاب دردناک را مشاهده کنند (که در این هنگام ایمان آوردن سودی نمی‌بخشد). هیچ قوم و ملّتی (که در شهرها در گذشته زندگی می‌کرده‌اند به طور دسته‌جمعی در برابر پیامبران الهی به موقع) ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خواركننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدّت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم. اگر

---

[1]. (هود، ۱۱۸-۱۱۹)
[2]. (یونس۹۶-۹۹)

پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کره‌ی زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند (امّا ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو (ای پیامبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است).»

بله؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دوست داشت که همهٔ انسان‌ها ایمان بیاورند اما این امری غیرممکن است چون با اختیار قَدَری و آزادی‌ای که خداوند مقرر کرده همخوانی ندارد. تقسیم‌شدن مردم به دو دستهٔ مؤمن و کافر، قَدَر الله است: ﴿وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾[1]« بگو: حق (همان چیزی است که) از سوی پروردگارتان (آمده) است (و من آن را با خود آورده‌ام و برنامه‌ی من و همه‌ی مؤمنان است) پس هرکس که می‌خواهد (بدان) ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد (بدان) کافر شود.»

و این قضا و قدر الهی حتمی است و تا قیامت تداوم می‌یابد وگرنه خداوند اگر اراده می‌کرد با کن‌فیکون تمام مردم را مسلمان می‌کرد چراکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[2]«هر گاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.»

بنابراین طبق ارادهٔ خداوند مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾[3]« او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید. خدا می‌بیند هرچه را که می‌کنید.»

مردم در ابتدا همگی مسلمان بودند و این دو دستگی بعد از آن بود که بعضی از آنان دچار شرک و کفر شدند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾[4]« مردمان (در آغاز آفرینش) ملّت واحدی بیش نبودند (و سرشت انسانی ایشان استعداد خیر و شرّ در خود داشت. خداوند پیامبرانی از میانشان برانگیخت تا آنان را در برابر وحی آسمانی به راه خیر بدارند و ارشاد کنند. بعدها) مردمان دو گروه شدند و با هم اختلاف پیدا کردند. (یعنی دسته‌ای از کلام آسمانی پیروی کردند و راه خیر در پیش گرفتند، و گروهی به وسوسه‌ی شیطانی گوش فرا دادند و به راه شرّ رفتند و میکربِ پیکر جامعه‌ی انسانی شدند). اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب بزرگ کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز

---

[1]. (الکهف، ۲۹)
[2]. (یس، ۸۲)
[3]. (التغابن، ۲)
[4]. (یونس، ۱۹)

به تأخیر انداخته شود)، درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف دارند (با تمییز حق از باطل، و برجای داشتن محِقّ و نابودکردن مبطِل) داوری می‌شد (و مسأله‌ی کفر و نفاق خاتمه می‌یافت، چرا که از ترس نابودی آنی، اختیار که رمز تکامل و پیشرفت است از میان برمی‌خاست و جبر مطلق بر جامعه حاکم می‌شد. امّا چون مجازات آنی مخالف سرشت انسانی است، خدا چنین نکرد).»

ابن‌کثیر می‌گوید که ابن‌عباس در مورد تفسیر این آیه چنین روایت کرده است که: «**کان بین نوح وآدم عشرة قرون، کلهم علی شریعة من الحق، فاختلفوا، فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین**»[1] «بین آدم و نوح ۱۰ قرن فاصله بود که مردم همگی مسلمان و بر دینِ حق بودند و بعد از آن دچار اختلاف شدند، پس خداوند پیامبرانش را (پی در پی) برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند».

بعد از این اختلاف، که مردم دچار بت‌پرستی و شرک شدند خداوند پیامبرانش را همراه با دلیل و برهانِ معجزه به‌سوی مردم فرستاد تا دوباره مردم را با دلیل و برهان به توحید دعوت کنند و بر مردم اتمام حجت شود و کسی این بهانه را نداشته باشد که گمراهی و بی‌دینی‌اش به اختیار خودش نبوده است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[2] «و به این وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد. بیگمان خدا بر هر چیزی توانا است.»

پس هر کسی که هلاک شد و با گمراهی از دنیا رفت بداند که بعد از روشن‌شدن و بیان حق این گمراهی را برگزیده و هرکس هم می‌خواهد متدین و مسلمانانه زندگی کند پس بر راه شرع و با تکیه به دلایل شرعی زندگی کند و بر آن استقامت ورزد.

بنابراین بعد از این‌که کفر و شرک در جامعه‌ای آشکار می‌شد آمدن فرستاده و پیامبر از جانب الله برای بشارت و هشدار به مردم یک ضرورت می‌شد الله تعالی در این‌باره می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[3] «مردمان (برابر فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت

---

[1]. تفسیرابن‌کثیر[دارالکتب‌العلمیة](۴۲۵/۱)
[2]. (الأنفال، ٤٢)
[3]. (البقرة، ٢١٣)

اجتماعی یك‌گونه و) یک دسته بودند. (کم‌کم دوره‌ی صِرف فطری به پایان رسید و جوامع و طبقات پدید آمدند و بنا به استعدادهای عقلی و شرائط اجتماعی، اختلافات و تضادهایی به وجود آمد و مرحله‌ی بلوغ و بیداری بشریت فرا رسید) پس خداوند پیامبران را برانگیخت تا (مردمان را به بهشت و دوزخ) بشارت دهند و بترسانند و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت (و عدالت) دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند داوری کند (و به این وسیله مرحله‌ی نبوّت فرا رسید. آن گاه) در (مطالب و حقّانیت) کتاب (آسمانی) تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترسشان قرار داده شده بود، و به دنبال دریافت دلائل روشن، از روی ستمگری و کینه‌توزی (و خودخواهی و هواپرستی، در پذیرش و فهم و ابلاغ و اجرای کتاب) اختلاف نمودند (و مرحله‌ی اختلاف در دین و ظهور دینداران و دین‌سازان حرفه‌ای فرا رسید و زمینه‌ی بروز و سلطه‌ی طاغوت فراهم شد). پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه‌ی خویش (که مایه‌ی رشد فکری و ایمان پاک و زمینه‌ی رستن از انگیزه‌های نفسانی و تمسّک کامل به کتاب آسمانی است) به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد، و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست (که همان راه حق است) رهنمود می‌نماید (تا حق را از میان انحرافها و اختلافها دریابند، و مرحله‌ی برگشت به دین راستین و حاکمیت کتاب و شریعت فرا رسد).»

اما با وجود این که خداوند این پیامبران را با دلائلی روشن و نشانه‌های آشکار و معجزه برای مردم فرستاد؛ طبق قضا و قدر الهی باز هم مردم دچار اختلاف شدند و دو دستگی رخ داد و جنگ و نبرد بین‌شان درگرفت: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾«این پیامبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی از آنان سخن گفت، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی پسر مریم معجزاتی دادیم و او را با روح‌القدس (یعنی جبرئیل) تقویت و تأیید نمودیم. اگر خداوند می‌خواست کسانی که بعد از این پیامبران می‌آمدند، به دنبال نشانه‌های روشنی که به (دست) آنان می‌رسید (و هدایت راستین و دین حقی را که دریافت می‌نمودند به مقتضای چنین هدایت و دینی، همه‌ی ایشان ایمان می‌آوردند –و بر عیسی علیه‌السلام(بر تولد، حیات،رسالت و...) –اختلافی نمی‌ورزیدند و) با یکدیگر نمی‌جنگیدند. ولیکن (بنا به خواست خدا) اختلاف ورزیدند و بعضی ایمان آوردند و برخی کافر شدند و اگر خدا

می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند و به ستیز برنمی‌خاستند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد». [1]

برادران محترمم به این نکته توجه کنید که این اختلاف و نبرد،که بعد از آمدن پیامبران همراه با دلایل و براهین و معجزات پیش آمد چقدر خطرناک است.

هر پیامبری که خداوند مبعوث کرده، در آغاز دعوت اقوامشان با آن‌ها به مخالفت برخاستند. مخالفان آنان فقط حاکمان نبودند، بلکه ثروتمندان، خوشگذرانان، سران و بزرگان جاهلی‌شان، کسانی که به ارزش‌های جاهلیت تعصب داشتند، کسبه و بازاری‌های حرام‌خوار، و همچنین شرابخواران و فاجران و زناکاران نیز در صف مخالفان بودند. این درحالی بود که پیامبران به‌وسیلهٔ وحی‌ای که به آنان القا می‌شد، این مردم را آگاه می‌کردند و آنان را به خداشناسی، خداپرستی، پایبندی به شریعت الله و راضی بودن به حکم خداوند و حاکمیت شریعتش فرا می‌خواندند، اما این مردم با وجود این‌که پیامبرانشان را می‌شناختند از ایمان آوردن خودداری می‌کردند و به جبههٔ مقابل می‌رفتند و با پیامبران مخالفت و دشمنی می‌کردند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حدیث متفق‌علیه می‌فرماید: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ» [2] «امت‌ها بر من عرضه شد پیامبری عبور می‌کرد در حالی که یک نفر با او بود (فقط یک نفر به او ایمان آورده بود) و پیامبری دیگر دو نفر به همراه داشت و پیامبری دیگر چندنفر همراهش بودند و پیامبری هم بود که هیچ کس با او نبود.»

این حدیث برایمان روشن می‌کند که با وجود دعوت بی‌عیب و نقص از جانب پیامبران معصوم و مبتنی بر وحی الهی، بازهم کسانی بودند که دعوت آنان را لبیک نمی‌گفتند و آن را نمی‌پذیرفتند و این سنتی الهی است که تا روز قیامت ادامه می‌یابد برای نمونه، خداوند در مورد قوم ثمود می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾ [3] « ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را روانه

---

[1]. (البقرة، ۲۵۳)("ال" در "الرسل" برای استغراق است یعنی تمام پیامبران و انبیا علیهم‌الصلاةوالسلام. و همان‌طور که می‌دانید برخی پیامبران بر برخی دیگر فضیلت و برتری دارند و در سه سطح و مقام هستند سطح اول رسولان اولوالعزم یعنی دارای ارادهٔ استوار و بلندهمت که عبارتند از سیدنا نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم‌الصلاةوالسلام، در درجه دوم رُسُل یا رسولان هستند که شریعت و پیام مخصوص به خود را داشتند و درجه سوم انبیا یعنی کسانی که شریعت و پیام مخصوص نداشته‌اند و پیرو و مبلغ شریعت رسولان قبل از خود بوده‌اند علیهم‌الصلاةوالسلام.)

[2]. صحیح‌البخاری(۵۴۲۰)؛ صحیح‌مسلم(۲۲).

[3]. (النمل، ٤٥) ("أَخَاهُمْ" برادرشان یعنی"اخ القوم" اخ‌العشیرة" به معنای یکی از افراد آن قوم و عشیرت، نه این‌که مانند بعضی که وارونه برداشت کرده‌اند این‌طور برداشت شود که کافران برادران ما هستند.)

کردیم (تا ایشان را به یکتاپرستی دعوت کند و بدیشان بگوید) که خدا را بپرستید. امّا آنان به دو گروه تقسیم شدند و به کشمکش پرداختند. (دسته‌ای مؤمن و دسته‌ای کافر گشتند).» و به همین صورت دیگر پیامبران را نیز ذکر کرده است. اقوام دیگر پیامبران نیز به دو جبهه تقسیم شده‌اند: عده‌ای همراه پیامبرانشان در جبهۀ ایمان و عده‌ای در جبهۀ کفر؛ حتی در امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم. در صحیح بخاری از جابر روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم فَرَّق بَيْنَ النَّاسِ»[1] «و بدانید که محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم مردم را دو دسته کرد.».

پس همان‌طور که معتقدیم الله متعال با قَدَر تکوینی خویش انسان‌ها را به دو دستۀ مؤمن و کافر تقسیم کرده و این امری حتمی است به این مسئله نیز باور داریم که انسان‌ها بر اساس نعمتِ "اختیار" که الله به آنان داده یکی از این دو راه را انتخاب می‌کنند و در نهایت بر اساسِ اختیار و موقفشان در روز قیامت پاداش و جزا می‌بینند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[2] «و جز در برابر کارهایی که می‌کرده‌اید کیفر داده نمی‌شوید.».

همچنین ما معتقدیم که خداوند به هیچ کس ظلم نمی‌کند، همان گونه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾[3] «خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند، بلکه این مردم هستند که (با اختیار کفر و ترک ایمان) به خویشتن ستم می‌نمایند.»

در فرمودۀ قدسی نیز می‌فرماید: «يَا عِبَادِي! إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا؛ فَلَا تَظَالَمُوا»[4] «ای بندگانم من ظلم را بر خود حرام کردم و آن را بین شما حرام گردانیدم پس به یکدیگر ظلم نکنید.»

---

[1]. صحیح البخاری(٦٨٥٢)[و در روایتی دیگر آمده که «مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ» «یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم جداکننده (حق از باطل، نور از تاریکی، ایمان از اسلام و) مسلمانان از کافران است و به ذریعۀ او مسلمانان از کفار و مشرکین متمایز و جدا می‌شوند.»]

[2]. (الصافات، ٣٩)

[3]. (یونس، ٤٤)

[4]. صحیح‌مسلم(٢٥٧٧)

قاعده سوم:

با تمایز و جدایی اهل کفر و اهل ایمان کینه و دشمنی میانشان ایجاد شد

قاعده سوم: با جدایی اهل کفر و اهل ایمان، کینه و دشمنی میانشان ایجاد شد

خداوند در مورد قوم ثمود می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾[1]« ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را روانه کردیم (تا ایشان را به یکتاپرستی دعوت کند و بدیشان بگوید) که فقط خدا را بپرستید. امّا آنان به دو گروه تقسیم شدند و به کشمکش پرداختند. (دسته‌ای مؤمن و دسته‌ای کافر گشتند).» همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾[2]«اینان که دو دسته‌ی مقابل هم (مردمان، به نام مؤمنان و کافران) می‌باشند (و در آیات متعدّد ذکری از ایشان رفته است) درباره‌ی (ذات و صفات) خدا به جدال پرداخته‌اند و به کشمکش نشسته‌اند. » و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾[3]« بیگمان کافران دشمنانِ آشکار شمایند.»

الله حکیم و علیم با حکمت بی‌پایان خود این دشمنی را وسیلهٔ امتحان این دو جبهه قرار داده و در سورهٔ محمد می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ « و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت (و تو را بر آنان مسلط می‌کرد.) امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید (و مؤمنان راستین را با جهاد با کافران امتحان نماید). »

در مورد بلا و مصیبت به عنوان یک سنت و قانون ابتلای الهی، آیات زیادی آمده است؛ در حدیث قدسی نیز خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِيَ بِكَ»[4]«به این هدف تو را مبعوث گرداندم تا تو را امتحان کنم و به وسیلهٔ تو دیگران را نیز مورد ابتلا قرار دهم».

امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «معنایش این است که تو را با تعاملت با آن دستوراتی که به تو دادم مانند ابلاغ رسالت و جهاد فی سبیل‌الله و دیگر امور به شیوهٔ صحیح و صبر بر مشکلات و سختی‌های این امور مورد ابتلا قرار می‌دهم و همچنین دیگران را در تعامل با تو و رسالتت مورد ابتلا قرار می‌دهم در نتیجه بعضی از آنان به تو و رسالتت ایمان می‌آورد و با اخلاص برای الله از تو فرمانبرداری می‌کند و بعضی

---

[1]. (النمل، ٤٥)
[2]. (الحج، ١٩)
[3]. (النساء، ١٠١)
[4]. صحیح‌مسلم(٢٨٦٥)(امام مسلم از عیاض‌بن‌حمار روایت کرده است)

دیگر به دشمنی و مخالفت با تو و رسالتت برمی‌خیزد و بعضی دیگر میان این دو دسته گشت و گذار می‌کند و منافقانه موضع می‌گیرد و هدف این است که پیامبر و واقعش مایهٔ ابتلای دیگران قرار بگیرند چونکه خداوند متعال پاداش یا مجازات‌شان را طبق موقف و رفتارشان مشخص می‌سازد نه طبق علم و آگاهی‌اش، چونکه خداوند همهٔ آنان را می‌شناسد و موقف و رفتارشان را می‌داند اما مهلت می‌دهد تا آن‌ها خودشان به اختیار خود موقف و طرز رفتار خودشان را انتخاب کنند و آن را عملی کنند تا مسئولیت کارهایشان به عهدهٔ خودشان بیفتد؛ چونکه خداوند بر هست و نیست و هرآنچه به دل و درونشان خطور می‌کند و بر گفتار و اعمال و رفتارشان آگاه است اما آنان را با یکدیگر مورد آزمایش قرار می‌دهد و بر آنان اقامه حجت می‌کند همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ﴾ یعنی«شما را مورد ابتلا قرار می‌دهیم تا مجاهدان و صابران شما را مشخص سازیم» بدان معنی که تا ببینیم و آشکار کنیم که عاملان، فاعلان و کسانی که خود را به این اوصاف متصف می‌کنند به چه صورت با تلاش و موضع‌گیری موقف‌شان را مشخص می‌کنند».[1]

بنابراین در ابتدا باید به این موضوع اعتقاد داشته باشیم که در همان اوایل که خداوند برای سیدنا آدم وحی فرستاد و ابلیس نیز در طرف مقابل در مخالفت با آن وحی و فرمان الهی ایستاد، ابلیس و نسل و فرزندانش که پیرو او می‌شوند و پیروانش از فرزندان آدم یک جبهه و آدم علیه‌السلام و پیروانش جبههٔ دیگری شدند. بنابراین با وقوع این جدایی بین جبههٔ کفر و ایمان، دشمنی بین این دو جبهه نیز درگرفت و تو نباید در هیچ دوره و حالتی [چه در حالت صلح، آتش‌بس و یا در حالت جنگ و ..] چنین تصور کنی که کافران با مسلمانان دشمنی ندارند و دشمنی نمی‌کنند و یا چنین امکانی هست که تو با آنان دشمنی نکنی.

---

[1]. شرح النووي على مسلم(١٧/ ١٩٨)[«معناه لأمتحنك بما يظهر منك من قيامك بما أمرتك به من تبليغ الرسالة وغير ذلك من الجهاد في الله حق جهاده والصبر في الله تعالى وغير ذلك وأبتلي بك من أرسلتك إليهم فمنهم من يظهر إيمانه ويخلص في طاعاته ومن يتخلف ويتأبد بالعداوة والكفر ومن ينافق والمراد أن يمتحنه ليصير ذلك واقعا بارزا فإن الله تعالى إنما يعاقب العباد على ما وقع منهم لاعلى ما يعلمه قبل وقوعه وإلا فهو سبحانه عالم بجميع الأشياء قبل وقوعها وهذا نحو قوله «وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ» أي نعلمهم فاعلين ذلك متصفين به قوله تعالى»]

قاعده چهارم:

خداوند خبیر با حکمت و قَدَرش گاهی کفار را بر مسلمانان مسلط می‌سازد

قاعدهٔ چهارم: خداوند خبیر با حکمت و قَدَرش گاهی کفار را بر مسلمانان مسلط می‌سازد

این مسئله‌ای قَدَری است و فرمانی شرعی نیست، زیرا خداوند متعال به کافران امر نمی‌کند که مسلمانان را بکشند و کفر و بی‌دینی و فساد انجام دهند. اما قضا و قدرش این چنین است که کافران دارای قدرت و شوکت شوند و بر مسلمانان حاکم گردند چونکه خداوند هیچ‌گاه به پیامبرانش دستور نداده که با مسلمانان دشمنی کنند بلکه به آنان امر کرده الله را بشناسند و بپرستند و پیامش را از پیامبران فرمان پیامبرانش را تنفیذ کنند. بنابراین تسلط کفار بر مسلمانان اراده‌ی کَونی و قَدری خداوند است اما تسلط مسلمانان بر کافران و تصاحب حکم و حکومت، فرمانی شرعی از جانب پروردگار است و خداوند به آن، امر فرموده؛ زیرا با تنفیذ این امر است که واجبِ استخلاف[1] ادا می‌گردد و این امرِ شرعی نیز با امر قَدری جمع می‌شود و درحقیقت هر دو موضوع (تسلط کافران بر مسلمانان و برعکس) در امر قَدری و کونی بودن مشترکند و حکمت از این اوامر امتحان و آزمایش‌کردن انسان‌ها است تا به وسیلهٔ این امتحان هدف اصلی که فریضهٔ استخلاف است تحقق یابد.

خداوند برای هر پیامبری در همان ابتدای دعوت دشمنانی قرار داده است و می‌فرماید:﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾[2]« این گونه (که تو ای پیامبر! با موضعگیری و عداوت سرسختانه‌ی این گروه روبه‌رو شده‌ای، همه‌ی پیامبران در چنین شرایطی قرار داشته‌اند، و) برای هر پیامبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم »؛ و می‌فرماید:﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ﴾[3] « همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیامبری

---

[1]. [منظور از استخلاف، برپایی جانشینی حکومت مؤمنان و تمکین و بسط دین حق بر زمین برگرفته از آیه ۵۵ سوره نور که الله تعالی می‌فرماید: (وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْـًٔا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ)« خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملّت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را به آنان بخشیده است). همچنین آیین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده‌ی راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دائره‌ی ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند). »]

[2]. (الفرقان، ۳۱)

[3]. (الأنعام، ۱۱۲)

عَلَم کرده‌ایم.»؛ همچنین می‌فرماید: ﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا﴾[1] «همان گونه (که در مکّه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه‌پیشگان تشکیل می‌دادند. همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیت باشد) سردمداران آنجا را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند»؛ کلمهٔ "جعل" در این سه آیه اشاره به امر قدری و تکوینی خداوند دارد.

در نتیجه طرز برخورد و تعامل کفار با مسلمانان تغییرناپذیر است[2] و تصور این‌که امکان دارد که مسلمان دشمن نداشته باشد و با مسلمان دشمنی نشود تصوری اشتباه و منحرف است. مگر در همان آغاز زندگی بشریت بر روی زمین-که در آن زمان ابلیس که سردمدار جبهه کفر بود با آدم و حوا و فرزندان آدم که موحد و مؤمن بودند دشمنی می‌کرد- علت کشته شدن هابیل توسط قابیل چه بود؟ در حالی که در زمان آنان غیر از آن خانواده کسی دیگر بر روی زمین زندگی نکرده و نه حکومت و نه اقتصادی بوده و نه مرزی مشخص شده و تعصب وطن‌دوستی و ... باقی شرک‌های دیگر وجود نداشته است؟

پس لازم است که بدانیم اراده و قَدَر و حکمت پروردگار چنین بوده که از همان ابتدای پدیدآمدن نزاع دو جبههٔ حق و باطل، دشمنی بین جبههٔ کفر و جبههٔ ایمان رخ داده و این عدوات و دشمنی امری غیر قابل تبدیل و ثابت است، همان‌طور که در آیات مذکور گذشت خداوند برای تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾،﴿شَيَاطِينَ الْإِنْسِ﴾ ﴿أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا﴾ یعنی دشمن سرسخت و متعصب برایشان قرار داده است. بنابراین برای اتباع و پیروان پیامبران نیز این امر به همین گونه است و آنان نیز با دشمنان سرسخت و درنده روبرو خواهند شد و این قانونی ثابت است مگر اینکه در کیفیت و چگونگی‌اش تغییری موجود باشد وگرنه همیشه این رویارویی طبق زمان و مکان و مناطق متفاوت و در تعامل با هر پیامبری دارای شیوهٔ یکسانی بوده است و خداوند متعال این مسئله را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ابلاغ نموده می‌فرماید: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلاَّ مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾[3] « از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به تو گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیامبران پیش از تو گفته

---

[1]. (الأنعام، ۱۲۳)

[2]. (بنابراین این برداشت و تصور از برخی اخوانی‌ها اشتباهی محض و فجیع است که از گفتهٔ امام بنا -که می‌گوید: « عدم التجریح الهیئات و الشخصیات»«طرف‌ها و شخصیت‌ها را زیرسوال نبریم و تحقیر و تخریب نکنیم»- برداشت کرده‌اند که نسبت به گروه‌ها و سران و شخصیت‌های کافر، نباید گفتار تند و تیز و لحن خشن داشته باشیم، این برداشت از شریعت الله بسیار دور است و آیات قرآنی را تکذیب می‌کند.)

[3]. (فصلت، ٤٣)

شده است. (و چنین نسبتهای ناروایی و سخنان نازیبایی بدیشان داده شده است. خلاصه نه دعوت تو به سوی یکتاپرستی مطلب تازه‌ای است، و نه تهمت و تکذیب مردمان بی‌دین و بی‌ایمان).» و می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾[1] «کسانی که پیش از آنان نیز بودند همین سخنان ایشان را می‌گفتند. دل‌هایشان با هم همانند است (و افکار و اندیشه‌ی آنان همسان است). ما آیه‌ها را برای حقیقت‌جویان آشکار و بیان کرده‌ایم.» و می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾[2] «همین گونه (که اینان شما را تکذیب می‌دارند) هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر اینکه گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است. مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگرند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه‌ی واحد خبیث طغیانگریشان است).»

نحوهٔ تعامل دشمنان اسلام با مسلمانان

نحوهٔ برخورد کفار با اهل ایمان در گذشته و هر زمانی دارای یک شیوه و اسلوب، به خصوص در کیفیت برخورد با مسلمانان نسل به نسل یکسان بوده است و تنها در نوعِ وسایل و امکانات موجود در هر زمان متفاوت بوده‌اند؛ برای مثال روش تحریم اقتصادی گذشته با اکنون متفاوت بوده و در گذشته با تخته‌سنگ بزرگی بلال حبشی رضی‌الله‌عنه را شکنجه می‌دادند و امروزه با دستگاه‌ها و روش‌های پیشرفته مسلمانان را در زندان‌هایشان شکنجه می‌کنند.

۱- تکذیب مسلمانان(همان‌طور که پیامبران را تکذیب می‌کردند):

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا﴾[3] « پیامبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیت و آزارها) شکیبایی کرده‌اند».

۲- مسخره کردن:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾[4]« گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند.»

---

[1]. (البقرة، ۱۱۸)
[2]. (الذاریات، ۵۲-۵۳)
[3]. (الأنعام، ۳٤)
[4]. (المطففین، ۲۹)

امروزه می‌بینیم که مسلمانان را به خاطر گفتار و سیمای اسلامی و نحوهٔ رفتار و شخصیت‌شان به استهزا می‌گیرند و درباره‌یشان جوک درست می‌کنند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾[1] «فسوسا واسفا بندگان را! هیچ پیامبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر اینکه او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند.»

۳- اتهام به بی‌عقلی و دیوانگی[2]:

در هر زمانی مسلمانان از جانب کفار متهم به نادانی و جنون و عقب‌ماندگی و ... می‌شوند، و کفار مسلمانان را به خاطر زهد دنیایی و قربانی‌دادنشان در پناه دین، به دیوانگی و نادانی متهم می‌کنند.

﴿وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾[3] «و (تمسخرکنان) می‌گویند: ای کسی که (گمان می‌بری از آسمان) قرآن بر تو نازل گشته است، تو حتماً دیوانه‌ای! ».

کفار، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را متهم به جنون می‌کردند؛ درحالی که می‌دانستند که آنچه را بر آن‌ها می‌خواند قرآن است و خداوند آن را بر او نازل فرموده است.

٤- اتهام به این‌که مسلمانان بدنبال قدرت و سلطه هستند:

مسلمانان را متهم می‌کنند که دین را ابزار قرار داده‌اند تا به قدرت برسند و می‌گویند که اینان اسلام سیاسی هستند و هدفشان رسیدن به حکومت و حکمرانی بر مردم، قانون‌گذاری، قتل و کشتار مردم و استغلال اقتصاد است تا آنچه را که خودشان می‌خواهند بر مردم تحمیل کنند.

خداوند می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ﴾[4] «گفتند: (ای موسی!) آیا به پیش ما آمده‌ای تا ما را از (عقائد و تقالید و) چیزهایی منصرف گردانی که پدران و نیاکان خود را بر آن دیده و یافته‌ایم، و می‌خواهید بزرگی (و ریاست) در زمین برای شما دو نفر باشد؟»

---

[1]. (یس، ۳۰)

[2]. (مثلا می‌گویند: این مسلمانان نادان، کم خِرَد و ساده‌لوح و دیوانه هستند که به خاطر دین خود را به کُشت می‌دهند و زرق و برق و لذتِ دنیا را رها کرده‌اند.)

[3]. (الحجر، ٦)

[4]. (یونس، ۷۸)

۵- اتهام به فتنه‌گری و آشوب، ایجاد اختلاف بین مردم، فساد و تحریف دین مردم:

﴿وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾[1] «فرعون (به اطرافیان و مشاوران خود) گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد خواند. من از این می‌ترسم که آیین شما را تغییر دهد، یا اینکه در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد.» اما در واقع کیست که فساد می‌کند سیدنا موسی یا فرعون، کدام طرف است که برنامهٔ حق دارد و به مردم خدمت می‌کند کیست که الله را شناخته و می‌شناساند؟ این داعیان اسلامی هستند یا کسانی هستند که در سلطه و حکومتند که ادعا دارند از هر کسی مسلمانترند؟

٦- تحقیرمسلمانان به خاطر ضعف و فقر و تنگدستی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَ نُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾[2] «گفتند: آیا ما (اشراف و نجباء) به شما ایمان بیاوریم. در حالی که، پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین افراد از تو پیروی کرده‌اند؟! (چگونه انتظار داری افراد ثروتمند و والامقام، با مشتی بی‌سر و پا و گمنام، همراه و همنشین شوند؟!).»

کفار برای فریب مردم و دورکردن مردم از پیامبران و مؤمنان، می‌گفتند بیایید مقایسه کنیم ببینیم که کدام یک در سطح بالاترند و اطرافیان چه کسی بیش‌تر است همانطور که خداوند فرموده است: ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيّاً﴾[3] «کافران به آنان که ایمان آورده اند، می گویند: کدام یک از ما دو گروه، جایگاهش [از جهت مادی] بهتر و مجلس اُنسش [از لحاظ اجتماعی و سیاسی] نیکوتر است؟»

درحالی که پیامبران و پیروانش از دو موضوع اساسی و مهم سخن می‌گویند: ۱- خدا را بشناسید و تنها او را عبادت کنید و آن‌گونه عبادتش کنید که فرمان داده است؛ ۲- التزام به شریعت و تحکیم و اجرای آن در جامعه.

۷- اتهام مسلمانان به شوم بودن و انتشار بدبینی و تشویه اذهان عمومی

مثلا می‌گویند که از زمانی که این مسلمانان و ریش‌دارها آمده‌اند برکت در سرزمین ما نمانده و قتل و کشتار زیاد شده است، درحالی که در طول تاریخ اسلام از زمان سیدنا آدم تا خاتم پیامبران و تا زمان کنونی ما، پیامبران و پیروانشان به اندازهٔ یک سال جنگ جهانی اول یا دوم اروپا کشتار نکرده‌اند؛ ۱۰۰میلیون

---

[1]. (غافر، ٢٦)
[2]. (الشعراء، ١١١)
[3]. (مریم، ٧٣)

انسان با ۳۸ اسلوب کشتار در این دو جنگ کشته شدند. در تمام دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هزار و اندی کافر کشته شدند در مقابل پانصد و اندی مسلمان یا ششصد و اندی مسلمان، حال شوم‌بودن یک انسان مسلمان در چیست؟

سپس می‌گویند این دینی را که آورده‌اند و این مواضعی که دارند موجب تفرقه و آشوب است و هر خانه‌ای را دربرگرفته است و حاکمان نیز این مسئله را بهانه‌ای برای تحریم اقتصادی و قطع منابع دارایی مسلمان قرار می‌دهند و اعلام می‌کنند که این‌ها نباید حساب بانکی، تجارت، یارانه و حقوق داشته باشند و هر کس آن‌ها را یاری کرد باید به تهمت ترور ۵ تا ۷ سال زندانی شود. این چنین مسلمانان را تضعیف و فقیر می‌کنند و بدین صورت در جامعه ترس و رعب ایجاد می‌کنند و وضع چنان می‌شود که از ترس، هیچ کس دیگری را یاری نمی‌دهد مخصوصا اگر طرف مقابل شخص دینداری باشد که اگر به هر صورتی او را یاری دهد به مشارکت در ترور متهم می‌شوند و انتشار این بدبینی نسبت به مسلمانان در میان عموم باعث سردرگمی مردم می‌شود، که خداوند متعال این مسئله را این چنین بیان کرده می‌فرماید: ﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[1] «گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. (وجود شما شوم است و مایه‌ی بدبختی شهر و دیار ما است. سوگند می‌خوریم که از این سخنان) اگر دست برندارید، قطعاً شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه‌ی دردناکی از ما خواهید دید.»

این سنگسارکردن مجازات آن زمان بود و در دوران ما می‌گویند اگر دست‌بردار این افکار و عقاید و مواضع خود نباشید و حامی ترور باشید حداقل به ۱۰ سال زندان محکوم خواهید شد.

آن زمان مؤمنان را سنگ‌باران می‌کردند و در زمان ما تیرباران می‌کنند.

۸- مجادله و مناقشهٔ جاهلانه، غیرمنطقی و بدون دلیل و آگاهی

برای این‌که عموم مردم به سخنان و دلایل داعیان و مسلمانان توجه نکنند و یا برای این‌که خودشان را آگاه و با فرهنگ و زیرک، و دین‌داران را بی‌بهره و عقب‌مانده نشان دهند مناقشه و مجادلهٔ طولانی به راه می‌اندازند و زمان زیادی را در آن صرف می‌کنند تا این‌که مردم از متابعت و گوش‌دادن منزجر و بیزار می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنْذِرُوا هُزُواً﴾[2]

---

[1]. (یس، ۱۸)

[2]. (الکهف، ٥٦)

«همواره کافران بیهوده به جدال می‌پردازند تا با جدال حق را (از میدان به در کنند و آن را) از میان ببرند. آنان آیات (قرآنی) مرا و چیزی را که از آن بیم داده شده‌اند (که مکافات دنیوی و اخروی است، به باد) استهزاء می‌گیرند.»

سپس اگر بخواهیم با استدلال به آیه‌ای با تفاسیر معتبر آنان را قانع کنیم[1]، با جبهه‌گرفتن در مقابل آن می‌گویند این برداشت خودتان است و در مورد احادیث با شروح معتبر نیز همان موضع را اتخاذ می‌کنند. اما آن‌ها نمی‌خواهند تسلیم دلیل شوند و خودشان هم دلیل و مستندی ندارند؛ چون آنان در محدوده و فضای باطل برخاسته و بارز گشتند و دارای زندگی مرفه، مقام و حقوق مالی شده‌اند و از نظر مالی تامین و دارای امکانات و رفاه گشته‌اند؛ و تو با دعوتش و ارائهٔ دلیل صحیح به او می‌خواهی از همهٔ این امکانات و رفاه دست بردارد و با طاغوت و حاکمان مواجه شود و این آیات را در برابرشان بخواند. بنابر این آنان حق را نمی‌پذیرند و راهی را نمی‌یابند جز این‌که ما، آیات و دیگر مستندات ما را به باد استهزا و توهین بگیرند به امید این‌که مانع راه دعوت شوند و در این راه از هیچ دروغ، افترا و فریب ... ابایی ندارند.

آنان مرتکب صدها دروغ و کذب می‌شدند و سخنان و دلایل داعیان و مسلمانان را تحریف می‌کردند و چیزهایی بدان می‌افزودند که گفته نشده بود و از آن چیزهایی می‌کاستند که جزو آن بود، مثلا بعضی از سکولارها به مردم می‌گفتند ببینید که قرآن می‌گوید: ﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾ "وای (عذاب ویل) بر نمازگزاران" بدون این‌که ادامه‌اش را به مردم بگویند. ﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۝٤ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾« واویلا (عذاب ویل) بر نمازگزاران! همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند. »

۹- تحریک عوام مردم بر ضد مسلمانان و درگیرکردنشان با مسلمانان

﴿وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ﴾[2] « اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آیینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خود را از دست می‌دهید و) زیانکار می‌گردید.»

---

[1] . (می‌گوییم فلان مسئله آیهٔ قرآن است. آن‌ها می گویند این تفسیر و برداشت خودتان است. در حالی که ما این تفسیر را از امام ابن‌کثیر و قرطبی و طبری آورده ایم وفلان مسئله حدیثی است که امام بخاری و مسلم روایت آن را روایت کرده‌اند و یا حدیثی است که دیگر محدثین آن را صحیح دانسته‌اند، و شرح آن را از ابن‌حجر و نووی بیان کردیم و در این امت شارحانی مشهورتر و بزرگتر از این امامان وجود ندارد و کسانی هم که احادیث را شرح نموده‌اند بعد از این ائمه آمده‌اند؛ اما شما - اگر این‌ها را قبول ندارید- بفرمایید چیزی خلاف سخنان ایشان را ثابت کنید و سند احادیث را به شیوه‌ای دیگر به اثبات کن، به طریقی دیگر آن را شرح بده. اما این گونه افراد -که به منظور تلبیس حق با باطل وجاهلانه مجادله و مناقشهٔ می‌کنند- اما می‌بینی که در واقع از ارائه مستندات عاجزند و بدون پشتوانهٔ منطقی مجادله می‌کنند و در حقیقت نمی‌خواهند تسلیم به دلیل شرعی شوند.)

[2] . (الأعراف، ۹۰)

همان‌طور که در آیه آمده، خداوند فرموده که: انجمنِ اشرافِ قومِ شعیب، کسانی از ریش سفیدان و صاحبِ قدرت، نفوذ، مال و شهرت که به خاطر از دست ندادن این امتیازات بر کفر خویش اصرار داشتند به مردم می‌گفتند اگر از شعیب پیروی کنید یا اگر از این پیغمبر یا این اسلام یا این مسلمانان یا این حزب اسلامی یا این گروه اسلامگرا، حتما ضرر خواهید کرد.

امروزه نیز در ضمن یک تهدید غیرمستقیم به مردم می‌گویند اگر از این افکار و عقاید یا فلان حزب یا گروه اسلامی پیروی یا حمایت کنید قطعا ضرر خواهید کرد.

۱۰- اتهام به مسلمانان به این‌که اقلیت هستند و می‌خواهند که فکر و حکم خود را بر اکثریت تحمیل کنند

می‌گویند مسلمانان اقلیت‌اند و دین را به عنوان ابزاری سیاسی به کار می‌گیرند تا بدین طریق افکار و سیاست خود را بر اکثریت و عموم مردم تحمیل کنند.

خداوند متعال در مورد فرعون و دارودسته‌اش می‌گوید: ﴿فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٥٣) إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (٥٤) وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (٥٥) وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴾[1] «پس فرعون (مأمورانی) به شهرها فرستاد تا (نیرو) جمع کنند (و جلو ایشان را بگیرند). ٥٤ (فرعون به مأموران دستور داد و گفت: به اهالی شهرها بگویید:) اینها (که قصد فرار و تجمّع و تقویت در جای دیگری را دارند) گروه اندک و ناچیزی هستند (و ما با نخستین تاخت ایشان را گرفتار و به شکنجه و آزار می‌رسانیم). ٥٥ آنان ما را بر سر خشم می‌آورند. ٥٦ (البتّه جای هیچ گونه نگرانی نیست، و لیکن) ما گروهی هستیم محتاط (و بیدار و دوراندیش).»

درحالی که، بنی‌اسرائیل که به موسی علیه‌السلام ایمان آورده بودند تعدادشان اندک نبود و شش هزار نفر بودند. اما فرعون آنان را اندک، بی‌ارزش و حقیر می‌نامید و "شرذمه" به معنای تکه پارچه‌ای پاره، کثیف و بی ارزش است، با وجود این‌که آنان را در حالی که شش هزار نفرند بی‌ارزش می‌انگارد اما از آنان می‌ترسد؛ و این سوال پیش می‌آید که اگر آنان کم و اندک و بی‌ارزش هستند، پس چرا این همه ارتش برایشان به حالت آماده باش درآمده است.

فرعون می‌گفت این‌ها حقیرند استفزازکارند و آشوبگرند، چطور بدون اجازۀ من این سرزمین را ترک کرده‌اند. باید زیر سلطۀ من برگردانده شوند و به افراد خود دستور می‌داد که باید همه آماده‌باش باشید و

[1]. (الشعراء، ٥٢-٥٦)

تمام حرکات و سکنات این عده را زیرنظر بگیرید. همانند دوران کنونی که کار به جایی رسیده که تار موی ریش جوان مسلمان را زیرنظر می‌گیرند تا ببینید کی ریشش را می‌زند یا به چه علتی ریشش را نمی‌تراشد.

۱۱- خودپسندی و اغترار به خود و برنامه‌یشان

یکی دیگر از توطئه‌هایشان که از گذشته تا اکنون در مقابل مسلمانان دارند این است که خود را برتر می‌دانند و برنامه و قانون خودشان را در جامعه بهتر و برتر از دین اسلام، به مردم معرفی کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلاَّ مَا أَرَى وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلاَّ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾[1]« فرعون گفت: من جز آنچه صلاح دیده‌ام و پیشنهاد کرده‌ام صلاح نمی‌بینم و به شما پیشنهاد نمی‌کنم، و من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی‌کنم. »

سبحان الله این شعار همهٔ دیکتاتورهاست همهٔ ستمکارانی که در طول تاریخ حاکم بوده‌اند و در دوران ما نیز همین‌طور است. برای مثال:

ملک عبدالله سعودی به علمایش می‌گفت که هر کس فکر منحرف دارد و خوارج است (که منظورش جهادیون بود) نزد من بیاورید تا من با آنان مناقشه کرده و توجیه‌شان کنم. درحالی که آنقدر بی‌سواد بود که وقتی شش خط را برایش بر کاغذی بزرگ نوشته بودند، نمی‌توانست آن را به درستی بخواند و عبارت "علی حُسنِ سُلوکِهِ" را "علي حَسَن سَلُّوكَه"[2]خواند. این ادعا درحالی بود که علمای دربارش نیز توانایی مجادله و رد دلایل جهادیون را نداشتند.

مسعودبارزانی هم می‌گفت که من نقشبندی هستم از همهٔ شما دیندارترم و مردم برایش دست می‌زدند. اما ما دیندار هستیم و زنگوله پاپ را هم به صدا درنیاوردیم، دینداریم و قانون مخالف دین را تصویب و تحکیم نکرده‌ایم، مسلمانیم و نگفته‌ایم که تا مانده‌ایم نمی‌گذاریم اسلام منبع قانون‌گذاری باشد که این گفتهٔ اوست.

خداوند متعال فرموده: ﴿قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى﴾[3]«(بعد از رایزنی به یکدیگر) گفتند: این دو نفر قطعاً جادوگرند. آنان می‌خواهند شما را با جادوی خود از سرزمینتان بیرون کنند».

---

[1]. (غافر، ۲۹)

[2]. (در اشتباهی فاحش عبارت "علی حُسن سُلوکِهِ ..." که به معنای "به خاطر اخلاق و رفتار نیکو ...(به ایشان هدیه داده می‌شود)" را به خیال این‌که اسم شخص دریافت کنندهٔ جایزه است"علي حَسَن سَلُّوكَه" خواند.)

[3]. (طه، ٦٣)

به فریب‌کاری فرعون و دارودسته‌اش نگاه کنید که در مورد سیدنا موسی و هارون می‌گفتند: این دو ساحر می‌خواهند این تمدن پیشرفته، برنامه و منهج زیبا و برتر شما را نابود کنند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾[1] « هنگامی که پیامبرانشان آیات روشن و دلائل آشکاری برای ایشان می‌آوردند، به دانش و معلوماتی که خودشان (درباره‌ی مظاهر دنیا) داشتند خوشحال و شادان می‌شدند و (بدان اکتفاء می‌نمودند و علوم و معارف وحی آسمانی را به بازیچه و تمسخر می‌گرفتند، و سرانجام) عذابی که توسّط انبیاء از آن بیم داده می‌شدند و ایشان مسخره‌اش می‌دانستند، آنان را در بر می‌گرفت. »

پس آنان دین پیامبران را قبول نداشتند و به راه و روش و برنامهٔ خودشان راضی بودند و می‌گفتند که نیازی به دین شما نداریم.

طاغوتان کوردستان(عراق) هم می‌گفتند این اسلامگرایان می‌خواهند دسترنج و تلاش و دستاوردهای شورش و خیزش کوردایه‌تی را از بین ببرند و اینان می‌خواهند انقلاب را محو کنند و کوردستان را بفروشند.

اما در واقع، این علمانی‌ها و طاغوتان کورد بودند که کوردستان را فروختند نه مسلمانان.

اما در حالت جنگ که به نیروی انسانی نیاز پیدا می‌کردند موضعشان عوض می‌شد و محتاج به دین مسلمانان می‌شدند از آنان درخواست می‌کردند که در بلندگوها بدمید و مردم را به جنگ تشویق کنید و بگویید پیشمرگه‌ها شهیدند.

آنان شعار آزادی ملت کورد را مانند بتی به جای لات و عزی قرار داده‌اند و با آن درآمد کسب می‌کنند (مثل ابوسفیان که می‌گفت: بت‌های کعبه، هم برای عبادت‌اند و هم برای تجارت)؛ و پیشمرگه‌ها را استغلال می‌کردند هم برای حفاظت از طاغوتان و هم برای این‌که خونشان را بدوشند و پشت آنان پول و درآمد داشته باشند.

۱۲- فریب افکار عمومی جامعه:

خداوند می فرماید: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[2] « مستضعفان به مستکبران می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکّارانه‌ی شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگامی که شما به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم

---

[1]. (غافر، ۸۳)
[2]. (سبأ، ۳۳)

و انبازها و همتاهایی برای او قرار دهیم. (سرانجام هر دو گروه از شدّت وحشت، نفَسهایشان در سینه‌ها حبس می‌شود) و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، بدان گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران (از هر دو طرف مستکبر و مستضعف) می‌اندازیم (و ایشان را روانه‌ی دوزخ می‌سازیم). آیا به آنان جزایی جز (جزای) کارهایی که می‌کرده‌اند داده می‌شود؟»

نکتهٔ قابل توجه این‌جاست که هر دو دسته، یعنی مستضعف و مستکبر در جهنم هستند؛[1] چراکه با دستور و فرمان مستکبرین، مستضعفین مرتکب کفر، گناه و معصیت شده‌اند و امروزه نیز حال سربازان طواغیت چنین است. بارها شنیده‌ایم که گفته می‌شود پیشمرگه و سرباز یا شخص کادری که در دستگاه‌های این طواغیت مشغول به کار هستند چه گناهی دارند که وقتی از نظر مالی فقیرند و به خاطر کسب درآمد مجبورند. در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾[2] «مسلماً فرعون و هامان و سپاهیان آن دو خطاکار بودند»

اگر سربازان فرعون و هامان مجبور بودند و بی‌گناه بودند پس چرا سیدنا موسی برایشان عذر قائل نشد که مثلا بگوید: "(خدایا) سربازان فرعون بی‌گناهند چکار کند مجبورند"؛ چگونه می‌توان گفت این سربازان بی‌گناهند درحالی که آشکارا حاضرند برای طواغیت و نظام سرمایه‌داری و در مسیری که صراحتا کفر است خود را به کشتن دهند. چرا باید کسی که یک روح دارد حاضر شود که جانش را در راه طاغوت و مستکبری فدا کند که حاضر نیست حقوق ماهانه‌اش را به درستی پرداخت کند در حالی که مردم به خاطر این حقوق از او دفاع می‌کنند و او نیز این افراد را بنا بر این حقوق استخدام کرده و آنان را به جنگ و کشتار می‌برد.

۱۳- ایجاد فشار اقتصادی به مسلمانان

یکی دیگر از توطئه‌هایی که دشمنان، علیه مسلمانان روا داشته‌اند و دارند "گرسنه‌کردن مسلمانان" است، به طوری که با تلاش شبانه‌روزی به سختی بتوانند درآمدی بخورونمیر کسب کنند و نیرو و وقت دعوت و تبلیغ دین نداشته باشند؛ نه خودشان حق و حقوق مسلمانان را می‌دهند نه آنان را آزاد می‌گذارند که خود تجارت آزاد کنند، بدست‌آوردن همه چیز، اعم از آب و برق و گاز و ... را برایشان سخت می‌کنند، تا تنها به فکر تکاپو برای رفع نیازهای اولیهٔ زندگی باشند، به طوری که کسانی هستند که ۱۶ ساعت از روز را فقط

---

[1]. (پس چنین گمان نکنی که فقط آن شخص سکولار حاکم-وزیر پیشمرگه- [اگر بر این کفر بمیرد] به جهنم خواهد افتاد، بلکه تویی که سرباز فرمانبردار حاکم طاغوت شده‌ای نیز [اگر از این کفر توبه نکنی] با او به جهنم خواهی افتاد و در جهنم است که این مناقشه انجام می‌گیرد.)

[2]. (القصص، ۸)

برای کسب درآمد گذاشته و به دنبال یک کپسول گاز، یک گالن نفت، کرایه خانه، وصل برق و همهٔ نیازهای دیگر می‌دَوَد، و با وجود این‌که اغلب اعضای خانواده مشغول کسب درآمدند اما باز هم فقیر و بی‌بضاعت هستند و حتی حقوق‌بگیران از بیستم ماه محتاج هستند زیرا آنقدر به مردم حقوق مالی نمی‌دهند که نیازشان را رفع کند. از آن طرف هم ساعات کاریشان را طوری تنظیم کرده‌اند که وقت کسب درآمد از راه دیگری نداشته باشند و از هیچ اختراع، ابداع و تولید داخلی حمایت نمی‌کنند که باعث ایجاد فضای کسب و کار برای مردم باشد؛ خداوند در سورهٔ منافقون می‌فرماید: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لاَ تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَفْقَهُونَ﴾[1] « آنان کسانیند که می‌گویند: به آنانی که (از مکّه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و) نزد فرستاده‌ی خدا هستند، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند. (غافل از این که) گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خدا است (و به هر کس که بخواهد از آن‌ها به او عطا می‌کند) ولیکن منافقان نمی‌فهمند. »

منافقان زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز به خوبی می‌دانستند که ایشان پیامبر خدا هستند و کسانی از اصحاب که در اطرافش هستند از نظر مالی فقیرند بنابراین مردم را از دادن صدقه به اصحاب فقیر، نهی می‌کردند تا آنان از فقر یا گرسنگی اطراف پیامبر را خالی کنند و از ایشان دور شوند و تماماً به کسب و کار مشغول شوند.

۱۴- فشار و ایجاد فضایی برای مرتدکردن مردم

یکی دیگر از ترفندهای بسیار خطرناک کفار، فشار همه جانبه بر مسلمانان برای بازگشت و رجوع از ایمان و عقیدهٔ خود، می‌باشد که در همهٔ ادوار این‌گونه بوده است.

این توطئه را قرآن با عنوانِ"فتنه" نام‌گذاری کرده است و تعریفش عبارت است از تحت فشار قرار دادن و سخت‌گرفتن بر کسی تا این‌که از دینش برگردد و اصطلاحاً مرتد شود، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾[2] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند ».

در این آیه قید "اگر بتوانند" نشان از آن است که کفار تا حد مرتدکردن شخص مسلمان نهایت تلاششان را می‌کنند و اگر نتوانستند سعی می‌کنند در دین تغییر ایجاد کنند و به دنبال سلب حاکمیت دین می‌روند به

---

[1]. (المنافقون۷)
[2]. (البقرة، ۲۱۷)

طوری که احزاب و جماعات اسلامی را در مقابل هم قرار می‌دهند و آتش فتنه و جنگ را بین آنان ایجاد می‌کنند و از دور نظاره‌گر جنگ احزاب با یکدیگر می‌شوند و لذت می‌برند؛ مهم برای آنان این است که هیچ‌کدام از این گروه‌ها در مورد حاکمیت سخن نگویند.[1]

این فشار برای پشیمان‌شدن و عقبگرد مردم از دین‌شان است و اگر نتوانستند سعی در انحراف آن دارند به طوری که سعی در تحت کنترل گرفتن دین و مسلمانان دارند. پس کنترل امور مساجد، وقف، موسسات خیریه و امور دینی را به ادارهٔ اوقاف (اوقاف و امور دینی) واگذار می‌کنند و کلید مساجد را به دست امام جماعت منصوب شده از جانب خودشان می‌دهند و با صادرکردن یک تعلیمات و نامهٔ ساده نوع و موضوع خطبهٔ جمعه و اعیاد مساجد را تعیین می‌کنند؛ خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾[2] « ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی).»

یعنی ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم اگر در امر دین مساومت کنی آن‌ها هم به سازش‌کاری و تنازل راضی‌اند.

حال اگر مسلمانان به آنان و حاکمیت‌شان کاری نداشته باشند و از آنان نخواهند که مسلمان باشند و به اسلام حکم کنند به طریق‌اولی سازش می‌کنند و پرداخت ماهانهٔ چند میلیونی به تمام امام جماعات و اسلام‌گراها و افزایش حقوق و مزایا، یارانه و ... ؛ برای آنان که میلیاردها دلار در اختیار دارند چیزی نیست. وضع چنان شده که بعضی از مردم با وجود عدم پرداخت حق و حقوق‌شان از جانب طاغوتان، برایشان دست می‌زنند و آنان را ولی‌امر می‌خوانند و دفاع از آنان را جهاد می‌نامند و کشته‌شدن در دفاع از آنان را شهادت می‌دانند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾[3] « و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند).»

---

[1]. (مثلا با دسیسه‌هایشان فضایی تفرقه‌آمیز ایجاد می‌کنند و تشویق و ترغیب می‌کنند و (به زبان حال و مقال) می‌گویند بروید با اهل تصوف و صوفیان به جدل و مناظره بی‌فایده مشغول باشید، فلان شخص مَدخَلی برو علیه حزب اتحاد اسلامی کوردستان (یه‌کگرتووی ئیسلامیی) سخن بگو، حزب جماعت اسلامی (کۆمەڵی ئیسلامیی کوردستان) برو علیه فلان جماعت سخنرانی کن و همه احزاب ئیسلامی بروید علیه جهادی‌ها سخنرانی کنید یکدیگر را بخورید و فرسایش دهید ما کاری به شما نداریم از داخل برجی به تماشای جنگ و جدال شما می‌نشینم، مهم این است که درمورد حاکمیت چیزی نگویید و حکم در دست ماست.)

[2]. (القلم، ۹)

[3]. (المائدة، ٤٩)

به کلمهٔ "بعض" به معنای "بخشی از" در آیه توجه کنید بدین‌خاطر است که کفار در ظاهر به تنازل از موقفی از مواقف شرع راضی می‌شوند و بیش‌تر نمی‌خواهند اما درحقیقت این یک مرحله از درخواست‌های آنان است چونکه واقعیت آن است که کفار حتی به مرتدشدن تمام مسلمانان هم راضی نمی‌شوند و پس از نابودکردن آثار دین در قلب مسلمان؛ او را در دین و منهج خود وارد می‌کنند و وقتی یهود و نصاری این‌گونه باشند مشرکان و ملحدان و مرتدان چگونه‌اند؟

با توجه به این آیات روشن می‌شود که کفار، به صورت تدریجی وارد عمل می‌شوند تا به نتیجهٔ مطلوب خود، که ارتداد مسلمانان از دین است، دست یابند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾[1] «یهودیان و نصرانی‌ها هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی.»

و "لن" ادات نفی تأبیدی است یعنی تا ابد از شما راضی نیستند تا این‌که دست‌بردار دین‌تان نشوید و پیروِ دید، موقف و سیاست آنان نشوید، در این آیه نفرموده که "حتی تتبع دینهم" بلکه فرموده "حتی تتبع ملتهم" یعنی دنباله‌رو رجال و بزرگان و منهج‌شان.

اگر اکنون در اروپا به دین مسیحیت وارد شوی اما دمکراسی و نظام سرمایه‌داری آنان را قبول نداشته باشی و مانند آنان اسلام و مسلمانان را مورد حمله قرار ندهی و مسلمانان را تروریست معرفی نکنی؛ تو را قبول نخواهند داشت. بنابراین مسئله، فقط ارتداد از اسلام و داخل‌شدن به دین آن‌ها -یعنی تبدیل دین- نیست؛ برای همین است که خداوند متعال فرموده است "حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ"

۱۵- تهدید به زندان و تبعید و کشتن و ...

در مرحلهٔ بعد، زمانی‌که ببینند انواع توطئه‌ها و حیله‌هایی که ذکر کردیم، از اِعمال فشار، سعی در انحراف، تحریم‌های اقتصادی، منزوی کردن اجتماعی و غیر این‌ها از مواردی که گذشت، بر اسلام و مسلمانان و دعوت اسلامی تاثیر ندارد، بدون هیچ شرم و ترسی آنان را به زندان و کشتن تهدید می‌کنند.

خداوند دربارهٔ موقف کینه‌توزانهٔ کافران نسبت به پیام پیامبران و خود پیامبران می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾[2] «کافران (و سردستگان زندقه و ضلال، هنگامی که از راه دلیل با انبیاء برنیامدند، به زور متوسّل شدند و) به پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما باز می‌گردید یا اینکه شما

---

[1]. (البقرة، ۱۲۰)
[2]. (إبراهيم، ۱۳)

را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم. پس پروردگارشان به آنان (که حاملان رسالات آسمانی و راهنمایان بشری بودند) پیام فرستاد که حتماً ستمکاران (کفرپیشه‌ی چون ایشان) را (به خاطر ظلم و ستمی که روا می‌دارند) نابود می‌کنیم. »

نکتهٔ قابل توجه در آیه، وجود تعدادی نون و لام تاکید برای ابلاغ تهدید بیش‌تر به انبیا و تاکید منع رسیدن دعوت به مردم است و کلمهٔ "أرضنا" در آیهٔ فوق نشان از وجود سرزمینی غیر از دارالکفر آنان دارد که دارالاسلام است و همچنین کلمهٔ "ملتنا" نشان از وجود افراد و دین و سیستم و آداب و رسومی غیر از دین کفری آنان دارد که همان مسلمانان و اسلام و توحید است.

١٦- کشتن و شکنجه‌کردن به منظور ریشه‌کن‌کردن و نسل‌کشی مسلمانان

این مرحله زمانی فرا می‌رسد که صبر و طاقت کفر لبریز شده و احساس می‌کند که در مقابل اهل ایمان شکست خورده و در چنین اوضاعی دشمن شروع به کشتار بی قیدو بند می‌کند و از هیچ عمل غیر انسانی ابایی نمی‌کند.

سیدقطب رحمه‌الله می‌گوید اگر جامعه را به انگشتان دست انسان تشبیه کنیم، برای جاهلیت و کفر پایبندی و التزام یک نفر به ایمان مهم نیست چون می‌داند که قسمت اعظم انگشتان (۹عدد) هنوز در خدمت و هم‌فکر او هستند. اما اگر تعدادشان به ۲ برسد، به همان میزان شدت عصبانیت و نگرانی آن‌ها نیز بیش‌تر می‌شود. زمانی که تعدادشان به ۳ رسید آنان را تهدید به حساب می‌آورد و احساس خطر می‌کند و چون تعدادشان به ٤ رسید دشمنی و هجوم را علیه آنان آغاز می‌کند و با رسیدن تعدادشان به ٥ صبر و تحمل اهل کفر به پایان می‌رسد زیرا دیگر ترازو به مستوای خود رسیده و اگر یک انگشت دیگر به اهل ایمان اضافه شود قدرت اهل کفر کم‌تر از اهل ایمان می‌شود درنتیجه دست به کشتار وحشیانه می‌زنند.

خداوند در سورهٔ انبیاء آیه ٦٨ می‌فرماید: ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾«(برخی به برخی رو کردند و) گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید (که انتقام خدایان خود را گرفته باشید) ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.»

نکتهٔ مهم موجود در آیه، این است که فعل "حرّقوه" را مشدد بیان کرده و تشدید در فعل تشدید در عمل است یعنی او را آنچنان بسوزانید که پودر و خاکستر شود مانند کلمهٔ "غلّقت" در سورهٔ یوسف ﴿غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ﴾ یعنی در را خیلی محکم بست آنچنان که از بازنشدنش مطمئن شد.

همچنین الله متعال در سورۀ انفال آیۀ ۳۰ می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾ «(ای پیامبر! به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران درباره‌ی تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا اینکه (از شهر مکّه) بیرون کنند. »

همواره عملکرد کفار این‌گونه بوده که نهایت تلاش‌شان را می‌کنند که اگر بتوانند اهل ایمان را از عقیده و ایمانِ خود برگردانند؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾[1] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند ».

آنان در ابتدا می‌خواهند مسلمانان دین‌شان را کامل کنار بگذارند اگر موفق نشدند از آنان می‌خواهند که به حکومت و سیاست کاری نداشته باشند و می‌گویند اسلام سیاسی را قبول نداریم و در مساجد به عبادت خود مشغول شوید و از وزارت اوقاف و اموردینی برایتان بودجه اختصاص می‌دهیم.

درحالی که در جایی مثل " اقلیم (هه‌ریم) کوردستان عراق" وزارت اوقاف تنها وزارتی است که نه تنها بودجه دریافت نمی‌کند بلکه آنقدر دریافتی و اموال دارد که به حکومت اموال می‌دهد.

پس برادر عزیزم مشاهده خواهی کرد که کفار در هر دوران و هر مکانی که در مقابل دین ایستاده‌اند تعامل‌شان با مسلمانان این‌چنین یکسان است و با مطالعۀ تاریخ و مرور دوران مسلمانان و تقابل آنان با کفار تمامی این موارد را به وضوح خواهی دید.

تمامی مواردی را که از تعامل کفار با اهل ایمان با ذکر آیاتی از قرآن بیان داشتیم جزو سنت تکوینی جهان و غیرقابل تغییر بوده و هست و الله متعال در سورۀ ذاریات می‌فرماید: ﴿أَ تَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾[2] « مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگرند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه‌ی واحد خبیث طغیانگریشان است).». این امری غیرقابل انکار است که تمام این هجمه، فشار، تبعیض، شکنجه، قتل و وحشی‌گری که در حق انسان مسلمان انجام می‌دهند به خاطر دینداری و پایبندی به عقیده و فکر اسلامی اوست به هدف این‌که دست‌بردار دینش شود یا از عقیده و دینش تنازل کند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاَّ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾[3]« شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز اینکه ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایسته‌ی هر گونه ستایشی، ایمان داشتند!! »

---

[1]. (البقرة، ۲۱۷)
[2]. (الذاریات، ۵۳)
[3]. (البروج، ۸)

خداوند ستوده و شایسته‌ی هر گونه ستایشی است و سوختن و کشته‌شدن مؤمنان بر این صفت پروردگار تاثیری ندارد اما ضررمند واقعی کسی است که از دینش تنازل می‌کند و دست‌بردارش می‌شود چونکه هدف آنان این است که ما نیز بر کفر و راه و روشِ کفری آنان باشیم خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾[1]« (شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و) آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همان گونه که خود کافر شده‌اند و در کفر با ایشان) مساوی شوید. »

مسلمان دیندار و اصولگرا و پایبند باید بداند که وقتی او بر عقیده و فکر خود ثابت و مُصرّ باشد فشار و سخت‌گیری جاهلیت بر او افزایش می‌یابد و امتحان و آزمایش او به مقدار ایمان اوست.

در حدیثی که در سنن ترمذی، از مصعب‌بن‌سعد از پدرش روایت شده آمده، است که گفتم: ای رسول خدا چه کسی بیشتر از دیگران دچار مصیبت و سختی می‌شود؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «الأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الأَمْثَلُ فَالأَمْثَلُ، فَيُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ»[2]«پیامبران، سپس دینداران برگزیده و برتر بعد از پیامبران، و سپس دینداران بعد از ایشان، شخص بر اساس دینداری‌اش مورد ابتلا قرار می‌گیرد و اگر با جدیت پایبند و ملتزم باشد بلا و مصیبتش شدیدتر است و اگر در دینش کوتاهی باشد به اندازۀ التزامش مورد ابتلا قرار خواهد گرفت.»

هر مسلمانی این را در تعامل دشمنانش با خود درک می‌کند، می‌داند که هرچه به دینش ملتزم‌تر باشد صادقانه دینداری کند و ایمانش والاتر باشد فشار و سخت‌گیری جاهلیت بر او بیش‌تر خواهد شد. اگر شخص مسلمان امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر کند مطمئناً بیش‌تر تحت فشار و دشمنیِ جاهلیت قرار خواهد گرفت چه برسد به این‌که اعلام جهاد کند که در این صورت به طور حتم، تمام جاهلیت علیه او متحد خواهند شد و با تمام قدرت‌شان یکدیگر را در نابودی و ریشه‌کن‌کردن او و همفکرانش یاری خواهند داد، تا جهاد را محو کنند. و برعکس، هرچه ایمان، دینداری، صدق و التزامش ضعیف‌تر و بی‌تفاوت باشد کم‌تر تحت فشار و هجمۀ جاهلیت قرار خواهد گرفت اما در نهایت هرگز رهایش نمی‌کنند هرچند که فقط نمازهایش را ادا کند چون‌که هدف آنان محو کامل دین و آثار دین است؛ زیرا وجود مسلمان هر چند که خیلی پایبند هم نباشد به معنای بقای دین اسلام است و آنان از این می‌ترسند و توجیهشان این است که مبادا فرزندان این شخص مسلمان بر همان دین پرورده و تربیت شوند و بر اطرافیانشان تاثیر بگذارند و شاید اطرافیان مانند این شخص

---

[1]. (النساء، ۸۹)

[2]. سنن الترمذی(۲۳۹۸)، و شیخ آلبانی آن را صحیح دانسته است.

بی‌تفاوت نباشند و ملتزم‌تر باشند؛ اما آنان به خاطر ضعف و ترس‌شان جرأت تنفیذ و یا حتی به زبان آوردن مستقیم هدفشان، که دشمنی همه جانبه با تمام دین اسلام به خاطر صفت اسلام بودنش، را ندارند. بنابراین با تهمت ناروا و برچسب زدن، دینداران و فعالان مذهبی را زیر فشار قرار می‌دهند و با فریب و حیله ابتدا می‌گویند ما با اسلام دشمنی نداریم اما اسلام سیاسی را قبول نداریم و گاهی می‌گویند ما اسلام سیاسی را قبول داریم و وجود نمایندگان احزاب اسلامی در پارلمان حاکی از این مدعاست و اگر هم بهانه‌ای و دستاویزی برای مبارزهٔ مکارانه با اسلام و مسلمانان پیدا نکنند می‌گویند ما این تندروها و تروریست‌ها را قبول نداریم و این‌ها باید کشته شوند و منظور و هدف ما این تندروها هستند نه اسلام.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾[1] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند ».

پس فشار و تهدید و جنگ علیه مسلمانان را ادامه می‌دهند تا آنان را مجبور به ترک دینشان کنند اگر بتوانند و هنگامی که موفق شدند سپس آنان را ناچار به پیروی و تقلید از منهج و آداب و رسوم و فرهنگ خودشان می‌کنند: ﴿وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾[2] « یهودیان و نصرانی‌ها هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین (تحریف شده و خواستهای نادرست) ایشان پیروی کنی.»

پس توجه داشته باشید که این یک رویارویی و مبارزه‌ای جاری است که از زمان خلقت سیدنا آدم علیه‌السلام موجود بوده است. در آن زمان در مقابل آدم علیه‌السلام، ابلیس بود و در دوران ما نیز ابلیسیان و شیطان‌صفتان در مقابل ما ایستاده‌اند و افراد جبههٔ ابلیسیان بی‌شمارند و همچنین منافقان و فریب‌کارانِ مستخدم‌شان بسیارند. بنابراین ما باید جبههٔ ایمانی خود را مستحکم نگه داریم و بر راه پیامبران استقامت ورزیم و برای فراگیری و فهم و التزام بیش‌تر به دین‌مان و ابلاغ این پیام الهی به دیگران و صبر بر این راه کاملا آماده باشیم و این اموری است که خداوند متعال از ما خواسته است و می‌فرماید: ﴿وَ الْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾[3] « سوگند به زمان (که سرمایه‌ی زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است)! انسانها همه زیانمندند. مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسّک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش

---

[1]. (البقرة، ۲۱۷)
[2]. (البقرة، ۱۲۰)
[3]. (العصر، ۱-۳)

می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمّل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهائی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).»

و هرگاه ما بر این عقیده و منهج استقامت ورزیم و بدان ملتزم باشیم و دیگران را نیز به آن دعوت دهیم بدون شک فشار و سختی شدیدتری بر ما وارد خواهد شد و از این‌جاست که نیاز به صبر و بردباری بیش‌تری داریم و خداوند متعال در سورۀ لقمان در مقام نصیحت لقمان به پسرش فرموده است: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٌ ... يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاَةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ﴾[1] « پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است. ...ای پسر عزیزم! نماز را چنان که باید و شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. اینها از کارهای (اساسی و مهمّی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید.»

پس هرگاه به امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کردی حتما با موانع و مشکلاتی مواجه خواهی شد و حتما از جانب جاهلیت متحمل فشار و سختی بسیاری خواهی شد. بنابراین الله تعالی ما را به صبر در برابر آن امور امر نموده است.

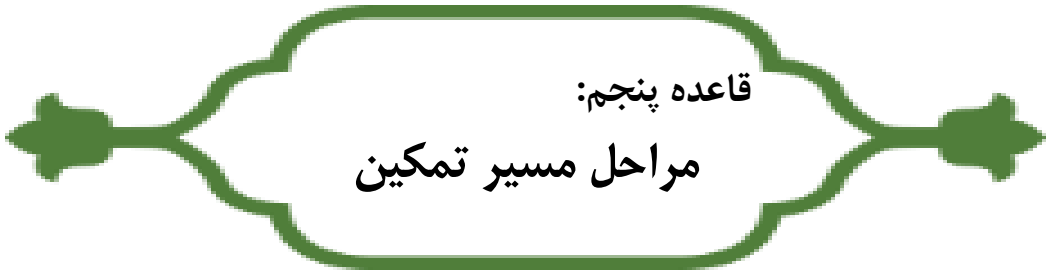
خداوند به ما و شما صبر عطا کند.

خداوند ما را به صبر امر فرموده و صبرگرفتن‌مان نیز با توفیق و اراده اوست و می‌فرماید: ﴿وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلاَّ بِاللَّهِ﴾[2] « و (ای پیامبر! تو نیز در برابر مصائب و صحنه‌های جانسوزی که در راه تبلیغ رسالت آسمانی خواهی دید) شکیبایی کن و شکیبایی تو (و هرکس دیگری) جز در پرتو (لطف رحمان و به یاری و) توفیق یزدان میسّر نیست. »

بدان که صبر و بردباری نیز، مانند نعمتِ هدایت، از جانب خداوند متعال است. از خداوند مسألت دارم که ما و شما را در زمرۀ کسانی قرار دهد که در راه این پیام و ابلاغِ آن، صبر پیشه می‌کنند و دینش را فهم می‌کنند و بدان پایبند می‌شوند تا این‌که الله متعال، دین و شریعتش را به تمکین برساند و جاهلیت را به زیر بکشاند و نابود کند.

---

[1]. (لقمان، ۱۷)
[2]. (النحل، ۱۲۷)


قاعده پنجم:
مراحل مسیر تمکین

قاعدهٔ پنجم: مراحل مسیر تمکین

خداوند عزوجل با فرمان شرعی خود کافران را توسط مسلمانان از میان برمی‌دارد و گاهی نیز با فرمان و قدر کَونی خود کافران را بر مسلمانان پیروز می‌گرداند. ما نیز صرف‌نظر از هر فکر و جماعتی که باشیم باید این سنت قَدَری را بپذیریم؛ زیرا جزئی از ایمان و رکن قضا و قدر است. خداوند در سورهٔ حج می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ لاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[1] «اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان)، و مسجدهای (مسلمانان) که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلّم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آیین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند، و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقّق وعده‌هایش جلوگیری نماید)»

"صوامع" عبادتگاه مسیحیان و "بِیَع" عبادتگاه یهودیان است.

قلع و قمع کفر و حکم آنان نیازمند طیِ مراحلی است که در این‌جا به آن اشاره می‌کنیم:

اول: دعوت و ابلاغ پیام خداوند

دعوت و ابلاغ پیام خداوند و روشن‌گری و بیان این پیام برای مردم به شیوهٔ پیامبران که موجب اقامه حجت بر مردم می‌شود ؛ خداوند در سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاَغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾[2] « و بگو به اهل کتاب (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به بیسوادان (یعنی مشرکان عرب): آیا شما تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بیگمان هدایت یافته‌اند (و راه را از چاه باز شناخته‌اند) و اگر سرپیچی کنند (نگران مباش؛ زیرا) بر تو ابلاغ (رسالت) است و بس، و خدا بینا به (اعمال و عقائد) بندگان است.»

---

[1]. (الحج، ٤٠)

[2]. (آل‌عمران، ٢٠)

در حدیثی که امام بخاری و مسلم روایت می‌کنند آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به معاذبن‌جبل[1] رضی‌الله‌عنه هنگامی که او را به یمن فرستاد فرمود: « إِنَّكَ تَأْتِي قومًا مِنْ أَهلِ الكتابِ، فَادعهُمْ إِلى شَهادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ »[2]«تو به سوی مردمی‌خواهی رفت که اهل‌کتاب هستند باید اولین موضوعی که آنان را بدان دعوت می‌کنی شهادت لااله‌الاالله (توحید) باشد».

گفتیم که مردم نسبت به پیام پیامبرمان علیه‌الصلاةوالسلام دو جبهه‌اند: جبههٔ کفر و جبههٔ ایمان یعنی کافران و مسلمانان، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده: «محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرَّق بَيْنَ النَّاسِ»[3]«و بدانید که محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم مردم را دو دسته کرد و به ذریعهٔ او مسلمانان از کفار و مشرکین متمایز و جدا می‌شوند.»که قسمتی از یک حدیث مفصل و طولانی است و عادتا جایز است که علما قسمتی از یک حدیث را به عنوان شاهد بر سخن و یا فتوای خویش می‌آورند.

این ابلاغ و دعوت در مناطقی که قبلا دارالاسلام بوده - از جمله مناطق کوردستان- به مردم رسیده است و این‌که کسی می‌گوید: آن مردم بیچاره هنوز جاهلند و نمی‌دانند دین چیست، سخنی نارواست. اگر منظورش دانستن احکام و تفصیلات عقیده و ایمان و اسلام باشد این منظور ما نیست و برای فراگیری این تفصیلات لازم به تحصیل علوم شرعی است اما در غیر این تفصیلات، هر فردی در این جوامع مسئول است که تحقیق کند و بپرسد که این همه اذان، مسجد، این جماعت‌ها، امامان، مسلمانان و این اسلام چیست و چگونه است.

بعد از ابلاغ دین و دعوت مردم به سوی آن ارتباط و تعامل مسلمانان با کافران وارد مرحلهٔ جدیدی می‌شود.

دوم: اعلام برائت و بیزاری از کافران زنده و مرده

برائت از کفار زنده، با موارد زیر حاصل می‌گردد:

۱- اعلام بیزاری و انزجار از خودشان و کفرشان و اعلان دشمنی با آن‌ها

۲- عدم تقلید و پیروی از هواوهوس، برنامه، منهج، دیدگاه، سلوک و آداب و رسوم‌شان

---

[1]. (یکی از فقهیان صحابه و در حدیثی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او می‌فرماید: «يَا مُعَاذُ إِنِّي أُحِبُّكَ فِي اللَّهِ»)

[2]. صحیح‌البخاری(٦٩٣٧)؛صحیح مسلم(١٩)

[3]. صحیح البخاری(٦٨٥٢)[و در روایتی دیگر آمده که «مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُعَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ»«یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم جداکننده (حق از باطل، نور از تاریکی، ایمان از اسلام و) مسلمانان از کافران است و به ذریعهٔ او مسلمانان از کفار و مشرکین متمایز و جدا می‌شوند.»]

۳- عدم مخالطه با آنان و کناره‌گیری از آنان (مفاصله)

تفصیلات این موارد در ادامه خواهد آمد.

و اما برائت از کفار مرده با عدم استغفار برای آنان حاصل می‌شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾[1] «پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند.»

همچنین برائت از کفار شامل عدم دفن آنان در قبرستان مسلمانان و جلوگیری از ارث‌بردن آنان از مسلمان و ارث‌بردن مسلمان از آنان است بلکه میراث‌شان به بیت‌المال مسلمانان واگذار می‌شود؛ همچنان‌که در حدیث صحیحی آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «لا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ، وَلا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ»[2] «مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد».

خداوند متعال در سورۀ الممتحنه آیۀ ٤، می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که به او گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است).»

هر یک از ما نفس خویش را محاسبه کند و به دین و دینداری و پرهیزکاری خود را مورد ارزیابی قرار دهد و ببیند که آیا کدام یک از این امور را که در این آیه آمده عملی کرده است؟

و در سورۀ نحل آیۀ ۱۲۳، می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ «سپس (قرنها بعد از ابراهیم، تو را به پیامبری برگزیدیم) و به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم پیروی کن که حقگرا (و دور از انحراف) بود و از زمره‌ی مشرکان نبود.» ابراهیم علیه‌السلام که همیشه خود را در طرف حق می‌یافت و

---

[1]. (التوبة، ١١٣)

[2]. صحیح البخاری(٦٣٨٣)

در آغاز دعوتش تنها بود و غیر از او در آن زمان موحدی دیگر نبود که با تبرش در مقابل تمام بت‌ها و طواغیت و اهل بت‌پرستی ایستاد که سرگذشتش را می‌دانیم.

"حنیفا" به معنای (مائلا الی الحق) "گرایش به حق" است؛ نه خویشاوندی، نه عشیرت و طائفه و نه قوم گرایی مانع اعلام برائت سیدنا ابراهیم و یارانش نشد بلکه آشکار و بی‌پرده به قومشان اعلام کردند که شما کافر هستید و ما از شما پیروی نخواهیم کرد و از آنچه می‌پرستیدند نیز اعلام انزجار کردند.

شیخ حمدبن‌عتیق، از علمای برجستهٔ اسلام، می‌گوید: «نکتهٔ قابل توجه در این آیه این است: ﴿إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ﴾ که برائت از مشرکان را بر برائت از شرکشان مقدم کرده است؛ زیرا برائت از خود کفار و مشرکان از برائت از معبودانشان (ایدئولوژی و منهجشان) مهم‌تر است.[1] شاید کسانی باشند که از بت‌ها برائت کنند اما از خودِ کافران تبری نکند این اعلام برائتی ناقص است و این واجب را ادا نکرده اما وقتی که از خود مشرکان اعلام برائت نمود پس این را می‌رساند که معبودانشان را به طریق اولی قبول ندارد و از آن‌ها برائت نموده است و این همانند آیه ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾[2]«و از شما (ای پدر! و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه جز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، و تنها پروردگارم را می‌پرستم. امید است در پرستش پروردگارم (طاعت و عبادت من پذیرفته شود و) بدبخت و نومید نگردم. » کناره‌گیری و فاصله گرفتن از خودشان را مقدم بر دوری و کناره گیری از معبودانشان کرد که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ﴾[3]« هنگامی که از آنان و از چیزهایی که جز خدا می‌پرستیدند، کناره‌گیری کرد...» همچنین این آیه: ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلا اللهَ﴾.[4]«و [پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند:] اکنون که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستند، کناره گرفته اید ...»

به این نکتهٔ مهم خوب توجه کن چون دروازه‌ای است برای اعلام دشمنی به دشمنان الله. کسانی هستند که دچار شرک نمی‌شوند اما با اهل کفر دشمنی و عداوت نمی‌کنند این چه مسلمان بودنی است که راه پیامبران را رها کرده است؛

---

[1]. (پس برای مسلمان بودن و برائت از کفر همین کافی نیست که مثلا بگویی من از افراد و حامیان فلان حزب علمانی نیستم، مرقدپرست و قبرپرست نیستم، پناه بردن و ندایم برای غیر الله نیست ،دنباله رو دیدگاه علمی یا فلسفی عدم وجود خالق یا وجود چند اله یا ... نیستم، بلکه باید از کفر و اهل کفر اعلام برائت کنند.)

[2]. (مریم، ٤٨)

[3]. (مریم، ٤٩)

[4]. (الکهف، ١٦)

سپس می‌فرماید: ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ﴾[1] « و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید.» کلمهٔ "بَدا" یعنی: "پدیدار شد" و به این مسئله توجه کن که دشمنی(آشکار و عملی) را قبل از کینه (قلبی) ذکر کرده زیرا اولی از دومی مهم‌تر است چرا که کسانی هستند که کینه و نفرت از مشرکان را در دل دارند اما حاضر نیستند که با آنان علنی و عملی دشمنی کنند، که در این صورت این واجب را ادا نکرده اند چون باید کینه و دشمنی را با هم آشکار و اعلام کند و این دو باید در رفتار مسلمان کاملا مشهود و مشخص باشند.[2]

پس این را بدان که هرچند محل کینه و نفرت قلب است اما همین کافی نیست بلکه آشکار و ظاهرشدن آثارش باید در عمل و رفتار ظاهری بروز کند و اگر آثارش در رفتار و عمل شخص بروز نکند چه فایده‌ای دارد؟ و این امر میسر نیست مگر با دشمنی عملی و ظاهری، که در آغاز با قطع روابط دوستانه (رابطه محبت‌آمیز و ولاء)، و دشمنی با آنان ظاهر می‌شود و در این‌جاست که کینه (قلبی) و دشمنی (عملی و ظاهری) آشکار می‌شود و تحقق می‌یابد. اما اگر کسی روابط دوستانه و موالاتش را با آنان قطع نکرده است این بر عدم وجود کینه و نفرت (قلبی) دلالت دارد؛ در این مسائل تأمل کن زیرا باعث رفع بسیاری از شک و شبهات است». پایان کلام شیخ حمد.[3]

---

[1]. (الممتحنة، ٤)

[2]. (مثل کسی که به صورت عام می‌گوید: "من از سکولاریزم بیزارم" اما حاضر نیست از احزاب سیاسی سکولار حاکم اعلام بیزاری و برائت کند. (مثلاً در کوردستان می‌گوید "من از سکولاریزم برائت می‌کنم" اما نمی‌گوید که از سکولاریزمِ "پارتی و یه‌کێتی "(دو حزب سکولار حاکم) می‌کنم.)

[3]. کتاب هدایة الطریق من رسائل وفتاوی الشیخ حمد بن علی بن عتیق ص(٣٣-٣٤)[و ههنا نکتة بدیعة فی قوله(إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ)و هی أن الله تعالی قدَّم البراءة من المشرکین العابدین غیرَالله علی البراءة من الأوثان المعبودة من دون‌الله؛ لأنَّ الأوَّل أهمُّ من الثانی، فإنَّه إن تبرَّأ من الأوثان و لا یتبرَّأ ممن عبدها، فلا یکون آتیًا بالواجب علیه، و أمَّا إذا تبرَّأ من المشرکین، فإنّ هذا یستلزم البراءة من معبوداتهم. (وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا) [مریم: ٤٨] فقدّم اعتزالهم علی اعتزال معبوداتهم وکذا قوله: (فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ) [مریم: ٤٩]و قوله: (وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلا اللهَ) [الکهف: ١٦]. فعلیك بهذه النکتة، فإنَّها تفتح لك بابًا إلی عداوة أعداء الله، فکم من إنسان لا یقع منه الشرك، ولٰکنَّه لا یعادي أهله، فلا یکون مسلمًا بذلك إذا ترك دین جمیع المرسلین.ثمَّ قال: (كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ) [الممتحنة: ٤] فقوله: (بدأ) أي: ظهر و بان، وتأمَّلْ تقدیم العداوة علی البغضاء؛ لأن الأولی أهم من الثانیة.فالإنسان قد یبغض الکفار ولا یعادیهم، فلا یکون آتیا بالواجب علیه حتی تحصل منه العداوة والبغضاء، ولا بد أیضًا من أن تکون العداوة والبغضاء بادیتین ظاهرتین بیِّنتین و اعلم أنَّه و إن کانت البغضاء متعلِّقة بالقلب، فإنها لا تنفع حتَّی تَظهر آثارها و و تتبیَّن علامتها، و لاتکون کذلك حتَّی تقترن بالعداوة و المقاطعة، فحینئذ تکون العداوة و البغضاء ظاهرتین، و أمَّا إذا وجدت الموالاة و المواصلة، فإنَّ ذلك یدلُّ علی عدم البغضاء. فعلیك بتأمُّل هذا الموضع، فأن ذلك یدُّل علی عدم البغضاء. فعلیك بتأمُّل هذا الموضع، فإنَّه یجلو عنك شبهات کثیرة.]

وقتی در این نکات تأمل می‌کنیم و به واقع مسلمانان امروزی که حد و مرز حق و باطل بر آنان مشتبه شده می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که کسانی هستند که لاف و گزاف اسلامگرایی و مسلمان‌بودن می‌دهند درحالی‌که مشغول نشر دیدگاه و فکری کفرآمیز است، خودش را مسلمان می‌داند درحالی که حامل برنامه و فکر سوسیالیستی و دمکراسی و ملی‌گرایی است. افراد بی‌شرمی که خود را مسلمانِ ملتزِم و پایبند می‌دانند، درحالی که نه تنها از این افکار و پیروانش اعلام برائت نکرده‌اند بلکه خود نیز از اعضای این احزاب شده‌اند درحالی که این تفکر کفری را منهج خود و جامعه قرار داده‌اند. عجیب این است که بعضی داعیان و امامان مساجد آنان را مسلمان به شمار می‌آورند و وقتی که علما و داعیان صادق از روی بیان حق و ناصحانه می‌گویند "که اینان به کفر ولاء داده‌اند و به کفر نزدیک شده‌اند وآن عده‌ای از آنان نیز که با علم و آگاهی و اختیار، اعضا و سرباز و کادر این احزاب وحکومت‌های سکولار شده‌اند کافرند"[1]؛ آنان را به تکفیری بودن و تکفیر تمام مردم متهم می‌کنند و با این اتهام زنی به این علما و داعیان صادق، هم دچار فریب‌کاری می‌شوند، هم باطلی را تایید می‌کنند، هم حقی را پایمال می‌کنند و هم با خیانت در نقل کلام، مرتکب تدلیس می‌شوند.خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ « اگر آنان به خدا و پیامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به سرپرست و دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.». فسق نیز دو نوع است: ۱-فسق اصغر ۲- فسق اکبر که انسان را از دایرۀ اسلام خارج می‌کند.

پس یکی از مراحل تمکین مسلمانان این است که ابتدا دین را به روشنی و آشکار ابلاغ کنند. در مرحلۀ دوم باید از اهل جاهلیت جدا شوند و از آنان فاصله بگیرند و از جاهلیت اعلام برائت کنند که ما نه با سکولاریزم هستیم و نه از اعضای این احزاب، و نه از سکولارها و پیروان و حامیان این فکر و هستیم این اعلام برائت است که مسلمانان را از اهل کفر جدا می‌کند و مانع تشویه اذهان عمومی و تلبیس در مورد اسلام می‌شود.

---

[1].(مثلا وقتی ما در کوردستان می‌گوییم: "اینان (احزاب حاکم) به کفر ولاء داده‌اند و به کفر نزدیک شده‌اند وآن عده‌ای از آنان نیز که با علم و آگاهی و اختیار، اعضا و سرباز و کادر این دو یا چهار حزب طاغوتی و دیگر احزاب سکولار شده‌اند کافرند" برخی فریاد برمی‌آوردند و ما را متهم می‌کنند که ما تمام مردم کورد را کافر می‌دانیم، چنین کسانی هم تلبیس می‌کنند هم حق را کتمان می‌کنند هم باطلی را نصرت می‌دهد و هم در نقل سخنان ما تدلیس می‌کند و آن را ناقص یا با زیاده و برداشت شخصی خود نقل می‌کند.)

سوم: اعتزال و هجرت[1]

اعتزال[2] به معنای فاصله گرفتن، دوری کردن و کناره‌گیری است و باید این اعتزالی فعال و محسوس و دارای گرایش باشد یعنی احساس متفاوت بودن در شخص بوجود آید که او چیزی است و طرف مقابل چیزی دیگر و این‌که خود و افراد هم‌فکرش را یک امت و جبهه احساس کند و این احساس به شخص دست دهد که در حال ترقی است و از مرحله‌ای به مرحله‌ای بهتر وارد شده و حرکت و جنبشی فعال را بر اساس وحی الهی شروع در درون خود آغاز کرده است. اما اگر امنیت و امان مهیا گشت و مکان امنی برای اهل ایمان فراهم شد دیگر کناره‌گیری و مفاصله(دوری کردن) کافی نیست بلکه باید هجرت نمود اما هجرت اول که خداوند متعال فرموده: ﴿وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾[3] «و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن.»؛ منظور دوری و اعتزال از جاهلیت است؛ گاهی جاهلیت در حکم است مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿أَ فَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾[4] «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟ » یا در دید پیشینیان و قانون گذشتگان است مانند این آیه ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾[5]« و درباره‌ی خدا پندارهای نادرستی چون پندارهای زمان جاهلیت داشتند. »؛ یا جاهلیت در احساسات و گرایش است مانند آنچه در این آیه آمده است که می‌فرماید: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾[6]«آنگاه که کافران تعصّب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند»؛ یا در رفتارظاهری، سیما وصفت، آداب و رسوم و فرهنگ اجتماعی است که خداوند متعال فرموده: ﴿لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾[7]«مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید».

---

[1]. (امام ابن‌قیم کتابی نفیس در بحث هجرت تالیف نموده به نام"طریق‌الهجرتین‌وباب‌السعادتین" "الهجرتین" به معنای دو هجرت است که منظور هجرت به سوی الله و به سوی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم است.)

[2]. [در اینجا منظور از اعتزال مفهوم کلمه در زبان عربی و اصطلاح قرآنی است که به معنا و منظور کناره گیری و دوری کردن و جدا شدن (از عده‌ای و افکار و عبادات و آداب و رسوم آنان) است و منظور کاربرد این کلمه در زبان فارسی نیست چرا که این کلمه در زبان فارسی تغییر کاربرد دارد و به معنای گوشه نشینی و انزوا از اجتماع و خلوت گزینی و تنهایی است.]

[3]. (مدثر: ۵)

[4]. (مائده: ۵۰)

[5]. (آل‌عمران، ۱۵٤)

[6]. (الفتح، ۲٦)

[7]. (الأحزاب، ۳۳)

پس ﴿وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ «و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن.» دور شدن از گناهانی است که با وحی الهی تحدید شده است و دور شدن از جاهلیتی است که خداوند در مقابل کلمهٔ اسلام به کار برده است.

بعد از انتشار و ابلاغ پیام الهی به عموم مردم و بعد از اعلام برائت از بت‌ها و طواغیت و پیروان آن‌ها و دیدگاه، مواضع و جنبش‌هایشان، نوبت به مرحلهٔ کناره‌گیری و اعتزال از خودِ کافران و کفرهایشان و دوری از دیدگاه و نگرش، آداب و رسوم، سیاست و حکم، و جنبش و افکارشان می‌رسد و بعد از این مرحله نوبت به هجرت و ترک‌کردن قلمروِ حکمرانی و سلطه و سرزمین کفر است که خداوند متعال در سرگذشت اصحاب الکهف می‌فرماید: ﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلا اللهَ﴾[1]«(برخی به برخی گفتند:) چون از این قوم می‌برید و از چیزهایی که جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغینشان جدا می‌سازید)...» و می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُو رَبِّي﴾[2]« و از شما (ای پدر! و ای قوم بت‌پرست!) و از آنچه جز خدا می‌پرستید کناره‌گیری و دوری می‌کنم، و تنها پروردگارم را می‌پرستم».[3]

در حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که در سنن ابوداود روایت شده می‌فرماید: «أَنَا بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ يُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُشْرِكِينَ»[4]«من از مسلمانانی که در بین مشرکان سکنی گزیده‌اند بیزارم».

در زمانی که یک دارالأمان فراهم شد و تو نیز توانایی هجرت داشته باشی واجب است که هجرت کنی، توانایی هجرت به این معنا که مستضعف فکری نباشی به این صورت که منهج و راه برایت مبهم باشد، یا مستضعف مادی و جسمی نباشی به این معنا که شرایط بدنی و مادی تو را بند کرده باشد، یا از این نظر مستضعف نباشی که مسیر و راهِ هجرت برایت نامشخص و مجهول باشد و کسی راهنما، همکار و یاری‌دهنده‌ات نباشد تا بتوانی با جسمت به سوی دارالاسلام هجرت کنی، این موارد عذر به حساب می‌آید؛ اما هرچند که امکان هجرت فراهم نباشد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر جدایی، دوری، کناره‌گیری و قطع روابط دوستانه و موالات با ایدئولوژی کفر و با کافران تاکید دارد و می‌فرماید «من از مسلمانانی که در بین مشرکان سکنی گزیده‌اند بیزارم».

---

[1]. (الکهف، ١٦)

[2]. (مریم، ٤٨)

[3]. (در این آیه فرموده "أدعو ربی" و نفرموده "أدعو الله" چون "ربی" یعنی خدای پروردگارم، خدای خالقم و خدای که به فریادم می‌رسد و کسی که امور و کار و زندگی و رزق و رزی‌ام را تدبیر می‌کند و بر من واجب است که او را اطاعت کنم.)

[4]. سنن ابی‌داود(٢٦٤٥)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

اما امروزه بعضی از شخصیت‌های دینی و عالمان دینی و ائمه مساجد هستند که خود را داعی و افراد مهم این دین به حساب می‌آورند درحالی که نه تنها این کناره‌گیری و اعتزال که واجبی عقیدتی و دینی است را تنفیذ نکرده‌اند بلکه عضو شورای مرکزی یا مدیر منطقه‌ای یا از مقامات بلندپایهٔ حکومت و از اعضای مهم احزاب سکولار هستند و فقط به خدمت در وزارت اوقاف و امور دینی -که همان هم تحت سرپرستی و کنترل همان احزاب و حکومت‌هاست- اکتفا نکرده‌اند.[1]

چهارم: جهاد

بعد از نشر و ابلاغ پیام الهی اعلان لااله‌الاالله با هر دو جانب نفی و اثباتش؛ که شامل نفی تمام طواغیت، الهه، انداد و ارباب من‌دون‌الله است و بعد از اعلام برائت از کفر و کفار و از طواغیت و بت‌هایشان که آنان را به فریاد می‌خوانند و از آنان پناه و امان می‌خواهند و همچنین اعلام برائت از طواغیتی که تبدیل به فکر و منهج و قانون شده‌اند و نیز اعلام برائت از برنامه، نظریه، جهان‌بینی و ایدئولوژی‌هایشان در تعریفِ هستی و حیات و انسان که بنیاد فکری و پروگرام احزاب است، بعد از این تبری جستن و بعد از کناره‌گیری و مفاصله اگر مأوی (دارالاسلام) و امکان هجرت وجود داشت لازم است که هجرت صورت گیرد[2] و سپس در اینجاست که به مرحلهٔ چهارم تمکین، یعنی جهاد در راه الله می‌رسیم.

جهاد علیه هر کسی است که پیام الهی را قبول نمی‌کند و به آن اهمیت نمی‌دهد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾[3] «مشرکان را هرکجا بیابید بکشید».

---

[1]. (اما اکنون می‌بینیم که برخی ماموستاها و عالمان و داعیان دینی که به اصطلاح جزو چهره‌های برتر و شخصیت‌های برجستهٔ دین اسلام است اما از اعضای مرکزی هیات حزب سکولار اتحاد میهنی (یه‌کێتی) شده و یا از اعضا و مدیران ناحیه‌ای حزب پارت دمکرات (پارتی) شده و یا از اعضای حزب پ.ک.ک است از اعضای بلندپایه مارکسیست‌هاست و در این احزاب سکولار مشغول به خدمت و کار است و مسئله این نیست که بگوییم در اداره و سازمان اوقاف مشغول به کار است هرچند که این اوقاف هم تحت حکومت این احزاب سکولار است و این حکومت، حکومتی میلیشایی (شبه‌نظامی) است نه حکومتی سازمان‌یافته دولتی(مرکزی)، چراکه در حکومت و دولت مرکزی، به عنوان مثال کسی که در دولتی مانند مالزی وزیر است این شخص وزیرِ دولت است و ربطی به حزب حاکم ندارد و در آنجا وظایفی مستقل و مشخص بر عهده دارد و کارمندی در آن وزارت است مانند کارمندی که در وزرات زراعت و کشاورزی مشغول به کار است اما در هر سازمان و مقامی باشد موظف است که دستورات و تعلیماتی که مخالف با شریعت الله است را صادر یا تنفیذ نکند.)

[2]. (همان‌طور که قبلا گفته شد اگر به علت عدم وجود مأوی و یا شرایط، امکان هجرت جسمی وجود نداشت اما این امکان وجود دارد که شخص مسلمان از برنامه و قوانین و ارزش‌های جاهلیت و از انواع گناهان هجرت کند. و نباید به بهانه عدم شرایط هجرت، این واجب مقدور را اهمال کند.)

[3]. (التوبة، ٥)

خداوند در حدیثی قدسی خطاب به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِيَ بِكَ ... اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجُوكَ، وَاغْزُهُمْ نُغْزِكَ، وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقْ عَلَيْكَ، وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةً مِثْلَهُ، وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مَنْ عَصَاكَ»[1] «من تو را مبعوث کرده‌ام که مورد ابتلا و آزمایش قرارت دهم و دیگران را به وسیلهٔ تو مورد ابتلاء قرار دهم ... همان‌طور که تو را از سرزمینت اخراج کردند آنان را اخراج و تبعید کن و همان‌گونه که با تو جنگیدند با آنان بجنگ و قتال کن و ما نیز با تو هستیم و مال و اموال انفاق کن و ما (ثروت و دارایی)به تو عطا می‌کنیم، سپاهی به سویشان روانه کن ما نیز (در تایید و حمایت تو) ۵ سپاه مثل سپاه تو علیه‌شان می‌فرستیم و با پیروانت علیه کسانی که از تو نافرمانی و سرپیچی می‌کنند بجنگ.»

این حدیثی صریح و واضح است و شکی در سندش نیست و به همین‌خاطر است که پیامبر فرموده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ»[2] «به من امر شده که با مردم بجنگم تا به لا إله إلا الله ومحمدرسول الله شهادت دهند و نماز بگزارند و زکات بدهند و هرگاه این‌کارها را انجام دادند خون و مالشان بر من حرام است مگر به خاطر حقی که اسلام بر آنان فرض کرده است و حسابشان با الله است».

این بدان خاطر است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای تمام بشریت مبعوث شده است؛ خداوند متعال از زمان سیدنا آدم علیه‌السلام تا زمان سیدنا موسی علیه‌السلام با قدرت خویش و بوسیلهٔ اقامه حجت پیامبرانش نابودی کافران را عهده‌دار بود اما در زمان سیدنا موسی و بعد از نابودی فرعون و نجات بنی‌اسرائیل، جهاد را بر مؤمنان واجب کرد و می‌فرماید: ﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ لاَ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْماً جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (٢٢) قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٢٣) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَداً مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلاَ إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾[3] «ای قوم من! به سرزمین مقدّسی

---

[1]. «صحيح مسلم» (٢٨٦٥)

[2]. «صحيح البخاري»(٢٥) «صحيح مسلم»(٢٢)

[3]. (المائدة، ٢١-٢٤)

وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است، و (در برابر دشمنِ سرسختی که در آنجا بسر می‌برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خوشنودی خدا را از دست ندهید). گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. دو نفر (سردار) از مردان خداترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافه‌ی درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکّل کنید. گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدّس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بردار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!).»

با نگاهی به حال کسانی که خود را مسلمان، عالم، متدین، اسلامگرا، اهل اسلام سیاسی و اسلام فکری و پرچمدار اسلام می‌دانند به وضوح روشن می‌شود که آنان همانند بنی‌اسرائیل از رویارویی با دشمنان دین إبا می‌کنند و با رفتار و کردارشان با زبان حال به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌گویند " اذهب أنت و ربک فقاتلا أمریکان و الروس إنّا هاهنا قاعدونَ" (تو و پروردگارت بروید علیه آمریکا و روس و ... بجنگید ما در اینجا نشسته‌ایم و منتظریم).

و همان‌طور که در آیه آمده معلوم است که آن دو نفر که خداترس و صادق بودند و به الله توکل حقیقی داشتند و از قلب و درونشان به وعدهٔ الله تعالی اطمینان داشتند و یقین در فکر و زیرکی و هوش شان رسوخ کرده بود و صادقانه با ملکوت الله تعامل و رفتار می‌کردند-ملکوت به این معنا که این جهان ملک الله تعالی است و او ادارهٔ آن تحت اراده اوست نه آن ملکوتی که شیعه و صوفی منظور دارند- این دو نفر که خداوند نعمت عظیم خود را -یعنی ایمان- به آنان ارزانی داشته بود فریادبرمی‌آوردند و بنی‌اسرائیل را تشویق و تحریض می‌کردند که به خودتان جرأت و روحیه دهید و شجاع باشید و رهسپار شوید و حداقل خودتان را به دروازهٔ آن شهر برسانید و حداقل به آن شهر نزدیک شوید، چراکه این خداوند کِردگار هستی و مدیر و مدبر تمام وجود است و صادق الوعد و صاحب و نازل کنندهٔ وحی است و خداوند تورات و انجیل و قرآن است که به شما وعده می‌دهد و می‌فرماید تکان بخورید و راه بیفتید و خود را به دروازهٔ شهر برسانید همین که داخل شدید شما را پیروز می‌گردانم. پس به الله توکل کنید اگر صادق و مسلمان هستید، اما بنی‌اسرائیل (که مصداقشان در امت ما و دوران ما بسیارند) گفتند: ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَداً مَا دَامُوا فِيهَا﴾ ما تا

زنده هستیم و این قوم جبار در آن شهر هستند به آن شهر نمی‌رویم. بعد از " لَنْ" که ادات نفی تابیدی است و قید " أَبَداً " یعنی هرگز تا ابد، باز هم قیدی دیگر را آورده‌اند که "مَا دَامُوا فِيهَا" تا وقتی که آن‌ها در آن شهر باشند.

این سرآغاز دستور جهاد بود که خداوند در شریعت موسی علیه‌السلام به آن فرمان داد که از آن وقت به بعد، جهاد بر مردم واجب شد و این تقابل، رویارویی، نبرد، مبارزه و درگیری و قانون تدافع[1] و تنازع به خاطر بقا بوجود آمد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى﴾[2] «ما بر موسی کتاب آسمانی (تورات) نازل کردیم بعد از آنکه اقوام روزگاران پیشین را (بر اثر کفر و ظلم و زورشان) نابود کردیم.»

امام ابن‌کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «بعد از نزول تورات هیچ امتی به عموم عذاب داده نشدند بلکه خداوند به مؤمنانشان امر می‌کرد که با مشرکانشان و کافران و دشمنان خداوند بجنگند مانند این فرموده الله تعالی که تاکیدی است بر این امر: ﴿وَجَآءَ فِرۡعَوۡنُ وَمَن قَبۡلَهُۥ وَٱلۡمُؤۡتَفِكَٰتُ بِٱلۡخَاطِئَةِ ۝٩ فَعَصَوۡاْ رَسُولَ رَبِّهِمۡ فَأَخَذَهُمۡ أَخۡذَةٗ رَّابِيَةً﴾« فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و همچنین اهالی شهرها و آبادیهای زیر و روشده (ی قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستاده‌ی پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت (و به عذاب شدیدی گرفتار ساخت).»»[3]

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ﴾[4]« این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتاب‌های آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعده‌ی راستین آن را داده است». امام قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید: «این خبری است از جانب الله متعال که در این کتاب‌ها ثبت شده که مبدأ جهاد و نبرد با دشمنان خداوند از زمان موسی علیه‌السلام بوده است»[5]

---

[1]. [منظور قانون مذکور در آیهٔ(سوره بقره ۲۵۱، حج ٤٠) است که می‌فرماید: «**وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ**»«گر خداوند بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند)»]

[2]. (القصص، ٤٣)

[3]. «تفسیر ابن کثیر - ط العلمية» (٦/ ٢١٥)[«يعني أنه بعد إنزال التوراة لم يعذب أمة بعامة بل أمر المؤمنين أن يقاتلوا أعداء الله من المشركين، كما قال تعالى: [الحاقة: ٩- ١٠]»]

[4]. (التوبة، ١١١)

[5]. تفسیر القرطبي = الجامع لأحكام القرآن» (٨/ ٢٦٨)[«...إخبار من الله تعالى أن هذا كان في هذه الكتب، وأن الجهاد ومقاومة الأعداء أصله من عهد موسى عليه السلام»]

جهاد دارای مراحلی است و شرط نیست که حتما با جهاد مسلحانه شروع شود بلکه همان‌طور که ذکر شد جهاد مرحله‌ای است از مراحل تمکین؛ و گفتیم که مرحلهٔ اول بیان و ابلاغ دین است اما دینی که با وحی بیان شده باشد نه اینکه دو آیه از قرآن را با فکر و عقل و اجتهادات بشری برای مردم بیان کنید و نه اینکه راه‌وروش و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را اهمال کنی و راه و رسم کفری را در پیش بگیری و ادعا کنی که با این روش هم امکان دارد دین خدا را بیان و پیروز گردانیم درحالی که طبق آنچه در وحی و سنت پیامبر آمده پیروزی و تمکینِ پیام الهی، تنها با اقامهٔ جهاد میسر است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «جَاهِدُوا الْمُشْرِكِينَ بِأَمْوَالِكُمْ، وَأَنْفُسِكُمْ، وَأَلْسِنَتِكُمْ»[1] «با جان و مال و زبانتان با مشرکان جهاد کنید».

جهاد دو نوع است: [2]

۱-جهاد طلب: (جهاد هجومی) مسلمانان دارای سلطه، خلیفه و دارالاسلام هستند و مسلمانان بر کفار در خاک و قلمرو آنان هجوم می‌برند و فتوحاتی را به ارمغان می‌آورند.

۲-جهاد دفع: کفار به سرزمین مسلمانان حمله می‌کنند و مسلمانان از خود دفاع می‌کنند حال چه مسلمانان دارای دارالاسلام و خلافت باشند یا نباشند.

حکم شرعی جهاد:

جهاد از نظر واجب بودن آن دو نوع است: ۱-فرض کفایی ۲- فرض عین

جهاد در حالت فرض عین یعنی بر تک تک مسلمانان واجب می‌گردد.

فرض کفایی همان‌طور که از اسم آن پیداست، زمانی است که جهاد و قتال بعضی از مسلمانان برای دفع دشمن و حفاظت از مقدسات مسلمانان کفایت می‌کند. در این‌صورت فرضیت جهاد از عهدهٔ بقیه امت خارج می‌شود.

اما درصورتی که کفایت حاصل نشود بر تمام مسلمانان جهاد فرض است و اگر این فرض ادا نشود تمام مسلمانان گناهکار می‌شوند. تفصیلات حکم شرعی جهاد در مباحث آتی خواهد آمد.

---

[1]. «سنن أبي داود» (٢٥٠٤) و آلبانی آن را صحیح دانسته است.

[2]. تفصیلات این تقسیم بندی در مبحث آینده خواهد آمد.

همیشه با درمیان آمدن صحبت از جهاد مسئلۀ جدایی صف مسلمانان و اصناف افراد موجود در صف مسلمانان نیز مطرح می‌شود مانند: مسلمان صادق و مخلص، افراد منافق، مسلمان شجاع، مسلمان ترسو و خودباخته و ... و خداوند در سورۀ آل‌عمران آیات ١٦٦-١٧٩در این باره می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (١٦٦) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لاَتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (١٦٧) الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١٦٨) وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (١٦٩) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (١٧٠) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (١٧١) الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ (١٧٢) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (١٧٣) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (١٧٤) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٥) وَ لاَ يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلاَّ يَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٧٦) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٧٧) وَ لاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (١٧٨) مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ « و آنچه (در جنگ احد،) در روزی که دو دسته (ی مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و برابر اراده و قضا و قدر پروردگار) بود، و برای این بود که خداوند (ایمان) مؤمنان را (به مردم) بنمایاند. [١٦٦] و نیز برای این بود که (نفاق) منافقان را ظاهر گرداند.[1]

[1]. (این آیه برای ما نیز هست و ما نیز باید آن کسانی که دست از یاری مسلمانان و مجاهدان کشیدند را بشناسیم تا -بعد از تمکین یا در هر شرایط- آنان را از دستیابی به مقام، منصب و مسئولیت منع کنیم. افرادی سخنور و لاف زنی که فقط ادعاهای توخالی داشتند که مسلمانان را تحت ستار و عنوان اسلام و جهاد و پیروز گرداندن اسلام فریب دادند و بعدا دست از یاری مسلمانان کشیده و به خاطر درآمد وحقوقِ مالی سُحت (مالی که می‌دانی حرام است اما با این وجود آن را کسب و خرج می‌کنی) موجب پراکندگی و تفرقه بین مجاهدین شدند و در نهایت دینشان را نیز فروختند. امام شوکانی در فتح‌القدیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «والمراد بالعلم هنا: التمییز والإظهار، لأن علمه تعالی ثابت قبل ذلك» «الله تعالی قبل از این حادثه آن‌ها را می‌شناخت اما این برای تمایز و بازشناختنِ مسلمان از منافق و برای شناساندن آن‌ها به مسلمانان است» بازشناختن و تمییز مسلمان از منافق، و اظهار و شناساندن منافقان در جهاد است که

منافقانی که چون به ایشان گفته شد: بیائید در راه خدا بجنگید یا (دست‌کم) برای دفاع (از خود) برزمید، گفتند: اگر می‌دانستیم که جنگی واقع خواهد شد، ([در تفسیری دیگر] اگر توانایی جنگیدن داشتیم و در جنگ مهارت داشتیم)[1] بیگمان از شما پیروی می‌کردیم (و شما را تنها نمی‌گذاشتیم!) آنان در آن روز (که چنین می‌گفتند) به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. ایشان با دهان چیزی می‌گویند که در دلشان نیست (و گفتار و کردارشان با هم نمی‌خواند) و خداوند (از هر کسِ دیگری) داناتر بدان چیزی است که پنهانش می‌دارند. [۱۶۷][2] آنان کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره‌گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند (و حرف ما را می‌شنیدند) کشته نمی‌شدند.[3] بگو: پس مرگ را از خود به دور دارید اگر راست می‌گویید (که می‌توان با پرهیز و حذر از دست قضا و قدر گریخت). [۱۶۸] و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمار، بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود

واقع می‌شود بدین منظور که با این دو دسته مانند هم تعامل نشود.)

[1]. (این گفته منافقان در مدینه در حالی بود که مردم در مدینه شمشیر می‌ساختند هر کسی شمشیری به همراه داشت و برای خودش تیر وکمان و نیزه داشت، مانند این دوران نبود که دشمنان موشک و توپ و تانک داشته باشند اما تو توانایی خریدن یک کلاشینکف را نداشته باشی)

[2]. (باید آن‌ها نیز مانند دیگر مسلمانان و به عنوان واجبی دینی برای جهاد خارج می‌شدند اما آنان منافق بودند و درآیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید که این افراد در ظاهر با شما هستند و همزمان در خفا با کافران هستند و دوست دارند که کفار بر شما پیروز شوند برای همین است که در این روز سخت و دشوار، دست از یاری و پشتیبانی شما می‌کشند و پشت‌تان را خالی می‌کنند بهانه می‌آورند که "جنگیدن بلد نیستیم" در دوران و مناطق عرب‌نشین که هر کسی می‌توانست سلاح‌های موجود را به راحتی به کار بگیرد و اصلا قبائل عرب قبل از اسلام برای غارت و کشتن بر یکدیگر هجوم می‌آوردند و پیوسته با یکدیگر در جنگ و قتال بودند و همگی در شرایط و فضایی جنگی متولد شده و رشد کردند و بالغ شدند. همچنین به موقف و وضعیت مسلمانان ترسو و خودباختهٔ معاصر تامل کنید. جنبش "بزووتنه‌وه‌ی ئیسلامی"(حرکت اسلامی کوردستان) در آغاز جنگی که توسط "یه‌کیتی"(اتحاد میهنی) به ما تحمیل شد در حالت آماده‌باش بودیم، شخصی از حرکت نهضت (اخوانی) به پیشمرگه‌ها و سربازان و برادران تنظیماتی ما می‌گفت "حالت آماده‌باش (نفیر) اعلام شده چرا به جهاد نمی‌روید؟" خوب اگر جهاد است بر تو نیز فرض است. و این درحالی بود مشخص و معلوم بود که این حرکت -بزووتنه‌وه‌ی ئیسلامی- را مسلمانان تشکیل داده بودند و مدیریت می‌کردند و جبههٔ مقابلشان هم مشخص بود که اهل کفر بودند که حزب اتحاد میهنی بود و ۷۵درصداعضایش مارکسیست و ملحد بودند و پرچم‌شان هم مشخص بود که پرچمی سکولاری کفر و الحاد بود و خون بسیاری از مسلمانان را ریخته بودند. بنابراین همان‌طور که می‌بینی این اوصاف که در آیه آمده هر بار در هر دوران تکرار می‌شود و این همان صفت بنی‌اسرائیل است که می‌گفتند تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما اینجا نشسته‌ایم. مانند موقف این برادر از حرکت نهضت. این‌گونه افراد در این شرایط به کفر نزدیکترند تا به ایمان، درشرایط و چنان روزی که دست از یاری مسلمانان کشیدند و پشت‌شان را خالی کردند به کافران نزدیک می‌شدند باعث شدند که فشار و تنش روانی را بر مسلمانان درمانده و بی‌کس را مضاعف کردند تا روحیهٔ مسلمانان را تضعیف کنند و جنگ را ببازند.)

[3]. (بخدا قسم -در دوران جهاد حرکت بزووتنه‌وه‌ی ئیسلامی- دقیقا همین‌ها را به ما گفتند. مثلا برای یکی از پیشمرگه‌هایمان به خواستگاری دختری مسلمان رفتیم. یک نفر از حزب " یه‌کگرتوو" (حزب اتحاد اسلامی کوردستان) به آن خانواده می‌گفت: "دخترتان را به این شخص می‌دهید و فردا در یک درگیری کشته می‌شود و فرداروز دخترتان به بیوه‌گی و با دو بچهٔ یتیم برمی‌گردد" خداوند با دلیلی قاطع، دهان چنین کسانی را می‌بندد و می‌فرماید اگر این‌طور است که شما می‌گویید اگر می‌توانید مرگ را از خودتان دور کنید آیا می‌توانید؟)

(و چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس). [1][۱۶۹] آنان شادمانند از آنچه خداوند به فضل و کرم خود بدیشان داده است، و(چون در بالاترین سطح رفاه و آسودگی روحی و درونی و جسمی هستند) خوشحالند و به کسانی که بعد از آنان مانده‌اند و در صف آنان هستند (و هنوز در راه خدا می‌رزمند و به فوز شهادت نائل نشده‌اند و) بدیشان نپیوسته‌اند. (شادی و سرور آنان از این بابت است که پیروزی یا شهادت در انتظار همکیشان ایشان است و مقامات برجسته‌ی آنان را در آن جهان می‌بینند، و می‌دانند) اینکه ترس و هراسی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نخواهند شد. (چه نه مکروهی بر سر راه آنان در سرای باقی است، و نه بر کاری که در سرای فانی کرده‌اند و دارایی و عزیزانی را که ترک گفته‌اند، پشیمانند). [۱۷۰] شاد و خوشحالند به خاطر نعمتی که خدا به آنان داده است و فضل و کرمی که او بدیشان روا دیده است، و خوشوقت و مسرورند از اینکه (می‌بینند) خداوند اجر و پاداش مؤمنان را ضائع نکرده و هدر نمی‌دهد. [۱۷۱] کسانی که پس از (آن همه) زخمهایی که خوردند و جراحتهایی که برداشتند(بعد از این‌که دچار آن مصیبت بزرگ شدند و با وجود زخم جسم، کشته‌شدن و خلل در صف و گسترش میدان درگیری، افزایش و مضاعف شدن فشار جاهلیت و در محاصره بودن و فقر و گرسنگی، و با وجود تبلیغات روانی وشایعه‌پراکنی منافقان و یهودیان)، فرمان خدا و پیامبر را اجابت کردند برای کسانی از آنان که (در این شرایط شکست درونی ونظامی به میدان آمدند) نیکی کردند و (پرچم اسلام را حمل کردند و از نافرمانی خدا و رسول ترسیدند و) پرهیز نمودند، اجر و پاداش بس بزرگی است. [۱۷۲] کسانی که مردمان (منافقان) به ایشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضدّ شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید[2] ؛ ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نینداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او به‌ترین حامی و سرپرست است. [۱۷۳] سپس آنان (برای جهاد بیرون رفتند، ولیکن دشمنانشان را خوف و هراس برداشت و از رویاروئی با چنین مؤمنانی خودداری ورزیدند، و مسلمانان) با نعمت بزرگ (محکم شدن و افزایش ایمان شهامت و عافیت و استقامت و بردن ثواب جهاد) و فضل و مرحمت سترگ خداوند (که با رعب و وحشت انداختن به دل دشمنان، نصیب مسلمانان کرد و ایشان را از دست کشتار و آزار کافران رستگار کرد، به مدینه) برگشتند، و حال آنکه هیچ گونه آسیبی بدیشان نرسید، و رضایت خدا را خواستند (و در پی خرسندی پروردگار بودند و شایستگی بزرگواری او را پیدا کردند) و خداوند دارای فضل و کرم سترگی است. [۱۷٤] این تنها اهریمن است که شما را از دوستان خود (با پخش شایعات و سخنان بی‌اساس)

---

[1]. (در این آیه، خداوند متعال برای از بین بردن آثار جنگ تبلیغاتی، روانی و رسانه‌ای و سخن منافقان به بهترین و زیباترین و شیواترین بیان از رضایت خودش از شهیدان سخن می‌گوید و آن‌ها را زنده- نزد خودش- نام می‌برد.)

[2]. (این وصف و گفته‌ها و اوضاع نیز مانند دیگر اوصاف و شرایط مذکور در آیه در دوران ما نیز به وقوع پیوسته و بارها به ما چنین گفته‌اند که بترسید "ترس عیب نیست" ترس که عیب نیست.)

می‌ترساند، پس (از آنجا که شما به خدا ایمان دارید، بیباک و دلیر باشید و) از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید. [۱۷۵] کسانی که در (راه) کفر بر همدیگر پیشی می‌گیرند (و همیشه بر کفرشان می‌افزایند و از بد به بدتر می‌گرایند) تو را غمگین نسازند؛[۱] چرا که آنان هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانند. خداوند می‌خواهد (ایشان را به حال خود واگذارد و) در آخرت بهره‌ای (از ثواب) برای آنان برجای نگذارد، و (علاوه از محرومیت از ثواب) ایشان را عذاب بزرگی است. [۱۷٦] بی‌گمان کسانی که (بهای) ایمان را می‌دهند و (کالای) کفر را می‌خرند، هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانند، و ایشان را عذاب دردناکی است. [۱۷۷] کافران (و بی‌دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزائیم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند. بیگمان) برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است. [۱۷۸] (ای مؤمنان! سنّت) خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید (و مؤمن با منافق آمیزه‌ی یکدیگر شده است و مسلمان دیندار از نامسلمان و از مسلمان ترسو و خودباخته و از مسلمانان فاسد و فاجر جدا نگشته است) به حال خود واگذارد. بلکه خداوند (با محک سختیها و دشواریها و فرازها و نشیبهای زندگی، از جمله جهاد، منافق) ناپاک را از (مؤمن) پاک جدا می‌سازد و (همچنین سنّت) بر این نبوده است که (کسی را از آفریدگان خود، و از جمله) شما را بر غیب مطّلع سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید. زیرا این برخلاف سنّت الهی است). ولی خداوند از میان پیامبران خود، هر که را بخواهد برمی‌گزیند (و بر قسمتی از غیب مطّلع می‌سازد، البتّه بدان اندازه که برای مقام رهبری او لازم و ضروری باشد) پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزکار شوید، پاداش بزرگی خواهید داشت.»

این واقعی که در آیات ذکر شده است در هر دورانی دوباره رخ خواهد داد، به همین خاطر است که پروردگار آن را آیهٔ قرآن قرار داده است؛ چراکه مؤلفه‌های موجود در آیه هر یک در نوع خود ثابتند گروهِ مسلمانان همان‌گونه که در آیه ذکر شده می‌مانند که سه دسته‌اند: ظالم لنفسه، مقتصد، و سابق بالخیرات، کفار نیز دو نوعند: کافر حربی، و کافر غیرحربی(مسالم)؛ تعامل و موقف هر کدام از این دو دسته با یکدیگر همیشه همان‌طور ثابت می‌ماند که در آیه آمده است. همان‌طور که خداوند متعال فرموده: ﴿لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾[۲] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند».

---

۱. (که این‌گونه افراد نیز در دوران ما با شتاب به سوی اهل کفر می‌رفتند و فریاد می‌زدند که ما نیز با برنامه‌های شما همراه می‌شویم و با شما دشمن این تروریست‌ها هستیم.)

۲. (البقرة، ۲۱۷)

امام ابن‌تیمیه می‌گوید هنگامی که تاتارها در سال ٦٥٦ به بغداد حمله کردند و قصد حمله به شام را داشتند مردم بسیار وحشت زده شده بودند و اجتماع مردم از هم پاشید و به چندین صنف تقسیم شدند و هر کدام از این اصناف را شرح می‌دهد[1] امام ابن‌قیم که شاگرد امام ابن‌تیمیه بود در چند موضع از این موقف سخن می‌گوید که امام ابن‌تیمیه در آن واقعه به شدت به مردم و سربازان و حاکمان مشغول بود روحیه‌ها را تقویت می‌کرد و به صبر و استقامت تشویق‌شان می‌نمود و به آنان امید پیروزی می‌بخشید.

پس بر مسلمان لازم است که هرآنچه در این آیات آمده را به عنوان یک قانون ثابت بپذیرد. به عنوان مثال هجوم مغول را با حملهٔ آمریکا به عراق مقایسه کن و موقف امام ابن‌تیمیه و ابن‌قیم و دیگر علما را در آن واقعه با موقف ٧٥٠٠٠ نفر از علما و ائمهٔ عربستان سعودی که در هر جمعه بر منبرهای مساجد خطبه می‌دهند مقایسه کن که چگونه بر خلاف آن علمای صادق و اهل‌حق به مردم بی‌پناه پشت کردند سپس در خودباختگی بعضی از مسلمانان و موقف علمای عرب مخصوصا علمای عرب سنی تامل کن که چگونه در پروژه‌های اشغالگران مشارکت داشتند سپس به موقف ذلیلانهٔ مسلمانان کورد نگاه کن که چقدر نسبت به مجاهدان و اهل جهاد زبان‌درازی و توهین می‌کردند و مقاومت در مقابل اشغالگران را جهاد نمی‌دانستند و آنان نیز مانند قوم‌گرایان و مزدوران آمریکا، حملهٔ اشغالگران را پروژهٔ آزادسازی عراق می‌دانستند، درحالی که اشغالگری‌ای صریح و واضح بود. در هر دوران و زمانی این وقایع تکرار می‌شود و این دشمنی، جنگ و نبرد با کفار محارب وجود دارند و در مقابلشان مجاهدانی اندک اما دارای ایمان مستحکم، مُتَدَیِّن، شجاع و آگاه قرار داشتند و منافقان نیز که در هر دورانی هستند و خداوند دربارهٔ خطرِ آنان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ﴾[2]«اینان دشمن واقعی‌اند؛ و از ایشان برحذر باش »؛در این زمان نیز وجود دارند، موبایل و سیم کارت و تجهیزات جاسوسی به همراه دارند، مکان و معلومات مجاهدان را به دشمن لو می‌دهند و برای دستگاه‌های استخباراتی دشمن جاسوسی می‌کنند. پس بر مسلمانان لازم است که بسیار برحذر باشند اما حذر و هشیاربودن به این معنا نیست که از ابلاغ پیام الهی دست‌بردار شویم بلکه احکام کفر و ایمان و جهاد باید بیان شود. مسلمانان باید جبهه و صف خود را از این افراد حفظ کنند و بدانند که نفوذ و وجود افراد منافق، ترسو و خودباخته باعث ضعف و شکست جبههٔ مسلمانان است و لازم

---

[1]. «مجموع الفتاوى» «رسالة ابن تيمية عند مداهمة التتار أرض المسلمين»(٢٨/ ٤٢٤-٤٦٧)

[2]. (المنافقون، ٤)

است که از چنین افرادی برحذر بود و آن جماعت از مسلمانان فعال که اهل عقیده و توحید و جهادند باید این‌گونه افراد که خود را به فعالیت و جنبش و جهاد، آویزان کرده‌اند از خود دور کنند.

خداوند دربارۀ آن دسته از منافقان و خودباخته‌ها[1] و ترسوهایی که در صف مسلمانان در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند می‌فرماید: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾[2] «اگر آنان[3] همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نمی‌افزودند[4]، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول‌زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌برانگیز ایشان را بپذیرند). خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است). »

"فیکم سماعون" «فی» برای انغماس است یعنی در هر دسته، جلسه و گوشه‌کنارتان هستند همچنین "سماعون" که به صیغۀ مبالغه آمده یعنی این عده از شما کارشان این شده که به سخنان و کلام آن منافقان توجه می‌کنند و گوش فرا می‌دهند و از آنان تأثیر می‌پذیرند و بنابراین تبدیل به بلندگو و ایستگاه نشر تبلیغات و شایعات دشمن می‌شوند.

مسلمان باید آگاه باشد و بداند این جنگی روانی و رسانه‌ای، تبلیغاتی و جنگ شایعه است. او نباید ناآگاهانه در صف مسلمانان با پخش سخنان دشمن باعث تضعیف و تخریب روحیه شود.

امام ابن‌قدامه مقدسی در بحث جهاد می‌گوید: «بر امیر مسلمانان لازم است که افراد "مخذل" را با خود به میدان قتال و نبرد همراه نکند[5]، و مخذل کسی است که مردم را از نبرد بازمی‌دارد و دلسرد می‌کند و مردم را از خروج برای قتال و جهاد بازمی‌دارد و مثلا می‌گوید: گرما و سرما شدید است سختی و مشقت بسیاری در راه است هیچ تضمینی بر پیروزی این سپاه نیست و امثال این سخنان؛ و نباید با خودش افراد "مرجف" را همراه کند. مرجف به کسی گفته می‌شود که می‌گوید: سپاه مسلمانان هلاک شد و هیچ یاور و پشتیبانی

---

[1]. (ماموستا کریکار در پادکستی صوتی ۸ نوع و صنف از افراد خودباخته را که در قرآن آمده شرح داده است.)

[2]. (التوبة، ٤٧)

[3]. (آن منافقانی که می‌گفتند جنگیدن بلد نیستیم و دیگر خودباخته‌هایی که بر ایمان و عبادت سرراست و مستقیم نبودند و عزم و اراده نصرت دین را در دل نداشتند)

[4]. (چون نه نبرد و قتال می‌کردند نه تاکتیک و نقشه‌ای را برنامه‌ریزی می‌کردند و نه مشوق و قوت قلب دهنده برای دیگر مجاهدان بودند بلکه برعکس فرار می‌کردند و رخنه و عیب می‌گرفتند و گلایه و غرولند می‌کردند و دیگران را دلسرد و ناامید می‌کردند موجب تضعیف روحیه دیگران می‌شدند و جاهلانه و من درآوردی از دشمن سخن می‌گفتند"آن‌ها خیلی نیرو و سلاح دارند و از ما قوی‌ترند و ...)

[5]. (بایدچنین کسانی را حداقل در مکان و جایی پشت جبهه و در قسمت‌های تدارکات و پشتیبانی و خط مقدم مستقر کند و از محل کمائن و جبهه های درگیری دور کند.)

ندارند، در مقابل کفار دوام نمی‌آورند، تعداد افراد دشمن، نیرو و پشتیبانی و مقاومت آنان خیلی زیاد است و کسی مقابلشان دوام نمی‌آورد و مانند این سخنان.»[1]

از خداوند متعال می‌خواهم که یاری دهنده ما و شما باشد و از الله عظیم مسئلت داریم که ما را جزو کسانی قرار دهد که پیامش را حمل و ابلاغ می‌کنند آن را به وضوح برای مردم بیان می‌کنند و به سوی آن دعوت می‌دهند ، سپس صبر پیشه می‌کنند و از کفر و کافران، از سکولاریسم و سکولارها، از احزاب طاغوتی و از هر دید و ایدئولوژی و جنبش و منهج کفرآمیز آن‌ها اعلام برائت می‌کنند، از پروردگارمان مسئلت داریم که ما را مدد برساند و ما را به آن هجرتی که خود امر فرموده توفیق دهد یعنی هجرت دوری و کناره‌گیری و پالایش خود از جاهلیت و اجتناب و پرهیز از گناه، و ما را توفیق دهد که بتوانیم خود را تربیت کنیم و به عبدی پرهیزگار و صالح تبدیل شویم و از ذات مبارکش خواهانیم که مأوای برایمان فراهم کند و هجرت را برایمان آسان گرداند تا بتوانیم از نو جهاد برپا کنیم.والله المستعان

اگر ما با پروردگارمان صادق باشیم، حتما و بدون شک پروردگارمان نیز با ما صادق خواهد بود و وعده‌های خود را تحقق خواهد بخشید.

[1]. «المغني» لابن قدامة (١٣/ ١٥ ت التركي)[«فصل: ولا يستصحب الأمير معه مخذلا، وهو الذي يثبط الناس عن الغزو، ويزهدهم في الخروج إليه والقتال والجهاد، مثل أن يقول: الحر أو البرد شديد، والمشقة شديدة، ولا تؤمن هزيمة هذا الجيش. وأشباه هذا، ولا مرجفا، وهو الذي يقول: هلكت سرية المسلمين، ومالهم مدد، ولا طاقة لهم بالكفار، والكفار لهم قوة، ومدد، وصبر، ولا يثبت لهم أحد. ونحو هذا»]

قاعده ششم:

جهاد دو نوع است:
جهاد دفع و جهاد طلب

قاعده ششم: جهاد دو نوع است: جهاد دفع و جهاد طلب

جهاد به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱-جهاد طلب؛ ۲-جهاد دفع

تقسیم‌بندی جهاد به این دو دسته و توضیحات پیرامون آن را می‌توان در کتاب "الإختیارات‌الفقیهة"[۱] مطالعه نمود.

جهاد طلب: هجوم به دشمن در سرزمین خودش برای نبرد و مواجهه با او (اعلان جنگ توسط مسلمانان بوده است).

جهاد دفع: جنگ و دفاع در سرزمین مسلمانان با دشمنی که آغازگر جنگ بوده است.

دلایل جهاد طلب:

خداوند در سورۀ توبه می‌فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[۲]«مشرکان را هرکجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه‌ی کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره‌ی شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه‌کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همه‌ی بندگان) است. »

همچنین می‌فرماید: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لاَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾[۳]« با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه‌ی توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیتهای مذهبی به خاطر معاف‌بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود).»

---

[۱]. «الاختیارات الفقهیة لشیخ الإسلام ابن تیمیة لدی تلامیذه» (سامي بن محمد بن جاد الله)

[۲]. (التوبة، ٥)

[۳]. (التوبة، ٢٩)

معلوم و مشخص است که فرمان به جنگ و محاصره و اجبار مشرکان به تسلیم شدن به احکام دین و رصد و زیرنظرداشتنشان و دیگر احکام موجود در این آیات، تمام این دستورات از آیات محکم هستند و احکام این آیات نسخ نشده و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم تا پایان حیات مبارکشان از این آیات پیروی کردند و اصحاب و تابعین و تابعِ تابعین نیز پیروِ این احکام بوده و به آن التزام داشتند. و چنین بود که الله متعال اراده کرد که مسلمانان را در آن دوران بر غرب و شرق سرزمین حاکم و مسلط کرد.

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ»[1] «به من امر شده که با مردم بجنگم تا به لا إله‌إلاالله ومحمدرسول الله شهادت دهند و نماز بگزارند و زکات بدهند و هرگاه این‌کارها را انجام دادند خون و مالشان بر من حرام است مگر به خاطر حقی که اسلام بر آنان فرض کرده است و حسابشان با الله است».

همچنین در صحیح مسلم از بریده رضی‌الله‌عنه روایت شده که می‌گوید: «إِذَا أَمَّرَ أمير على جيش أو سرية، أوصاه خَاصَّتِهِ بِتَقْوَى اللهَّ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خيرا. ثم قال (اغزوا باسم الله. وفي سَبِيلِ اللهَّ. قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللهَّ. اغْزُوا وَلَا تَغُلُّوا وَلَا تَغْدِرُوا وَلَا تَمْثُلُوا وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا. وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ (أَوْ خِلَالٍ)...»[2] «وقتی که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم کسی را امیر و فرماندۀ لشکری قرار می‌داد او را به اخلاص و تقوی و خیرخواهی برای مسلمانانی که همراهش بودند توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «به نام الله و در راه الله جهاد کن و با هر کسی که به خداوند کفر ورزیده قتال کن؛ جهاد کنید و غلول نکنید(از غنیمت دزدی نکنید) و خیانت نکنید و مُثله نکنید و کودکان را نکشید؛ اگر به دشمنت از مشرکین رسیدی از او بخواه که یکی از این سه مورد را انتخاب کند ....» و در ادامۀ حدیث سه مورد را این چنین بیان می‌کند که: یا مسلمان‌شدن، یا جزیه دادن (بر دین خود باقی می‌مانند و سیستم و حکم اسلامی را قبول می‌کنند)، یا جنگ (تا این‌که یکی از طرف‌ها پیروز می‌شود و به شرط و شروط طرف مقابل تسلیم می‌شود و یا عقب‌نشینی) است.

تمام این آیات و احادیث بر هجوم لشکر مسلمانان بر کفار در سرزمین‌شان دلالت دارد که همان جهاد طلب است.

---

[1]. «صحيح البخاري»(٢٥) «صحيح مسلم»(٢٢)

[2]. «صحيح مسلم» (١٧٣١)

دلایل جهاد دفع:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ﴾[1] «ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبه‌رو شدید، به آنان پشت نکنید (و فرار ننمائید).»

و می‌فرماید: ﴿وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾[2] «و و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند و تجاوز و تعدّی نکنید. (بیگناهان و بی‌خبران و زنانی که نمی‌جنگند، و کودکان و پیرمردان و بیماران و امان‌خواهان را نکشید و خانه‌ها و کشتزارها را ویران نسازید). زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد.».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾[3] «(و تجاوزکاریهای نادرست، پاداش به مثل دارد. به طور کلّی) هر که راه تعدّی و تجاوز بر شما را در پیش گرفت، بر او همانند آن، تعدّی و تجاوز کنید (چه آغازکردن تعدّی و تجاوز ممنوع است، لیکن در برابر آن دفاع از خویشتن و مبارزه برای اخذ قصاص آزاد است)، و از خشم خدا بپرهیزید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.»

این آیات دلالت بر این دارد که تجاوز از جانب کسانی است که به مسلمانان اعلان جنگ کرده‌اند و آنان آغازگر جنگ بوده‌اند که باید مسلمانان در مقابلشان بایستند و دفاع کنند و تجاوز دشمنان را متوقف کنند.

امام ابن‌تیمیه رحمه‌الله در مورد جهاد دفع می‌گوید: «**وأما قتال الدفع فهو أشد أنواع دفع الصائل عن الحرمة والدين فواجب إجماعًا. فالعدو الصائل الذي يفسد الدين والدنيا لا شيء أوجب بعد لإيمان من دفعه، فلا يشترط له شرط، بل يدفع بحسب الإمكان**»[4] «جنگِ دفاع از شدیدترین و مهم‌ترین انواع دفع و راندنِ دشمن متجاوز به مقدسات و دین است بنابراین متوقف‌کردن و دفع‌کردن این تجاوز ضروری است و به اجماع علما این جنگ واجب است چون که بعد از ایمان به الله چیزی واجب‌تر از دفع و راندن دشمنی که دین و دنیای مسلمانان را مورد تجاوز قرار داده و از بین می‌برد؛ وجود ندارد. و هیچ شرطی ندارد بلکه باید بر حسب توان دفاع شود».

---

[1]. (الأنفال، ١٥)
[2]. (البقرة، ١٩٠)
[3]. (البقرة، ١٩٤)
[4]. «الفتاوى الكبرى لابن تيمية» (٥/ ٥٣٨)؛ «اختيارات الفقهية»(از ص٣٠٩)

رد شبهه و ادعای نافیان جهاد طلب

و از آنچه گذشت درمی‌یابیم هرکسی که منکر جهاد طلب در اسلام شود مانند آنانی که جهاد را فقط در جهاد دفاعی حصر می‌کنند درحقیقت آیات و احادیث صریح مذکور را رد کرده است. این رأی، سرپیچی از نصِ صریحِ وحی، گمراه کردنِ خود و نیز منحرف‌کردن دیگران است. کسی که نظرش این باشد که تمام جهاد طولانی انجام شده توسط سلف این امت همگی جهاد دفاعی بوده، این نظر ناشی از گمراه‌شدن و فریب‌کاری یا عدم فهم نصوص است. چنین شخصی یا این‌که از نصوص شرع، برداشت اشتباه نموده یا این‌که تحت فشار تبلیغاتی و روانی جاهلیت و فضای اطرافش،حقیقت را نادیده گرفته و آن را بزدلانه معنا کرده است و ناشی از خودباختگی اوست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلاَّ الْكَافِرُونَ﴾[1] «آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند.»

بر مسلمانان لازم است که این گمانِ باطل را رد داده و باطل بودنش را بیان و آشکار کنند.

یکی از دلایل این گمراهان و منحرفان، استدلال به این آیه است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[2] « اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای (و در پذیرش پیشنهاد صلح تردید و دودلی مکن و شرائط منطقی و عاقلانه و عادلانه را بپذیر) و بر خدای توکّل نمای که او شنوای (گفتار و) آگاه (از رفتار همگان) است.»

می‌گویند مادامی که کفار در مقابل مسلمانان اعلان حرب نکرده‌اند، ضرورتی برای جهاد نمی‌ماند. یا به این حدیث متفق‌علیه استدلال می‌کنند که می‌فرماید: «لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ العَدُوِّ»[3] «مواجهه با دشمن را آرزو نکنید».

اگر این چنین شخصی مانند بنی‌اسرائیل به بخشی از آیات ایمان بیاورد و به بخشی دیگر ایمان نیاورد، این خود، در گمراهی و کفر افتادن است. به آیه یا حدیثی برای تایید نظر خود استدلال می‌کند و به دیگر نصوص توجهی نمی‌کند. در حالی که شریعت، عقل و انصاف حکم می‌کند که تمامی ادلهٔ موجود در یک مسئله مورد تحقیق قرار گیرد و این موضوع در منهج اهل‌سنت امری واضح و از بدیهیات است.

می‌توان در چند وجه به این شبهه پاسخ داد:

---

[1]. (العنكبوت، ٤٧)

[2]. (الأنفال، ٦١)

[3]. «صحيح البخاري» (٢٨٠٤)«صحيح مسلم» (١٧٤٢)

۱-پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و یاران گرامی‌اش که بهترینِ این امت هستند فهم‌شان از این نصوص آن‌گونه نبوده که این گمراهان برداشت کرده‌اند. یعنی جهاد طلب و تعقیب کافران را انجام داده‌اند و دست‌بردار این نوع جهاد نبوده‌اند. این امری مشخص و ثابت شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با تمام عرب جنگید سپس به سوی روم سپاهی روانه کرد و غزوۀ تبوک روی داد. طبق روایات که از طریق زیدبن‌ارقم رضی‌الله‌عنه روایت شده و متفق علیه است یامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم درمجموع حیات مبارک‌شان ۱۹ غزوه را تدارک دیدند[۱] در ۸ غزوه خود ایشان شخصاً حضور داشتند و جنگیده‌اند و ۳۶ سریه را نیز روانۀ جنگ نموده است.

امام ابن‌حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری۲ و امام نووی در شرح صحیح مسلم می‌گویند که تعداد سریه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیش‌تر از ۳۶ سریه بوده است و بعد از وفات ایشان نیز صحابه جنگ علیه فارس و روم را انجام دادند و تابعین و تابعِ‌تابعین نیز به جنگ "قبط" (مصر) و "بربر" (مغرب و الجزائر امروزی) و "ترک"(خراسان قدیم و ماوراءالنهر) و غیر این‌ها رفتند. پس به کسانی که جهاد طلب یعنی (اعلان جنگ علیه کفار و هجوم بر آن‌ها در سرزمین و دیار خودشان) را الغا می‌کنند می‌گوییم:

اولاً:

- آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اصحاب، این فهمی که شما از نصوص دارید را داشته‌اند؟
- اگر در جواب بگوید: "نه، از این نصوص چنین فهم و برداشتی نداشته‌اند "
- پس می‌گوییم: پس این ادعا را داری تو بیش‌تر و صحیح‌تر از آنان فهم کرده‌ای؟
- اگر در جواب بگوید بله،

پس این اوج گمراهی و خروج از دین است و درچارچوب دین نمی‌گنجد چون‌که دین در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم کامل گشته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً﴾[۳]«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم.»

---

۱. «صحيح البخاري» (۳۷۳۳و٤١٤٢و٤٢٠١) «صحيح مسلم» (١٢٥٤و١٨١٣و...)
۲. «فتح الباري لابن حجر» (۷/ ۲۷۹) «شرح النووي على مسلم» (۱۲/ ۱۹۵)
۳. (المائدة، ۳)

و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ»[1] «هر کس عملی (بدعت) در دین پدید بیاورد که بدان امر نشده، آن عمل مردود است».

پس چنین گمراهانی با این فهم سَقَط و اشتباه از نصوص، از ارشاد و هدایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم منحرف شده و راه و روشی غیر از راه پیامبر و مسلمانان را انتخاب کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً﴾[2] «کسی که با پیامبر دشمنانگی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است! »

■ اما اگر بگوید: نه، من همان‌طور نصوص را فهم کردم که آنان فهم کرده‌اند.یا این‌که آن‌ها مانند من این نصوص را فهم کرده‌اند.

□ ما هم می‌گوییم: اما سیره، فهم و رفتار آنان برخلاف این فهم شماست بنابراین، این ادعا این را می‌رساند که آنان نیز این فهم شما را به عنوان حق دانسته‌اند اما از آن پیروی نکرده‌اند و برخلاف آن عمل کرده‌اند، و این سخن را کسی جز فردی ملحد و زندیق نمی‌گوید.

یا این‌که باید اعتراف کند که فهم او گمراهی و ناحق است چون‌که با رفتار و سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اصحاب وسلف این امت هم‌خوانی ندارد.

دوماً: و اما رد استدلالشان به آیهٔ ٦١ انفال، ان‌شاءالله در بخشی جداگانه از کتاب خواهد آمد.

۳-اما استدلالشان به حدیث متفق‌علیه "لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ" نیز مردود است چراکه این حدیث خود نیز ردی بر برداشت غلط و اشتباه مخالفین می‌باشد.امام بخاری این حدیث را چنین روایت نموده که: «**أن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم في بعض أيامه[3] التي لقي فيها، انتظر حتى مالت الشمس، ثم قام في الناس خطيبا قال:** «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ وَسَلُوا اللهَ الْعَافِيَةَ فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ

---

[1]. «صحیح مسلم» (۱۷۱۸)

[2]. (النساء، ۱۱۵)

[3]. (عادتا مراد صحابه از "فی بعض أیامه" ، "فی بعض غزواته" بوده است. همان‌گونه که شارحین حدیث و علما اشاره نموده‌اند.)

السُّيُوفِ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ وَمُجْرِيَ السَّحَابِ وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ اهْزِمْهُمْ وَانْصُرْنَا عَلَيْهِمْ»[1]«پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در یکی از غزوه‌ها، تا نزدیکِ غروب به جنگ مشغول بودند سپس برخاست و برای مردم خطبه‌ای ارائه نمود و فرمود: «ای مردم مواجهه با دشمن را آرزو نکنید بلکه از خداوند سلامتی و عافیت طلب کنید اما اگر روبرو شدید صبر پیشه کنید و بدانید که بهشت در سایهٔ شمشیرهاست» سپس دعا نمود و فرمود: ای خدایی که قرآن را نازل کردی و ای محرک ابرها و شکست‌دهندهٔ احزاب کفر، این کافران را درهم‌بشکن و ما را بر آنان پیروز گردان»».

چگونه امکان دارد که این حدیث که در بحبوحهٔ معرکهٔ جهاد بیان شده دلیلی برای رد جهاد باشد؟

نه تنها این حدیث دلیلی برای رد جهاد نیست بلکه مهر تأیید و تشویقی برای رویارویی با دشمن و هجوم بر آن‌هاست به دلیل این‌که در حدیث آمده که "بهشت در سایهٔ شمشیرهاست" و معلوم است که انسان وقتی زیر سایهٔ شمشیر قرار می‌گیرد که با دشمن روبرو گشته و شمشیرها برای کشتن یکدیگر کشیده شده‌اند و شمشیرها را بر یکدیگر بلند کرده‌اند و شمشیرهای هر یک بر دیگری سایه انداخته است. همان‌گونه که امام‌ابن‌حجر رحمه‌الله حدیث را شرح نموده است. نهی از آرزوی مواجهه با دشمن در حدیث مذکور مطلق نیست، بلکه منظور از آن حالاتی مخصوص است مانند تکبر و خودنمایی و ریا، خط و نشان کشیدن و اعتماد به نفس کاذب، تظاهر به شجاعت در فضایی انفعالی و حساس یا احساسی محض.

امام ابن‌حجر می‌گوید: «علت نهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آرزوی مواجهه با دشمن این است که مواردِ دیگری از قبیل خودبزرگ‌بینی وتکبر و اتکا به قدرت و اعتماد به نفس (کاذب) و اعتماد بر نیرو و قدرت خود و دست‌کم گرفتن دشمن را به دنبال دارد، که با احتیاط، دوراندیشی، محکم‌کاری و هشیاری (آماده‌باش) در تضاد است و گفته شده این نهی بر حالتی حمل می‌شود که در وجود ضرر (بالغ و قابل اجتناب) یا دست‌یافتن به منفعت (و دستاورد قابل‌توجه) در این رویارویی شک داشته باشد اما بدون شک مواجهه با دشمن فضیلت و فرمانبرداری است».[2]

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٨٠٤)

[2]. «فتح الباري لابن حجر» (٦/ ١٥٦)[«إنما نهى عن تمني لقاء العدو لما فيه من صورة الإعجاب والاتكال على النفوس والوثوق بالقوة وقلة الاهتمام بالعدو وكل ذلك يباين الاحتياط والأخذ بالحزم وقيل يحمل النهي على ما إذا وقع الشك في المصلحة أو حصول الضرر وإلا فالقتال فضيلة وطاعة ويؤيد الأول تعقيب النهي بقوله وسلوا الله العافية»]

امام نووی رحمه‌الله نیز در شرح‌صحیح‌مسلم مشابه همان سخن ابن‌حجر را ذکر نموده که منظور از نهی وارد در حدیث این است که این آرزوی مواجهه با دشمن از روی خودبزرگ‌بینی و غرور و به منظور مورد ستایش قرار گرفتن نباشد وگرنه خود رویارویی با دشمن در هر زمانی پاداش و اجر و فرمانبرداری است.

همچنین دلیلی دیگر بر این‌که نهی از تمنای مواجههٔ دشمن به طور مطلق نیست آرزوی انس‌بن‌نضر رضی‌الله‌عنه است که در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روبرو شدن با دشمن را آرزو کرد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز او را از این تمنایش نهی نکرد. امام بخاری و مسلم از انس‌بن‌مالک روایت کرده‌اند که می‌گوید: «**غاب عمي أنس بن النضر عن قتال بدر، فقال: يا رسول الله، غبت عن أول قتال قاتلت المشركين، لئن الله أشهدني قتال المشركين ليرين الله ما أصنع. فلما كان يوم أحد، وانكشف المسلمون، قال: اللهم إني أعتذر إليك مما صنع هؤلاء، يعني أصحابه، وأبرأ إليك مما صنع هؤلاء، يعني المشركين. ثم تقدم فاستقبله سعد بن معاذ، فقال: يا سعد بن معاذ الجنة ورب النضر، إني أجد ريحها من دون أحد، قال سعد: فما استطعت يا رسول الله ما صنع، قال أنس: فوجدنا به بضعا وثمانين: ضربة بالسيف أو طعنة برمح أو رمية بسهم، ووجدناه قد قتل وقد مثل به المشركون، فما عرفه أحد إلا أخته ببنانه. قال أنس: كنا نرى، أو نظن: أن هذه الآية نزلت فيه وفي أشباهه: {من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه}. إلى آخر الآية**»[1] «عمویم انس‌بن‌نضر از غزوهٔ بدر باز مانده بود به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: در اولین جنگ با مشرکین غایب بودم، اگر خداوند در نبردی دیگر با مشرکان به من شرف حضور بدهد خداوند می‌بیند که چکار خواهم کرد؛ و وقتی که غزوهٔ احد روی داد و مسلمانان شکست خوردند و فرار کردند انس‌بن‌نضر دعا کرد و گفت: خداوندا من از آنچه این مسلمانان انجام می‌دهند به درگاهت عذرخواهی می‌کنم و از آنچه آن مشرکین مرتکب شده‌اند برائت می‌جویم. سپس به خط مقدم شتافت و سعدبن‌معاذ از او پیشوازی کرد و انس‌بن‌نضر به سعد گفت: به پروردگار انس قسم که بهشت در آن‌سوی اُحد است و من بوی بهشت را از آن سوی اُحد استشمام می‌کنم؛ سعد می‌گوید: ای پیامبرخدا آنچه را او انجام داد از دست من برنمی‌آمد؛ انس‌بن‌مالک می‌گوید: وقتی جنازهٔ عمویم را یافتیم هشتاد و اندی زخم از ضرب شمشیر و فرورفتن نیزه و برخورد تیر برداشته بود و مشرکان جسدش را مُثله (تکه‌تکه)کرده بودند و کسی جنازه‌اش را نشناخت تا این‌که خواهرش او را از روی انگشتش تشخیص داد؛ انس‌بن‌مالک می‌گوید ما این‌طور گمان می‌کردیم که آیهٔ ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ

[1]. «صحيح البخاري» (٢٦٥١) «صحيح مسلم» (١٩٠٣)

ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ ...﴾« در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند....تا انتهای آیه» دربارهٔ انس‌بن‌نضر و افراد مشابه او نازل شده است.»

بنا بر این حدیث این صحابه در زمانی تمنای صادقانهٔ مواجهه با دشمن را نمود که جنگ احد رخ نداده بود بنابراین آرزوی مواجهه با دشمن وقتی مذموم است که احتمال خودبزرگ‌بینی و غرور و حب ستایش و ... در آن باشد.

بنابراین می‌بینیم کسانی که این حدیث را دلیلی بر رد جهاد قرار می‌دهند دچار سرگردانی و گمراهی شده‌اند چونکه خداوند جهاد را سبب اصلی پیروزی دینش قرار داده است و می‌فرماید: ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾[1]« با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آیین خویش زیست کنند و سیادت و سروری ازآن شریعت باشد).». همچنین می‌فرماید:﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[2] «خدا است که پیامبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آیین (کامل و شامل) را بر همه‌ی آیینها پیروز گرداند (و به منصّه‌ی ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند.». و می‌فرماید:﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[3]«آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آیین، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند. ». و می‌فرماید:﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لاَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾[4]« با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه‌ی توانائی، جزیه را می‌پردازند.»

---

[1]. (البقرة، ۱۹۳)(الأنفال، ۳۹)
[2]. (التوبة، ۳۳)(الفتح، ۲۸)(الصف، ۹)
[3]. (التوبة، ۳۲)
[4]. (التوبة، ۲۹)

بنابراین سیادت و زعامت دین با جهاد حاصل می‌شود؛ امام ابن‌قیم می‌گوید: «مقصود از جهادکردن این است که حکم ازآنِ دین خدا باشد و شعار و کلمهٔ الله رفیع و والاتر باشد و همهٔ امور به حکم الله بازگردد و یکی از نمود سیادت شرع و انحصار حکم برای دین الله، ذلیل‌کردن کفر و اهل کفر و خوار کردنشان، و وضع و تحمیلِ جزیه بر تک تک آنان و اسیرکردن و به بردگی گرفتنشان است، این موارد مطابق دین الله است و آنچه با سیادت شرع و والایی کلمه الله تناقض دارد، واگذاری و چشم‌پوشی از کفار علی‌رغم عزت و قدرت‌شان و اقامهٔ دلخواه دین‌شان است به طوری که کفار دارای شوکت و حکم و برتری شوند. والله اعلم»[1].

عدم تناقض ... با آیهٔ ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾

آنچه گفته شد از آیات و این‌که باید حکم ازآنِ دین الله باشد و شعار و کلمهٔ الله برتر و والاتر باشد و همهٔ امور به حکم الله بازگردد و جزیه بر کفار وضع و تحمیل گردد با آیهٔ ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾[2]«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است»، تناقض ندارد؛ چون‌که "لا" در آیه لای نفی جنس است یعنی نفیِ هرچیزی از جنس اکراه و اجبار باشد، بدین معنا که نباید مردم برای ایمان آوردن مورد اکراه و اجبار قرار گیرند و به تاکید راه دین و هدایت و پی بردن به حق در آزادی و حریت، از راه گمراهی جدا می‌گردد یعنی اگر کسی کاملا آزاد و مختار نباشد که در حق و باطل تحقیق کند و آن دو را مشاهده کند نمی‌تواند راه دین‌داری و هدایت را پیدا کند.

بنابراین این آیه به هیچ وجه به معنی اجبار مردم به دین‌داری و تحمیل دین بر آنان نیست و جهاد و جنگ برای سیادت شرع و حاکمیت دین واجب گشته است و این امری واضح و بدیهی است. بسیاری از کسانی که بین این آیه و جهاد و آیات اظهار دین که ذکر آن گذشت ادعای تناقض دارند عمدا این مسئله را به کار می‌گیرند و یا اینکه‌خودشان باعث سرگردانی خویش شده‌اند.

جهاد اسلامی برای این است که زعامت، سیادت حکم و قانون والایی سرزمین ازآنِ شرع و در تصاحب دین باشد اما آحاد ملت از اهل ادیان غیر اسلام در جوامع صحابه و تابعین و تابعِ تابعین و در زمان این امامان بزرگوار و فرماندهان بزرگ صحابه و فرزندانشان در قلمرو اسلامی بر دین خودشان مانده بودند مانند

---

[1]. «أحكام أهل الذمة - ط عطاءات العلم» (١/ ٢٦ -٢٧)[«والمقصود إنما هو أن تكون كلمة الله هي العليا، ويكون الدين كله لله، ... فإنّ من كون الدين كلّه لله: إذلالَ الكفر وأهلِه وصَغارَه، وضرْبَ الجزية على رؤوس أهله، والرقَّ على رقابهم. فهذا من دين الله، ولا يناقض هذا إلا تركُ الكفار على عزِّهم وإقامة دينهم كما يحبُّون، بحيث تكون لهم الشوكة والكلمة، والله أعلم»]

[2]. (البقرة، ٢٥٦)

بودایی‌ها، مسیحیان، یهودیان، مجوسیان و سیخ‌ها و ...که تا به امروز هم مانده‌اند و عبادتگاههایشان نیز پابرجاست. و این خود دلیلی محکم بر این مدعاست.

در نگاه اسلام و در سرزمین اسلامی، آزادی عقیدهٔ فردی و شخصی فراهم است اما سیستم حکومتی و حکومت‌داری نباید غیراسلامی باشد که این نیز با حاکم بودن مسلمانان و تنفیذ احکام اسلامی واقع می‌گردد. اما ساکنان بلاد اسلامی در سایهٔ حکومت اسلامی در پذیرفتن و یا نپذیرفتن دین اسلام مختارند اگر مسلمان شدند که نیکوست و اگر نه به هیچ وجه به پذیرفتن اسلام مجبور نمی‌شود بر کفر خویش می‌مانند و در سایهٔ سیادت شرع در امنیت زندگی می‌کنند زیرا موضوع آیهٔ ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ با آیهٔ ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ دو موضوع متمایز و جداست. موضوع آیهٔ اول عدم اجبار بر مسلمان‌شدن و موضوع آیهٔ دوم اجبار بر پذیرش سیستم اسلامی، حکومت و سیادت شرع و اجبار بر پذیرش احکام شریعت اسلامی و اجبار به پذیرش این‌که قانون و دستور مسلط بر بلاد باید اسلام باشد؛ اما کسانی که مسلمان نمی‌شوند و بر دین خودشان می‌مانند هیچ کس حق ندارد که آنان را زیر فشار و اکراه قرار دهد، به همین علت است که خداوند متعال در آیه "لا"ی نفی جنس را به کار برده است بدین معنا که به هیچ وجه و در هیچ صورتی نباید تحت ستم و فشار و منع حقوق اجتماعی قرار گیرند؛ برای مثال نباید حاکمان اسلامی مانع کسب و کار و رزق و درآمدشان بشوند یا این‌که آنان را به عنوان کارگر و کارمند به کار نگیرند و یا برای استخدامشان درخواست سفارش و تصدیق کنند مانند آنچه که طاغوتان امروزی در سرزمین‌های ما انجام می‌دهند.

این درک متقابل میان افراد غیر مسلمان و حکومت اسلامی است در احکام شرع این قانونی ثابت است که اهل کتاب و اهل ادیان و آنان که در حکم اهل کتاب هستند باید جزیه بدهند اما نه آنان و نه بت‌پرستان مجبور به پذیرفتن اسلام نمی‌شوند. هرچند در مورد آزادی بت‌پرستی اختلاف وجود دارد که نیاز به تحقیق بیش‌تری دارد که برای تفصیلات آن باید به تفاسیر معتبر مراجعه کرد.

نکتهٔ دیگر این‌که ایمان به جهاد طلب یا جهاد هجومی، فرض و واجب است و این قانون بین المللی که هیچ کشوری حق تعرض به خاک دیگر کشورها را ندارد، قانونی است که ابرقدرت‌ها تحمیل کرده‌اند و برای فریب‌کاری است و می‌بینیم که خودشان هم به آن پایبند نیستند و کشورهای دیگر را مورد اشغال قرار داده‌اند.

همچنین شریعت اسلامی هم این قانون را قبول ندارد و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلاَ تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ﴾[1] «پس، از مردم نترسید و از من بترسید» و می‌فرماید: ﴿لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾[2] «و به طور مسلّم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند.»

اما این احکام و تنفیذ و اجرای آن‌ها به میزان قدرت و توانایی بستگی دارد و مادامی که ادای این واجبات بدون قدرت و توانایی مربوطه ممکن نیست پس حصول و تلاش برای دستیابی به این قدرت واجب است یعنی بر مسلمانان واجب است که این قدرت و توانایی را برای ادای واجب جهاد به دست بیاورند. خداوند متعال به صیغهٔ امر فرموده است: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ﴾[3] «برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو(سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

" وَ أَعِدُّوا " یعنی مردانی قدرتمند و آموزش دیده و ورزیده و جنگاورانی که دوره‌های ایمانی- شرعی و دوره‌ها و آموزش‌های بکارگیریِ انواع سلاح و تاکتیک‌ها و دیگر آموزش‌های نظامی را گذرانده باشند.

" رِبَاطِ الْخَيْلِ " در آن زمان اسب‌های آماده و آموزش دیده را به کار می‌گرفتند و امروزه انواع و اشکال ماشین‌ها یا سلاح و جنگ‌افزارهای پیشرفته جای آن را گرفته است.

به عنوان مثال اگر تو یک کلت داشته باشی و از بازاری عبور کنی افراد شرور با تو درگیر نمی‌شوند اگر کلاشینکفی همراه داشته باشی دو نفر مسلح به کلت جرات درگیری با تو را ندارند اگر تو آرپی‌جی به همراه داشته باشی عده‌ای حتی اگر در یک خانه و سنگر هم باشند جرات نزاع با تو را ندارند اگر شما ۵ نفر باشید و یک توپ جنگی داشته باشید طرف مقابل اگر با تانک هم با شما درگیر شود بازهم می ترسد حال اگر

---

[1]. (المائدة، ٤٤)
[2]. (الحج، ٤٠)
[3]. (الأنفال، ٦٠)

۱۰۰نفر باشید و دارای جنگ‌افزار مناسب با تدریب و آموزش نظامی مطلوب باشید، باعث ترس ۱۰۰۰نفر از دشمن خواهید شد و اگر ۱۰۰۰نفر با شرایط مذکور باشید باعث ترس ۱۰۰۰۰نفر از دشمن خواهید شد. خداوندبزرگ فرموده: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾[1]« هر گاه بیست نفر شکیبا (و ورزیده و قوی‌الایمان) از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند ».

" تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ" در این مرحله فقط مسلح‌بودن و آمادگی نظامی باعث ترس دشمن می‌شود و اگر چنین باشیم دشمن جرأت سوزاندن قرآن و توهین به مقدساتمان را نخواهد داشت و نمی‌تواند به سادگی افراد مسلمان را برباید و با تهمت ترور، شکنجه و زندانی کند و از بیت المال مسلمانان به شکنجه‌گران و جنایت‌کاران حقوق و مزایای مالی بدهد. جرأت نخواهد داشت به سادگی به مسلمانان ظلم کند و حقوق‌شان را پایمال کند و اگر علاوه بر این آمادگی نظامی و داشتن جنگ‌افزار و سلاح، منطقه‌ای را تحت کنترل داشته باشیم آیا دشمن جرات دارد به سادگی منطقهٔ ما را اشغال کند و چاه‌های نفت را تصاحب کند؟ به تاکید نخواهد توانست.

این آمادگی و إعداد فقط دشمنان آشکار اطرافمان را نمی‌ترساند بلکه دشمنان پنهانی نیز که ما نمی‌شناسیم و شاید آنان را دوست خود بدانیم از این آمادگی نظامی ما در هراس خواهند افتاد؛ خداوند فرموده: ﴿وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ « و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد.».

[1]. (الأنفال، ٦٥)

قاعده هفتم:

جهاد در اصل فرض کفایی است
اما در بعضی حالات به
فرض عین
تغییر می‌یابد

قاعدهٔ هفتم: جهاد در اصل فرض کفایی است اما در بعضی حالات به فرض عین تغییر می‌یابد

تعریف فرض کفایی: حکم وجوبی که متوجه تمام مکلفین (مسلمانان) می‌شود به گونه‌ای که اگر به آن واجب عمل نشود، تمام مکلفین مؤاخذه خواهند شد ولی اگر برخی هم آن‌را انجام دهند کفایت می‌کند و تکلیف از عهدهٔ دیگران ساقط می‌شود.

به عنوان مثال در مسئلهٔ تقسیم میراث اگر یک نفر علم آن را یاد بگیرد کفایت می‌کند و گفتن اذان که بر تمام مسلمانان یک ناحیه واجب است اما اگر کسی اذان بگوید از دیگران ساقط می‌شود. اما اگر کسی به ادای فرض کفایه اقدام نکند تمام مسلمانان آن منطقه گناهکارند.

تعریف فرض عین: واجبی است که انجام آن از تمام مکلفین خواسته شده به گونه‌ای که با انجام دادن عده‌ای تکلیف از دیگران ساقط نمی‌شود و بر تک تک مکلفین واجب است. مانند نماز، و روزهٔ ماه رمضان.

توضیحاتی راجع به مراجع فقهی:

در هر کدام از مذاهب فقهی بخصوص در مذاهب أربعه کتاب بزرگی وجود دارد که تمام احکام فقهی را دربرمی‌گیرد و به عنوان دایرةالمعارف و مرجع آن مذهب مورد استفاده قرار می‌گیرد که در مذهب امام شافعی می‌توان به "المجموع" امام نووی[1] شرح "المهذب" شیرازی و در مذهب امام احمد کتاب "المغنی"[2] نوشتهٔ امام ابن‌قدامه‌مقدسی و در مذهب امام ابوحنیفه کتاب "المبسوط" نوشتهٔ امام سَرَخسی[3] و در مذهب امام مالک "التمهید" نوشتهٔ ابن‌عبدالبر[4] شرح الموطأ امام مالک، اشاره کرد.

---

[1]. (ایشان از محققین بزرگ امت اسلام هستند کتاب المجموع که نزدیک به ۲۰ جلد است را تالیف کرده و آرا و نظرات فقهی و دیگر ائمه شافعیه را نقل کرده است و دایرةالمعارف این مذهب به شمار می‌رود)

[2]. (کتاب به نام " المغنی" بسیار زیاد است اما اگر مطلقاً گفته شد "المغنی" مقصود المغنی امام ابن‌قدامه است که شاگرد امام عبدالقادر گیلانی بوده است که ایشان نیز حنبلی مذهب بوده و استاد ابن‌قدامه بوده است. "المغنی" دایرةالمعارف فقهی و مشهور مذهب حنبلی می‌باشد.)

[3]. (به عنوان نمونه مذهب امام ابوحنیفه که در طول سالهای ۷۰-۱۵۰ هجری زندگی می‌کردند بعد از ایشان امامان بزرگی چون ابویوسف و محمدبن‌حسن شیبانی و دیگر ائمه احناف تا به یکی از ائمه متاخرشان می‌رسد یعنی امام سرخسی که به شمس‌الائمه-سرخس اسم شهری است در مرز ایران و افغانستان- کتاب مطول و بزرگی نوشته به نام "المبسوط" که به چاپ امروز نزدیک به ۲۰ جلد است که در آن احکام شرعی و فقهی را مطابق مذهب حنفی بیان نموده است.)

[4]. (ایشان اهل اندلس بوده و در مذهب امام مالک کتاب التمهید را نوشته که ۱۲ جلد است و در چاپی دیگر همراه با تحقیق، ۲۷ مجلد است و این کتابش علاوه بر شرح کتاب الموطا امام مالک بوده رای دیگر ائمهٔ مذهب امام مالک را نیز ثبت کرده است.)

کتاب‌های مذکور به جز کتاب "المبسوط" سرخسی فقه مقارن است یعنی اقوال سایر مذاهب را نیز در آن بیان کرده‌اند.همچنین علمای محققی هستند مانند امام ابن‌تیمیه و ابن‌قیم و در این قرن گذشته امام شوکانی و صدیق‌حسن خان و ... چنین کتابهای بزرگ و دایرةالمعارف تالیف کرده‌اند و اقوال تمام مذاهب را ذکر کرده و مورد سنجش قرار داده و با هم مقایسه می‌کنند.

امام ابن‌قدامه در کتابش "المغنی" دربارۀ تعریف فرض کفایه و فرض عین چنین می‌فرماید: «... فرض کفایی آن است که اگر کسانی که به انجام فرض کفایی اقدام می‌کنند کفایت نکند (یعنی در حدی که فرض ادا نشده باشد) تمام مسلمانان گناهکار می‌باشند (مانند اذان) اما اگر کفایت کند تکلیف از عهدۀ تمام جامعۀ مسلمانان برداشته می‌شود؛ در ابتدا خطاب متوجه تمام مکلفین (مسلمانان) است مانند فرض عین، و تفاوت‌شان در این است که اگر عده‌ای این فرض را انجام دادند از عهدۀ همه ساقط می‌شود اما فرض عین با انجام دادنش توسط دیگران از عهدۀ شخص ساقط نمی‌شود(مانند نماز و روزۀ رمضان). ... و عامۀ اهل علم، جهاد را فرض کفائی به حساب آورده‌اند و از سعیدبن‌مسیب نقل شده که ایشان جهاد را فرض عین می‌دانستند؛ (دلایل بر فرض کفائی بودن جهاد آیات زیر می‌باشد) خداوند تعالی فرموده است: ﴿لاَ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾[1]« مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه‌ی والایی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه‌ی خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه‌ی بالایی دارند). خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است.».این آیه دلیل بر آن است که مادامی که عده‌ای از مسلمانان به انجام جهاد برخاسته‌اند مومنان خانه‌نشین(کسانی که به جهاد نرفته‌اند) گناهکار نمی‌شوند.

[1]. (النساء، ۹۵)

همچنین می‌فرماید: ﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا﴾[1] «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند».[2]

یکی دیگر از دلایل فرض کفایی‌بودن جهاد این است که بسیار پیش می‌آمد که پیامبر عده‌ای را برای جهاد روانه می‌کردند و خودشان و بقیهٔ اصحاب هم در وضعیت خود باقی می‌ماندند و نمیشد که همگی در آن جهاد مشارکت کنند ...جهاد در سه حالت از فرض کفایی به فرض عین تبدیل می‌شود: [3]

۱-اگر لشکر دشمن و لشکر مسلمانان با هم روبرو شدند و صف‌ها در مقابل هم قرار گرفت بر هر مسلمانی که در این موقعیت قرار گیرد حرام است که میدان جنگ را ترک کند و واجب است که در موقعیت خود بماند و شرکت درجهاد بر او فرض عین می‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[4] «ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان کارزار) روبه‌رو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. و از خدا و پیامبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود). شکیبایی کنید که خدا با شکیبایان است»

و می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ (۱۵) وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾[5] «ای

---

[1]. (التوبة، ۱۲۲)

[2]. سبحان‌الله!!! توجه کنید که چطورامروزه مصداق آیهٔ فوق کاملاً تغییر کرده است خداوند متعال فرموده: (وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً) یعنی نمیشد که همهٔ مسلمانان به جهاد بروند پس آیه این را می‌رساند که آنان قصد جهاد داشته‌اند و اما به خاطر تفقه در دین از جهاد بازگردانده شده‌اند اما امروزه فقط برای اقناع یک مسلمان به صحیح بودن آیات و احادیث در مورد جهاد، چندین سال آموزش و تربیت و تکرار و مناقشه و استدلال را می‌طلبد تنها برای این‌که به جهاد ایمان داشته باشد چه برسد که اقدام به جهاد کند.

[3]. لازم است که هر مسلمانی آن را یاد بگیرد، این مسئله در سایر مذاهب و درکتب فقهی که در بالا ذکر کردیم بحث شده و در آن مذاهب نیز چنین است و من در اینجا آن را از کتاب امام ابن‌قدامه نقل کردم زیرا آرا و نظرات دیگر مذاهب را نیز ذکر و بحث کرده است.

[4]. (الأنفال، ٤٥-٤٦)

[5]. (الأنفال، ١٥-١٦)

مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبه‌رو شدید، به آنان پشت نکنید (و فرار ننمائید). هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.»

۲- زمانی که کفار به دیار اسلام حمله کرده و قسمتی از قلمرو ممالک اسلامی را تصرف کند در این احوال جهاد بر تمامی مسلمانان فرض عین می‌شود تا زمانی که سبب عقب‌نشینی دشمن شوند.[۱]

۳- اگر امام یا خلیفهٔ مسلمانان دستور جهاد بدهد در این حالت جهاد بر تمامی مسلمانان فرض عین می‌شود که به جنگ کفار بروند خداوند در سورهٔ توبه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾[۲] «ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. »

همچنین در حدیثی صحیح از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده که می‌فرماید: «وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا»[۳] «اگر از شما طلب نفیر و آماده باش شد قیام کنید و حرکت کنید».»[۴] پایان کلام ابن‌قدامه

و دلایل حالت اول برای حالت دوم نیز کفایت می کند زیرا اشغال سرزمین مسلمانان توسط کفار همانند روبه‌رو شدن لشکر دو طرف است. »

شروط فرض شدن جهاد بر یک مسلمان:

شروط فرض شدن جهاد ۹ مورد می‌باشند:

۱-اسلام؛ ۲-بلوغ؛ ۳-عقل؛ ٤-مذکربودن؛ ٥-سلامتی؛ ٦-آزادبودن؛ ۷-توان‌مالی؛ ۸-اجازهٔ‌والدین؛ ۹-اجازهٔ صاحب‌قرض به شخص بدهکار.

---

[۱]. (نکته: در قدیم جبهه‌های جهاد فقط محدود به مرزهای بین دارالاسلام و دارالکفر می‌شد اما امروزه با پیشرفت تکنولوژی جبهه موقعیت مشخصی ندارد دشمن می‌تواند از هر جایی به سرزمین مسلمانان حمله کند. برای مثال آمریکا از خاک قطر به عراق موشک شلیک می‌کند یا از کشور جیبوتی هواپیماهای بی‌سرنشین را هدایت کرده و آن‌ها را به مأرب در یمن برای کشتن مسلمانان می‌فرستد. بنابراین باید بدانیم که برخی احکام بنا بر زمان و شرایط و مکان تغییر می‌کند همچنین نوع سلاح‌ها)

[۲]. (التوبة، ۳۸)

[۳]. «صحيح مسلم» (۱۳۵۳) و «صحيح البخاري» (۱۷۳۷).

[٤]. «المغني لابن قدامة - ط مكتبة القاهرة» (۹/ ۱۹٦)

که در شرایطی که جهاد فرض عین است تنها ۵ شرط اول ضروریست.

قاعده هشتم:

آموزش نظامی بر هر مسلمانی واجب است جز بر کسی که عذری شرعی موجه داشته باشد.

قاعدۀ هشتم: آموزش نظامی بر هر مسلمانی واجب است جز بر کسی که عذر شرعی موجه داشته باشد.

علت این واجب‌بودن، این است که چون جهاد در بعضی حالات به فرض عین تغییر می‌یابد-همان‌طور که ذکر شد-. جنگ در این دوران با ابزار و ادوات جدید و پیشرفته انجام می‌شود که بکارگیری این سلاح‌ها و ابزار نیازمند آموزش و تمرین است. درنتیجه آموزش و تمرین نظامی واجب است زیرا جهاد بدون آن امکان ندارد. بنابراین این مسئله را می‌توان در یک قاعدۀ فقهی بسیار مهم گنجاند: "**ما لا یتم الواجب إلّا به فهو الواجب**".« هر چیزی که مقدمۀ تکمیل و اتمام واجبی باشد آن هم واجب است.» بنابراین تمرین و آموزش نظامی بر تک تک مسلمانان فرض و واجب است مگر کسی که دارای عذر موجه شرعی باشد همچنین عذر شرعی با توجه به زمان و امکانات و ادوات در هر عصر متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال در قدیم شخص لنگ از انجام جهاد معذور بود اما امروزه شخص معلول (اگر دو پایش را هم از دست داده باشد) نیز معذور نمی‌باشد؛ زیرا می‌تواند متصدی دستگاه و سیستمی باشد[1] و با فراگیری علوم رایانه‌ای، رسانه و ... مجاهدین را در رسیدن به اهدافشان یاری دهد، یا علوم شرعی را فرابگیرد و تدریس کند یا شخصی که کور باشد نیز معذور نیست. به عنوان مثال شیخ عمر عبدالرحمن -رحمه‌الله- یکی از علمای برجستۀ مصری با وجود این‌که نابینا بود و سال‌ها در زندان نیوجرسی در اسارت بود قبل از اسارت، بارها با عبور از کوه‌های و مناطق صعب‌العبور به معسکرات و جبهه‌های مجاهدین در افغانستان سفر کرده و در آنجا تدریس می‌نمود. پس لنگ‌بودن و نابینابودن در زمانی که جنگ با شمشیر بود عذر محسوب می‌شد، همچنین با وجود این‌که در آن زمان برای شخص لنگ و نابینا جایز بود که در جنگ شرکت کند، اما به عنوان مثال عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم صحابی پیامبر که نابینا بودند در جهاد شرکت می‌کرد و پرچم اسلام را در دست می‌گرفت که مهم‌ترین موقعیت جهاد و جنگ در قدیم همین محل برافراشته‌شدن پرچم بود و بیش‌ترین هجوم‌ها به موقعیت این پرچم بود؛ چون با افتادن پرچم روحیۀ سربازان نیز تضعیف می‌شد.

آموزش نظامی همانند وضو برای نماز است. مادامی که وضو از مقدمات نماز به شمار می‌آید و نماز نیز فرض است بنابراین وضو هم فرض است و باید قبل از نماز وجود داشته باشد. از آنجایی که که جهاد در سه حالت بر هر مسلمانی فرض عین می‌شود، بنابراین إعداد و تمرین نظامی و یادگیری استعمال اسلحه و تجهیزات جنگی و فراگیری بعضی از تاکتیک‌های نظامی نیز قطعاً بر هر مسلمانی فرض عین می‌شود.

---

[1]. [مثلا بعد از آموزش کافی، متصدی و هدایتگر هواپیما یا پهپادی یا هر سلاح و رباتی نظامی یا دستگاهی جاسوسی یا ... باشد]

تمرین و آموزش نظامی بخشی از إعداد و آمادگی نظامی‌ای است که خداوند متعال در سورۀ انفال بدان امر نموده است و می‌فرماید: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾[1]«برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) آماده سازید»

در حدیثی که امام مسلم روایت می‌کند،روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر منبر بودند و این آیه را خواندند و به دنبال آن تفسیر کلمۀ "قوة" را می‌فرمودند که: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»[2]«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است» که تیراندازی در قدیم تنها در تیروکمان و پرتاب نیزه محصور می‌شد اما امروزه که ادوات جنگی بسیارند اعم از انواع سلاح‌های سبک و سنگین، موشک‌ها، تانک، پهپاد و هر آنچه مسلمانان بتوانند بدست بیاورند ... همگی در دایرۀ تیراندازی قرار می‌گیرند.

نکتۀ مهم دیگر این است که تنها آموزش نظامی کافی نیست، بلکه باید بر این آموزش مستدام باشد تا فراموش نشود. بنابراین تمرین مداوم و مهارت بعد از آموزش نیز لازم است و این امر مکانی امن می‌طلبد که امکان نگهداری اسلحه و فضای تمرین در آنجا مهیا باشد؛ زیرا در حدیثی که امام مسلم روایت می‌کند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ عَلِمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا، أَوْ قَدْ عَصَى»[3]«هر کس تیراندازی بیاموزد سپس آن را ترک کند از ما نیست، یا دچار عصیان و گناه شده است.»

این حدیث لزوم آمادگی همیشگی را برای جهاد می‌رساند؛ یعنی ضروری است که مسلمان همیشه در حالت آماده‌باش کامل باشد. اگر مسلمانی با تمارین و دوره‌های پیوسته باعث تثبیت و عدم فراموشی مهارت بکارگیری انواع سلاح و تاکتیک‌های نظامی شود معلوم است که همیشه آمادۀ جهاد است و آیۀ زیر هم به این موضوع اشاره دارد و در این دایره قرار می‌گیرد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً﴾[4]«کافران امید دارند که شما از جنگ‌افزارها و ساز و برگِ خود غافل شوید تا ناگهان بر شما یورش بَرند»

---

[1]. (الأنفال، ٦٠)
[2]. «صحیح مسلم» (١٩١٧)
[3]. «صحیح مسلم» (١٩١٩)
[4]. (النساء، ١٠٢)

یعنی کفار چشم‌انتظار فرصتی مناسب هستند که چنان بر شما یورش برند که چنان غافلگیر شوید نتوانید سلاح‌هایتان را به کار بگیرید. یعنی شما مسلّحید و مهارت جنگی و اقتدار نظامی کسب کرده‌اید و تمرین نظامی هم داشته‌اید و آمادگی و توان رویارویی را استحصال نموده‌اید و با وجود همهٔ این‌ها کفار به دنبال فرصتی برای غافلگیری شما می‌گردند، به این آیه توجه کنید و آن را با وضعیت امروزی مسلمانان بسنجید که نه سلاح و جنگ‌افزار و نه هیچ آموزش و آمادگی نظامی ندارند!!!

نکته‌ای که در این‌جا لازم به ذکر است این که آموزش و تمرین نظامی از شروط جهاد نیستند که قبلا به آن‌ها اشاره کردیم. جهاد در حالت فرض کفایی دارای ۹ شرط و در حالت فرض عین دارای ۵ شرط بود اما آموزش و تمرین نظامی نه از شروط نُه گانهٔ جهاد کفایی و نه از شروط پنج‌گانهٔ جهاد عینی است؛ زیرا اصل بر آن است که تک تک مسلمانان این فرمودهٔ خداوند متعال را که می‌فرماید: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾«برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (ی سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) آماده سازید» که به صیغهٔ امر وارد شده است -و امر برای وجوب است- را دانسته و درک کرده باشند و خود را نیز برای جهاد آماده کرده باشند، جنگ‌افزار و سلاح فراهم کرده باشند، با تمرین و آموزش، مهارت‌های نظامی عمومی را کسب کرده باشند و حداقل عده‌ای نیز باید به صورت تخصصی برخی از تاکتیک‌ها و فنون و مهارت جنگی را کسب کرده باشند-که این قسمت در فرض کفایی قرار می‌گیرد- یعنی همان‌طور که در میان مردم عده‌ای عالم و فقیه هستند که تفاصیل احکام دینی را به طور تخصصی می‌دانند اما عوام مردم نیز همگی به احکامی از دین مانند نماز و روزه و زکات و حج آگاهی دارند، اما تفصیلات و شرح و بسط احکام نزد آن عده از علما و فقهاء است، احکام جهاد نیز همین‌گونه است باید عوام مردم هر یک برای خود تعلیمات نظامی کسب کند و تمرینات نظامی و إعداد انجام دهد و آمادگی نفسی و شرعی و ایمان به جهاد و کلیات احکام شرعی جهاد را فرا گیرد اما عده‌ای فقیه و عالم که فرماندهی و مدیریت جهاد را به عهده دارند باید این امور و احکام را تخصصی‌تر بدانند و در آن امور متبحر و ماهر شوند.

برای همین در این‌جا می‌بینیم که إعداد و آمادگی نظامی از شروط فرض کفایی و عینی جهاد نبود بلکه خود فریضه‌ایست عینی که بر هر مسلمانی واجب است آن را ادا کند.

امام ابن‌تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «**العدو الصائل الذي يفسد الدين والدنيا لا شيء أوجب بعد لإيمان من دفعه، فلا يشترط له شرط، بل يدفع بحسب الإمكان**»[1] «بعد از ایمان به الله چیزی واجب‌تر از دفع و راندن دشمنی که دین و دنیای مسلمانان را مورد تجاوز قرار داده و از بین می‌برد؛ وجود ندارد. و هیچ شرطی ندارد بلکه بر حسب توان باید دفاع شود».

کافر مهاجم اشغالگر اگر به سرزمین مسلمانان هجوم آورد جهاد دفع و دفاع در مقابل دشمن بر هر مسلمانی واجب می‌گردد؛ چه آموزش و تمرین نظامی را گذرانده باشد چه آموزش نظامی را نگذرانده باشد؛ زیرا اگر شخص مسلمانی قبل از حملهٔ اشغالگران آموزش نظامی را فرانگرفته و تمرین نظامی انجام نداده و کوتاهی کرده است، وقتی دشمن کافر اشغالگر بر سرزمین مسلمانان هجوم آورده و جهاد بر تک تک مسلمانان واجب عینی شده، اگر وی حداقل در بخش پشتیبانی در آشپزخانه مشغول نشود مجاهدی آموزش‌دیده و یا مدرب و مربی باید مشغول آشپزی شود. پس در این حالت شخص مسلمانی که کوتاهی کرده و آمادگی نظامی ندارد و آموزش نظامی فرانگرفته می‌تواند این وظیفه را ادا کند اما چون‌که چنین شخصی در زمان خود به یادگیری و آموزش نپرداخته گناهکار محسوب می‌شود نباید خودسرانه به میدان نبرد برود و ناآگاهانه سلاح و جنگ‌افزارهای نظامی و متفجرات را دستکاری یا استعمال کند؛ زیرا ممکن است به خود و یا به مسلمانان و برادران مجاهد خود آسیب بزند و کشتن غیرعمدِ یک نفر از افراد خودی، خلأ بزرگی ایجاد خواهد کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»[2] «نه به خود ضرر برسان نه به دیگران زیان برسان»؛ باید همهٔ افراد که در جهاد شرکت دارند به صورت جدی و با دقت به دستورات و راهنمایی‌های صادره از فرماندهان و مسئولان نظامی پایبند باشند و بر این اطاعت و فرمانبری آموزش ببینند.

خلاصه: چون‌که جهاد در سه حالت بر مسلمانان چه مرد و چه زن به فرض عین تبدیل می‌شود پس إعداد و آموزش نظامی بر مرد و زن نیز واجب می‌شود بخصوص در دوران ما که سلاح‌ها دوربرد است و - معمولا- دو جبهه همدیگر را رؤیت نمی‌کند. چون وقتی دشمن بر مناطق مسلمانان هجوم آورده جهاد بر همه و حتی بر زنان نیز واجب عینی است چون‌که یک زن نیز می‌تواند از پنجره یا پشت بام خانه‌ای با سلاحی به دشمن تیراندازی کند و طرف مقابل نمی‌داند که طرف مقابلش مرد یا زن است و به حالش هیچ فرقی نمی‌کند و او

---

[1]. «الفتاوى الكبرى لابن تيمية» (٥/ ٥٣٨)

[2]. «سنن ابن ماجه» (٢٣٤١) «مسند أحمد» (٢٨٦٧)

در فکر محافظت از خود است بنابراین یک زن نیز می‌تواند از خانه و خانواده و جایی که زندگی می‌کند دفاع کند و این چنین دفاع و جهادی توسط زنان در این حالت در مناطقی از سرزمین مسلمانان وقوع یافته است.[1]

[1]. (همان‌طور که این صحنه‌ها و دفاع را از بعضی خواهرانمان از همسران مجاهدین حرکت "بزووتنه‌وی ئیسلامی"(حرکت اسلامی کوردستان) مشاهده نمودیم.)


قاعده نهم:
امت مسلمان
امتی مجاهد است

قاعده نهم: امت مسلمان امتی مجاهد است

همان‌طور که قبلا گفته شد هر دو نوع جهاد (جهاد طلب و جهاد دفع) بر مسلمانان فرض می‌باشد که گاهی فرض کفائی و گاهی فرض عین است و از این‌جاست که آموزشِ نظامیِ مقدماتی اعم از فراگیری اصول اولیهٔ نظامی و تمرین مداوم بر بکارگیری سلاح و فراگیری تاکتیک‌های نظامی بر تک تک مسلمانان واجب می‌گردد و همچنین تکرار و تمرین این موارد و عدم فراموشی آن‌ها نیز واجب عینی است.

در مورد جهاد طلب یعنی هجوم بر کفار در سرزمین دشمن، جمهور امامان و علمای اهل‌سنت(از جمله علمای شافعیه) گفته‌اند که ادای این فرض کفایی یعنی جهاد طلب این است که مسلمانان حداقل سالی یکی یا دوبار با کفار اعلام جنگ کند و به سرزمین‌شان لشکرکشی کنند؛ آنچه مانع ادای این فرض کفایی می‌شود ضعف و ناتوانی مسلمانان است یا این‌که آتش بس و عهدنامهٔ صلح بین مسلمانان و کفار موجود است و هیچ دلیل خارجی ندارد. بعضی دیگر از علما و فقهای اسلامی گفته‌اند که هرگاه مسلمانان از اقتدار و نیروی خود مطمئن شدند باید این فرض را اداء کنند(البته اگر عهدنامه و پیمانی در بین نباشد؛ چونکه در اسلام اگر با کفار پیمانی شرعی بسته شد باید مسلمانان به آن پایبند باشند).

دلیل علما بر هجوم حداقل سالی یک‌بار به سرزمین کفار این است که دریافت جزیه که در جریان جهاد طلب رخ می‌دهد و سالانه از اهل ذمه اخذ می‌شود به جای ترک جهاد با آنان است -و این مسئله یعنی اخذ جزیه در مقابل ترک جهاد علیه آن‌هاست مورد اجماع علماست- و علت سالیانه بودن جزیه نیز همین امر است بنابراین هجوم بر سرزمین کفار(جهاد طلب) که بدل و قائم مقام اخذ جزیه می‌باشد نیز باید سالی یک بار باشد.

امام قرطبی می‌فرماید: «بر امیر مسلمانان واجب است که سالی یک‌بار لشکری، با فرماندهی خود یا قائدی معتمد به سوی کفار روانه کند تا آن‌ها را به اسلام دعوت کند و دشمن را به هراس و وحشت بیاندازد تا جرأت تعدی و حمله بر مسلمانان و یا اذیت و آزار به مسلمانان را نداشته باشد و دین خداوند را عزتمند بنمایاند تا موجب ترغیب و دخول کفار به اسلام شود. همچنین برای این‌که جزیه را بدون دردسر پرداخت کنند. نوعی دیگر از جهاد سنت است و داوطلبانه انجام می‌گیرد این است که امام با روانه‌کردن هر از گاهی لشکر و سریه‌های نظامی به سوی مرزهای دشمن بصورت غیرمنتظره و پی‌درپی، اقتدار مسلمانان را به رخ دشمنان بکشد و هراسانشان کند».[1]

---

[1]. «تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن» (٨/ ١٥٢)[«فرض أيضا على الإمام إغزاء طائفة إلى العدو كل سنة مرة يخرج معهم بنفسه

آنچه امام قرطبی -هم نظر با جمهور علما و فقهای اسلام- فرموده (جدای از ادای فرض کفایی جهاد (جهاد طلب)) مبنی بر نمایش هر از گاهی اقتدار نظامی مسلمانان به دشمن، مستحب است و مانور نظامی که امروزه انجام می‌شود از همین باب است. همان‌گونه که می‌بینیم امروزه تمامی کشورها سالانه مانور نظامی تدارک می‌بینند از رژۀ سربازان، نمایش ادوات و تجهیزات نظامی، بکارگیری انواع جنگ‌افزارها، تمرین تاکتیک‌های نظامی و جنگ با دشمن فرضی، تا دشمنانشان حسابِ کار، دستشان بیاید و بدانند که دارای چه اقتدار و نفوذ و آمادگی نظامی‌ای هستند و این چنین مانع طمع دشمنان به سرزمین‌شان می‌شوند.

با استدلال به آیات وجوب جهاد و وجوب آمادگی نظامی همیشگی که از آیۀ: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ «و هر چه در توان دارید از نیرو (برای موجهه با دشمن) آماده کنید» درمی‌یابیم که امت اسلام قبل از هر چیزی امتی مجاهد است و برای این‌که این ویژگی، صفت و رفتار بر امت بارز شود ضروری است که همۀ سیاست‌ها،پیمان‌نامه‌ها، تفاهم‌نامه‌های داخلی و خارجی و روابط دیپلماتیک و مواقف، قانون و دید و سایر نگرش‌هایش در راستا و خدمت به این ویژگی، برنامه‌ریزی و تدوین شود تا بتواند از عهدۀ این وظیفۀ شرعی بزرگ و خطیر برآید، این بدان معناست که باید تمام برنامه‌ریزی‌ها، سیستم و سیاست‌های کلان در عرصه‌های آموزش‌وپرورش، کشاورزی، صنعت و تجارت، کارآفرینی، سیاحت و دیگر عرصه‌های موجود در یک حکومت اسلامی در راستای ادای این واجبِ کلی باشد.

آنچه که سکولارهای سوری در دوران انقلاب سوریه بر ضد بشار اسد، به اهل جهاد سوری می‌گفتند که نظامی‌کردن جامعه (عسکرةالمجتمع) اشتباهی سیاسی است. آن‌ها چون نمی‌خواهند مستقیماً بگویند این جهاد همگانی اشتباه است از این اصطلاح استفاده می‌کنند. درحالی که امروزه برای نجات مسلمانان هیچ راه‌حلی به غیر از این نظامی‌کردن جامعه و تسلیح همگانی، وجود ندارد. اگر به جوامعی که این سیاست را به کار نبرده‌اند نگاهی بیندازیم این مسئله را به خوبی درک خواهیم کرد. به وضعیت مسلمانان کوردستان عراق بنگرید که چگونه زیر فشار، ظلم و تبعیض احزاب سکولار لِه و سرکوب شدند درحالی‌که این احزاب صاحب دولت و قانون و محکمۀ دستوری مستقل و سلطۀ مرکزی نیستند و هر کدام از این احزاب بر خط و سیاست و سلاح خود تکیه کرده است.

أو يخرج من يثق به ليدعو هم إلى الإسلام ويرغبهم، ويكف أذاهم ويظهر دين الله عليهم حتى يدخلوا في الإسلام أو يعطوا الجزية عن يد. ومن الجهاد أيضا ما هو نافلة وهو إخراج الإمام طائفة بعد طائفة وبعث السرايا في أوقات الغرة وعند إمكان الفرصة والإرصاد لهم بالرباط في موضع الخوف وإظهار القوة.»]

پس درحکومت اسلامی تمام ارگان‌ها بویژه آموزش و پرورش باید در راستای تربیت و سازماندهی امتی جهادی گام بردارند و باید همهٔ اقشار جامعه و تمام فعالیت‌ها، صنعت، کسب و کار و تجارت،دست در دست هم با همکاری یکدیگر بتوانند پرچم اسلام را برافراشته نگه دارند.

تنها راه مقابله با طواغیت همان جهاد عمومی است، همچنان که امروزه می‌بینیم، امت‌هایی که این قاعده را رعایت نکرده‌اند چگونه شکست خورده و زیرپا لِه شده‌اند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حدیثی متفق‌علیه می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ»[1]«مؤمن برای مؤمن مانند خشت دیوار است هر کدام دیگری را محکم و تقویت می‌کند» و انگشتان مبارک‌شان را درهم فرو بردند.

و در حدیثی دیگر می‌فرمایند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»[2]«نمونهٔ تعامل مسلمانان با یکدیگر از نظر محبت و دوستی و دلسوزی و همبستگی مانند جسم (انسان) است اگر یکی از اندام‌ها آزار ببیند بقیهٔ اندام‌ها را تب و شب بیداری فرا می‌گیرد.»

پس فرد مسلمان باید بداند که، این جهاد که گاهی به فرض عین تبدیل می‌شود و زمان و مکان آن مشخص نمی‌باشد، بنابراین آموزش و تمرین نظامی و مداومت بر آن بر مسلمانان واجب شده و باید همیشه برای آن آماده باشند و حالات فرض عین بودن جهاد را بدانند و همواره آمادگی لازم برای جهاد فرض را داشته باشند؛ زیرا **این امت امتی مجاهد است.**

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٣١٤)صحيح مسلم» (٢٥٨٥)

[2]. «صحيح البخاري» (٥٦٦٥) «صحيح مسلم» (٢٥٨٦)لفظ مسلم است.

قاعده دهم:

تنها مجوز برای ترک جهاد عدم توانائیست(نبود قدرت و شرایط)؛ که در این حالت بی‌درنگ إعداد (آماده سازی) واجب می‌شود

قاعده دهم: تنها مجوز برای ترک جهاد عدم توانائیست (نبود قدرت و شرایط)؛ که در این حالت بی‌درنگ إعداد و آماده‌سازی واجب می‌شود.

خداوند در سورۀ محمد می‌فرماید: ﴿فَلاَ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾[1]«سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید، مادامی که شما برترید».

مسلمانان تا زمانی که توان و قدرت دارند نباید در مقابل کفار کوتاه آمده، اعلام آتش‌بس کنند و یا تفاهم نامه امضا کنند، بلکه تا قیامت جنگ و جهاد مستدام خواهد بود تا این‌که شرک و کفر از بین برود و کافران قدرت مرتدکردن مسلمانان و ایجاد مانع در مسیر دعوت را نداشته باشند و این قدرت و سیادت باید در راستای آرمان والا و نهایی بکار گرفته شود که این غایت عبارت است از:﴿حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾«**تا هیچ نوع فساد و فتنه [ناچارشدن مسلمانان به ارتداد] بر جا نماند، و دین ویژۀ خدا شود.**» این سیادت و سَروریِ شرع است؛ زمانی که می‌گوییم سیادت و سَروَری بدین معناست که رأس و عالی‌ترین و بلندپایه‌ترین قدرتی که بالاتر از آن سلطه و قانونی نباشد؛ و آیۀ ۵ و ۲۹ سورۀ توبه آخرین آیاتی هستند که در مورد جهاد نازل شده‌اند و بعد از آن آیاتی نازل نشده که این آیه‌ها را نسخ کند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[2]«مشرکان را هرکجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه‌ی کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره‌ی شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه‌کنندگان از گناهان،) و رحمت گسترده (برای همه‌ی بندگان) است. » و می‌فرماید:﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لاَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾[3]« با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه‌ی توانائی، جزیه را می‌پردازند.»

---

[1]. (محمد، ۳۵)
[2]. (التوبة، ۵)
[3]. (التوبة، ۲۹)

امام بخاری از براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده که می‌فرماید: «وآخر سورة نزلت براءة»[1] «آخرین سوره‌ای که نازل شد سورۀ برائت (توبه) بود».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و خلفای راشدین رضی‌الله‌عنهم در برخورد و در برابر مشرکان و اهل کتاب همین‌گونه تعامل کرده‌اند که در آیات بالا ذکر شده است و در ادامه به بیان بیش‌تر این موضوع خواهیم پرداخت.

آنچه مانع ادای این فرضِ جهاد و عمل به این آیات و حرکت بر راه‌وروش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و خلفای راشدین در این امر می‌شود تنها عجز و ناتوانی است، به همین خاطر می‌بینیم که کفار با تمام قدرتشان به دنبال خلع سلاح مسلمانان و محروم کردنشان از تجهیزات نظامی است خلع سلاحی در سطح فردی و جمعی و دولتی؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً﴾[2] «کافران امید دارند که شما از جنگ‌افزارها و ساز و برگِ خود غافل شوید تا ناگهان بر شما یورش بَرند». طبق آنچه در آیه آمده وقتی که آنان امید دارند که مسلمانان از سلاح‌شان غافل شوند پس مطمئناً تلاش می‌کنند که اصلا سلاح به دست مسلمانان نرسد و آنچه را که مسلمانان خودشان بدست بیاورند در ضعیف‌ترین سطح و قدرت و بسیار پایین‌تر از سلاح آنان باشد.

امام ابن تیمیه رحمه الله در بسیاری از مواضع و با عبارات مختلف بر وجوب إعداد و آمادگی در هنگام عجز از جهاد طبق آیۀ: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ «و هر چه در توان دارید از نیرو (برای مواجهه با دشمن) آماده کنید» تاکید می‌کند؛ می‌گوید: «**يجب الاستعداد للجهاد بإعداد القوة ورباط الخيل في وقت سقوطه للعجز فإن ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب**»[3] «از زمانی که به علت عدم توانایی جهاد انجام نمی‌گیرد آماده‌سازی و فراهم‌کردن نیرو و تجهیزات بر هر کسی که توانایی‌اش را داشته باشد واجب می‌گردد چونکه آنچه با آن واجبی تمام می‌گردد واجب است».

از آنچه گذشت معلوم است که اصل در تعامل و ارتباط مسلمانان و کفار، جنگ است غیر از حالات اندکی مانند آتش‌بس (هُدنه) یا صلح یا وجود عهدنامه‌ها و تفاهم‌نامۀ آشتی موقت.

---

[1]. «صحيح البخاري» (٤٣٧٧)

[2]. (النساء، ١٠٢)

[3]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ٢٥٩)

اما این موارد استثنایی نیز زمانی اتفاق می‌افتد که مسلمانان به آن نیاز داشته باشند. مانند حالت ضعف و عجز و موارد مشابه. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلاَ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾[1] «سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید، مادامی‌که شما برترید».

یعنی مادامی که نیرومند و قوی هستید دیگر چرا طلب آتش‌بس و صلح می‌کنید و چرا برای کافران حربی تنازل می‌کنید تا از شما راضی شوند. ابن‌قدامه در المغنی می‌گوید: «معنای "هُدنه" (آتش‌بس) این است که قراردادی با اهل‌جنگ (دارالحرب) در برابر چیزی یا بدون برابر، مبنی بر توقف جنگ میان دو طرف منعقد شود که مهادنه (متارکهٔ جنگ) و موادعه (صلح‌نامه) و معاهده (تفاهم‌نامه) نیز نامیده می‌شود. این قراردادها جایز است به دلیل این آیه: ﴿بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾[2] «[این آیات] اعلام بیزاری [و عدم تعهّد] است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته‌اید» همچنین این آیه: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[3] «و اگر به صلح گراییدند، تو بدان گرای و بر خدا توکّل نما که او شنوای داناست». از مروان، ومسوربن‌مخرمة روایت شده که: « پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حدیبیه بر مبنای توقف جنگ به مدت ۱۰ سال بین مسلمانان و قریش، با سهیل‌بن‌عمرو صلح کرد» چونکه ممکن است گاهی مسلمانان در حالت ضعف باشند پس لازم است که تا نیرومند شدنشان، با کفار صلح شود؛ و این صلح به طور مطلق جایز نیست و باید با توجه به شرایط مسلمانان صلح منعقد شود که آیا آنقدر ضعیف هستند که محتاج آتش‌بس شوند یا این امید وجود دارد که کفار در طول مدت صلح مسلمان شوند یا کفار راضی شده‌اند که جزیه بدهند و هردو طرف در امان باشند و به سیستم حکومت اسلامی پایبند باشند یا به خاطر ملاحظهٔ دیگر مصالح مسلمانان، که با این شرایط آتش‌بس جایز است اما صلحی که جایز نیست این است که نباید عهدنامهٔ صلح دائمی و بدون مدت منعقد شود؛ چون چنین صلح‌نامه‌ای منجر به ترک کلی جهاد می‌شود».[4]

---

[1]. (محمد، ۳۵)

[2]. (توبة، ۱)

[3]. (الأنفال، ٦١)

[4]. «المغني»(٩/ ٢٩٦-٢٩٧)[«ومعنى الهدنة، أن يعقد لأهل الحرب عقدا على ترك القتال مدة، بعوض وبغير عوض. وتسمى مهادنة وموادعة ومعاهدة، وذلك جائز، بدليل قول الله تعالى: [التوبة: ١]. وقال سبحانه وتعالى: [الأنفال: ٦١] .وروى مروان، ومسور بن مخرمة، «أن النبي صالح، سهيل بن عمرو بالحديبية، على وضع القتال عشر سنين». ولأنه قد يكون بالمسلمين ضعف، فيهادنهم حتى يقوى المسلمون. ولا يجوز ذلك إلا للنظر للمسلمين؛ إما أن يكون بهم ضعف عن قتالهم، وإما أن يطمع في إسلامهم بهدنتهم، أو في أدائهم الجزية، والتزامهم أحكام الملة، أو غير ذلك من المصالح. إذا ثبت هذا، فإنه لا تجوز المهادنة مطلقا من غير تقدير مدة؛ لأنه يفضي إلى ترك الجهاد بالكلية»]

می‌بینیم که ابن‌قدامه در آنجا که ملاحظهٔ وضعیت مسلمانان را شرطی برای جایز بودن صلح قرار داده منظور این است که عقد این قرارداد صلح تا چه حدی برای مسلمانان مصلحت‌آمیز است.

امام نووی رحمه‌الله در المجموع می‌گوید: «نباید هیچ منطقهٔ خودمختار و قلمرویی بدون اجازهٔ خلیفه یا نماینده‌اش با کفار قرارداد صلح و آتش‌بس منعقد کند. اگر هر والی و حاکم منطقه‌ای چنین کاری کند احتمال دارد والیان و حاکمان دیگر مناطق نیز به خاطر توقف جنگ، متحمل تنازلاتی شوند که باعث ضرر و زیانِ بزرگی شود بنابراین عقد قرارداد و تفاهم نامه بدون اجازهٔ امام یا نائب امام جایز نیست؛ اگر امام (خلیفه) مقتدر و قوی بود بررسی می‌شود که اگر در این آتش‌بس مصلحتی قابل ملاحظه وجود نداشت نباید منعقد شود به خاطر این فرمودهٔ خداوند عزوجل: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾«سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید، وقتی که شما برترید و خدا با شما است، و هرگز از (اجر و ثواب) اعمالتان نمی‌کاهد.» ».[1]

امام ابن‌کثیر نیز که شافعی‌مذهب و طلبهٔ امام ابن‌تیمیه است در تفسیر آیهٔ ۳۵ سورهٔ محمد می‌گوید: «﴿فلاتهنوا﴾ یعنی خود را در برابر دشمن ضعیف و سست نکنید و طلب آتش‌بس و توقف جنگ نکنید درحالی که مقتدر و دارای سازوبرگ و تجهیزات و نیروی فراوان هستید ... و در حالت برتری و بالادستی از دشمنانتان هستید...اما اگر کفار بالادست و قدرتمندتر و بیش‌تر از تمام مسلمانان بودند و امام این‌گونه مصلحت می‌دید که بهتر است با آنان تفاهم و صلح کند این کار جایز است. همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم وقتی که کفار قریش مانع ورودش به مکه شدند و او را به صلح و آتش‌بس ۱۰ساله دعوت کردند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم عهدنامهٔ صلح را پذیرفت.» [2]

اما عده‌ای مخصوصا آن‌هایی که در این دوران زندگی می‌کنند چنین می‌پندارند که اصل در روابط و تعامل مسلمانان با کفار صلح و آشتی است و استثناءً جنگ و جهاد بین‌شان رخ می‌دهد و آن هم هنگام ضرورت به

---

[1]. «المجموع شرح المهذب» (١٩/ ٤٣٩)[«لا يجوز عقد الهدنة لاقليم أو صقع عظيم إلا للامام أو لمن فوض إليه الامام لانه أو جعل ذلك إلى كل واحد لم يؤمن أن يهادن الرجل أهل إقليم، والمصلحة في قتالهم فيعظم الضرر فلم يجز إلا للامام أو للنائب عنه، فإن كان الامام مستظهرا نظرت فإن لم يكن في الهدنة مصلحة لم يجز عقدها لقوله عز وجل (فلا تهنوا ..)»]

[2]. «تفسير ابن كثير - ط العلمية» (٧/ ٢٩٨)[«فلا تهنوا أي لا تضعفوا عن الأعداء وتدعوا إلى السلم أي المهادنة والمسالمة ووضع القتال بينكم وبين الكفار في حال قوتكم وكثرة عددكم ولهذا قال: فلا تهنوا وتدعوا إلى السلم وأنتم الأعلون أي في حال علوكم على عدوكم.. فأما إذا كان الكفار فيهم قوة وكثرة بالنسبة إلى جميع المسلمين، ورأى الإمام في المهادنة، والمعاهدة مصلحة فله أن يفعل ذلك، كما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم حين صده كفار قريش عن مكة ودعوه إلى الصلح، ووضع الحرب بينهم وبينه عشر سنين فأجابهم صلى الله عليه وسلم إلى ذلك»]

دلیل این فرمودهٔ الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾[1] «و اگر به صلح گراییدند، تو بدان گرای و بر خدا توکّل نما».

اما چنین دیدگاه و نظری موجب تعطیلی ابدی و کامل جهاد است مخصوصا جهاد طلب و هجوم بر دشمن در مناطق خودشان؛ چون‌که اگر آنان خواهان صلح باشند و ما نیز موافقت کنیم این بدان معناست که در آن مناطق که صلح منعقد شده با آنان جهاد برپا نمی‌شود و تنها جهاد در حالت دفاعی حصر می‌شود؛ در مطالب گذشته به اشتباه و خطا بودن این دیدگاه اشاره‌هایی کردیم و در بخش‌های آتی بیش‌تر به آن خواهیم پرداخت.

اما استدلالشان به این آیه برای دیدگاهشان خطا است و این‌گونه نیست؛ زیرا طبق آیات درمی‌یابیم که عقد قرارداد صلح با کفار در هنگام ضعف و ناتوانی مسلمانان و وجود مصلحتی چشم‌گیر جائز است. این آیه درمورد موقعیتی است که مسلمانان به عقد پیمان صلح نیازمندند و مصلحتی را برایشان حاصل می‌کند اما آیهٔ ۳۵ سورهٔ محمد دربارهٔ حالتی دیگر است که عقد پیمان صلح به مصلحت‌شان نیست چون که در این حالت خودشان دارای اقتدار و برتری نسبت به دشمن هستند و بنابراین صلح نیز جایز نیست چون‌که در این وضعیت سیادت و سَروَری احکام دین زیر سؤال می‌رود و فرصت و فضای ترویج دین اسلام محدود می‌شود درحالی که هدف از جهاد همین سیادت شرع و ترویج دین است همان‌طور که خداوند متعال فرموده: ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾[2] «با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد و بس (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آیین خویش زیست کنند). » و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[3] «خدا است که پیامبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آیین (کامل و شامل) را بر همه‌ی آیینها پیروز گرداند (و به منصّه‌ی ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند.»

پس وقتی که کفار در دو راهی قرار داده می‌شوند که یا مسلمان شوند و یا بر دین خود بمانند و جزیه پرداخت کنند و به سیستم حکومتی و احکام اسلامی راضی شوند، و باز در این حالت اهتمام و توجهی که به اهل اسلام داده می‌شود شامل آن‌ها نیست، چون ارتباط و پیوندها بر اساس ایمان یا امان متفاوت است.

---

[1]. (الأنفال، ٦١)
[2]. (البقرة، ١٩٣)(الأنفال، ٣٩)
[3]. (التوبة، ٣٣)(الفتح، ٢٨)(الصف، ٩)

روابط بر پایهٔ ایمان مخصوص مسلمانان و روابط بر اساس امان مرتبط به کسانی است که بر دین خود مانده‌اند، اما به سیستم و دستور شرعی حکومت اسلامی راضی و تسلیم شده‌اند و جزیه پرداخت می‌کنند. خداوند متعال فرموده است: ﴿حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾[1] «تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه بپردازند.» و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾[2] «مسلّماً کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌کنند، از زمره‌ی پست‌ترین و خوارترین (مردمان) خواهند بود.»

امام ابن‌کثیر در تفسیر آیهٔ ٦١سورهٔ انفال یعنی ﴿وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾«و اگر به صلح گراییدند، تو بدان گرای و بر خدا توکّل نما». می‌گوید: «ابن‌عباس و مجاهد و زیدبن‌أسلم و عطاء خراسانی و عکرمه و حسن بصری و قتاده گفته‌اند که این آیه با آیهٔ "سیف" (شمشیر) در سورهٔ توبه یعنی ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لاَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ...﴾ [التوبة: ٢٩] نسخ شده است اما در این‌جا ملاحظه‌ای وجود دارد چونکه در آیهٔ مذکور سورهٔ توبه به جنگ با کفار امر شده در وقتی که امکانش وجود داشته باشد، اما وقتی که دشمنان انبوه و فراوانند جایز است که با آنان عقد پیمان صلح شود، همان‌طور که آیه بر آن دلالت دارد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز در حدیبیه آن را انجام داد؛ هیچ منافات و نسخ و تخصیصی بین دو آیه نیست (بلکه بحث بر سر دو حالت متفاوت(ضعف و قدرت) است نه منسوخ شدن و یا تخصیص یکی از آیات) والله‌اعلم»[3]

امام ابن‌حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «این آیه دلیل بر جواز عقد پیمان صلح با مشرکان است ... معنای شرط در آیه این است که اگر مصلحت حاصل از صلح برای اسلام زیاد و چشم‌گیر، آشکار و سودمند باشد صلح جایز است اما اگر اسلام مقتدر و بر کفر چیره باشد و مصلحت آنچنانی مطرح نبود نباید صلح شود»[4].

---

[1]. (التوبة، ٢٩)

[2]. (المجادلة، ٢٠)

[3]. «تفسير ابن كثير» (٤/ ٧٤)[«وقال ابن عباس ومجاهد وزيد بن أسلم وعطاء الخراساني وعكرمة والحسن وقتادة: إن هذه الآية منسوخة بآية السيف في براءة قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر [التوبة: ٢٩] الآية، وفيه نظر أيضا، لأن آية براءة فيها الأمر بقتالهم إذا أمكن ذلك، فأما إن كان العدو كثيفا فإنه يجوز مهادنتهم، كما دلت عليه هذه الآية الكريمة، وكما فعل النبي صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية، فلا منافاة ولا نسخ ولا تخصيص، والله أعلم»]

[4]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ٢٧٦)[«هذه الآية دالة على مشروعية المصالحة مع المشركين ... ومعنى الشرط في الآية أن الأمر بالصلح مقيد بما إذا كان الأحظ للإسلام المصالحة أما إذا كان الإسلام ظاهرا على الكفر ولم تظهر المصلحة في المصالحة فلا»]

آیهٔ مورد مناقشه در مورد جواز قرارداد آتش‌بس و صلح می‌باشد نه واجب بودن صلح و پیمان؛ بنابراین اصل، در روابط و تعامل مسلمانان و کفار، بر جنگ است یعنی در هنگام اقتدار و چیرگی مسلمانان و دارا بودن دارالإسلام، خلیفه، لشکر، تجهیزات نظامی و ...، اصل بر جهاد طلب است، به این‌صورت که مسلمانان به کفار در سرزمین خودشان هجوم می‌برند و جولان می‌دهند و اقتدار خود را به رخ کفار می‌کشند و از آنان زهرچشم می‌گیرند و هراسانشان می‌کنند تا از مصالح و منافع دارالاسلام دفاع کنند، اما اگر مسلمانان ضعیف بودند و چیرگی ازآنِ کفار بودجایز است که پیمان صلح با آنان منعقد شود همانطور که آیه بر جایز بودنِ آن دلالت دارد و امام ابن‌کثیر و نووی و ابن‌حجر تفسیر کرده‌اند.

نکتهٔ بسیار مهم

بعد از بیان این آیات و شرایط و مفهوم جنگ و صلح در اسلام، نباید این‌گونه تصور شود که اسلام مخالف صلح و آشتی است و دعوتی مسالمت‌آمیز برای مردم به شمار نمی‌رود، بلکه اسلام دین صلح و آشتی است اما اسلام از دیدگاه، منظر و تعابیر و اصطلاحات خود همگی را به آشتی فرامی‌خواند. و نباید این دعوت به صلح با اصطلاحات و دیدگاه دیگر مکاتب بشری و یا جهات طرفدار دشمن باشد کسانی که دیدگاه و تعریف خود را از صلح بر اسلام تحمیل کنند [و تحتِ تاثیر تبلیغات و رسانه‌ها و فشار دشمن] مسلمانان را به تعریف صلح و سازش مطابق دید خود یا دید دشمنان وامی‌دارند.

اسلام خواهان امنیت، امان، آشتی، نیکی، مصلحت و مهربانی برای تمام بشریت است و اصلا برای همین هدف روانه و ارسال گشته است خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾[1]«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.» و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾[2]«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد.» و می‌فرماید: ﴿وَ لاَ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا﴾[3]«و در زمین بعد از اصلاح آن (با پیام الهی) فساد مکنید». همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ﴾[4]« خداوند به دادگری، و نیکوکاری، و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد، و از ارتکاب گناهان بزرگ (چون شرک و زنا)، و انجام کارهای

---

[1]. (الأنبياء، ۱۰۷)
[2]. (البقرة، ۲۵۷)
[3]. (الأعراف، ٥٦)
[4]. (النحل، ۹۰)

ناشایست (ناسازگار با فطرت و عقل سلیم)، و دست‌درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا اینکه پند گیرید (و با رعایت اصول سه‌گانه‌ی عدل و احسان و ایتاء ذی‌القربی، و مبارزه با انحرافات سه‌گانه‌ی فحشاء و منکر و بغی، دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و تباهی بسازید).»

اسلام که خود از تجاوز و تعدی‌گری نهی می‌کند به تاکید خود نیز از اقدام به آن مبری است.

این آیات معنای صلح و آشتی در اسلام را بیان می‌کنند که عبارت است از رحمت و مهربانی برای همگان؛ و تلاش برای هدایت و راهنمایی مردم و نجات آنان از گمراهی و سرگردانی و غفلت؛ همچنین راهنمایی مردم به راه راست و صحیح خداپرستی و به سوی نور خدا؛ نجات مردم از بردگی، ذلیلی، زبونی، نداری، جهل و نابودی و هدایت‌شان به آزادی، عزت و سربلندی؛نان و امان و همچنین اقتصاد و امنیتی که حاصل از فرمانبرداری و عبادت خداوند احد و واحد است و از این‌جاست که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾[1] «بگو: ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدایی نپذیرد(که قواعد و قوانینی غیر از قانون الله را برایمان تصویب و پایه‌ریزی کند و ما نیز به اجرای آن تسلیم شویم و که در این صورت عبد و برده آن غیر الله خواهیم شد). پس هر گاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگویید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم. »

این خواسته و مطلوب اسلام از مردم است و هنگامی که اسلام دارای اقتدار و چیرگی است و صاحب دارالإسلام، خلیفه، لشکر اسلامی، امنیت و اقتصاد شکوفاست و امت اسلام، امتی جهادی و نظامی آماده‌باش تربیت شده و پرورش یافته است، و در همین حال هدفش هدایت‌دادن دیگر امت‌ها و ملت‌ها به سوی اسلام است، در این صورت نباید جهاد طلب را متوقف کند؛ اما هنگامی که دارای خلیفه و دارالاسلام هستند اما در موقف ضعف هستند یا مصلحت اهل اسلام در عقد پیمان آتش‌بس است، آتش‌بس و صلح جایز است. که به تاکید چنین موقعیتی اگر ناشی از ضعف فردی و اجتماعی بود إعداد و آماده‌سازی بر

[1]. (آل‌عمران، ٦٤)

مسلمانان واجب می‌شود که شامل آمادگی ایمانی - شرعی و بدنی سپس تدارک و تجهیز افراد و اموال و سلاح است و تامین مأوا و ملاذی که مسلمانان در آنجا سکنی گزینند.

بنابراین اسلام از ظلم و ستم، تعدی و بدکاری و فساد نهی منع می‌کند و علت وجوب جهاد نیز این است که مسلمانان تحت جبر و فشار و شکنجه دینشان را نبازند و مقدساتشان مورد اهانت قرار نگیرد و چیرگی و سیادت و سَروَری برای اسلام باشد و ادر دارالاسلام، شریعت اسلام منحصرا در رأس قدرت و بالاترین مرجع باشد. این همان اصل هدف و مقصود جهاد است. اما در هنگام ضعف، آیات مذکور دال بر جایزبودن آتش بس است؛ زیرا مسلمانان اگر مستضعف و ناتوان، پراکنده و مبتلا به کشمکش و اختلافات بودند-مانند این دوران- و همچنین درمانده و دچار نابسامانی فردی و اجتماعی بودند و اتحاد نداشتند و امتی عقائدی[1] نبودند بی گمان جهاد طلب مناسب این مرحلهٔ استضعاف نیست چون هر کدام از این مراحل (اقتدار-استضعاف) شرایط مخصوص به خود را می‌طلبد و باید این مسئله را درنظر بگیریم که آیات وجوب جهاد در مدینه نازل شد بعد از سازماندهی امتی که بر اساس یک عقیدهٔ واحد در طول ۱۳ سال تشکیل شد و به تدریج مراحل و منازل ایمان و هجرت و ... را طی نمودند تا به مرحلهٔ جهاد رسیدند و بعد از این‌که مرحلهٔ سیزده سالهٔ استضعاف را با اِشراف وحی پشت سر گذاشتند که طبق روایات مختلف ٨٤یا٨٥ یا ٨٨ سوره در طول این مدت نازل گشت. بنابراین ما باید از قوانین شرعی درکِ درستی داشته باشیم و این‌که ما در حالت استضعاف قرار داریم بدین معنا نیست که می‌توانیم قوانین شرعی (مانند جهاد طلب) را طبق شرایط خود رد کنیم و یا تغییر دهیم بلکه قانون و دستور جهاد همان دستور و قانون شرعی است که در احکام و نصوص قرآن و سنت ثابت گشته و ما نیز با تمام وجود به آن ایمان داریم اما چون فعلا ما درحالت استضعاف قرار داریم آیات و احکامِ مربوط به مرحلهٔ استضعاف را مورد توجه و تنفیذ قرار می‌دهیم.

بنا بر آنچه گذشت تنها مانع جهاد، عجز و ناتوانی است. بنابراین واجب و ضروری است که عجز را با قوت جایگزین کنیم با قدرت امتی عقائدی و قدرت فردی و اجتماعی و قدرتی که با انجام فریضهٔ هجرت به دست آمده که اولاً (با ترک گناهان و انجام طاعات) هجرتی به سوی خداوند متعال و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که هجرتی معنوی است و دوما با هجرتی بدنی به سوی مسکن و مأوایی مستحکم که در آنجا نان و امانی فراهم

---

[1]. [امت به مفهوم خاص، عبارت اســت از گروهی از مردم که به ارزش‌های مشــترکی ایمان دارند، که این ارزش‌ها که در رهبری واحد و نظام واحد زندگی تبلور یافته‌اند، آنها را گرد یکدیگر آورده است. و امت عقائدی (ملتی که بر اساس یک عقیدهٔ واحد و جنبشی فعال و مقبول که این وضعیت جاهلی را متحول کند]

باشد و بتوانیم در آنجا از کیان خود دفاع کنیم و هجرت به سوی کسانی که ما را پناه دهند و ما را بپذیرند و از ما حمایت کنند؛ لازم است در این موارد مؤمنانه بازنگری کنیم و این موارد را مورد توجه و اهتمام قرار دهیم و نباید اجازه دهیم که مرحلهٔ استضعاف و زور و فشار جاهلیت بر دید و بینشمان تاثیر سلبی بگذارد و قوانین و ثوابت دینمان را در فکر و دیدمان تغییر دهد.

قاعده یازدهم:

هجرت تا قیامت باقی است

قاعدۀ یازدهم: هجرت تا قیامت باقی است

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «وَأَنَا آمُرُكُمْ بِخَمْسٍ اللهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ، السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ وَالجِهَادُ وَالهِجْرَةُ وَالجَمَاعَةُ»[1] «من نیز شما را به پنج مورد امر می‌کنم که خداوند من را بدان امر فرموده است: «سمع و طاعت (شنیدن و استجابت و فرمانبرداری) جهاد و هجرت و التزام به جماعت(مسلمانان)»

و در حدیثِ دیگری می‌فرماید: «لَا تَنْقَطِعُ الهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»[2] «هجرت قطع نخواهد شد تا این‌که توبه قطع گردد و توبه زمانی قطع خواهد شد که خورشید از مغرب طلوع کند».

هجرت به چند سبب انجام می‌گردد:

۱- نجات دین و دینداری، که با فرار و دوری از مشرکان و کافران میسر می‌شود که مبادا زیر زور و فشار و شکنجه شخص مسلمان را مجبور به ارتداد و بازگشت از دینش کنند که قرآن این مسئله را "فتنه" نامیده است.

"فتنه" در قرآن عبارت است از: از دین برگرداندن یا ایجاد مانع درمسیر آموختن و فهم دین یا ایجاد انحراف در مسیر دین و دینداری و اهداف دین، که متأسفانه امروزه دامنگیر مسلمانان در سراسر دنیا شده است.

نجات دین و دینداری با هجرت، فرارکردن و نقل مکان از دارالکفر به دارالإسلام(در صورت وجود) است یا نقل مکان به دارالأمان برای هر کسی که مقدور باشد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دربارۀ هجرت نکردن مسلمانِ تحت فشار کفر و کافران در شرایط وجود دارالإسلام و دارالأمان می‌فرماید: «أَنَا بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ يُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُشْرِكِينَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ لِمَ؟ قَالَ: «لَا تَرَاءَى نَارَاهُمَا»[3] «من از مسلمانانی که در بین مشرکان سکنی گزیده‌اند بیزارم؛ گفتند چرا ای رسول‌خدا؟ فرمود: نباید آتش یکدیگر را ببینند.» یعنی آنقدر از یکدیگر دور باشند که نه مسلمان آتشی را که آنان روشن کردند ببیند و نه آنها نیز آتش او را ببینند، باید مسکن آنان از یکدیگر دور باشد.مرادِ حدیث از شرایطی است که دارالإسلام یا دارالأمانی بود نباید مسلمان خودش را ذلیل کند و در زیردست کافران بماند مثلا در وطنش

---

[1]. سنن الترمذي» (۲۸٦۳)؛(لفظ امام ترمذی است) «مسند أحمد» (۱۷۸۰۰) (ط الرسالة)؛ ««المستدرك على الصحيحين» (۱۵۳٤)(ط العلمية) امام حاکم گفته: «حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه»؛ «صحيح الجامع الصغير وزيادته»(۱۷۲٤)

[2]. «سنن أبي داود» (۲٤۷۹)؛ «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (۷٤٦۹)

[3]. سنن ابی‌داود(۲٦٤٥)، «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (۱٤٦۱)آلبانی آن را صحیح دانسته است.

نتواند در مسجد حتی یک کلاس تجوید برگزار کند و یا یک داعی باشد که هیچ گونه اجازۀ دعوت و تبلیغی به او داده نشود، بر چنین کسانی واجب است اگر مقدور باشد به دارالاسلام هجرت کنند و در صورت عدم وجودِ دارالإسلام، واجب است به دارالأمانی هجرت کند که در آنجا خود و دینش مصون باشد.

امام بخاری از عطاءبن‌ابی‌رباح (که از تابعین، و طلبۀ ابن‌عباس بوده)چنین روایت می‌کند: «**زرت عائشة مع عبيدبن عمير، فسألها عن الهجرة، فقالت: لا هجرة اليوم، كان المؤمن يفر أحدهم بدينه إلى الله وإلى رسوله صلى‌الله‌عليه‌وسلم، مخافة أن يفتن عليه، فأما اليوم فقد أظهر الله الإسلام، فالمؤمن يعبد ربه حيث شاء، ولكن جهاد ونية**»[1]«همراه با عبیدبن‌عمیر نزد عایشه رضی‌الله‌عنها رفتیم و از او دربارۀ هجرت پرسیدیم گفت: امروزه هجرت نمانده است پیش‌تر بود که مسلمانی از ترس فشار و شکنجۀ مشرکان که مبادا او را دچار بازگشت از دین (ارتداد) کنند به سوی خدا و پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم هجرت می‌نمود اما امروزه خداوند اسلام را چیره و مسلط گردانیده و شخص مؤمن هر کجا که باشد خداوند را عبادت می‌کند و آنچه که مانده جهاد و نیت (عبادت) است.»

آنچه مادرمان عایشه در این حدیث نفی می‌کند هجرت از دارالاسلامی است که خودشان در آن ساکنند یعنی هجرت از این دارالاسلام به جای دیگری صورت نمی‌گیرد سپس علت هجرت را بیان می‌کند که از ترس و فشار مشرکان بود که شخص مسلمان فرار می‌کرد که مبادا مرتدش گردانند. بنابراین یکی از اسباب واجب بودن هجرت به سوی دارالإسلام (در صورت وجود) یا دارالأمان نجات دین و دینداری است.

۲- هجرت مرحلۀ مقدماتی جهاد است.

همان‌طور که در حدیثی که ذکر کردیم گذشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هجرت و جهاد را با هم ذکر نمود: « وَأَنَا آمُرُكُمْ بِخَمْسٍ اللهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ، السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ وَالجِهَادُ وَالهِجْرَةُ وَالجَمَاعَةُ » و در روایتی دیگر اینگونه آمده که : « وَأَنَا آمُرُكُمْ بِخَمْسٍ اللهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ: بِالجَمَاعَةِ، وَالسَّمْعِ، وَالطَّاعَةِ، وَالهِجْرَةِ، وَالجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللهِ».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[2] « سپس پروردگار تو نسبت به کسانی که مورد شکنجه و آزار (کفّار قریش در مکّه) قرار گرفتند و بعد از آن (راهی دیار غربت شدند و هجرت کردند و با مال و جان، تلاش و) جهاد نمودند و (در برابر سختیها و گرفتاریهای حفظ دین و تبلیغ آیینشان) شکیبایی ورزیدند، دارای مغفرت و مرحمت بسیاری است. »

---

[1]. «صحيح البخاري» (٤٠٥٨)

[2]. (النحل، ١١٠)

بنابراین بعد از شکنجه و ناراحتی، موانع مسیر و بعد از مرحلهٔ استضعاف و تداوم بر ایمان و عمل، مرحلهٔ هجرت شروع می‌شود اما این هجرت پناهندگی سیاسی نیست که نهایت هدف از آن فقط فرار و پناهندگی باشد یعنی هجرت آخرین کار و غایت نیست بلکه مرحلهٔ بعد از زجر و شکنجه و قبل از جهاد است بنابراین این هجرت مقدمهٔ جهاد است و بعد از صبر بر جهاد مرحلهٔ نصرت و پیروزی خداوند خواهد آمد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ مَا دَامَ الْعَدُوُّ يُقَاتَلُ»[1]«تا (دشمن باشد و) جنگ با دشمن ادامه داشته باشد هجرت ادامه دارد».

دشمن هم که شامل کافر مسالم و کافر محارب است، مادامی که کافر محارب در مقابل مسلمانان است و به آنان ظلم و ستم و تعدی می‌کند و با روش‌های مختلف مسلمانان را سرکوب می‌کند و در دین و دینداری مسلمانان کارشکنی[2] می‌کند و بعد از این‌که مسلمانان بر این امور به منظور گسترش دعوت صبر نمودند و به مرحله‌ای می‌رسند که آشکار می‌شوند و تحت فشار شدید، توانِ ادامه دادن دعوت محدود می‌شود و توان و مجالی برای دعوت نمی‌ماند، هجرت پیشِ روی مسلمانان قرار دارد.

هجرت به عنوان مقدمهٔ جهاد این‌گونه میسر می‌شود که شخص مسلمان به امید پشتیبانی و پیروزمندکردن مجاهدان، به سرزمینی دیگر نقل مکان می‌کند و به مجاهدین می‌پیوندد، یا این‌که به مکانی هجرت می‌کند و در آنجا حامیان و طرفداران خود را گردِ هم آورده و برای برپایی جهاد به مکان اول خود یعنی مبدأ هجرتش بازمی‌گردد.

مثلا کسی از مناطق ما به ارض جهاد (جایی که جهاد برپاست)هجرت می‌کند یا به جایی برای مأواسازی می‌رود که عده‌ای مجاهد که بر اساس ایمان و هجرت و جهاد تربیت شده‌اند و اصطلاحا عقائدی(مبارزانی ایدئولوژیک) هستند و به وضوح حامل منهج اهل‌سنت و جماعتند و دید و نگرششان در مورد جهاد روشن است محلی را ترتیب داده‌اند و هجرت به این محل را شروع کرده‌اند؛ برای هجرت لازم است که کسانی او را پناه دهند: ﴿الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا﴾[3]« کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند». و همچنین لازم است که آن مأویٰ

---

[1]. «مسند أحمد»(١٦٧١)، «سنن النسائي» (٤١٧٢)؛ «السنن الكبرى - البيهقي» (١٧٧٧٩)(ط العلمية)؛ «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (٥٢١٨)

[2]. (کارشکنی در دینداری مانند این‌که دشمن به روش گوناگون تلاش می‌کند که مسلمانان را از فهم صحیح وحی دور کند و مانع می‌شود که مردم بر راه‌روش اصحاب حرکت کنند و در جدایی دین از دولت تلاش می‌کند و ...).

[3]. (الأنفال، ٧٤)

مستحکم باشد: ﴿إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ﴾[1] «وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم»؛ ﴿فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ﴾[2] «پس به غار پناه جویید»؛ خداوند متعال در آیات قرآنی که از کوه، صخرهٔ بزرگ و غار و ... به عنوان محلی مستحکم برای پناه‌جویی یاد می‌کند. پس از لحاظ مکان، هجرت باید به جا و مکانی مستحکم باشد و از لحاظ افراد به سوی کسانی است که شخص مهاجر را برادر و دوست صمیمی خود می‌دانند، همان‌طور که در بحث سیدنا یوسف علیه‌السلام خداوند می‌فرماید: ﴿آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ﴾[3] «برادرش را نزد خود جای داد».

بنابراین بعد از تبیین و ایضاح منهج و دعوت به آن و تشکیل گروه و جماعتی عقائدی، و بعد از ظهور و کشف‌شان توسط دشمن و در معرض فشار و شکنجه قرارگرفتنشان؛ باید راه چاره یافت و نباید به آسانی اجازه داد که دشمن افراد این جماعت را به تمهت‌های واهی ترور و شکنجه و محکوم به ۱۰سال و ۱۵ سال کند و آنان را در زندان بپوساند بلکه باید به دنبال یافتن یا ایجاد مأوایی بود که اگر دارالاسلامی وجود داشت به آنجا هجرت می‌کنند و در صورت عدم وجود دارالاسلام باید به دارالأمانی هجرت کرد. اگر شرایط و جغرافیای مکان خودشان مهیا بود (مانند مناطق کوهستانی) یعنی مکانی که علاوه بر مستحکم و نفوذناپذیری شرایط معیشت و روزی نیز فراهم باشد[4] همان‌طور که خداوند در بحث سیدنا عیسی علیه‌السلام

---

[1]. (الكهف، ٦٣)

[2]. (الكهف، ١٦)

[3]. (يوسف، ٦٩)

[4]. (این ویژگی مهمی است که باید در انتخاب مأویٰ در نظر گرفت. مثلا اگر بیابانی را برای ماویٰ برگزینند، در آنجا آب و غذا برای خوردن به سختی یافت می‌شود یا اصلا پیدا نمی‌شود و به راحتی در تیررس دشمن قرار می‌گیرند. اما مثلا در یک کوهستان که صخره‌های بزرگ و دره و رودخانه و غار و چشمهٔ آب و انواع گیاه و حیوانات و پرندگان را در خود دارد هم آب و توشه‌ای برای خوردن یافت می‌شود و هم پناهگاه مستحکم و نفوذناپذیر است و سنگرهای طبیعی فراوان و امکان و ظرفیت استتار بالا می‌باشد، در چنین شرایطی اگر اگر ۱۰۰تک تیرانداز هم در اختیار داشته باشند برای دفاع از خود نیروی کافی را دارا هستند، اگر هواپیماهای دشمن هم با بمب‌های بزرگ این مناطق را مورد هدف قرار دهند -بإذن الله-خسارت آنچنانی نخواهد داشت و دشمن به راحتی نخواهد توانست که مجاهدین را از بین ببرد که تجربهٔ موفق آن را هم در واقع امروزی دیده‌ام مثلا [در افغانستان و یا] چندها سال است که پیشمرگه‌های کوردستان با توپ و هواپیما و موشک بمباران می‌شوند بدون آنکه از بین بروند و یا خسارت شدیدی متحمل شوند. برای مثال هنگام حملهٔ آمریکای طاغوت به عراق و مجاهدین در کوردستان، برادران "انصارالاسلام" را با ۱۰۷ موشک بمباران کرد اما فقط ۷ نفر از آنان شهید شدند اما از دیگر افراد غیرنظامی ۲۵۳ نفر شهید شدند (که افراد زیادی از حزب جماعت اسلامی کوردستان " کۆمەڵی ئیسلامیی کوردستان" [که بعدا به "جماعت عدالت کردستان" (کۆمەڵی دادگەریی) تغییر نام دادند] بودند که در مکانی‌هایی تجمع کرده بودند و قربانی شدند) اما مجاهدان انصارالاسلام که جهادی و مسلح بودند و مهارت‌ها و احتیاطات نظامی را رعایت کردند دو نفر دونفر و یا سه نفر سه نفر در اماکن و سنگرهای کوهستانی و محکم استتار کرده و موضع گرفته بودند تلفات چندانی نداشتند.)

فرموده: ﴿وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ﴾[1] « ما آن دو را به تپه‌ای پناهنده کردیم که آرامش و امنیت(خاک حاصلخیز) و آب جاری داشت.».

بنابراین همان‌طور که گفتیم و آیات و احادیث و سیره بر آن دلالت دارد مراحل به صورت زیر است: ابتدا دعوت و پیام الهی، یعنی منهج عقائدی و از جمله عقیدهٔ جهادی را که در پیش‌گرفته‌ای برای مردم به وضوح بیان کرده‌ای سپس گروه و جماعتی ایدئولوژیک و عقائدی را بر مبنای منهج ایمان و هجرت و جهاد و ایواء و نصرت (پناه‌دادن و یاری کردن) تشکیل داده‌ای که افراد این جماعت به این منهج باور پیدا کرده و بدان ملتزمند و با همکاری همدیگر یک فعالیت اجتماعی قوی را راه‌اندازی کرده‌اند و در میان خود برادریِ دینیِ محکم و مستحکمی را ایجاد کرده‌اند و بر دشواری‌ها، معانات و شکنجه‌های مسیر ایمان و دعوت صبر گرفته‌اند کسانی از این جماعت که کشف و شناسایی و تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌گیرند باید از وطن و فعالیت خود هجرت کنند اگر دارالاسلامی باشد یا مکان و مأوایی را برای خود فراهم کرده باشند به آنجا هجرت می‌کنند، اگر دارالاسلامی موجود نبود و خودشان نیز هنوز مأواسازی را آغاز نکرده بودند و مأوایی وجود نداشت به دارالأمانی هجرت می‌کنند اما این هجرت باید به این هدف و امید باشد که مهاجران به دارالاسلام یا دارالامان به وطن و مبدأ هجرتشان بازگردند (بعد از اعداد و آماده‌سازی یا فراهم شدن شرایط فعالیت و بازگشت) و در وطن‌شان جهاد را اقامه کنند. یا این‌که از قبل در مکانی سخت و مستحکم مأوایی فراهم و مهیا گشته و مردم دیندار و مسلمانی در آنجا هستند و این جماعت بعد از این‌که نیروی انسانی و جنگاور،سلاح، بودجه و اموال، دیگر تدارکات را فراهم کرده و تنظیمات و تدابیر خود را درپیش‌گرفتند به اذن و پشتیبانی خداوند عزیز و قدیر جهاد را از مکان آغاز می‌کنند.

بنابراین هجرت مرحله‌ای است برای جهادی که واجب است اعلام و انجام شود و ترتیب و توالی آیات و سیرهٔ نبوی و احادیث مذکور همگی این مسئله را می‌رسانند که مادامی که دشمن و خطر دشمن باشد با او جنگ می‌شود؛ چون دشمن در هر کجا مسلمانان را تحت زجر و فشار قرار دهد مسلمانان نیز مجبور به هجرت می‌شوند همان‌طور که در حدیث مذکور «تا جنگ با دشمن ادامه داشته باشد هجرت ادامه دارد» آمده است.

---

[1]. (المؤمنون، ۵۰)

همان‌گونه که در احادیث صحیح آمده است جهاد نیز تا کشته‌شدن دجال به دست عیسی علیه‌السلام ادامه دارد که آخرین جهاد این امت می‌باشد.

هجرت به عنوان مقدمهٔ جهاد بدین شیوه است که یا مسلمانی به منظور نصرت و حمایت از برادران مجاهدش به مکان اقامت و سکونت آنان هجرت می‌کند و یا به منظور تامین و تدارک و گردآوریِ حامی و پشتیبان به مکانی هجرت می‌کند و سپس برای برپایی جهاد به مسکن اصلی خود بازمی‌گردد. ابن‌قدامه در کتاب "المغنی" در مورد حکم شرعی هجرت می‌گوید: «هجرت، فرار از دارالکفر به سوی دارالاسلام است خداوند در سورهٔ نساء می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيراً﴾[1] « بی‌گمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفّار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟[2] جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!». از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت شده که فرمودند: «أَنَا بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ يُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُشْرِكِينَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ؟ قَالَ: «لَا تَرَاءَى نَارَاهُمَا» «من از مسلمانانی که در بین مشرکان سکنی گزیده‌اند بیزارم؛ گفتند چرا ای رسول‌خدا؟ فرمود: نباید آتش یکدیگر را ببینند»[3] یعنی باید در جایی نباشد که اگر مشرکان آتش روشن کردند او آن را ببیند و اگر مسلمان آتش روشن کرد آن‌ها آتش را ببینند؛ آیات و احادیث در این‌باره بسیار است. رای جمهور اهل علم بر این است که حکم هجرت تا قیامت باقی می‌ماند بعضی هم گفته‌اند هجرت تمام شده چون‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ» «بعد از فتح (مکه) هجرت پایان یافته است» و در حدیث دیگری می‌فرماید: «هجرت تمام شده اما جهاد و نیت باقی است» و روایت شده که «هنگامی که صفوان‌بن‌امیه مسلمان شد، به او گفته شد: "دین جز با هجرت‌کردن کامل

---

[1]. (النساء، ۹۷)

[2]. (وقتی خداوند متعال در اینجا این مستضعفان را سرزنش می‌کند بنابراین از آنان عذر و بهانه‌یشان را قبول نمی‌کند که آن‌ها زیر زور و فشار مستضعف مانده‌اند و دین و التزام‌شان به دین، تحت آن فشار سست شده است. یا این‌که زیر این فشار، اهدافِ دین که یکی از آن اهداف استخلاف و سیادت و سروری و تحکیم شریعت است را رها کرده‌اند و دچار انحراف شده‌اند)

[3]. سنن ابی‌داود(٢٦٤٥)، «سنن الترمذي» (١٦٠٤)«صحيح الجامع الصغير وزيادته» (١٤٦١)آلبانی آن را صحیح دانسته است.

نمی‌شود" پس به مدینه رفت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او گفت: به چه علت آمده‌ای ای اباوهب؟ گفت: گفته‌اند دینت جز با هجرت‌کردن کامل نمی‌شود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «ارْجِعْ أَبَا وَهْبٍ إِلَى أَبَاطِحِ مَكَّةَ، أَقِرُّوا عَلَى مَسَاكِنِكُمْ، فَقَدِ انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ، وَلَكِنْ جِهَادٌ ونِيَّةٌ» "اباوهب به اطراف مکه بازگرد و در منازلتان بمانید چراکه هجرت تمام شده و اما جهاد و نیت باقی است."...»»[1]

منظور از این‌که "هجرت تمام شده" این است که مکه به دارالاسلام تبدیل شده بود هجرت برای وقتی بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مدینه را به دارالاسلام تبدیل کرده بود و مکه در دست قریش بود و بعد از سال هشتم هجری مکه نیز به دارالاسلام تبدیل شد دیگر هجرت از مکه به مدینه نماند چون هر دو مکان دارالاسلام بودند و تحت سیطره یک دولت بودند.

امام ابن‌قدامه در ادامه می‌فرماید: «و اما دلایل ما، معاویه رضی‌الله‌عنه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت کرده که: «لَا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»[2]«هجرت قطع نخواهد شد تا این‌که توبه قطع گردد و توبه زمانی قطع خواهد شد که خورشید از مغرب طلوع کند». و سعید و غیر او از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت کرده‌اند: «إِنَّ الْهِجْرَةَ لَا تَنْقَطِعُ مَا كَانَ الْجِهَادُ»[3]«مادامی که جهاد برپاست هجرت قطع نمی‌شود»و دیگر آیات و احادیثی که بر باقی‌بودن هجرت تا قیامت دلالت می‌کنند و این‌که در هر دورانی اقتضا و نیاز به آن محرز می‌شود و تحقق می‌یابد».

اما منظور از احادیث اول (که از تمام شدن و نماندن هجرت سخن می‌گفت)، این است که بعد از فتح مکه از جایی که آنجا نیز فتح (دارالاسلام) شده هجرت نیست و این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به صفوان گفت"هجرت تمام شده است" یعنی هجرت از مکه به مدینه تمام شده است چونکه هجرت خروج از سرزمین کفار (دارالکفر) است و وقتی که آنجا فتح شد دیگر دارالکفر نمی‌ماند بنابراین از این مکان هجرت انجام

---

[1]. «المغني لابن قدامة» (٩/ ٢٩٣)[«وهي الخروج من دار الكفر إلى دار الإسلام. قال الله تعالى: (إن الذين توفاهم الملائكة) [النساء: ٩٧]. الآيات. وروي عن النبي - صلى الله عليه وسلم - أنه قال: «أنا بريء من كل مسلم بين مشركين ...لا تراءى ناراهما». رواه أبو داود. ومعناه لا يكون بموضع يرى نارهم، ويرون ناره، إذا أوقدت. في آي وأخبار سوى هذين كثير. وحكم الهجرة باق، لا ينقطع إلى يوم القيامة. في قول عامة أهل العلم. وقال قوم: قد انقطعت الهجرة؛ لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «لا هجرة بعد الفتح». وقال: «قد انقطعت الهجرة، ولكن جهاد ونية» وروي «أن صفوان بن أمية لما أسلم، قيل له: لا دين لمن لم يهاجر. فأتى المدينة، فقال له النبي - صلى الله عليه وسلم -: ما جاء بك أبا وهب؟ قال: قيل إنه لا دين لمن لم يهاجر. قال: ارجع أبا وهب إلى أباطح مكة، أقروا على مساكنكم، فقد انقطعت الهجرة، ولكن جهاد ونية»]

[2]. «سنن أبي داود» (٢٤٧٩)؛ «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (٧٤٦٩)

[3]. «مسند أحمد» (٢٣١٨٦)؛ «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (١٩٩١)

نمی‌شود و به همین ترتیب، هر سرزمینی که فتح شود و دارالاسلام گردد هجرت از آنجا انجام نمی‌شود بلکه به آنجا هجرت می‌شود».[1]

سپس می‌گوید: «بعد از بیان این مسئله معلوم می‌شود که مردم از دیدگاه هجرت به سه دسته تقسیم می شوند: ۱- دستهٔ اول کسانی هستند که هجرت بر آنان واجب است و توانایی هجرت را دارند و در سرزمین خود نمی‌توانند آشکارا فعالیت دینی داشته باشند و با اقامت در بین کفار نمی‌توانند واجبات دینی خود را انجام دهند در این حالت هجرت بر آنان واجب است.[2] خداوند در سورهٔ نساء می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيراً﴾[3]« بی‌گمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفّار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!». این تهدید و وعید شدید برای کسی است که فرض و واجبی بر عهده‌اش بوده و انجامش نداده است.(که در اینجا هجرت‌کردن است).

چون‌که قیام به واجبِ دینی، برکسی که بر آن قادر است فرض است خودِ هجرت تمام کنندهٔ فرضِ جهاد است و هر امری که واجب دیگری بر آن قائم باشد(تتمه و تکمله واجبی باشد) آن نیز واجب است طبق قاعدهٔ "ما لا یتم الواجب الا به فهو الواجب" مادامی که فرض جهاد بر هجرت ایستاده پس هجرت‌کردن نیز واجب است.»[4]

---

[1]. «المغني لابن قدامة» (۹/ ۲۹٤):[ولنا ما روى معاوية، قال: سمعت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقول: «لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة، ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها». رواه أبو داود. وروي عن النبي - صلى الله عليه وسلم - أنه، قال: «لا تنقطع الهجرة ما كان الجهاد». رواه سعيد، وغيره، مع إطلاق الآيات والأخبار الدالة عليها، وتحقق المعنى المقتضي لها في كل زمان.وأما الأحاديث الأول، فأراد بها لا هجرة بعد الفتح من بلد قد فتح. وقوله لصفوان: " إن الهجرة قد انقطعت ". يعني من مكة؛ لأن الهجرة الخروج من بلد الكفار، فإذا فتح لم يبق بلد الكفار، فلا تبقى منه هجرة. وهكذا كل بلد فتح لا يبقى منه هجرة، وإنما الهجرة إليه».]

[2]. (مثلا عالم یا داعی یا نویسنده و شخصیتی اسلامی یا فعالی دینی است که مشهور و بارز گشته، تحت فشار و سختگیری شدید قرار گرفته و او را از التزام و انجام شعائر دینی‌اش بازمی‌دارند و او را از ادای نماز جمعه و جماعت منع می‌کنند، هجرت بر چنین کسی که توانایی‌اش را دارد واجب است. وعید و تهدید موجود در آیات متوجه چنین کسانی است)

[3]. (النساء، ۹۷)

[4]. «المغني لابن قدامة» (۹/ ۲۹٤): [«إذا ثبت هذا، فالناس في الهجرة على ثلاثة أضرب؛ أحدها، من تجب عليه، وهو من يقدر عليها،

این دستهٔ اول کسانی هستند که تحت فشار و سختگیری قرار گرفته‌اند و توانایی ادای واجبات دینی را در سرزمین خود ندارند و افرادی ظاهر و سرشناس شده‌اند مثلا رهبر، فرمانده، نویسنده، عالم و اهل کار و فعالیت دینی هستند و توانایی هجرت را دارند (و طبعاً بدانند که هجرت بر آنان واجب شده) اما به خاطر حب مال و بهرهٔ دنیایی(به خاطر اموال، حقوق، کسب و کار و مصلحتی دنیوی یا به خاطر ترس از این‌که در مقصد هجرت دچار فقر می‌شود و ... این موارد غیرشرعی که عذر محسوب نمی‌شود ...) هجرت نمی‌کنند قطعا مرتکب گناه شده‌اند.

سپس می‌گوید: « ۲- دستهٔ دوم کسانی هستند که هجرت بر آنان واجب نیست این‌ها کسانی هستند که یا به خاطر عدم توانایی و عدم شناخت راه و مسیر هجرت و کیفیت آن یا به خاطر بیماری یا اقامت اجباری یا ضعف جسمی و پیری، توانایی هجرت را ندارند مانند زنان و کودکان و مانند این‌ها، هجرت بر چنین افرادی واجب نیست.خداوند در سورهٔ نساء می‌فرماید: ﴿إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً فَأُولٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوّاً غَفُوراً﴾[1] «مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند(و مسیر و راه و کیفیت هجرت کردن را نمی‌دانند). پس امید است که خداوند از آنان درگذرد (چون قدرت هجرت نداشته‌اند) و خداوند بس عفوکننده و آمرزنده است.» »[2]

یعنی آن عده از مردان، زنان و کودکان ناتوانی که علاوه بر استضعاف جسمی‌شان، استضعاف علمی نیز دارند یعنی نمی‌دانند از کجا و چگونه و از چه مسیر و راهی هجرت کنند. در این حالات اگر در هجرت نکردن شخص، هویٰ و هوس مؤثر نبوده باشد، معذور است.

در این‌جا این مرحلهٔ استضعاف شامل برخی امور است نوعی از آن ضعف جسمی است -چه به خاطر بیماری یا پیری- یا به خاطر این ضعف جسمی نمی‌تواند وسیلهٔ نقلیه فراهم کند یا پول کافی برای مسیر هجرت را فراهم کند، این‌ها موانع مسیر هجرت برای آن شخص است. نوعی دیگر جسم و بدنی سالم دارد

ولا يمكنه إظهار دينه، ولا تمكنه إقامة واجبات دينه مع المقام بين الكفار، فهذا تجب عليه الهجرة؛ لقول الله تعالى: (إن الذين توفاهم الملائكة ...)[النساء: ٩٧]. وهذا وعيد شديد يدل على الوجوب. ولأن القيام بواجب دينه واجب على من قدر عليه، والهجرة من ضرورة الواجب وتتمته، وما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب.»]

[1]. (النساء، ۹۸-۹۹)

[2]. «المغني لابن قدامة - ط مكتبة القاهرة» (٩/ ٢٩٤):[«الثاني؛ من لا هجرة عليه. وهو من يعجز عنها، إما لمرض، أو إكراه على الإقامة، أو ضعف؛ من النساء والولدان وشبههم، فهذا لا هجرة عليه؛ لقول الله تعالى: (إلا المستضعفين من الرجال ...)[النساء: ٩٨] (فأولئك عسى الله أن يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا)[النساء: ٩٩]».]

اما دشمنان مانعش می‌شوند یا پاسپورت و ویزا ندارد یا در مرز دستگیر می‌شود و یا آنچنان تحت پیگرد است که حتی نمی‌تواند در روستایی در مقصد هجرتش ناشناس بماند. چنین شخصی که این موانع برایش پیش می‌آید اما خودش قصد هجرت دارد و برای انجام هجرت تلاش ناکام داشته، معذور است. نوعی دیگر می‌داند که هجرت بر او واجب است اما از مسیر آگاهی ندارد و مسیر برایش مبهم است[1] در این جا عدم آگاهی به مسیر هجرت (چطور و از کجا رفتن) تبدیل به استضعافی دیگر برای شخص شده است، این موارد مانع و عذر به حساب می‌آیند به شرطی که با هویٰ و هوس درآمیخته نشوند[2] یعنی چنین شخصی برای هجرت تلاش کرده اما به خاطر این موارد موفق به هجرت نشده است. همچنین کسانی هستند که این موارد برای آن‌ها عذر نیست هر کدام از این موارد احکام مخصوص به خود را دارند و ما در این‌جا حالت کلی را بیان نموده‌ایم و گاهی این حالات برای اشخاص معینی عذر محسوب شده اما برای دیگران عذر نیست و مثلا فلان حالت کلی ۱۰۰۰ نفر را شامل می‌شود (که هجرت بر آن‌ها واجب شده) اما یک نفر یا ۱۰ نفر حالتی ویژه و مخصوص دارند که در همان حالت معذور هستند پس باید هر یک در شرایط مخصوص به خود بررسی شوند. خداوند متعال بعد از بیان واجب بودن هجرت می‌فرماید: ﴿إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ ...﴾[3]«مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست ...» همان‌طور که در آیه مشاهده می‌شود جنس مردان نیز جزو مستضعفان به حساب آورده شده است که این علاوه بر استضعاف بدنی و جسمی مردان و زنان و کودکان است یعنی مردانی که استضعاف دیگری هم دارند که ﴿لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً﴾[4]« که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. » یعنی نه می‌توانند و نه می‌دانند چطور و از کجا راه هجرت را در پیش بگیرند. بنابراین در آیه هم استضعاف

---

[1]. (مثلا کسی در جایی هجرت بر وی واجب شده اما نمی‌داند به کجا برود به کدام کشور مهاجرت کند و اگر هم مقصدش را مشخص کند نمی‌داند از کجا و کدام مسیر باید برود یا در مسیری گرفتار می‌شود که ایست بازرسی و کنترل شدید هست و پاسپورت به همراه ندارد یا در فرودگاهی پاسپورت و هویت جعلی‌اش لو می‌رود و دیگر موانع مسیر، عدم شناخت کافی از مسیر و ندانستن شیوه هجرت به استضعافی برای این شخص تبدیل شده که او را معذور می‌کند.)

[2]. (در حضور شیخ عبدالله عزام رحمه‌الله برای شخصی یک ویزا و روادید جعلی تهیه کردند که مدت اقامت را در ویزای جدید بیش‌تر از اصل زده بودند و آن شخص از دقت و ظرافت کار متعجب شده بود و گفت واقعا خیلی شبیه اصل است خُب آیا کار تمام است ؟ و همه چیز آماده و روبه راه است؟و چیزی دیگری نمانده؟ شیخ‌عبدالله عزام گفتند: "برادرم فقط دو رکعت نمازش مانده است."یعنی تمام اسباب برایت فراهم شده و مرحلهٔ اخذِ اسباب را سپری کرده‌ای، اما توکلت به الله نقص دارد، پس دو رکعت نماز بخوان و صادقانه به الله توکل کن و خودت را به ذات مبارکش تسلیم کن و وظیفه و کارت را انجام بده. چنین شخصی درحالی که دیگران این چنین امورش را تنظیم و راست و ریس کرده‌اند عذری در عدم هجرت ندارد.)

[3]. (النساء، ۹۸-۹۹)

[4]. (النساء، ۹۸-۹۹)

جسمی بیان شده هم استضعاف علمی، و هم استضعاف فکری، و هم استضعاف عدم تشخیص مسیرها و کیفیت عمل است که نمی‌دانند به کجا هجرت کند و چطور و ... بیان شده است که خداوند در مورد کسانی که این عذرها را دارند می‌فرماید: ﴿فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوّاً غَفُوراً﴾[1]« پس امید است که خداوند از آنان درگذرد (چون قدرت هجرت نداشته‌اند) و خداوند بس عفوکننده و آمرزنده است.» که ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «" عَسَى اللَّهُ " یعنی به تاکید خداوند از آن‌ها درمی‌گذرد»

سپس ابن‌قدامه دستهٔ سوم را ذکر می‌کند و می‌گوید: «۳- دستهٔ سوم کسانی هستند هجرت بر آنان واجب نیست کسانی که توانایی هجرت را دارند اما می‌توانند شعائر دینی خود را در دارالکفر انجام دهند؛ بر آنان مستحب است هجرت کنند تا بتوانند علیه کفار جهاد کنند و سبب افزایش تعداد و تقویت قوای مسلمانان شوند و با هجرت‌کردنشان صف و جامعه و سلطهٔ کافران را ترک می‌کنند و خودشان را از کفر، بی‌دینی و منکراتی که هر روز از کافران مشاهده می‌کنند خلاص می‌کنند (چراکه همین مشاهدهٔ کفر و منکرات خودش استضعاف و فشار روانی و ناراحتی درونی است)؛ اما بر چنین کسانی که می‌توانند واجبات دینی‌شان[2] را در دارالکفر بدون هجرت ادا کنند هجرت واجب نیست. مانند عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با این‌که مسلمان شده بود اما در مکه مقیم بود.

و همچنین روایت شده که نُعیم نحام رضی‌الله‌عنه هنگامی که خواست به مدینه هجرت کند قومش بنی‌عدی آمدند و به او گفتند: "نزد ما بمان و بر دین خودت باش و ما تو را پشتیبانی و از تو دفاع می‌کنیم، و بر کارهایی که قبلا انجام می‌دادی تداوم داشته باش" چون‌که او کسی بود که یتیمان و بیوه‌زنان بنی عدی را رعایت و سرپرستی می‌کرد. پس مدتی هجرت نکرد و ماند اما بعد از مدتی هجرت کرد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ایشان فرمود: « قومك كانوا خيرا لك من قومي لي، قومي أخرجوني، وأرادوا قتلي، وقومك حفظوك ومنعوك.» «قومت برایت از قوم من برایم بهتر بودند، قوم من مرا بیرون کردند و می‌خواستند مرا بکشند اما قوم تو از تو محافظت و دفاع کردند.» نعیم گفت: بلکه ای پیامبر خدا قومت تو را به سوی

---

[1]. (النساء، ۹۸-۹۹)

[2]. (یعنی می‌تواند آشکارا نماز و روزه و جمعه و نماز جماعت و دیگر واجبات و شعائر را انجام دهد و به اسلام دعوت و ارشاد کند به دلیل این‌که مثلا از اقوام شخصی با نفوذ است یا کسی با نفوذ او را پناه داده و حمایت می‌کند.)

فرمانبرداری از الله (و هجرت) و جهاد با دشمنانش بیرون کردند، اما قوم من راه هجرت و فرمانبردای از الله را بر من بستند."» [1]

و این ادب صحابه و تعظیم‌شان برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را می‌رساند وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به نعیم فرمود" قوم تو بهتر بودند برایت از قوم من برایم " ایشان قبول نمی‌کند و با ادبش این را به پیامبر عرض می‌کند که همان‌گونه که تو از من بهتر هستی قوم تو نیز بهتر از قوم من هستند.

بنابراین عقیدۀ انسان مسلمان این است که هجرت تا روز قیامت باقی است و مادامی که دشمن وجود داشته باشد و مسلمانان به ناحق کشته شوند و توسط دشمن مورد آزار و اذیت، شکنجه، قتل و کشتار قرار می‌گیرند و مسلمانان به مواجهه با آنان برمی‌خیزند و مسلمانان در مقابل دشمن قرار می‌گیرند و با آنان می‌جنگند و جهاد با آنان باقی است به تاکید هجرت نیز باقی است و بلکه مرحله‌ای پیش از جهاد است.[2]

اولین هجرتی را که مسلمان در مکان و جای خود انجام می‌دهد با امتثال به آیۀ ﴿وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ ترک گناهان و تزکیه است. سپس باید از اخلاق، رفتار، فرهنگ، آداب و رسوم و فکر جاهلیت دست بکشد و آداب اسلامی را جایگزین آن کند و سپس با دیگر برادران دینی که آنان نیز تربیت اسلامی دارند بر اساس برادری دینی، جمعی عقیدتی را بر مبنای ایمان و هجرت و جهاد تشکیل می‌دهد و بعد از این است که خداوند متعال هجرت را نصیب می‌گرداند و برای هر که بخواهد آسان می‌کند. اما تو ای مسلمان باید در ابتدای ایمانداری بدانی که برای منافع آن ایمان و تداوم ایمانداری و جهاد، راه هجرت در پیش است. برای این منظور باید خود را آماده ساخت و دلبستگی به دنیا را کم کرد کسی که خود را به ساخت و ساز ساختمان‌های چندطبقه و زندگی مجلل مشغول می‌کند طبیعتاً نمی‌تواند هجرت کند؛ بلکه باید به‌جای دل بستن به دنیا،

---

[1]. «المغني لابن قدامة» (۹/ ۲۹۵):[«والثالث، من تستحب له، ولا تجب عليه. وهو من يقدر عليها، لكنه يتمكن من إظهار دينه، وإقامته في دار الكفر، فتستحب له، ليتمكن من جهادهم، وتكثير المسلمين، ومعونتهم، ويتخلص من تكثير الكفار، ومخالطتهم، ورؤية المنكر بينهم. ولا تجب عليه؛ لإمكان إقامة واجب دينه بدون الهجرة. وقد كان العباس عم النبي - صلى الله عليه وسلم - مقيما بمكة مع إسلامه».وروينا «أن نعيم النحام، حين أراد أن يهاجر، جاءه قومه بنو عدي، فقالوا له: أقم عندنا، وأنت على دينك، ونحن نمنعك ممن يريد أذاك، واكفنا ما كنت تكفينا. وكان يقوم بيتامى بني عدي وأراملهم، فتخلف عن الهجرة مدة، ثم هاجر بعد، فقال له النبي - صلى الله عليه وسلم -: قومك كانوا خيرا لك من قومي لي، قومي أخرجوني، وأرادوا قتلي، وقومك حفظوك ومنعوك. فقال: يا رسول الله: بل قومك أخرجوك إلى طاعة الله، وجهاد عدوه وقومي ثبطوني عن الهجرة، وطاعة الله أو نحو هذا القول»]

[2]. در کتاب "امت مسلمان" (که توسط ماموستا کریکار نیز به زبان کوردی ترجمه شده) به صورت بسیار شیوا و زیبا از هجرت بحث شده است.

در فکر تدارک مکانی برای هجرت و آماده‌سازی بود[1] و اگر مسلمانان این هوش و آینده‌نگری را نداشته باشند بعدها دلسرد می‌شوند و باز به اصطلاح قرآن به أعرابی و بادیه‌نشین تبدیل می‌شوند.

هستند مسلمانانی که قبلا عضو و اندام مکتب عسکری یک حرکت جهادی بوده اما اکنون أعرابی شده و هجرت و جهاد به فکرش هم خطور نمی‌کند و بلکه آماده نیست یک کلاس تجوید را در مسجدی اداره کند؛ چون‌که صاحب درآمد ماهیانه شده و مشهور شده و زندگی مجلل دارد و به پایین‌ترین درجه أعرابی بودن تنازل پیدا کرده است. درحالی که فقط به او اجازه می‌دهند که هر از چندگاهی به مسجدی که خطبه‌های امامش در تبلیغ ولاء و دوستی برای حاکم طاغوت سرزمینش است برود و نماز بخواند، و او اسقاط فرضی انجام می‌دهد درحالی که خود قبلا فرماندۀ جهادی بوده اما الان نمی‌تواند فرماندۀ ۵ جوان باشد در حالی که می‌داند این جوانان با یتیمی (به معنای نداشتن رهبر و مربی دینی) و محرومیت از علوم شرعی تربیت می‌شوند و پرورش می‌یابند و نمی‌توانند یک کلاس تجوید برایشان برگزار کند.

از این‌جاست که درمی‌یابیم که باید مفاهیم ایمان و هجرت و جهاد را در خودمان بازنگری کنیم چون وضعیت چنان شده که عده‌ای این چنین دینداری می‌کنند و به زور خود را آویزان اسلام کرده‌اند درحالی که خیال می‌کند هشت دراوزۀ بهشت بر رویش باز است.

شخص مسلمان باید بداند که اگر بهای ایمان و عقیده و هجرت و جهادش را این‌گونه و در این راه نپردازد بی‌شک ایمانش هم‌سطحِ ایمان اعرابی (بادیه‌نشینان) می‌شود و چه بسا آن را از دست دهد و خداوند در سوره الحجرات آیه ١٤ می‌فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لاَ يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾«[برخی از] عربهای بادیه‌نشین می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دل‌هایتان راه نیافته است (و نور ایمان سراچه‌ی قلوبتان را روشن نکرده است). اگر از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی‌کاهد. بی‌گمان خداوند آمرزگار و مهربان است.»

فرق ایمان و اسلام در آیه این است؛ یعنی شما ظاهراً تسلیم دین شده‌اید، درست است که نماز و روزه را قبول دارید اما ایمان در دلتان پویایی و توانی ایجاد نکرده که شما را به فعالیت وابدارد بلکه ایمانی سرد و

[1]. برای نمونه به مأواسازی پ ک ک نگاه کنید که کوه‌های قندیل را به پایگاه سخت و سفت خود تبدیل کرده‌اند و موشک‌ها و بمباران ترکیه تاثیری آنچنان بر آنان نمی‌گذارد و از این جا عملیات‌های خود را مدیریت و هدایت می‌کند.

سست و سطحی در حدی که می‌دانید این جهان خالقی دارد، چیزی که ابوجهل هم می‌دانست؛ ایمان در حدی که می‌دانید نماز و روزه واجب است.

مردم بادیه‌نشین حاشیهٔ مدینه هم این باور و عقیده را داشتند و نمازشان را هم می‌خواندند اما چرا این بادیه نشین أعرابی (به اصطلاح قرآن) خوانده شدند چون‌که هجرت نکرده بودند و آمادهٔ جهاد نبودند و به زور و فشار به جنگ و جهاد می‌آمدند.

پس باید مسلمانان در همان ابتدا خوب بدانند که مطالبات ایمانی چیست. متأسفانه امروزه آنچه به فکر مسلمانان خطور نمی‌کند هجرت است و آنچه از ذهنشان کاملاً پاک شده جهاد است اما همان‌طور که خواندیم آیات و احادیثِ بسیاری در مورد هجرت و جهاد آمده است خداوند متعال ٤١ بار اسم مسلمان را در قرآن ذکر نموده و ٤١ بار نیز قتال را ذکر کرده است. مسلمان بدون جهاد و بدون سلاح و نیرویی که بوسیلهٔ آن از دین و کرامت و جانش دفاع کند چطور امکان دارد مسلمان بماند.[1] اما این تمکین، سلاح و نیرو با هویٰ‌هوس و آرزوکردن دست‌یافتنی نیست بلکه این هدف، تلاش و کوششی ایمانی و صادقانه می‌طلبد با فکر و بینش و برنامه‌ای روشن و واضح که ابهامی نداشته باشد و سپس حرکت در این مسیر و طبق آن برنامه که گذر زمان در آن مطرح است.

[1]. برای مثال بیش‌تر از ۳۰۰شرکت نفت در جنوب کوردستان فعالند اگر مسلمانان ۲۵ شرکت را -هرچند برای دنیا هم بوده باشد- دراختیار داشتند می‌توانستند مسلمانان کوردستان را تأمین کنند و اگر حاکمان هم به مردم حقوق می‌دادند یا نمی‌دادند بر مسلمانان تاثیر نداشت و بلکه می‌توانستند برای مسلمانان حقوق و درآمد ماهیانه مستقل تامین کنند و دارالاسلامی در شاره‌زوور یا حلبچه و اماکنی (۲۲ روستا) که قبلا تحت کنترل حرکت اسلامی بود ایجاد کنند.

قاعده دوازدهم:

مسلمانان یک امتند و بریکدیگر حق یاری و نصرت دارند.

قاعدهٔ دوازدهم: مسلمانان یک امتند و بر یکدیگر حق نصرت ویاری دارند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾[1] «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند»

"انما" ادات حصر است و بنابراین معنی آیه این است "و ما المومنون الا اخوة" یعنی مسلمانان چیزی نیستند مگر این‌که با یکدیگر برادرند"، یعنی وجود مؤمنان در گروِ برادریِ دینی است.

در حدیثی متفق‌علیه آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ»[2] «مسلمان برادر مسلمان است».

امام مسلم نیز روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ، إِنِ اشْتَكَى رَأْسُهُ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَّى وَالسَّهَرِ»[3] «مومنان مانند یک نفر هستند اگر سرش درد کند بقیهٔ اندام‌ها را تب و شب بیداری فرا می‌گیرد.»

مسلمانان در میان خود یکسانند و بر یکدیگری برتری ندارند-دیه و قصاص خلفیه مسلمانان با دیه و قصاص فردی ساده و فقیر از عوام مسلمانان برابر است- مگر از لحاظ تقوا و عمل صالح، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾[4] «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.»

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز می‌فرماید: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَبْيَضَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَبْيَضَ إِلَّا بِالتَّقْوَى النَّاسُ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ»[5] «هیچ عربی بر عجم (غیر عرب) و هیچ عجمی بر عرب برتری ندارد و هیچ سفیدپوستی بر سیاه‌پوست و هیچ سیاه‌پوستی بر سفیدپوست برتری ندارد، مگر با تقوا، همهٔ مردم از آدم هستند و آدم نیز از خاک آفریده شده است.»

پشتیبانی و حمایت مسلمان نسبت به مسلمان و نصرت و یاری او، حق مسلمان در قبال تو، و وظیفه‌ای بر عهدهٔ توست. چونکه این حق مسلمانان نسبت به یکدیگر است و ربطی به دوری و نزدیکی از یکدیگر و تفاوت

---

[1]. (الحجرات، ١٠)

[2]. صحيح البخاري» (٢٣١٠)؛ «صحيح مسلم» (٢٥٨٠).

[3]. «صحيح مسلم» (٢٥٨٦)

[4]. (الحجرات، ١٣)

[5]. «مجمع الزوائد ومنبع الفوائد» (٣/ ٢٧٢)؛ «شرح العقيدة الطحاوية - بتخريج الألباني» (ص٣٦١)؛ و در «مسند أحمد» (٢٣٤٨٩) و «صحيح الترغيب والترهيب» (٢٩٦٤): چنین روایت شده است: «يا أيها الناس، ألا إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي على عجمي، ولا لعجمي على عربي، ولا أحمر على أسود، ولا أسود على أحمر، إلا بالتقوى»

دیار و سرزمین‌ها ندارد چرا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ»[1] «مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمی‌کند و دست از یاری و حمایتش نمی‌کشد» و در روایت صحیح بخاری چنین آمده است: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[2] «مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نمی‌کند به دشمن تسلیمش نمی‌کند. هر کس به دنبال رفع نیاز برادرش باشد خداوند نیازهایش را برآورده می‌کند هر کس مصیبتی را از مسلمانی دفع کند خداوند مصیبتی از مصائب روز قیامت را از او دفع خواهد کرد هر کس عیب و عار مسلمانی را ستر کند خداوند در روز قیامت او را ستر خواهد کرد.»

به این دلایل بر انسان مسلمان فرض است که برادران مجاهد خود را یاری و نصرت کند و دست از حمایتشان نکشد آنان را به دشمن تسلیم نکند از آنان جاسوسی نکند و اسرار آنان را حفظ کند، دشمن را نسبت به آنان و مکان و اخبارشان سردرگم و گمراه کند.

امام قرطبی می‌گوید: «اگر جهاد در وضعیتی قرار گیرد که به صورت واجبِ عینی درآید مثلاً دشمن بر بخشی از سرزمین مسلمانان غلبه کند یا به نواحی اصلی آن‌ها برسد در چنین شرایطی بر همهٔ مردم آن منطقه واجب می‌شود که برای دفاع و مقابله بیرون روند؛ چه سبک‌بار باشند چه سنگین‌بار، چه جوان باشند چه سالخورده، هر کس به اندازهٔ توان خود. حتی کسی که پدر دارد، بدون اجازهٔ پدر، و کسی که پدر ندارد، همگی باید خارج شوند و هرکس که توان خروج داشته باشد، حقّ تخلّف ندارد؛ چه اهل جنگ باشد و چه با حضور خود موجب افزایش نیرو و روحیه گردد. و اگر مردم آن منطقه از مقابله با دشمن ناتوان باشند، بر کسانی که به آن نواحی نزدیک و همجوارند واجب می‌شود که همانند تکلیفی که بر مردم آن منطقه بود، بیرون روند—تا زمانی که روشن شود آنان توان مقاومت و دفاع دارند. همچنین هرکس که از ناتوانی آنان در برابر دشمن آگاه شود و بداند که می‌تواند به آن‌ها برسد و یاری‌شان کند، بر او نیز خروج و کمک واجب می‌شود. زیرا همهٔ مسلمانان در برابر همدیگر همچون یک دست واحدند.»[3]

---

[1]. «صحيح مسلم» (٢٥٦٤)

[2]. «صحيح البخاري» (٢٣١٠).

[3]. «تفسیرقرطبی» (١٥١/٨) [«إنه يجب نفير الكل وذلك إذا تعين الجهاد بغلبة العدو على قطر من الأقطار أو بحلوله بالعُقْر، فإذا كان ذلك وجب على جميع أهل تلك الدار أن ينفروا ويخرجوا إليه خفافا وثقالا، شبابا وشيوخا، كل على قدر طاقته، من كان له أب بغير إذنه ومن لا أب له، ولا يتخلف أحد يقدر على الخروج، من مُقَاتِل أو مُكَثِّر. فإن عجز أهل تلك البلدة عن القيام بعدوهم كان على من

همان‌طور که می‌بینیم خداوند متعال کسانی را که حب خاک و وطن و مسائل دنیوی را بر حب الله متعال ترجیح داده‌اند فاسق نامیده همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾[1] « بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

" مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا" در آیه فقط منظور ساختمان و خانهٔ مسکونی نیست بلکه شامل محل زندگی و سکونت در مزرعه و باغ و یا شهر و ... می شود.

این آیه شامل است و مسائل مهمی را دربرمی‌گیرد، از جمله آنچه امروزه به نام "وطن‌دوستی" یا "میهن دوستی"مطرح است که اصلی در اسلام ندارد و این کلمه را جایگزین دارالإسلام کرده‌اند و حس وطن‌دوستی را جایگزین جهاد و گرایش به جهاد کردند.

نگرش "میهن‌دوستی" معتقد است که مسلمان و غیرمسلمان هر دو شهروندان یک وطنند و برابرند که از نظر اسلام مردود است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى»[2]«اسلام بالادست و چیره است و نباید چیز دیگری بر آن چیره شود.»

همچنین در نگرش میهن‌دوستی، مسلمانی که هم‌وطن تو نیست و در سرزمینی دیگر زندگی می‌کند نسبت به تو بیگانه است اما کافر هم‌وطن با تو برابر است[3]؛ در حالی که از منظر اسلام این نگرشی مردود است چراکه همان‌طور که گذشت آیات و احادیث بر این معنا تاکید دارند که مسلمان برادر مسلمان است هرچند محل تولد و زندگی‌شان از هم دور باشد.

قاربهم وجاورهم أن يخرجوا على حسب ما لزم أهل تلك البلدة، حتى يعلموا أن فيهم طاقة على القيام بهم ومدافعتهم. وكذلك بكل من علم بضعفهم عن عدوهم وعلم أنه يدركهم ويمكنه غياثهم لزمه أيضا الخروج إليهم، فالمسلمون كلهم يد على من سواهم»]

[1]. (التوبة، ٢٤)

[2]. «الجامع الصغير وزيادته»«٢٧٧٨»«صحيح البخاري» (١/ ٤٥٤)

[3].(این نگرش می‌گوید: مسلمان عربی که در سوریه زندگی می‌کند نسبت به تو بیگانه است اما شخصی کورد که شیطان پرست است هم‌وطن توست و با تو برابر است و این از تمام بندها و قواعد وطن‌پرستی زشت‌تر و ناهنجار و باطل‌تر است)

یکی دیگر از گرایش‌ها و احساسات و پیوندهای جاهلی که کفار آن را وسیله‌ای برای تضعیف احساسات و وظیفهٔ برادری دینی قرار دادند" ملی‌گرایی" است یعنی تعصب و عصبیت برای ملیت و نژاد؛ تا جایی که نزد بسیاری از مسلمانان جایگزین برادری دینی شده است که عبارت است از نوع خاصی از تعصب که بر مبنای گرایش به نژاد و تبار و نسب است. فرد ملی‌گرا منحصرا به دنبال سود و زیان و منفعت و اهداف والایِ ملیت و نژاد خود است و جان خود را در راه ملیت و نژادش فدا می‌کند، و این همان جاهلیتی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره‌اش می‌فرماید: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا خَبِيثَةٌ»[1]«از آن دست‌بردارید چونکه خبیث و پست است» و مرگ در پناه و راه این فکر، مرگی جاهلی است و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ، يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبَةً فَقُتِلَ فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ»[2]«آنکه زیر پرچم کور کورانه دعوت به عصبیت کند و یا عصبیت را یاری کند و کشته شود کشته شدن او جاهلیت است.»

قرآن در آیهٔ ۲۴ سورهٔ توبه این نوع تعصب و وابستگی جاهلی را ذم کرده و صاحب چنین تعصبی را تهدید و وعید داده و واژهٔ ﴿وَ عَشِيرَتُكُمْ﴾ «و خاندان شما» را برای آن به کار برده است که این وعید شامل کسانی است که حس ملی‌گرایی و نژادپرستی و قوم‌گرایی و تعصب عشیرت و قبیله‌ای و یا مهین‌پرستی خود را بر اسلام و هجرت و جهاد ترجیح می‌دهند.

خداوند در چند جای قرآن نمونه‌هایی از تعامل انبیا و پیامبران با نگرش نژادپرستی و قوم‌گرایی آورده است که عادلانه و حقگرا بوده و مایهٔ اقتدای مسلمانان است؛ دربارهٔ سیدنا نوح علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾[3]« فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است. »

یعنی ای نوح، بودنِ پسرت با تو و مسلمانان، عملی ناصالح است چه برسد به این‌که احساس کنی که او پسر توست و تو پدرش هستی.

همچنین دربارهٔ اقتدا به سیدنا ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ

---

[1]. «صحيح البخاري» (۳۳۳۰)؛
[2]. «صحيح مسلم» (۱۸٤۸)
[3]. (هود، ٤٦)

﴿وَ الْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾[1] «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که به او گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید(یعنی از منهج، حزب ، دید و برنامه، شورش و فعالیت‌های اجتماعی و ...)، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم،(نه به خودتان باور داریم و نه به دیدگاه، قواعد و قوانین تان) و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید.»

این آیات بر این تأکید و تمرکز دارد که تنها همبستگی و پیوندِ موجود میان مسلمانان در تمام دنیا تنها ایمان به الله و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وسلم است و جز برادریِ دینی، هیچ پیوند و ارتباط دیگری کم‌ترین ارزشی ندارد. دوستی و دشمنی و یا اصطلاحا ولاء و بَراءِ انسان مسلمان نسبت به دیگران به تعامل طرف مقابل با اسلام بستگی دارد هرچه دیگران به اسلام نزدیک باشند ما نیز به آنان نزدیکیم اگر به اسلام ایمان بیاورند برادر ما هستند و اگر از اسلام دور باشند ما نیز از آنان دوریم و اگر با اسلام دشمنند ما نیز دشمن آن‌هاییم تا آن زمان که ﴿تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾ به خدای یگانه ایمان آورند که این همان خط فاصل ما با آن‌هاست.

بنابراین هر گونه گرایشات و تعصبات ملی‌گرایی، قوم‌گرایی، مصالح، وطن‌پرستی و میهن‌دوستی یا نژادپرستی و پیوند و گرایشات و تعصب کورکورانه به زبان، لهجه، رنگ پوست و بر اساس مصالح مشترک و ... مادامی که مخالف اسلامند مردود و گرایش جاهلیت محسوب می‌شوند. نباید این تعصبات بر عبادت خداوند و برادریِ دینی ترجیح داده شوند و این تعصبات نزد شخص مسلمان هیچ بهایی ندارد. این تعصبات را کفار حربی در دوران استعمار همراه با اشغالگری‌شان به سرزمین مسلمانان آوردند و فکر فلسفی، برنامهٔ سیاسی، فرهنگ اجتماعی، قوانین، رفتار و بی اخلاقی خودشان را با قدرتِ قانون بر مسلمانان تحمیل کردند و قانون را هم با نیروی نظامی و دستگاه‌های امنیتی سرکوبگر تصویب و تحمیل کردند و هدف‌شان از این اقدامات، پاره پاره‌کردن سرزمین و امت اسلامی و تضعیف مسلمانان بود. در زمان هجوم استعمار تمام امت اسلامی ٤ دولت داشتند: ١- دولت عثمانی ٢-دولت فارس ٣-دولت مسلمان هندوستان (که ٦٠٠سال زیرحکم مغولان مسلمان بود) ٤- دولت هندوستان غربی که اندونزی نام داشت که محدوده‌ای غیر از اندونزی کنونی به پایتختی جاکارتا بود که پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی است و در زمان پیش از استعمار تمام سرزمین‌های

---

[1]. (الممتحنة، ٤)

اطرافش را دربرمی‌گرفت مانند جنوب فلیپین، میندانائو، جنوب تایلند استان پاتانی و سنگاپور و مالزی. و هندوستان شرقی هم کشور هند امروزی به اضافهٔ پاکستان و بنگلادش و سریلانکا بود.

در پیش از استعمار فقط این ٤دولت وجود داشت که بعدا به ٥٦ کشور و ٥٦ دولت و ٧٦ اقلیت مسلمان تقسیم شدند که همگی تحت ظلم و ستم قرار می‌گرفتند و در برخی کشورها مسلمانان مورد نسل‌کشی قرار گرفتند و کاملا از بین رفتند.

هدف استعمار هم همین پاره پاره‌کردن دولت و امت اسلامی بود درحالی که خداوند قبل از این به مسلمانان هشدار داده بود که مبادا از دین و برنامه‌ای که من برایتان فرستاده‌ام دست بردارید و پیرو برنامه و نگرش کافران شوید و فرهنگ و آدابِ آنان را تقلید کنید و از آنان اطاعت کنید. اگر چنین کنید دچار خسران خواهید شد و راه راست را گم خواهید کرد و پاره پاره و متفرق خواهید شد خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١٠١) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (١٠٢) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لاَ تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٠٣) وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٠٤) وَ لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠٥)﴾ « ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از گروهی از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می‌گردانند.[1]*و چگونه باید شما کافر شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما فرو خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شما است (و نور قرآن راه را تابان و رهنمودهای فرستاده‌ی خدا حقیقت را عیان می‌دارد!) و هرکس به خدا تمسّک جوید، بیگمان به راه راست و درست (رستگاری) رهنمود شده است.*ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامان گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.*و همگی به رشته‌ی (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید[2] و نعمت

---

[1]. (این هشدار و حذر به ما دربارهٔ پیروی از کسانی است که قبل از ما پیام الهی بر آنان نازل شده بود -یعنی یهود و نصارا- چه برسد به پیروی از کسانی که اصلا به هیچ دینی منتسب نیستند و هیچ پیام الهی را اصلا قبول ندارند)

[2]. (نکته: به توالی موضوعات در آیات تامل کنید در اینجا بعد از پایبندی و التزام همگانی به دین و شریعت الله،از تفرقه بحث شده است. و سپس نعمت

خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دل‌هایتان (انس و الفت برقرار و آن‌ها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت‌پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه‌ی گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید)، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید.*باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند.*و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است.»[1] و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾[2] « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کافران، فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان دیده (از سوی دین و ایمان به سوی کفر و حرمان) برمی‌گردید. »

بعضی از مردم چنان می‌پندارند که ارتداد و بازگشت از دین فقط این است که کفار با زور و شکنجه و اکراه مسلمانان را از دین‌شان برگردانند و مجبور به کفرشان کنند -مثلاً شمشیر بر گردنش بگذارند و زیر شلاق به او بگویند که نباید شهادتین بگویی-. درحالی طواغیت امروزی چنین تعامل نمی‌کنند هرچند گاهی به این شیوه‌ها هم متوسل می‌شوند اما می‌بینیم چنان برنامه‌ریزی می‌کنند که در ظاهر هیچ دشمنی مستقیمی با شهادتین، اذان، نماز، نمازگزار و مساجد ندارند اما امام مساجد تحت کنترل و وابستهٔ اوقاف طواغیتند خطبه‌ها و توجیهات از اوقاف آن‌ها صادر می‌شود کلید مساجد در اختیار آن‌هاست و دین و دولت را از هم جدا می‌کنند و همراه با آزادی کذایی که در انجام عبادات به مسلمانان می‌دهند اما آنان را از هرگونه دخالت در سیاست منع می‌کنند. سپس آرام آرام و فریب‌کارانه به فرهنگ و آداب و لباس و نمود اسلامی هجوم می‌برند و از ائمه مساجد شروع می‌کنند که چرا لباس مخصوص (عبا و عمامه) پوشیدی و چرا خود را از مردم جدا کرده ای و چرا عمامه بر سر داری از کلاه استفاده کن و در آخر می‌گویند تو که دکترا داری و نداشتن کلاه چه ایرادی برایت دارد و این رویهٔ خلع دین را در دیگر امور شرعی نیز درپیش می‌گیرند؛ در زمان بزرگ‌ترین حکام دین‌ستیز هم این طاغوتان مستقیماً و با فشار و

ایمان را به ما یادآوری می‌کند)

[1]. (آل‌عمران، ۱۰۰ -۱۰۵)

[2]. (آل‌عمران، ۱۴۹)

اجبار از مسلمانان نخواسته‌اند که باید از اسلام اعلام برائت کنید، -حتی در زمان لنین نیز به مسلمانان نگفته‌اند که تو باید از اسلام اعلام برائت کنی- بلکه ابتدا چنین تبلیغ و تصویب می‌کنند که "تضمین آزادی الحاد" یعنی حق آزادی بی‌دینی تضمین شده و قانونی مصوب است و در مقابل همین نیز قانونی تصویب می‌کند که نباید هیچ فردی از دین برای مصالح خود سوءاستفاده کند و یا گروه و جماعتی را بر مبنای دین تشکیل دهد و این قوانینی است که در اغلب سرزمین‌های اسلامی تصویب کرده‌اند و یا در تلاش برای تصویب و تحمیل آن هستند.

قبول این موارد، راضی شدن به تحت کنترل بودن مساجد و ائمه درباری و اجیر، و تسلیم شدن به این قوانین و این توجیهات تدریجی، همان پیروی و تبعیت از کفار است که خداوند دربارۀ آن هشدار داده می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند اطاعت کنید، شما را از عقیده‌تان بازمی‌گردانند و زیانکار خواهید گشت»

امروزه این واقع را در مسلمانان می‌بینیم که چگونه به وسیلۀ تحمیل و تصویب این قوانین در کشورهای اسلامی، امت اسلامی را از عقیده و دین خود دور کرده‌اند و آنان را دچار ارتداد یا حداقل أعرابی شدن (به اصطلاح قرآن) کرده‌اند. منظور از "أعرابی" این است که شخص فقط داخل اسلام شده و اسلامی ظاهری و سطحی را با خود حمل می‌کند. همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾[2] « عربهای بادیه‌نشین می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دل‌هایتان راه نیافته است (و نور ایمان سراچه‌ی قلوبتان را روشن نکرده است). » یعنی ظاهراً تسلیم به دین اسلام هستید و نماز می‌خوانید و به مسجد می‌روید مسجدی که امام جماعتش اجیر و وابسته به اوقاف طواغیت است (که اگر دیگر حقوق‌بگیران حقوق نداشته باشند حقوق او حتما واریز خواهد شد) و نماز را برایتان می‌خواند و بعد از نماز بر منبر برای طواغیت هم دعای خیر می‌کند و آنان را ولی امر معرفی می‌کند. و این همان خسارتمندی است که در آیه آمده است: ﴿فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾ «و زیانکار خواهید گشت»؛ درحالی که مردم خیال می‌کنند که خسارتمندی این است که شمشیر بر گردنش می‌گذارند که نباید نماز بخوانی؛ در حالی که طاغوتان به

---

[1]. (آل‌عمران، ۱۴۹)
[2]. (الحجرات، ۱۴)

این معامله راضی هستند که شما در مساجد مشغول سجود و رکوع باشید و آنقدر سجده ببرید که پیشانیتان مجروح شود اما نفت، اقتصاد،قانون‌گذاری، امضای پیمان‌نامه‌ها و تفاهم نامه‌های اقتصادی به دست ما باشد و ما مشخص می‌کنیم که تروریست کیست و مبارزه با تروریست چگونه باید باشد و قانون زراعت و قانون جِندِر ... باید چنین و چنان باشد.

خلاصه هدف از این مباحث شفاف‌سازی این موضوع برای مسلمانان است که دوستی،حمایت و پشتیبانی، نصرت و یاری و همکاری از مطالبات برادریِ دینی است و این موارد باید منحصرا برای مسلمانان باشد و هیچ گرایش و احساسات ناسیونالیستی (ملی‌گرایی)، نژادپرستی، حزب‌گرایی، وطن‌پرستی، منافع مشترک و منافع تجاری، خویشاوندی و قبیله‌گرایی و هر گرایش جاهلی نباید آن را تحت تاثیر قرار دهد چون‌که از منظر اسلام این گرایش‌ها مردود و حرام است و نباید مسلمانان به چنین بینش‌ها و گرایشات و تعصباتی پایبند باشند. بلکه مسلمان باید کاملا به این باور و قناعت درونی و به این یقین برسد که هر گونه همکاری یا حمایت از سربازانی که زیر پرچم این گرایشات و تعصبات هستند و زیر پرچم اسلام نیستند جایز نیست.

بنابراین باید بدانیم که مسلمانان در هر کجای دنیا برادرِ دینی ما هستند همان‌طور که نزدیکان و خویشاندان مسلمانمان بر ما حق برادری دارند هرچند مساکن و سرزمین‌هایشان از هم جدا باشد یکی در اندونزی و دیگری در مغرب و ما در کوردستان باشیم. باید بدانیم که حق برادری تمام مسلمانان بر عهدهٔ ماست و باید غمخوار آنان باشیم و از آنان پشتیبانی و حمایت کنیم و آنچه در توان داریم برای سربلندی و سرافرازی دیگر مسلمانان صرف کنیم. همین کافی نیست که به عنوان انسان‌های مظلومی برای آنان حس ترحم و نوع دوستی داشته باشیم چونکه افرادی غیرمسلمان و انسان دوست نیز وجود دارند که از اروپا یا دیگر نقاط جهان به کمک مسلمانان در غزه و سوریه زیر بمباران هوایی می‌روند، به آفریقا می‌روند به مردم فقیر و بی‌بضاعت آنجا کمک می‌کند اما این برادریِ دینی باید از این احساسات نوع دوستی و انسان دوستی بالاتر و برتر و قوی‌تر باشد.

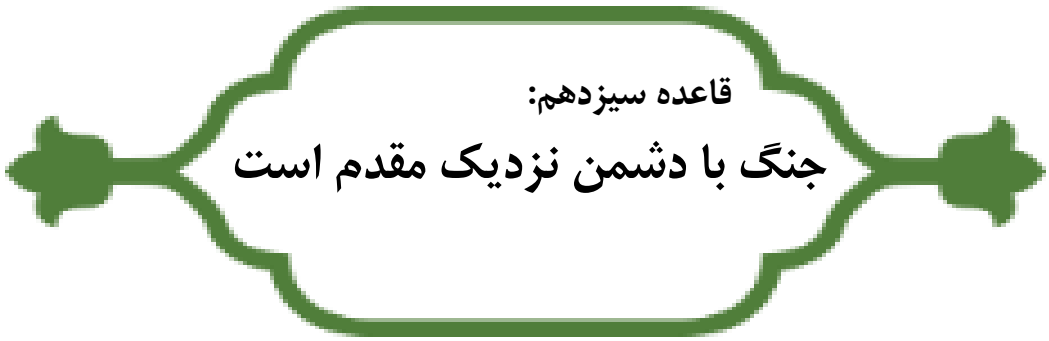
همچنین این برادریِ دینی باید بالاتر از حزب، فِرقه، جماعت و گروه باشد و نباید این برادری دینی به جماعت و گروهی مشخص محدود شود. این هویٰ و هوس حزبی یا فردی است که غیر جماعت خود را از

دایرۀ برادری دینی خارج می‌کند تا از زیر بار مسئولیت برادریِ آنان خود را خلاص کند و حق آنان را پایمال کند به این دلیل که آن مسلمانان از حزب و جماعت او نیستند.[1]

نباید مسلمانانِ فرقه‌های مختلف به خاطر اختلاف با یکدیگر برادری دینی را کنار بگذارند و لازم است که با وجود اختلافات و تفاوت دیدگاه‌ها این را در نظر داشته باشند که ایمان و اسلام است که ما را گردِهم آورده و حق برادریِ دینی را فراتر از اختلافات بر ما واجب کرده است.

در زمان بنای تمدن امت اسلامی و همراه با شکوفایی‌اش اختلاف دیدگاه‌ها وجود داشت که همۀ فرقه‌ها از جمله اشعری‌ها و ماتریدی‌ها و معتزله و خوارج و دیگر فرقه‌ها را در خود داشت و این اختلاف دیدگاه‌ها قسمتی از این تمدن بود و همچنین تمدن اسلامی شامل۹۸ نژاد و قوم مختلف بود در حالی که هیچ نژادی به خاطر نژاد و یا رنگ پوست و زبانش مورد ستم واقع نمی‌شد.در حالی که جنبش‌های ملی‌گرایی و قوم‌گرایی باعث ایجاد جنگ و درگیری وحشیانه شدند.

[1].(بنابراین شخصی که خود را سَلَفی و منتسب به سلف می‌داند باید بداند که حق و حقوق برادریِ دینی جهادی‌ها را نیز بر گردن دارد، درحالی چون از حزب و خط او نیستند، شب و روز به تضعیف آن‌ها، و به چاپلوسی و تملق برای حکامی که با کفر صریح درهم‌آمیختند مشغول شده و آن‌ها را ولی‌امر مسلمانان معرفی می‌کند!!؛ یا شخصی که اخوانی است نباید خیال کند که فلان حزب چون اسلام سیاسی‌ای است که حکومت سعودیه آن را قبول ندارد، بنابراین او هم باید آن حزب را رد کند و اعضای آن حق برادری بر او ندارند. یا مثلا یکی از احزاب اسلامی فعال در سیاست چنین خیال کند مادامی که با شخصی مدخلی اختلاف دید دارد بنابراین او را خارج از دایرۀ برادری دینی بدانند، یا همه این خط فکری‌ها و احزاب در مقابل شخصی از اهل تصوف چنین موقفی اتخاذ کنند..)


قاعده سیزدهم:
جنگ با دشمن نزدیک مقدم است

قاعدهٔ سیزدهم: جنگ با دشمن نزدیک مقدم است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾[1]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید».

بنابراین جهاد با کافران نزدیک و مجاور از جهاد با کافران دوردست مقدم و اولی‌تر است.

امام ابن‌قدامه می‌گوید: «"هر گروه مسلمانی با دشمنانِ نزدیک و مجاور خود می‌جنگد"؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾[2]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید» چون‌که زیان و ضرر کفار نزدیک بیش‌تر است و جنگ با این‌ها، کافران دورتر یعنی کفاری که پشت آنان هستند را تضعیف می‌کند؛ و بالعکس نیز جنگ با دشمن دوردست و مشغول شدن به آن فرصت دادن به دشمنان نزدیک است تا بیش‌تر به دشمنی با اسلام و مسلمانان حریص شوند و فرصت ضربه‌زدن به مسلمانان را برایشان فراهم می‌کند ... اما اگر جنگ با دشمن دوردست اصلح‌تر بود به این صورت که زیان آن دشمن بیش‌تر بود یا دشمن نزدیک در پیمان آتش‌بس بود یا تعدادشان کم بود و جرأت و قدرت رویارویی با مسلمانان را نداشت ضربه به دشمن دورتر مصالح بیش‌تر را برای اسلام و مسلمانان حاصل می کند یا فرصت مناسبی برای ضربه زدن به دشمن دوردست پیش آمده؛ باید جنگ با دشمن دور دست اعلام شود"»[3]

---

[1]. (التوبة، ۱۲۳)

[2]. (التوبة، ۱۲۳)

[3]. «المغني لابن قدامة - ط مكتبة القاهرة» (۹/ ۲۰۲) [(ويقاتل كل قوم من يليهم من العدو). الأصل في هذا قول الله تعالى {يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار} [التوبة: ۱۲۳] ولأن الأقرب أكثر ضررا، وفي قتاله دفع ضرره عن المقابل له، وعمن وراءه، والاشتغال بالبعيد عنه، يمكنه من انتهاز الفرصة في المسلمين؛ لاشتغالهم عنه....إذا ثبت هذا، فإن كان له عذر في البداية بالأبعد؛ لكونه أخوف، أو لمصلحة في البداية به لقربه وإمكان الفرصة منه، أو لكون الأقرب مهادنا، أو يمنع من قتاله مانع، فلا بأس بالبداية بالأبعد، لكونه موضع حاجة»][شکی نیست که در قواعد ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ هر چند اصل بر این قواعد است امابا توجه به سنجش مصلحت و مفسده‌ها، درنظر گرفتن ضرورات و نیاز و ... استثنا وجود دارد بنابر قواعد اصول فقه، و همان‌طور که ابن‌قدامه و دیگر فقها گفته‌اند. همچنین لازم به ذکر است که عدول از این قواعد و اصول ، و دیگر مواردِ مذکور بنا بر تشیخص علمای جهادی، راستین و عاملین به علم می‌باشد چراکه همان‌طور معلوم است رایِ علمای درباری، سایه‌نشین، نشسته‌ازجهاد در این موارد هیچ اعتباری ندارد. و چه بسا در کشوری لازم باشد که بر این اساس این اصول عمل کرد و در کشوری دیگر مصلحت و نیاز و ضرورت عدول از این اصول را اقتضا کند و چه بسا با درنظرگرفتن مصلحت کلی تمام امت و جهاد جهانی، به صورت ترکیبی باید عمل کرد، به عنوان مثال شیخ ابومصعب سوری از علمای جهادی در کتاب "دعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی" با توجه به تجربه مجاهدین در جنبش‌های جهادی در کشورهای مختلف و مشورت با دیگر علما و اندیشمندان و فرماندهان میدانی جهادی و معطیات واقع، نظریه‌ای تحت عنوان "نظریه دعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی "را با دلایل و شواهد ارائه کرده و ذکر کرده که در این دوران بنا بر تجربه متراکم ۴۰ ساله جنبش‌های جهادی، و بنابر مصلحت، نیاز، استراتژی دشمن و ... بهتر و مصلحت این است که در شرایط کنونی از قتال و درگیری با

امام ابن‌کثیر نیز در تفسیر آیهٔ فوق می‌گوید: «خداوند تعالی به مسلمانان امر نموده که با کفار نزدیک‌تر و نزدیک جنگ کنند و ابتدا با کافرانی که مجاور دارالاسلام هستند شروع کنند و برای همین نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم جنگ را با مشرکین شبه‌جزیرهٔ عربستان شروع کرد و بعد از شکست آنان و فتح مکه، مدینه، طائف، یمن، یمامه، هجر، خیبر و حضرموت و دیگر سرزمین‌های شبه‌جزیره و بعد از این که عرب گروه گروه به اسلام گرویدند، جنگ با اهل کتاب را شروع کرد و برای جنگ با روم سپاه را تجهیز نمود که نزدیک‌ترین دشمن به آنان و شبه‌جزیرهٔ عربستان بودند ... و بعد از فوت ایشان وزیر و یاور و خلیفه‌اش ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه کار را تمام کرد و زمانی که فتنه سربرآورد و تهدیدی برای اسلام و مسلمانان شد خداوند ابوبکر را سبب استحکام و ثبات دینداران و حفظ ارزش‌های دینی قرار داد و بزودی یاغیان را زیر حکم گرفت و مرتدان را شکست داد و زکات را از هر مستکبر و مغروری اخذ نمود و آنان را تحت سیادت اسلام آورد و حق را برای همه روشن ساخت و آن امانتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او سپرده بود را به نیکویی ادا نمود و بعد از ثبات داخلی به تجهیز سپاه مسلمانان مشغول شد و آنان را روانهٔ جنگ با روم، پرستندگان صلیب و با فارس، پرستندگان آتش کرد. خداوند تعالی به برکت فتح ایشان سرزمین‌ها را یکی پس از دیگری آزاد نمود و کسریٰ را برای همیشه ذلیل کرد و قیصر و دارودسته‌اش را فراری داد و تمام ثروت و گنجینه‌های آنان زیر دستش افتاد و این چنین وعدهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که به مسلمانان داده بود تحقق یافت که توسط دستان قدرتمند فاروق اسلام و سنبل عدالت و شهید محراب سیدنا عمر رضی‌الله‌عنه بر فقیران و مستمندان تقسیم شد و خداوند به وسیلهٔ عمر بینی کافران و منافقان را به خاک مالید و او را بر سرزمین‌های مشرق و مغرب مسلط گردانید.

حکام مرتد، دستیاران، سربازان مرتد که نزدیکترین کفار به ما هستند بجز در شرایط دفاعی و خاص (منظور از شرایط خاص این است که مثلا در کشوری و در شرایطی بنا بر تشخیص علمای جهاد ، مصلحت، نیاز، ضرورت و .. اقتضا کند که حتما باید بر این اصول عمل کرد) پرهیز کرد و بر قتال با کفار اصلی و دور و در رأس آن‌ها آمریکا و منافع و مصالحش در کشورهای منطقه بخصوص در بلاد اسلامی تمرکز کرد. همچنین ایشان در کتاب "دعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی" فهم سطحی از این آیه و درنظر نگرفتن این مواردی که ابن‌قدامه ذکر کرده است را یکی از خطاها و لغزش‌ها و نتایج سلبی جنبش جهادی در طی ۴۰ سال اخیر به حساب آورده است و می‌گوید: «گویی این به معنای نزدیکترین فرد نظامی و نزدیکترین حکومتِ مرتدِ حاکم در حوزهٔ عملیاتی جهادی‌ها است. این بسی کوته‌بینی و تنگ‌نظری است، چه در فهمِ تفسیر آیه و چه در فهم سنت عملیِ بیانگرِ آیه که از مقتضیات جنگ‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و رهسپار شدنشان برای جنگ با رومیان درحالی‌که اطراف ایشان، کفار نزدیکتر از رومیان وجود داشتند، برداشت می‌شود. همچنین جهل به سخنان صریح علما و غیرقابل استثنا دانستن این اصل بر اساس برداشت سطحی و ظاهری از آیه.»(ص۲۵۳-۲۵٤ از ترجمه فارسی کتاب "مختصردعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی") برای مطالعه بیشتر دربارهٔ این مسئله به کتاب اصلی "دعوة المقاومة الاسلامية العالمية " مراجعه کنید.(مترجم)]

این چنین دشمنان اسلام ذلیل گشتند و ناامیدانه تسلیم واقعیت این فتح شدند و سیطرهٔ قدرتمند اسلام، مشرق و مغرب را دربرگرفت، تا این‌که هر امتی را زیر سیطره اسلام می‌آوردند به سوی امت ماورای آنان می‌رفتند و سپس مجاورانشان از فاجران و سرکشان را زیر سلطه می‌گرفتند به اطاعت از این کلام خداوند تعالی که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید»».[2]

---

[1]. (التوبة، ١٢٣)

[2]. «تفسير ابن كثير - ط العلمية» (٤/ ٢٠٨-٢٠٩)[«أمر الله تعالى المؤمنين أن يقاتلوا الكفار أولا، فأولا الأقرب فالأقرب فالأقرب إلى حوزة الإسلام، ولهذا بدأ رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال المشركين في جزيرة العرب، فلما فرغ منهم وفتح الله عليه مكة والمدينة والطائف واليمن واليمامة وهجر وخيبر وحضر موت وغير ذلك من أقاليم جزيرة العرب، ودخل الناس من سائر أحياء العرب في دين الله أفواجا، شرع في قتال أهل الكتاب، فتجهز لغزو الروم الذين هم أقرب الناس إلى جزيرة العرب وأولى الناس بالدعوة إلى الإسلام لأنهم أهل الكتاب ...وقام بالأمر بعده وزيره وصديقه وخليفته أبو بكر الصديق رضي الله عنه، وقد مال الدين ميلة كاد أن ينجفل فثبته الله تعالى به، فوطد القواعد وثبت الدعائم، ورد شارد الدين وهو راغم، ورد أهل الردة إلى الإسلام، وأخذ الزكاة ممن منعها من الطغام، وبين الحق لمن جهله، وأدى عن الرسول ما حمله، ثم شرع في تجهيز الجيوش الإسلامية إلى الروم عبدة الصلبان، وإلى الفرس عبدة النيران، ففتح الله ببركة سفارته البلاد، وأرغم أنف كسرى وقيصر ومن أطاعهما من العباد. وأنفق كنوزهما في سبيل الله كما أخبر بذلك رسول الله وكان تمام الأمر على يدي وصيه من بعده، وولي عهده الفاروق الأواب، شهيد المحراب، أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه، فأرغم الله به أنوف الكفرة الملحدين، وقمع الطغاة والمنافقين واستولى على الممالك شرقا وغربا.وحملت إليه خزائن الأموال من سائر الأقاليم بعدا وقربا: ففرقها على الوجه الشرعي.والسبيل المرضي. ثم لما مات شهيدا وقد عاش حميدا. أجمع الصحابة من المهاجرين والأنصار على خلافة أمير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه شهيد الدار.فكسى الإسلام رئاسته حلة سابغة. وامتدت في سائر الأقاليم على رقاب العباد حجة الله البالغة. فظهر الإسلام في مشارق الأرض ومغاربها. وعلت كلمة الله وظهر دينه. وبلغت الملة الحنيفية من أعداء الله غاية مآربها. وكلما علوا أمة انتقلوا إلى من بعدهم ثم الذين يلونهم من العتاة الفجار، امتثالا لقوله تعالى: "يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار"[التوبة: ١٢٣]»]

قاعده چهاردهم:

جنگ علیه مرتد مقدم بر جنگ علیه کافر اصلی است

قاعدۀ چهاردهم: جنگ علیه مرتد، مقدم بر جنگ علیه کافر اصلی است

این یک قاعدۀ جهادی است. زیان مرتد بیشتر است و گناهش شدیدتر و بزرگ‌تر است و اجرای حد مرتد مقدم بر قتال با کفار است.

امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «در سیره و سنت این مسئله ثابت شده که مجازات مرتد بزرگ‌تر از مجازات کافر اصلی است که ثبوت این مسئله از چند وجه است: ۱-مرتد در هر حالتی کشته می‌شود و از او جزیه گرفته نمی‌شود و امان داده نمی‌شود برخلاف کافر اصلی؛۲-مرتد اگر توانایی قتال را هم نداشته باشد کشته می‌شود اما کافر اصلی اگر حربی باشد کشته می‌شود اما اگر حربی نباشد کشته نمی شود و این رأی جمهور علما مانند ابوحنیفه و مالک و احمد؛ و بنابراین مذهب جمهور علما مانند مالک و شافعی و احمد بر این است که مرتد در هر حالی باید کشته شود؛۳- مرتد نه ارث می‌برد و نه از او ارث برده می‌شود و با او ازدواج نمی‌شود و ذبیحه‌اش حلال نیست برخلاف کافر اصلی؛ همچنین برخی احکام دیگری هم وجود دارد که تفاوت مرتد و کافر اصلی را بیان می کند».[۱]

و در جایی دیگر می‌گوید: «**كفر الردة أغلظ بالإجماع من الكفر الأصلي**»[۲]«و به اجماع علما (حکم) کفر رده شدیدتر و غلیظ‌تر از کفر اصلی است.»

و باز می‌گوید: «ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه همراه با دیگر اصحاب جهاد علیه مرتدان را بر جهاد علیه کفار اهل‌کتاب مقدم کردند؛ چون‌که از بین‌بردن قدرت مرتدان مایۀ حفاظت از سرزمین‌هایی بود که دارالاسلام شده بودند و مردم در آن مناطق از دخول و سکنیٰ یا خارج شدن به آن مناطق آزاد بودند اما جهاد علیه مشرکین و کفار غیرحربی و اهل کتاب زیاده‌ای بر اظهار و چیرگی دین است، و حفظ سرمایه مقدم بر تحصیل سود و منفعت است».[۳]

---

۱. «مجموع الفتاوى» (۲۸/ ٥٣٤)[«وقد استقرت السنة بأن عقوبة المرتد أعظم من عقوبة الكافر الأصلي من وجوه متعددة. منها أن المرتد يقتل بكل حال ولا يضرب عليه جزية ولا تعقد له ذمة؛ بخلاف الكافر الأصلي. ومنها أن المرتد يقتل وإن كان عاجزا عن القتال؛ بخلاف الكافر الأصلي الذي ليس هو من أهل القتال فإنه لا يقتل عند أكثر العلماء كأبي حنيفة ومالك وأحمد؛ ولهذا كان مذهب الجمهور أن المرتد يقتل كما هو مذهب مالك والشافعي وأحمد. ومنها أن المرتد لا يرث ولا يناكح ولا تؤكل ذبيحته بخلاف الكافر الأصلي. إلى غير ذلك من الأحكام.»]

۲. «مجموع الفتاوى» (۲۸/ ٤٧٨)

۳. «مجموع الفتاوى» (۳۵/ ۱۵۹)[«الصديق وسائر الصحابة بدءوا بجهاد المرتدين قبل جهاد الكفار من أهل الكتاب؛ فإن جهاد هؤلاء حفظ لما فتح من بلاد المسلمين وأن يدخل فيه من أراد الخروج عنه. وجهاد من لم يقاتلنا من المشركين وأهل الكتاب من زيادة إظهار الدين. وحفظ رأس المال مقدم على الربح.»]

اصحاب بر این رأی که جنگ علیه مرتدین مقدم بر جنگ علیه کفار اصلی است اتفاق‌نظر داشتند و این رأی مانع از فرستادن جیش اسامةبن‌زید به سوی روم نشد زیرا این فرمان پیش‌تر از سوی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم صادر شده بود و به علت بیماری ایشان به تأخیر افتاده بود و تنفیذ این امر توسط ابوبکر صدیق به خاطر اجرای دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود و علت فرستادن این سپاه نیز در هراس‌افکندن دشمنانشان بود تا بدانند که اگر قوت و قدرت نداشتند چنین سپاهی در چنین وضعیتی نمی‌فرستادند. امام ابن‌کثیر در کتاب البدایةوالنهایة در این مورد بحث می‌کند.

بنا بر آنچه گذشت جنگ با مرتدین مقدم بر جنگ با کفار اصلی است. و قبل از آن با دلایل قرآن و سنت ثابت شد که جنگ با کفار مجاور مقدم بر جنگ با دشمن دوردست است و قبل از آن هم دانستیم که مسلمانان یک امتند و واجب است که اهل جهاد در هر جایی یاری و نصرت شوند چون‌که اهل جهاد وظیفهٔ سنگین حفظ دین و ارزش‌های دینی و دفاع از کیان و وجود مسلمانان را بر عهده دارند؛ این‌ها همگی قوانین ثابت شرعی هستند که مستند به قرآن وسنت هستند و بر مسلمان لازم است که در این موارد تامل کند.

مسلمانان نباید تحت تأثیر حکم و تبلیغات و رسانه‌های جاهلیت قرار گیرند که فلان دستهٔ مسلمان یا فلان گروه جهادی یا فلان جماعت که اعلان حکومت اسلامی کرده‌اند از نژاد و ملت و سرزمین ما نیستند و مثلاً عرب یا افغان یا ترک و ... هستند برای ما روا نیست که به آنان ملحق شویم یا آنان را یاری کنیم بلکه نصرت و یاری هر مسلمان و گروه و جماعت اسلامی از هر نژاد و ملت و سرزمینی باشند واجب است.

اما ما این واقع و وضعیت را نیز باید درنظر بگیریم که تمام مسلمانان و مجاهدان یک منطقه نباید سرزمین‌شان را رها کنند و به جماعت و گروهی جهادی در جایی دیگر ملحق شوند بلکه باید فعالیت دعوی و اسلامی و جهاد در مناطق و وطن خودمان را که به خاطر حاکم شدن مرتدان و تحکیم قوانین کفری، دارالکفر شده در نظر بگیریم که با پایبندی به آیه ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾«برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) آماده سازید» میسر است.

برای دگرگون‌کردن این واقع که بر سر مسلمانان آمده ما نیاز به تربیت و آماده‌سازی افراد از نظر ایمانی و شرعی و آماده‌سازی روحیه و تمرین نظامی هستیم، به طوری که فرد بتواند عضوی فعال در جنبش و کارگروه امت عقائدی و جهادی-که برای یاری و نصرت دین تشکیل شده- باشد و بتواند بر این راه استقامت کند.

قاعده پانزدهم:

شورش و انقلاب علیه حاکم مرتد

قاعدهٔ پانزدهم: انقلاب علیه حاکم مرتد

در این‌جا در مورد شورش و انقلاب علیه حاکمی که مرتد شده و مسلمانان نمی‌توانند از طریق اهل حل‌وعقد[1] او را پایین بکشند چونکه دارای ائتلاف و ارتش و قدرت بزرگی شده است که در اصلاح شرع به آن "طائفهٔ ممتنعه" می‌گویند.

قاعده این است: اگر حاکم مرتد شد، جهاد علیه او فرض و مقدم است.

۱- این حکم حاکمانی است که در ممالک اسلامی حکمرانی می‌کنند. چون‌که در اغلب کشورهای اسلامی این قضیه واقع شده و موجود است. این حاکمان کافر هستند به دلیل این فرمودهٔ الله متعال که می‌فرماید: ﴿مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾[2] «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند.».و در سورهٔ انعام می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾[3] «کسانی که کفر ورزیده‌اند، [غیر او را] با پروردگار خود برابر می‌کنند».

و دلائل بر این قضیه بسیار است.

حاکمان امروزی به خاطر این‌که در جوامع اسلامی ادعا و لاف و گزاف مسلمان‌بودن داشتند، با ارتکاب کفر مرتد شده‌اند، یعنی قبلاً مسلمان بودند یا به مسلمانی شناخته شده‌اند اما بعد از این‌که حاکم شده‌اند با تصویب و تنفیذ قوانینی وضعی یا قانونی‌کردن و اجرای امور کفری دچار ارتداد شده‌اند و به حکم شرع مرتد هستند و نباید به عنوان حاکم مسلمان به حساب آیند.

---

[1]. [اهل حل‌وعقد: علما و رهبران و چهره‌های مردمی هستند که مردم برای رفع نیازها و منافع عمومی خود به آن‌ها مراجعه می‌کنند؛ و بعضی آنان را اشراف و بزرگان و ریش‌سفیدان مردم دانسته‌اند و دیدگاهی دیگر می‌گوید آن‌ها همان "اولوالامر" مذکور در این آیه هستند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)[النساء: ۵۹] امام نووی می‌گوید: «آنها علما، رهبران و چهره‌های مردمی هستند که ملاقات با آن‌ها میسر است»؛ امام جوینی می‌گوید: «آنها افرادی با فضیلت و مستقل هستند که با تجربیات کارآزموده شده‌اند، و با آموزه‌ها و حکمت‌ها تربیت شده‌اند و ویژگی های لازم را در کسانی که امور مردم به آنها سپرده شده می‌دانند.» منظور از "عقد": تشکیل سیستم و نظامی برای ادارهٔ امور مسلمانان در قضایا و مسائل عمومی و سیاسی و اداری و قانون‌گذاری(بر اساس شریعت) و قضایی و ...؛ و منظور از "حل" منحل کردن و تفکیک این نظام به خاطر اسبابی مشخص به منظور سازماندهی و تشکیل مجدد آن.]

[2]. (المائدة، ٤٤)

[3]. (الأنعام، ١)

در حقیقت این حاکمان علاوه بر این‌که به غیر آنچه خداوند نازل کرده حکم می‌کنند خودشان نیز به وضع قوانین مشغول شده‌اند و حق قانون‌گذاری که مختص خداوند متعال است را تصاحب کرده‌اند. الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ﴾[1]«و تنها خداست که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده‌ای نیست»

"لا" در آیه، لای نفی جنس است چون‌که "مُعَقِّب" که بعد از آن آماده است اسم، نکره، و مبنی‌برفتح است یعنی به هیچ وجه پیشنهاد و تغییر و دگرگونی نباید بر حکم خداوند جاری شود، حکم الله متعال صادر شده و حتما و قطعا همان است و ﴿لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ﴾ این همان توحید است باید مانند "لااله‌الاالله" با آن تعامل شود یعنی همان‌طور که عبادت تنها برای الله است حکم و قانون‌گذاری نیز فقط مختص الله است همان‌طور که ایمان داریم که قَدَر خداوند تغییرناپذیر است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ﴾[2]« اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد» در این‌جا نیز "لا" لای نفی جنس است و "کاشف" اسم نکره و مبنی‌برفتح است.

در مقابل هر کدام از این موارد نیز بحث شرک مطرح شده است مثلا در مقابل ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾«بگو: او خدایی است یکتا» می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ﴾[3]«کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شده‌اند». یعنی در مقابل این‌که خداوند فرموده"احد" مشرکان گفته‌اند "ثالث‌ثلاثة" یا در مقابل امر خداوند به پرستش "إله واحد"[4] مشرکان "الهة متعددة" گذاشتند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿أَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾[5]« ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هر یک از آن‌ها شود) بهترند یا خدای یگانه‌ی چیره (بر همه چیز و کس؟).»؛ و در توحید حاکمیت که خداوند فرموده است: ﴿اللَّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ﴾در مقابل کافران و مشرکان نیز در تشریع، شرک قرار داده‌اند و خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾[6] «آیا برای آنان شریکانی است که برایشان قوانین و بنیادِ آیینی نهاده‌اند در آنچه خدا

---

[1]. (الرعد، ٤١)
[2]. (الأنعام، ١٧)
[3]. (المائدة، ٧٣)
[4]. (البقرة، ١٦٣)
[5]. (يوسف، ٣٩)
[6]. (الشورى، ٢١)

بدان اجازه نداده است» و می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾[1] «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیّت گرفتند». یعنی علما و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت می‌گرفتند که مجال تشریع داشته باشند و برایشان حرام‌ها را حلال کنند و حلال را حرام کنند.

بنابراین کفر حاکمان، کفری مرکب است و دو مناط حکم در آنان وجود دارد و از دو طرف مشمول حکم کفر می‌شوند: ۱- عدم تحکیم شرع(تعطیل شریعت) ۲- وضع و تصویب و اجرای قوانین مخالف شرع

درحالی که خداوند متعال به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾[2] «ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی که حق است) به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی.»

پس لازم است که امت و پیروانش نیز حتما به قرآن و سنت حکم کنند؛ اگر به قرآن و سنت حکم نکردند و قانونی غیر آن را تصویب کردند یا قانونی کفری خارجی را تنفیذ کردند؛ این مناط دوم است و مجال دیگری است یعنی علاوه بر کافر شدن به موجب عدم تحکیم شریعت، به خاطر تصویب و تنفیذ قوانین کفری نیز دچار کفر شده‌اند.

بنابراین دشمنی و مخالفت با شریعت خداوند مشروط به اقرار لفظی و لسانی به کفر نیست، بدین صورت که شخص فریاد کفر برآورد و بگوید که من سکولار و دشمن خدا هستم؛ بلکه با رفتار و عملش این را می‌رساند و اعمالش دال بر کفر است. مثلاً اگر کسی برای بتی سجده کند و سپس بگوید من هنگام سجده برای بت، الله را ذکر می‌کردم، آیا او معذور است؟

پس عدم تحکیم شریعت و تصویب قوانین مخالف با شریعت نیز همین‌گونه است. چطور عذر کسی را قبول کنیم که حکم شریعت را تعطیل کرده و آشکارا بسیاری از قواعد و قوانین کفری را تصویب نموده، که مبحث شب و روز رسانه‌هاست.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾[3] «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند.» این حکمی شامل و همه‌گیر است چون‌که نصِ آیه عموم است و تمام حاکمانی را که به غیر شریعت خداوند حکم کند را دربرمی‌گیرد، این نوع کفری که در آیه

---

[1]. (التوبة، ۳۱)
[2]. (النساء، ۱۰۵)
[3]. (المائدة، ٤٤)

بیان شده کفر اکبر است اگر در اصحاب در مورد کفر اکبر یا اصغر بودن حکم مذکور در این آیه اختلافی روی داده است، آن رأی و نظری که با رویه و منهج کلی قرآن و سنت موافق است، را باید ترجیح داد همان‌طور که در کتاب‌های اصولی (اصول‌فقه) در مورد اختلاف صحابی بیان شده است.[1]

در این‌جا به این نکته اشاره می‌کنیم که کسانی که امروزه در خدمت حاکمان مرتد و زیر سلطهٔ آنان هستند کفر مذکور در آیه را "کفر دون کفر" یعنی کفر اصغر می‌دانند و جالب اینجاست که وقتی دلیلی بر این رای و نظر خود می‌آورند می‌گویند: مانند این‌که حاکمی به خاطر خویشاوندی یا تعصب یا تبعیض گاهی به شریعت خداوند حکم نکرده است و طبق هوا و هوسش حکم و داوری نموده درحالی که می‌داند و اعتراف می‌کند که حکم خداوند بهتر از داوری و حکم اوست.

اما این دلیل ومسئله که آنان مطرح می‌کنند چیزی غیر از واقعِ حاکمان امروزی است.

در گذشته مواردی رخ داده که حاکمی مسلمان به خاطر دشمنی و مخالفت با قبیله‌ای یا خشمگین‌شدن بر کسی حکمی ناعادلانه صادر نموده و دچار ستمی شده است اما این حکم را تبدیل به قانون نکرده بود، اما امروزه این کفر و حکم به غیر شریعت خداوند که حاکمان انجام می‌دهند در یکی دو مورد نیست و بلکه آن‌ها را قانون کلی قرار داده‌اند و در یک حادثه نیست. مثلا حاکمی که در پایتخت کشوری حکمی کفری را تصویب نموده این حکم تبدیل به قانون شده و در تمام نواحی آن کشور تنفیذ می‌شود؛ این حکم به غیر شریعت خداوند که امروزه حاکمان انجام می‌دهند این طور نیست که مثلا حاکم بر شخصی خشمگین شده و او را از کسب و درآمدش منع کرده باشد یا حکمی ناعادلانه بر آن شخص صادر کرده باشد، بلکه احکامی صادره است که به عنوان قواعد و قوانین تصویب شده و تمام مردم را بدان ملزم کرده‌اند و هر کسی که این قوانین را قبول و تنفیذ نکند مورد مؤاخذه قرار می‌دهند و قاضی و وکیل هم ملزم به این قوانین هستند و حتی وکیل هم مجبور است برای دفاع از موکلش از آن قوانین بهره بگیرد؛ اگر قاضی هم به این قوانین معتقد نباشد و مثلا به این معتقد باشد که دست سارق باید قطع گردد، اما ملزم است که همان قوانین وضعی -که فلان سال زندان- را در مجازات سارق صادر کند. به همین خاطر است که حکم به غیر شریعت خداوند شامل این قاضی نیز می‌شود، اما ما در مبحث در مورد حاکم مرتد سخن می‌گوییم که حکم کفر از دو مبنا و مناط او را دربرگرفته است که ترک حکم به شریعت خداوند و تصویب و تنفیذ قوانین مخالف با شرع است.

---

[1]. برای کسانی که شرح و بسط بیشتری دربارهٔ "حکم‌بغیرماانزل‌الله" می‌خواهند به ۱۸ تراک صوتی با این عنوان که توسط ماموستا کریکار شرح داده شده مراجعه کنند.[البته این پادکست‌های صوتی به زبان کوردی است.]

اما قاضی دچار مناط سوم کفر می‌شود که قضاوت و داوری به غیر شریعت خداوند است.

اما آنچه امروزه در اغلب کشورهای اسلامی رخ داده که حکم به غیر شریعت خداوند است تمام حالات و شرایط اسباب نزول‌هایی که در مورد این آیه روایت شده را شامل می‌شود.

حکم(کفر) آیهٔ مذکور، ترک حکم به شریعت خداوند و تصویب و جایگزین‌کردن احکامی دیگر به جای شریعت خداوند را دربرمی‌گیرد که مردم را به اجبار بدان قوانین و احکام ملزم می‌کنند و حکم حاکم است و باید اجرا گردد. این حالت مشابه حالتی است که یهودیان حکم سنگسارِ زناکار را که در تورات آمده بود به حکم و قانون صادرهٔ مورد توافق خودشان تغییر دادند.

اگر اسباب نزول آیه به طور قطعی بر قسمتی از حکم شرعی آیه دلالت می‌کند از این مسئله اطمینان می‌یابیم که حالت حاکمان امروزی مانند حالت سران یهودیان آن زمان است حکم اسلام در مورد یهودیان که این آیه دربارهٔ آنان نازل شده که می‌فرماید: ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾، حاکمان امروزی را نیز دربرمی‌گیرد که همان حکم کفر است.

ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: «**قال إسماعيل القاضي في أحكام القرآن بعد أن حكى الخلاف في ذلك، ظاهر الآيات يدل على أن من فعل مثل ما فعلوا واخترع حكما يخالف به حكم الله وجعله دينا يعمل به فقد لزمه مثل ما لزمهم من الوعيد المذكور حاكما كان أو غيره**»[1]« قاضی اسماعیل در "احکام‌القران" بعد از ذکر اختلاف علما و فقها در این مورد می‌گوید: معنای ظاهری آیات بر این دلالت دارند که هر کسی همان عمل آنان را انجام داد و حکمی جدید را برخلاف شریعت خداوند وضع و به عنوان قانون تصویب کند و مردم را به آن ملزم کند همان حکم آنان در مورد او هم صدق می‌کند و همان تهدید شامل حالش می‌شود چه حاکم باشد چه غیرحاکم (مثلا رئیس قبیله یا رئیس حزب و یا از اعضای بالای حزب و .. باشد)».

پس حکم به غیر شریعت اسلام چهار حالت دارد:

۱- ترک حکم به شریعت اسلام

۲- وضع قانون مخالف شریعت

۳- داوری و قضاوت در مسائل به قوانین غیر شریعت و اجرا و تنفیذ این قوانین

٤- دادخواهی و تحاکم آزادانه به این قوانین و محاکمش

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (۱۳/ ۱۲۰ ط السلفية)

پس هر کسی به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند و هر کسی قوانین مخالف شریعت وضع کند و هر کسی که در مسائل و مشکلات داوری و قضاوت، این قوانین را اجرا و تنفیذ کند و شهروندی که آزادانه به سوی این قوانین یا محاکم و دادگاه‌هایی که به این قوانین حکم می‌کنند شکایت و دادخواهی و داوری می‌برد؛ تمام این چهار دسته کافر می‌شوند.

همچنین کسانی که در وضع این قوانین کفری مشارکت داشته باشد نیز کافر می‌شوند مانند نمایندگان پارلمان که با دست بلندکردن یا به صورت الکترونیکی یا ... موافقت خود را به تصویب چنین قوانینی اعلام می‌کنند. دست بلندکردن یا ثبت رای موافق، اعمالی کفری هستند یعنی راضی شدن به کفر؛ این حالت دقیقا مانند حالتی است که فقها ذکر کرده‌اند به این صورت که یکی سوال کند آیا کافر شوم؟ و دیگری بگوید "آره"، این سه حرف آ، ر، ه، قولی کفری است و شخص بدان کافر می‌شود چون‌که به کافر شدن مسلمانی راضی شده است.

متاسفانه بسیاری از مسلمانان خیال می‌کنند که کفر و کافرشدن بسیار سخت است مثل این است که کسی شاخ دربیاورد یا دمی دربیاورد، یا عده‌ای جاهل و نفهم خیال می‌کنند احکام کفر و اسلام مربوط به قیامت است، درحالی که این احکام برای دنیا تشریع شده و در شریعت اسلام هر کسی رفتار و گفتار و کرداری انجام دهد که از نظر شریعت اسلام کفری قطعی باشد اگر مانعی (جهل و تاویل و اکراه و ..) وجود نداشته باشد شخص با آن رفتار و گفتار و کردارِ کفری کافر می‌شود.

پس هر کسی به هر صورتی در حکم به غیر شریعت خداوند سهیم باشد حکم کفر شاملش خواهد شد. بنابراین هر کسی که قانونی کفری را وضع کرده باشد هر کسی به آن رای موافق داده باشد و هر کسی در اجرا و تنفیذ آن مشارکت داشته باشد و هر کسی که با آن داوری و قضاوت کند و هرکسی که آزادانه شکایت و دادخواهی به سوی آن ببرد همگی با این اعمالشان کافر خواهند شد و از دایرۀ اسلام خارج می‌شوند چون‌که این اعمال کفر اکبر هستند. این کافر شدن به این‌که شخص به پنج رکن اسلام(نماز و روزه و زکات و ...) پایبند است یا نه، مربوط نیست این رأی جمهور علمای سلف و خَلَف این امت است.

علمایی همچون احمد شاکر[1] و محمدحامدالفقی و محمدبن‌ابراهیم از معاصران اصطلاحات مربوط به حکم قانونگذاری را شرح داده‌اند.[2]

یکم: رفتارهای کفرآمیز مربوط به قانون‌گذاری، وضع و تصویب قوانین، مناط و مبنایی که حکم شرع بر آن‌ها بنا شده است؛ باید این موارد روشن و صریح باشد.

دوم: اگر این حاکم مرتد(که دچار چنین کفرهایی شده) دارای قدرت و نیرو باشد باید در هر صورتی از حکومت عزل شود و تسلیم به دادگاه شرعی شود سپس قاضی شرایط و وضعیت این فرد را مورد بررسی قرار داده و به او پیشنهاد توبه می‌دهد اگر توبه نکرد به عنوان مرتد کشته خواهد شد و اگر توبه کرد از او پذیرفته می‌شود اما نباید اجازه داد که دوباره حاکم شود.

این سیره و منهج خلفای راشدین بوده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ما را به اقتدا به آنان توصیه فرموده است و می‌فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»[3]«بر شما لازم است که به سنت من، و سنت خلفاء راشدین هدایتگر من، که بعد از من آمده‌اند عمل کنید. و این سنت‌ها را به دندان‌های نواجذ (چهار دندان که در اخیر لثه قرار دارد) خود بگیرید (یعنی به آن‌ها عمل نمایید)» متاسفانه خوارج و مدخلی‌ها و شیعه‌ها نیز بسیار با این حدیث مشکل دارند چون با خلفا مشکل دارند و مدخلی‌ها در مورد سند این حدیث جدل و مناقشه به راه انداخته‌اند.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در این باره می‌گوید: «عمربن‌خطاب و ابوبکر صدیق رضی الله‌عنهما هرگز منافق یا خویشاند منافقان را به عنوان مسئول، فرمانده و حکمران تعیین نکرده‌اند و در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان ترسی نداشتند؛ بلکه بعد از جنگ با مرتدان و برگرداندنشان به اسلام اجازۀ سوارشدن به اسب و حمل سلاح را به آنان نمی‌دادند تا این‌که کاملا صحت و درستی توبه‌یشان آشکار می‌شد. سیدنا عمر رضی‌الله‌عنه به سعدبن‌ابی‌وقاص که امیر عراق بود نوشت: "کسی از آنان را به عنوان مسئول، یا مشاور جنگ

---

[1]. (ایشان از آلبانی عالم‌تر است و اهل مصر است و محقق، مفسر، فقیه و اندیشمند است و بیش‌تر از آلبانی و علمای سعودی بر مسائل و واقع معاصر آگاه و مسلط بود اما چون در مورد حکم به غیر ما انزل الله سخن گفته، مدخلی‌ها کم‌تر از او اسم می‌برند و به (کتب و اقوال و فتاوای) او رجوع نمی‌کنند همچنین شیخ محمدحامدالفقی که محقق و اهل سوریه بود یا محمدبن‌ابراهیم که قبل از بن‌باز مفتی‌اعظم‌عربستان سعودی بود.)

[2]. (در ادامه در رد شبهه شیخ آلبانی اقوال آن‌ها خواهد آمد.)

[3]. «سنن ابن ماجه» (٤٢)؛ «سنن الترمذي» (٢٦٧٦)؛ «سنن أبي داود» (٤٦٠٧)؛ «صحيح ابن حبان» (٣١٤٤)؛ «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (٤٣٦٩)

تعیین نکنی" و حتی با کسانی از بزرگانشان مانند طلیحه اسدی، اقرع‌بن‌حابس، عیینه‌بن‌حصن و اشعث‌بن قیس‌الکندی چنین رفتار شد.»[1]

بنابر آنچه گذشت برای صحت انقلاب علیه حاکم باید مطالب زیر را در نظر داشت:

مطلب اول این است که بدانیم مناط و حکم کفر چگونه حاکم به غیر ما انزل‌الله را دربرمی‌گیرد و اطمینان یابیم که حاکم و فرمانروا حکم به شریعت خداوند را رها کرده و قوانین وضعی کفری را امضا و منتشر کرده است.

مطلب دوم این است اگر حاکم مرتد دارای ائتلاف و نیرو نبود عزل می‌شود و به دادگاه تحویل داده می‌شود و اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود مانند قبول توبهٔ طلیحهٔ اسدی و ...

مطلب سوم این است که اگر دارای دار و دسته، ائتلاف و گروهی مسلح و قوی بود که از او دفاع می‌کردند و به اصطلاح شرعی دارای طائفهٔ ممتنعه بود واجب است که با آنها جنگ شود و این جنگیدن علیه حاکم مرتد واجب و جهادفی‌سبیل‌الله محسوب می‌شود حکم کشته‌شده‌های این طایفهٔ ممتنعه همان حکم حاکمی است که از او دفاع می‌کنند یعنی کافرند چون‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾[2]« هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره‌ی ایشان به شمار است»

یعنی هرکسی با آنان دوستی کند و از آنان دفاع کند و یاری‌شان کند مانند آنان است و کافر است.

"من" در این آیه اسم شرط در صیغهٔ عموم است یعنی اسم شرطی است که در حالت عموم بکار رفته است یعنی تمام کسانی را دربرمی‌گیرد که کافر را به عنوان حاکم و سرپرست قبول دارند و به رفتار و کردار کفرآمیزش راضی بوده‌اند و خودشان نیز با گفتار و رفتار و کردار از او حمایت کرده‌اند.

محمدبن‌عبدالوهاب در مجموعةالتوحید هنگام ذکر "نواقض اسلام"می‌گوید: «پشتیبانی و حمایت و همکاری با مشرکان علیه مسلمانان از نواقض اسلام است و دلیل آن آیهٔ ۵۱ سورهٔ مائده است که می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾« هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان

---

[1]. مجموع‌الفتاوی(٦٥/٣٥)[«ولا استعمل عمر قط؛ بل ولا أبو بكر على المسلمين: منافقا، ولا استعملا من أقاربهما، ولا كان تأخذهما في الله لومة لائم؛ بل لما قاتلا أهل الردة وأعادوهم إلى الإسلام منعوهم ركوب الخيل وحمل السلاح حتى تظهر صحة توبتهم، وكان عمر يقول لسعد بن أبي وقاص وهو أمير العراق: لا تستعمل أحدا منهم، ولا تشاورهم في الحرب. فإنهم كانوا أمراء أكابر: مثل طليحة الأسدي، والأقرع بن حابس، وعيينة بن حصن، والأشعث بن قيس الكندي، وأمثالهم»]

[2]. (المائدة، ٥١)

را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره‌ی ایشان به شمار است و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.» ... با وجود اینکه مرتدها شهادتین را به زبان می‌آورند و بعضی از شعائر اسلام را انجام می‌دهند، جنگ با آنان از جنس جنگ با کفار و مشرکین است؛ چون‌که در رفتار و عمل بر ضد اسلام ایستاده‌اند و در راه غیر راه الله می‌جنگند که خداوند در وصف آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾[1] «کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند»؛ هرکسی با گفتار یا کردار از کافران حمایت کند و نصرتشان دهد و کفر کافران را جایز بداند مانند آن‌ها کافر می‌شود. این حکم شرعی دنیوی اوست احتمال دارد که از درونش مسلمان باشد و یا دارای عذر شرعی باشد و حکم کفر در قیامت شامل او نباشد اما این مسئله درونی که از ما پنهان است مانع حکم شرعی که بر ظاهر او جاری شده نمی‌شود چونکه با گفتار و کردارش مرتکب عملی شده که کفر است. این امر در تمام تاریخ اسلام همین‌گونه بوده است این از علومی است که باید در بین مردم منتشر شود تا عموم مردم موقف و موضع خود را بدانند و درک کنند که برای چه چیزی است که زندگی می‌کنند و برای چه هدفی می‌میرند.»

مطلب چهارم: دلیل انقلاب و شورش علیه حکام کافر این حدیث متفق‌علیه است که عباده‌بن‌صامت روایت شده که می‌گوید: «دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»[2] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم ما را به بیعت فرا خواند، و با وی بیعت نمودیم که در تمام شرایط و حالات اعم از حالت رضایت وغیر رضایت، دشواری و آسایش، و در حالتی‌که زمامداران عدالت را رعایت نمی‌کنند از ایشان اطاعت نماییم -و همیشه مصلحت و اعلای دین را بر مصلحت شخصی ترجیح دهیم-، و در این امر (حکومت) با آن‌ها نزاع نکنیم جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید چنان کفری که دلیل صریح بر آن دارید.»

دو نکتهٔ مهم در این آیه موجود است که هر مسلمانی باید بداند و آن را حفظ کند و باید این احکام را بداند.

۱- باید قول یا عمل کفرآمیز آشکار و صریح از وی (حاکم) مشاهده شود.

۲- دلیلی قطعی‌الدلاله بر کفر بودن آن قول و عمل در شریعت وجود داشته باشد.

---

[1]. (النساء، ٧٦)

[2]. «صحيح البخاري» (٦٦٤٧) «صحيح مسلم» (١٧٠٩)

امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «قاضی عیاض می‌گوید اجماع علما بر این مسئله منعقد شده که امامت (خلافت) کافر جایز نیست و حکومتش مشروع و شرعی نیست پس اگر حاکمی دچار کفر شد یا اقامهٔ نماز و دعوت به نماز را ترک کرد عزل می‌شود ... اگر کفری از حاکم آشکار شد و شریعت را تغییر داد یا بدعتی را ایجاد و ترویج کرد مشروعیت خود را از دست می‌دهد و حق اطاعت و فرمانبرداری از او، ساقط می‌شود و بر مسلمانان واجب می‌شود در صورت توانایی علیه او انقلاب کنند و او را عزل کنند و خلیفه‌ای عادل را به جای او منصوب کنند اگر تمام مسلمانان قادر به انجام این عمل نبودند و تنها گروهی از مسلمانان بر آن قادر بودند عزل آن حاکم بر این عده واجب می‌شود؛ این حکم شامل حاکم مبتدع نمی‌شود وقتی شامل حاکم مبتدع می‌شود که مسلمانان مطمئن باشند که به آسانی می‌توانند این حاکم مبتدع را عزل کنند و حاکمی عادل را جایگزینش کنند اگر مطمئن شوند که توانایی عزل حاکم مبتدع و جایگزین‌کردن حاکم عادل را ندارند انقلاب و شورش بر آنان واجب نمی‌ماند اما باید به مکان دیگری هجرت کنند که خود و دینشان را نجات دهند»[1].

آن اجماعی را که امام نووی از قاضی عیاض نقل کرده -مبنی بر اجماع علما بر این‌که امامت (خلافت) کافر جایز نیست و حکومتش مشروع نیست-امام ابن‌حجر نیز در کتاب فتح‌الباری جلد۱۳ و صفحهٔ۷ و۸ و ۱۲۳ از ابن‌تین و از داودی نقل کرده و خودِ ابن‌حجر این اجماع را تایید می‌کند و به تفصیل در این مورد سخن گفته است و رأی علما را که خود یکی از آن‌هاست نقل می‌کند.[2]

در پایان کلام ابن‌حجر بحث از حاکم مبتدعی است که در دایرهٔ اسلام باقی مانده است، نه کسی که بدعت مکفره دارد و بدعت او به حد کفر رسیده یا علاوه بر مبتدع بودن، از طریق گفتار یا کرداری دیگر، دچار کفر

---

[1]. «شرح النووي على مسلم» (۱۲ / ۲۲۹)[«قال القاضي عياض أجمع العلماء على أن الإمامة لا تنعقد لكافر وعلى أنه لو طرأ عليه الكفر انعزل قال وكذا لو ترك إقامة الصلوات والدعاء إليها قال وكذلك عند جمهورهم البدعة قال وقال بعض البصريين تنعقد له وتستدام له لأنه متأول قال القاضي فلو طرأ عليه كفر وتغيير للشرع أو بدعة خرج عن حكم الولاية وسقطت طاعته ووجب على المسلمين القيام عليه وخلعه ونصب إمام عادل إن أمكنهم ذلك فإن لم يقع ذلك إلا لطائفة وجب عليهم القيام بخلع الكافر ولا يجب في المبتدع إلا إذا ظنوا القدرة عليه فإن تحققوا العجز لم يجب القيام وليهاجر المسلم عن أرضه إلى غيرها ويفر بدينه»]

[2]. «فتح الباري» لابن حجر (۱۳ / ۸): [«ونقل بن التين عن الداودي قال الذي عليه العلماء في أمراء الجور أنه إن قدر على خلعه بغير فتنة ولا ظلم وجب وإلا فالواجب الصبر وعن بعضهم لا يجوز عقد الولاية لفاسق ابتداء فإن أحدث جورا بعد أن كان عدلا فاختلفوا في جواز الخروج عليه والصحيح المنع إلا أن يكفر فيجب الخروج عليه الحديث»]

«فتح الباري» لابن حجر (۱۳ / ۱۲۳): [«وقد تقدم البحث في هذا الكلام على حديث عبادة في الأمر بالسمع والطاعة إلا أن تروا كفرا بواحا بما يغني عن إعادته وهو في كتاب الفتن وملخصه أنه ينعزل بالكفر إجماعا فيجب على كل مسلم القيام في ذلك فمن قوي على ذلك فله الثواب ومن داهن فعليه الإثم ومن عجز وجبت عليه الهجرة من تلك الأرض»]

شده باشد.همچنین بدعت در اینجا منظور اتخاذ تسبیح و ... نیست یعنی بدعت‌های بزرگی که در زمان امام نووی بوده- یعنی ۷۰۰ سال پیش- یا قبل از ایشان ایجاد شده است، و نه اشتراکیت[۱] و دمکراسی و لیبرالی[۲] و دیگر افکار غربی و شرقی که این‌ها خودشان دین هستند نه بدعتی در دین؛ وقتی به معنای کلمه و اصطلاح دین رجوع کنیم درمی‌یابیم که اگر دین به معنای نگرش و برنامهٔ زندگی در نظر گرفته شود دمکراسی و اشتراکیت و .. بینش و برنامهٔ زندگی و دین هستند اما اگر از دین منظور انجام و التزام عبادات (رسومات و عبادت بدنی و قربانی) در نظر گرفته شود طبعا دمکراسی و اشتراکیت و ... دین نیستند؛ اما کسانی هستند که جانشان را فدای چنین مکاتب و احزاب و افکاری می‌کنند.

اگر مسلمانان به خاطر ضعف و عدم توانایی نتوانستند که علیه حاکم مرتد[۳] انقلاب کنند و او را عزل کنند فرضی دیگر بر آنان واجب می‌شود که إعداد و آماده‌سازی برای جهاد است.

امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «**يجب الاستعداد للجهاد بإعداد القوة ورباط الخيل في وقت سقوطه للعجز فإن ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب**»[۴]«از زمانی که به علت عدم توانایی جهاد انجام نمی‌گیرد آماده‌سازی و فراهم‌کردن نیرو و تجهیزات بر هر کسی که توانایی‌اش را داشته باشد واجب می‌گردد چونکه آنچه با آن واجبی تمام می‌گردد واجب است».

اگر به علت ضعف ، عدم اتحاد و نبود امکانات نتوانستیم جهاد و نهضتی اسلامی برپا کنیم که رگ و ریشهٔ این حاکمان مرتد را درآوریم و بساط‌شان را جمع کنیم؛ إعداد و آماده‌سازی بر ما واجب می‌شود و إعداد نیز همان‌طور که گذشت شامل: آمادگی ایمانی و شرعی، آمادگی و تمرین نظامی، تدارک سلاح و تجهیزات و فراگیری تاکتیک‌های نظامی و فراهم نمودن مأویٰ و پناهگاه و ... .

---

۱. [«"سوسیالیسم" که در فارسی جامعه‌خواهی یا جامعه‌گرایی نیز خوانده می‌شود، سوسیالیسم یک نظام اقتصادی و سیاسی پوپولیستی است که -به ظاهر و ادعا- مبتنی بر مالکیت جمعی، مشترک یا عمومی بر وسایل تولید می باشد که در عمل و بسیاری از نقاط ضد و شریعت اسلام است.]

۲. [«"لیبرالیسم"به انگلیسی Liberalism : یا لیبرال‌گرایی در معنای لغوی، به معنی آزادی‌خواهی با قوانین خاص است و به آرایهٔ وسیعی از ایده‌ها نظریه‌های مرتبط دولت گفته می‌شود که آزادی فردی -ادعایی و کذایی- را مهم‌ترین هدف سیاسی می‌داند.»]

۳. [«این‌ها همه بحث از حاکم مرتد است اما امروزه ما با مشکلی بزرگ به نام سیستم حکومتداری کفری روبرو هستیم، برای مثال ملک عبدالله که با وضع قانون کفری کافر و مرتد شده، مشکل ما فقط با او نیست-آن‌طور که مدخلی‌ها خیال می‌کنند- بلکه مشکل ما با نوع سیستم حکومتداری جاهلی عربستان سعودی است. و در مناطق ما مشکل ما فقط با بارزانی و طالبانی نیست بلکه با سیستم حکومتداری جاهلی اوست هرچند این‌ها حکومت نیستند و ریز میلیشیا هستند مردم آن‌ها را رئیس مملکت نام‌گذاری کرده‌اند.پس امروزه فقط مشکل با حاکم مرتد نیست بلکه خود سیستم حکومتداری جاهلی مشکل بزرگتر است.»]

۴. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۲۵۹)

در نتیجه کسانی که قصد دارند جهاد و نهضت و انقلابی اسلامی را در هر جایی برپا کنند باید در ابتدا منهج و برنامه‌ای روشن و صریح داشته باشند،[1] سپس افرادی بر مبنای آن گردهم بیایند و پس از آن به کارِ گروهی بر اساس منهج تعیین شده مشغول شوند سپس به مرحلهٔ إعداد و آماده‌سازی می‌رسد که شامل آمادگی شرعی و ایمانی و بدنی و تامین بودجه و تدارک تجهیزات و سلاح و آمایش مکان و مأویٰ و یافتن حامیان مردمی و دیگر تنظیمات است مخصوصا این‌که تمام مناطق کوردنشین ظرفیت و استعداد، شورش و انقلاب مسلحانه را دارد.و این‌طور نیست که عده‌ای که به تفنگ‌چی بودن و حمل سلاح و گانگستر بازی علاقه دارند چنین خیال کنند که این مسلح بودن‌شان عملی جهادی است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لاَ يُعْجِزُونَ (٥٩) وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ﴾[2] « کافران تصوّر نکنند که (بر قدرت ما) پیشی گرفته‌اند و (از قلمرو کیفر ما) به در رفته‌اند (و با نجات از دست مرگ در جنگ بدر، از زیر دست ما خارج شده‌اند) آنان (هرگز ما را) درمانده نمی‌کنند (و ماجزای خیانت و غدرشان را خواهیم داد). ٦٠ برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (ی سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که بر منبر بعد از ذکر آیه فوق در تفسیر کلمهٔ "قوة" سه بار تکرار فرمودند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»[3]«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان

---

[1]. این رویهٔ تشکیل اغلب گروه‌ها و احزاب مسلح است مثلا پارت دمکرات کوردستان عراق ١٥ سال قبل از این‌که در سال ١٩٦١ انقلاب ایلول (به رهبری مصطفی بارزانی) برپا شود فعالیت سیاسی داشت و از سال ١٩٤٦ حزب تشکیل شد و حزبی سیاسی با برنامهٔ سیاسی و کنگره حزبی داشت و برای اجتماعات و اعضا درجات حزبی مشخص کرده است؛ همچنین حزب اتحاد میهنی کوردستان عراق نیز که در سال ١٩٧٥ به عنوان حرکتی مسلحانه ظهور کرد قبل از شروع حرکتشان، گروهی بودند که بر اساس بنیادها و قوانین مشخصی گردهم آمده بودند. همچنین حزب پ.ک.ک که در سال ١٩٨١ انقلابی مسلحانه شروع کرد قبل از شروع از زمانی که اوجلان دانشجوی دانشگاه بود عده‌ای را بر اساس مارکسیسم گردهم آورده بود تا بنیاد این گروه باشد.

[2]. (الأنفال، ٥٩-٦٠)

[3]. «صحیح مسلم» (١٩١٧)

تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است».

بعد از بیان این ۵ مطلب فوق و نصوص ذکر شده از قرآن و سنت در مورد شناخت حکام مرتد و کافر و وجوب عزل آنان و جایگزین‌کردن حاکم مسلمان در صورت توانایی و وجوب إعداد و استعداد در صورت عجز، در می‌یابیم این موارد از مواردی منصوص علیه هستند و نباید مسلمانان عمدا از آن سرپیچی کنند.

وظایف مسلمان در برابر حاکمانی که به قوانین کفری حکم می‌کنند عبارت است از:

۱- عدم مشارکت در ادارهٔ حکومت‌شان و عدم رقابت در تصاحب کرسی قدرتشان

منظور این است که مسلمانان برای تصاحب کرسی قدرت و برای کسب مقام در سیستم حاکمانی که مطابق شرع حاکم نگشته‌اند با یکدیگر رقابت نکنند. همان‌طور که در حدیث متفق علیه ذکر شد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ»«و در این امر (حکومت) با آن‌ها نزاع نکنیم».

۲- شورش و انقلاب علیه آنان برای عزل و خلعشان بعد از مشاهدهٔ کفری صریح از آنان

همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا» «جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید» امروزه ما دلایل صریحی داریم بر این که این حاکمان قوانین کفری بسیاری تصویب نموده‌اند و مردم و ارادهٔ مردم را مورد تمسخر قرار داده‌اند و شریعت خداوند را رها کرده و انواع و اشکال برنامه و افکار جاهلی را جایگزین شریعت کرده‌اند. پس به تاکید و بدون شک کافر شده‌اند.

۳- وجود دلیلی صریح بر کفرآمیز بودن رفتار و کردار آنان

همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»«چنان کفری که دلیل صریح بر آن دارید»؛ باید دلیل صریح داشته باشیم که این رفتار و کردار که از آنان سر زده کفر است و وقتی که دلیلی صریح بر کفرآمیز بودن رفتارشان وجود داشت دیگر جای اجتهادی باقی نمی‌ماند زیرا همان‌طور که گذشت نصوص و اجماع علما را بر این‌که اگر حاکمی قوانین شریعت اسلامی را تغییر یا تحریف کند یا قوانینی دیگر را جایگزین آن کند کافر می‌شود و از او اطاعت نمی‌شود و بر مسلمانان واجب است که او را عزل کنند، نقل کردیم. در مشروع بودن دشمنی و جهاد علیه حاکم مرتد و عزل او، جای اجتهاد نیست؛ زیرا این کار گمراهی و دشمنی با نصوص شرعی صریح (آیات و احادیث) و اجماع علما است. مانند کسانی که چنین می‌پندارند که می‌توان شریعت خداوند را از طریق پارلمان تحکیم کرد یا کسی که می‌گوید ما به خاطر عجز و نبود امکانات و شرایط نمی‌توانیم علیه آنان قیام کنیم بنابراین بهتر است که هیچ کاری انجام ندهیم و شورش و

انقلاب برپا نکنیم. که این عذری واهی است چراکه اگر کسی توانایی شورش و انقلاب علیه آنان را نداشته باشد توان هجرت را دارد یا حداقل می‌تواند که در پارلمان و حکومت آنان مشارکت نداشته باشد و در قوانینی که به وضوح کفرآمیز هستند مناقشه نکند مانند قانون مبارزه با تروریست یا قانون جندر(برابری‌جنسیتی و آزادی همجنس‌بازی و ...)؛ تصویب و قانون‌کردن این موارد کفری صریح آشکار است.

٤- اگر توانایی شورش نداشته باشیم هجرت واجب است اگر توانایی هجرت را هم نداشته باشیم و مستضعف باشیم اما توانایی دعاکردن برای نجات از این وضعیت و طلب رهنمود را داریم .

همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً﴾[1]« مستضعفانی که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).»

اما کسانی هستند به جای این اقدامات و رهنمودها به پارلمان می‌روند و در مناقشهٔ قوانین کفری شرکت می‌کنند درحالی که مشارکت در پارلمان و مناقشهٔ این موارد یعنی رضایت به این وضعیت، که بسیار خطرناک است مسلمان چنین کاری نمی‌کند. یکی از دیگر موارد این قوانین کفری این است که سیادت و سروری و قدرت برتر در دمکراسی به اکثریت مردم داده شده است هرچند که این ادعای دروغ و کذب است چراکه عموم مردم از این قوانین و رویهٔ تصویبشان بی‌خبرند و قوانینی که در پارلمان تصویب می‌شود قبل از ورود به پارلمان توسط احزاب یا افراد صاحب نفوذ مناقشه شده است و در آخر به امضای رئیس حزب درآمده و سپس آن را در پارلمان مطرح می‌کنند و به نمایندگانشان می‌گویند که به فلان قانون رای بدهید و به آن مشروعیت دهید و بعد از مطرح‌شدن گفته می‌شود که با رای اکثریت تصویب شد. و گرنه این اکثریت در سرزمینی اسلامی که اکثریت مردم مسلمانند چطور امکان دارد قانون جندر (برابری‌جنسیتی و آزادی همجنس‌بازی و ...) تصویب شود یا هر قانونِ دیگری که مخالف با شرع است.

انسان مسلمان باید از این مشارکت‌ها در پارلمان و ... دوری کند و آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾[2]«اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیّت گرفتند»

---

[1]. (النساء، ٧٥)

[2]. (التوبة، ٣١)

در این‌جا منظور این نیست که فردی گفته باشد فلان حاکم یا رئیس مجلس یا رئیس حزب خداوندگار من است و برایش سجده و رکوع می‌برم (هرچند عده‌ای لاابالی این‌کار را هم می‌کنند) اما منظور از آیه در عمل این است که، دنباله‌روی قوانین کفری آنان، همانند خداوند قرار دادن آنان است همان‌طور که در شأن نزول این آیه آمده که وقتی عدی‌بن‌حاتم گفت: " ای رسول خدا، ما آن‌ها را نمی‌پرستیم"فرمود: «أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللهُ فَتُحَرِّمُونَهُ، وَيُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَتَسْتَحِلُّونَهُ؟»«آیا حلال نمی‌کردند آنچه خدا آنرا حرام کرده بود، و حرام نمی‌کردند آنچه خدا آنرا حلال کرده بود؟ عدی گفت: بلی، آن حضرت فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ»«این همان عبادت‌کردن آن‌هاست»[1]

این چنین هم اعضای پارلمان تبدیل به "اربابا من دون‌الله " می‌شوند چون که قوانین و قواعدی کفری و مخالف با شریعت را وضع و تصویب می‌کنند.

همچنین مسلمان نباید درجایی که دین و شعائر دینی و پیام الهی مورد استهزا قرار می‌گیرد حضور داشته باشد الله متعال می‌فرماید: ﴿وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ﴾[2]« خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آن گاه که به سخن دیگری بپردازند (و دست از کفر و شوخی نابهنجار خود بردارند). بیگمان در این صورت (که با ایشان همنشین می‌شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می‌دهید) شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت).»

استهزا به آیات خداوند فقط این نیست که مثلا یکی از اعضای پارلمان آیه‌ای از قرآن را بیاورد و آن را مورد تمسخر قرار دهد یا مثلا آیه‌ای را مانند جوک برای اعضا تعریف کند. او به خاطر عکس‌العمل مردم، یا بازخواست از طرف حزب این کار را مستقیماً انجام نمی‌دهد، بلکه استهزاء به پیام الهی را در عمل انجام می‌دهد به این صورت که مثلا می‌گوید فلان آیه مربوط به زمان قدیم بوده و احکامی قدیمی است و مردم باید روشن‌فکر باشند و حق انتخاب دارند همجنس‌بازی کنند یا نه.[3] یا دیگر قوانین کفرآمیز را مطرح می‌کند.

---

[1]. جامع بيان العلم وفضله» (٢/ ٩٧٥)؛ «سنن الترمذي» (٣٠٩٨)، آلبانی آن را صحیح دانسته است.

[2]. (النساء، ١٤٠)

[3].(طبعا در بسیاری از جوامع به خصوص جامعه کورد قانون آزادی همجنس‌بازی چون ضد ارزش‌های اخلاقی و آداب و رسوم و فرهنگ کورد است تصویب این قانون را امری بسیار زشت و ناپسند می‌دانند اما قانون‌های دیگر مثلا قانون زراعت و کشاورزی هم اگر با قوانین شریعت مخالف باشد چه فرقی با قانون جِندِر دارد یا قانون ضدتروریست(که "تروریست"منظورشان مسلمانان و مخالفان و

نکتهٔ مهم و حساس در این‌جا این است (که خود آماده‌بودن در این جلسات کفر نیست چون شاید کسی در این جلسه مشغول نصیحت آنان است یا با آنان مخالفت می‌کند و یا نهی از منکر انجام می‌دهد) شخص با ذات رفتن به پارلمان مستقیماً کافر نمی‌شود اما راضی‌شدن و مشارکت در تصویب قانونی کفری، او را کافر می‌کند.

۵- جهاد با آن حاکمان و دارودسته و همکارانشان بر مسلمانان فرض عین است مگر کسانی که دارای عذر شرعی باشند.

جهاد در سه حالت بر مسلمانان فرض عین است که یکی از این حالات وقتی است که کفار قسمتی از سرزمین مسلمان را اشغال کنند؛ که جهاد با حاکم مرتد از این باب است. چون‌که این حاکمان مرتد بر مسلمانان تحمیل شده‌اند و حکم و قوانین کفر را اجرا می‌کنند؛ بنابراین کافر هستند و سرزمین مسلمانان را اشغال کرده‌اند برای همین است که جهاد با آنان فرض عین است همان‌طور که اقوال و اجماع علما را بر این مسئله بیان نمودیم و معنا و منظور حدیث عباده‌بن‌صامت نیز همین است.

نکتهٔ مهم: دانستن این حکم شرعی که "جهاد علیه حاکم مرتد و کافر فرض عین است" از واجباتی است که باید مسلمانان از آن آگاه شوند و باید بدانند که از جانب شرع به این مأمور شده‌اند که علیه حاکم مرتد باید انقلاب و شورش کرد.

طواغیت به خوبی این احکام و واجبات را می‌دانند و به همین خاطر است که چندین پردهٔ جهل و شبهات را پیرامون این موضوع قرار می‌دهند تا مردم از آن غافل باشند و از آن طرف نیز میان داعیان و عالمانی که این فرض و احکام را به خوبی درک کرده‌اند و میان مردم ده‌ها مانع قرار می‌دهند تا این آگاهی‌ها و هشیاری‌ها را در بین مردم نشر ندهند و بدین صورت که داعیان حق‌گو را بدنام کنند و عوام مردم را فریب دهند که این داعیان مخالف قانون و حکومتند، و مردم را از حمایت این داعیان بازمی دارند. از طرف دیگر نیز مانع نشر این علوم بین مردم و عوام می‌شوند که نکند دارای هشیاری ایمانی و عقیدتی شوند و به فکر تغیر و عزل آنان بیفتند و مبادا علیه آنان قیام کنند. درحالی که لازم است هر مسلمانی این احکام شرعی را به خوبی بداند مادامی که او مسلمان است شامل این حکم خداوند می‌شود حتی مسلمانان فاسق که گناهان کبیره انجام داده‌اند و در آن غرق شده‌اند لازم است این احکام را بداند چون‌که گناهان، مانع وجوب

کسانی که به قوانین آن‌ها تسلیم نمی‌شوند است)) چه فرقی به قانون جِندِر دارد همه این قوانین جندربازی هستند و مخالف با شریعت اسلام هستند.)

واجبات نیست مثلا نماز همچنان بر کسی که با خوردن مشروب فاسق گشته واجب است یا فرض بودن جهاد از عهده‌اش ساقط نمی‌شود که باید حاکم مرتد را عزل کند و حاکمی مسلمان عادل جایگزینش کند.

وظیفهٔ داعیان راستین امت این است که پرده‌های جهل و نادانی و موانعی را که طاغوتان در مسیر ابلاغ این واجبات به مردم قرار داده‌اند بردارند تا این احکام شرعی برای مردم روشن و واضح شود.

وظیفهٔ تک تک مسلمانان و جماعت به جماعت جامعهٔ اسلامی نسبت به این حکم شرعی این است که دیگران و تمام مردم را از این حکم شرعی آگاه کنند.

بر فعالان دینی و احزاب اسلامی نیز واجب است که این قضایا را به عنوان منهجی برای خود قرار دهند و برای تک تک اعضایشان کیفیت و احکامِ حکم به غیر شریعت الله متعال را روشن کنند و بیان کنند که اغلب حاکمان ممالک اسلامی حکمی طاغوتی را اداره می‌کنند و واجب است که با انقلاب و شورش از حکومت عزل شوند و نه تنها این مسائل را برای اعضای خود بیان کنند بلکه لازم است که اعضای حزب خود را مسئول هشیاری و آگاهی عموم مسلمانان کنند که چگونه می‌توانند تبدیل به قدرت و نیرویی برای انقلابی شوند که شریعت اسلام را حاکم می‌کند و حاکمی مسلمان و عادل را جایگزین حاکمان مرتد خواهد کرد.

این چنین زمینهٔ بیداری عقائدیِ جهادی در بین مردم نشر می‌شود و جهاد مارک و سیمای امت اسلامی می‌شود. در این صورت نخبه‌های جهادی تربیت‌شده به تنهایی زیر فشار سیاسی و رسانه‌ای و امنیتی قرار نمی‌گیرند و طاغوتان نمی‌توانند به راحتی نخبه‌هایی که تربیت و تزکیهٔ آنان چندین سال طول کشیده با قانون مبارزه با تروریست به ده سال زندان محکوم کنند و خلأ بزرگی در مسیر انقلاب ایجاد شود. اما باید نشر آگاهی و هشیاری نسبت به این احکام تنها محدود به نخبه‌های روشن‌فکر جهادی نباشد بلکه به نگرش و دید مردم عوام تبدیل شود؛ یعنی همان‌طور که مسائل و درآمد و مشکلات اقتصادی که این طاغوتان برای عموم مردم ایجاد کرده‌اند تبدیل به قضایای مهمی شده که اغلب مردم را به صورت روزمره مشغول خود کرده است چون‌که تاثیر مستقیم در زندگی آنان دارد باید قضیهٔ دین اسلام و سیادت شرع و جهاد نیز مانند مسئلهٔ اقتصادی مردم باشد. باید عموم مردم بدانند که عزل و خلع این طاغوتان جز از طریق دید و نگرش جهادی امکان‌پذیر نیست و انتخابات و پارلمان و ... تنها برای فریب مردم است .

نباید اجازه داد فشار و سختگیری طاغوتان فقط بر نخبه‌های عقائدی جهادی باشد بلکه باید عموم مردم قسمتی از این فشار را برعهده بگیرند تا قضیهٔ وجوب حاکم کردن شریعت الله به مسئله‌ای روزمره تبدیل شود. زمانی که وضع به این حد رسید عرش طاغوت به لرزه درمی‌آید، و این زمانی ممکن می‌شود که مردم

از مرتد بودن این حاکمان مطمئن باشند و جنایاتشان در حق دین و مردم آشکار شود و از این‌جاست که عزل می‌شوند و تبعید و اخراج می‌شوند و به زباله‌دان تاریخ پرت می‌شوند و این حق است همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ﴾[1] «و همان گونه که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید»

در حدیث قدسی نیز آمده که خداوند متعال به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجُوكَ»[2] «همان‌طور که تو را از سرزمینت اخراج کردند آنان را اخراج و تبعید کن»

بنابراین همان‌طور که این طاغوتان و همکارانشان دین را تحریف کرده‌اند، شریعت خداوند را کنار انداخته، داعیان را زندانی و گوشه‌گیر می‌کنند و مانع دعوت و نشر دین و احکام شرعی توسط آنان می‌شوند، با فریب‌کاری عموم مردم را بر ضد آنان می‌شورانند و صدها دروغ و فریب و تحریف اخبار و جنگ رسانه‌ای بر ضد مسلمانان به راه انداخته‌اند؛ لازم است که مسلمانان نیز تلاش کنند که مردم را آگاه کنند و موانع را بردارند، تلاش کنند که طاغوتان و حاکمان مرتد و همکارانشان را گوشه‌گیر کنند، با نشر صحیح علم و آگاهی شرعی و فرض و واجب بودنِ جهاد در میان مردم این حاکمان را کنار بزنند، کفر و کافر بودن این حاکمان را به مردم بشناسانند و علمِ وجوب قیام علیه آنان را به مردم برسانند.

همان‌طور که این طاغوتان، دینداران پاک و داعیان راستین را زندانی می‌کردند و اموالشان را مصادره می‌کردند و از حقوق اجتماعی محرومشان می‌کردند و تحت تعقیب قرار می‌دادند و زندگی را بر آن تنگ می‌کردند و از اموال عمومی و بیت‌المال حقوق سپاهیان و نیروهای مزدور و امنیتی و هم‌حزبی‌هایشان استفاده می‌کردند تا به این وسیله با شریعت و داعیان راستین مبارزه کنند؛ بر مسلمانان نیز لازم است که اموال این طاغوتان و لشکر و حامیانشان را مصادره کنند و آنان را از حقوق اجتماعی محروم کنند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ﴾[3] «همچنین غنائم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.». در حدیثی از عبدالله‌بن‌مسعود روایت شده که می‌گوید: «**إن قريشا أبطؤوا عن الإسلام، فدعا عليهم النبي صلى‌الله‌عليه‌وسلم، فأخذتهم سنة حتى هلكوا فيها، وأكلوا الميتة والعظام**»[4] «وقتی قریش مسلمان شدن را به تأخیر انداختند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم

---

[1]. (البقرة، ۱۹۱)
[2]. «صحيح مسلم» (۲۸٦٥)
[3]. (الحشر، ۸)
[4]. «صحيح البخاري» (۹۷٤)

علیه آنان دعا نمود، پس قریش دچار گرانی‌ای شدند که بر اثر فقر و خشکسالی و گرانی، مُردار و استخوان می‌خوردند». در روایتی دیگر می‌فرماید: وقتی عرصه را بر پیامبر تنگ کردند و از ایمان آوردن به او خودداری کردند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم علیه آنان دعا نمود و فرمود: «اللهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ» «پروردگارا مرا در برابر آنان (مشرکین) بوسیلهٔ هفت سال مثل هفت سال (قحطی زمان) یوسف یاری بده».

بر مسلمان لازم است که ماهیت این حاکمان مرتد و حکومت‌شان را بداند و بداند که باج و مالیات دادن به این حکومت‌ها حرام است. کار کردن در گمرکشان و پرداخت حق گمرک به آنان حرام است مگر در صورت ناچاری و اجبار؛ خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ لاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾[1] « و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید ». و می‌فرماید:﴿وَ لاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾[2] « اموال کم‌خردان را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید. ».نباید مسلمان اموال خود را داوطلبانه به این حاکمان مرتد و اطرافیانش بدهد تا شب‌هایشان را با نوشیدن خمر و زنا و فاحشه و جنایت بگذرانند.

لازم است که مسلمانان بدانند که این حکومت‌ها شرعی نیستند و طاغوتی هستند، مشروعیت ندارند پس مسلمانان ملزم به قوانین و حکومت‌شان نیستند و نباید به قوانین آن‌ها پایبند باشند. هر حکمی که صادر کنند مردود و ناروا ست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ»[3]«هر کس که عملی را انجام دهد که آن عمل از دین ما نیست و مورد تأیید دین ما نیست آن مردود است.»

بر مسلمانان واجب است که با زور و قدرت، اموال این حاکمان مرتد و لشکریان و اطرافیانشان را تصاحب کنند که غنیمت است و اگر با خدعه و مشابه آن (هک کردن و باجگیری...) تصاحب شود فیء محسوب می‌شود که جائز است همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تلاش کرد بر کاروان قریش تسلط یابد و اموال آن کاروان را به نفع مسلمانان توقیف و ضبط کند اما جنگ بدر رخ داد. چون‌که مسلمانانی که هجرت کرده بودند اموال‌شان توسط قریش مصادره شده بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز این را به حق و روا می‌دانست که کاروان قریش را مصادره کند تا جبران اموال مسلمانانی باشد که قریش اموالشان را در مکه ضبط نموده بود.

به صورت کلی لازم است که جهاد از فعالیت گروهی نخبه به دایرهٔ وسیع‌تری انتشار یابد تا اینکه جزو قضایای بارز و روزمرهٔ تمام امت قرار گیرد. ماندن جهاد به عنوان سیما و ظاهرِ گروهی نخبه نتایج مطلوبی به

---

[1]. (المائدة، ۲)
[2]. (النساء، ۵)
[3]. «صحیح مسلم» (۱۷۱۸)

بار نمی‌آورد زیرا ماندن جهاد در قالب گروهی نخبه مطابق قاعدهٔ اساسی دگرگونی و تغییر که قرآن ذکر نموده نیست. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾[1]« خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و.. و بالعکس نمی‌کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند، »

منظور از ﴿مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾«تا آنان حال خود را تغییر دهند»؛ حال یک گروه نخبه نیست بلکه این تغییر باید در عموم قوم و ملت باشد. همچنین در اینجا منظور این نیست که تمام و تک تک ملت باید مستقیماً جهاد کنند و جهاد را ممارست کنند بلکه باید جهاد به کار و فعالیتی جمعی تبدیل شود.

از آنجایی که بسیاری از مردم آنطور که باید دین و این قواعد عقیدتی را درک نمی‌کنند، باید جمعیتی مکفی از مردم که قادر بر انجام این تغییر و انقلاب باشند، این نگرش و موقف و وظیفه را بر عهده بگیرند مهم این است گروهی بزرگ از افرادِ نخبه و روشن‌فکر، که دین و نگرش‌های دینی را به خوبی فراگرفته و این قواعد و قوانین شرعی در دل و درونشان تثبیت شده و آن‌ها را به فعالیت فردی و دسته جمعی واداشته است، بتواند عدهٔ زیادی از مردم را هم روشن‌فکر و آگاه کنند، و زمینه‌ای عقائدی و موقعیت مناسبِ فعالیت توده‌ای را فراهم کند تا بتواند سیستم حکومتی اسلامی را جایگزین سیستم حکومتی جاهلی کند. در این‌جاست که بقیهٔ مردم نیز تابع این جمعیت خواهند شد و همین بس است که با اهل جهاد همدردی کنند یا حداقل این است که در نظر خودشان بین این گروه و تودهٔ اسلامی جهادی و این طاغوتانی که سالهاست به ما ستم می‌کنند و اموال و بیت المال ما را به غارت می‌برند و مزدور این کشور و آن کشور هستند موقف بی‌طرفی را اتخاذ کنند؛ و لازم است که این جمعیت جهادی بر بیداری و هشیاری بقیهٔ مردم تداوم داشته باشند تا اگر نقش ایجابی ندارند دید و موقف سلبی نیز نداشته باشد که طاغوتان را یاری دهد. حداقل این هشیاری باعث ایجاد گمان نیک به مجاهدان در بین مردم عوام و افکار عمومی می‌شود و این کار نیز با دعوت و تلاش داعیان راستین میسر است که دعوتشان بر عموم مردم مؤثر است و باعث برانگیخته شدن احساسات مثبت در مردم می‌شوند چراکه، هستند کسانی که با این طاغوتان مخالفند و دشمنی دارند اما نمی‌خواهند با مجاهدان باشند ولی آماده هستند که مخفیانه همکاری مادی و رسانه‌ای و ...با مجاهدان داشته باشند؛ زیرا این قبیل افراد از آشکار شدن کفر حاکم و تضعیفش خوشحال می‌شوند و موافق مصادرهٔ اموال آنان هستند

---

[1]. (الرعد، ۱۱)

که به زور از مردم سلب کرده‌اند اما جرأت رویارویی و مواجههٔ مسلحانه با طاغوتان را ندارند، یا این‌که دلایل شرعی که مجاهدان بدان قناعت کرده‌اند و در مسیر آن گام برمی‌دارند برای او روشن نشده و مانند مجاهدان به این دلایل قانع نگشته است. بنابراین لازم است که با وجود عدم مشارکت مستقیم در جنگ از احساسات و نیروی این افراد نیز در تقویت نیروی کلی انقلاب برای عزل حاکمان مرتد و نابودی سیستم حکومتداریشان استفاده شود.

باید دانست که در طول مدت انقلاب علیه حکام مرتد، واکنش این حاکمان نیز در برابر مردم سخت‌گیرانه و شدید خواهد بود و وقتی طاغوتان بر داعیان و دینداران هجوم می‌برند بقیهٔ مردم که فکرشان بر اساس دین و نگرش عقائدی نیست یا به این نتیجه نرسیده‌اند که عزل این حاکمان تنها با شورش و جهاد است، دچار رعب و ترس می‌شوند و عقب‌نشینی می‌کنند.

اما اگر گروه جهادی موفق شد و داعیان نیز علوم و احکام شرعی و قواعد جهاد را برای عموم مردم بیان کردند مسئلهٔ جهاد به دغدغه و قضیهٔ اصلی عموم مردم تبدیل می‌شود و در هرخانه‌ای مبحث مجالس می‌شود. تا این دعوت و بیان بیش‌تر شود حامیان و طرفداران داعیان و جنبش جهاد بیش‌تر می‌شوند و داعیان جایگاه خود را درمیان مردم تثبیت و محکم می‌کنند تا این‌که وعدهٔ پیروزی خداوند می‌آید که می‌فرماید: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾[1] « ما می‌خواستیم که به ضعیفان و ناتوانان تفضّل نمائیم و ایشان را پیشوایان و وارثان (حکومت و قدرت) سازیم. و ایشان را در سرزمین مستقرّ گردانیم و سلطه و حکومتشان دهیم، و بر دست مستضعفان، به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را بنمایانیم که از آن در هراس بودند.». بدون شک همین گونه خداوند یاری‌دهندهٔ مستضعفان ما نیز هست؛ مادامی که خود را برای خداوند خالص کرده و قواعد جهادی را اتخاذ کنند و امتی عقائدی را تشکیل دهند و بتوانند برادریِ دینی را میان خودشان تقویت کنند و روشن‌فکری و بینش در مردم ایجاد نموده و قضیهٔ حاکم کردن شریعت و قوانین شرعی را به قضایای راهبردی و اصلی و مهم ملت تبدیل کنند. در این صورت خداوند متعال نیز حتما تمکینی را که وعده داده برایشان محقق خواهد ساخت.

---

[1]. (القصص، ٥-٦)

٦- جهاد علیه حاکمان مرتد مقدم بر جهاد با کافران اصلی می‌باشد.

این اولویت از سه جهت است:

۱-چونکه این جهاد از نوع جهاد دفاعی است و این حاکمان مرتد که دشمن محسوب می‌شوند و قدرت و سلطه را در سرزمین مسلمانان بدست گرفته‌اند شامل این احکام می‌شوند.

امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «**وأما قتال الدفع فهو أشد أنواع دفع الصائل عن الحرمة والدين فواجب إجماعا فالعدو الصائل الذي يفسد الدين والدنيا لا شيء أوجب بعد الإيمان من دفعه فلا يشترط له شرط بل يدفع بحسب الإمكان**»[1]«جنگ در جهاد دفع از سخت‌ترین مواجهه با دشمنی است که باعث دشواری و فساد در دین و دنیا می‌شوند و از هرچیزی واجب‌تر و اولی‌تر است که اجماع امت بر این امر منعقد گشته و هیچ چیزی بعد از ایمان از دفع دشمن تجاوزگر بر دین و دنیای مسلمانان واجب‌تر نیست و از هر واجبی بعد از ایمان واجب تر است و هیچ کدام از شروط جهاد (فرض‌کفایه و فرض عین) در این حالت مشروط نیست بلکه به اندازۀ توانایی این دشمن دفع می‌گردد.»

یعنی عزل و خلع این حاکمان مرتد که بر سرزمین مسلمانان حکومت می‌کنند و دین و دنیای مسلمانان را ضایع کرده‌اند بر تمام مردم فرض و واجب است.

۲-از آنجایی که این حاکمان مرتد هستند (که وجه ارتداد و دلایل شرعی بر آن گذشت) بنابراین جهاد علیه مرتدان مقدم بر جهاد با کفار اصلی می‌باشد.

۳-از آنجایی که این حاکمان نزدیک و در میان مسلمانان هستند و فتنه و آشوب‌شان نسبت به دشمن دوردست و خارجی مؤثرتر است و خداوند فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾[2]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید». بنابراین جهادکردن با این حکومت‌های طاغوتیِ مرتد از هر نظری مقدم است و بر جهاد با کافران و دشمنان دوردست اولویت دارد. چون‌که این حاکمان نزدیک‌ترند و ضرر و زیانشان بیش‌تر است و اینان شریعت خداوند را کنار انداخته‌اند و هویٰ‌وهوس خود را حاکم کرده‌اند و افکار و قوانین جاهلی را با قدرت و زور به مردم تحمیل و اعمال کرده‌اند.

لازم است که تمام این موارد برای تک تک مسلمانان توضیح داده شود و امیدوارم که بتوانیم این دلایل شرعی را بیش‌تر توضیح، شرح و نشر دهیم و داعیان راستین بیش‌تر خود را با این دید و نگرش و دلایل،

---

[1]. «الفتاوى الكبرى لابن تيمية» (٥/ ٥٣٨)

[2]. (التوبة، ١٢٣)

تربیت و تقویت کنند و آن را تبلیغ و نشر دهند تا تبدیل به مسئله و قضیهٔ اصلی امت شود و باید بدانیم که مشکل اصلی و بزرگ ملت، مشکل اقتصادی و معیشتی نیست.[1] درست است که مردم به وضعیت معیشتی اعتراض دارند و نسبت به آن نگرانند اما این همان اعتراض بنی‌اسرائیل است که گفتند: ﴿لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا﴾[2] «ما بر یک (نوع) خوراک (ترنجبین و بلدرچین) شکیبایی نداریم. از خدای خود بخواه که برای ما آنچه را زمین از سبزی و خیار و گندم و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، بیرون آورد.»

بلکه مشکل اصلی و بزرگ این است که ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾[3] «بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید.» مشکل اصلی این است که این طاغوتان، گوساله بنی‌اسرائیل (قوانین و افکار جاهلی و دست‌ساختهٔ یهود و پیروان سامری مانند دمکراسی و ناسیونالیسم و ...) را برای مردم آورده‌اند و مردم نیز جاهلانه آن را عبادت می‌کنند (به این قوانین راضی و تسلیم شده‌اند و در وضع و تصویب آن مشارکت دارند و دادخواهی و تحکیم را نزد این قوانین می‌برند)؛ این مشکل اصلی است که مردم از توحید و وحدانیت الله واحد و أَحَد دور گشته‌اند و تحکیم شریعت خداوند را رها کرده‌اند و باید به توحید و استخلاف بازگردند و بدون شک هر گاه این مشکل اصلی رفع شد و دست این طاغوتان مرتد از بیت‌المال مسلمانان کوتاه شد و طرفداران و همکاران دزدشان عزل و تبعید شده و نابود گشتند؛ مشکلات اقتصادی و معیشتی مشکل ساده‌ای خواهد بود که به راحتی حل خواهد شد. اما اگر مردم به این سیستم‌های حکومتداری جاهلی و کفری راضی شوند و در انتخابات و پارلمان و نهادهای مربوطه مشارکت کنند تنها طاغوتان و حاکمان مرتد و سارقان بیت‌المال را جابه‌جا می‌کنند و هرگز نه مشکل معیشتی و نه هیچ مشکل دیگری حل نخواهد شد، بلکه ممکن است بدتر شود.

---

[1] .[البته همان‌طور که مشخص است در اکثر کشورهای اسلامی این مشکلات اقتصادی و معیشتی نیز ناشی از حاکم نبودن شریعت و قوانین مالی شریعت اسلامی است و به خاطر این است که این طاغوتان حاکم بر سرزمین‌های اسلامی به خاطر ماندن در حکومت، بیت‌المال مسلمانان را به عنوان باج به کفار می‌دهند تا حمایت آن‌ها را جلب کنند و ... و بنابراین علما و داعیان راستین می‌توانند با دلایل شرعی و دلیل از واقع، همین اوضاع معیشتی را که مشکل اصلی و قضایای روزمرهٔ مردم عوام است را با درایت و آگاهی به قضیهٔ وجوب حاکم کردن شریعت و قوانین شرعی پیوند داده و این قضایا را برجسته‌تر کنند. و ماموستا کریکار بارها در سخنرانی‌هایش با عبارت "نان و امان" به برجسته کردن این مسئله اشاره می‌کند. (مترجم)]

[2] . (البقرة، ٦١)

[3] . (الأعراف، ١٣٨)

حکم شارع در مورد قوم مغول(تاتار [1])

قبلاً ذکر شد که مناط[2] و مبنای حکم کفر برای حاکم مرتد از چند جهت است:

وقتی خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ « هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند.» دربارۀ سلطه سخن می‌گوید و این حکم کفر ۵ گروه را دربرمی‌گیرد:

۱-کسانی که حکمرانی به شریعت الله را ترک کرده‌اند.

۲- کسانی که قوانینی مخالف شریعت الله وضع و تصویب می‌کنند.

۳-کسانی که قوانین مخالف شریعت الله را تنفیذ و اجرا می‌کنند.

٤-کسانی که با قوانین مخالف شریعت الله قضاوت و داوری می‌کنند.

۵- کسانی که آزادانه شکایت و دادخواهی را پیش قاضی و دادگاهی می‌برند که قضایا را با قوانین مخالف شریعت الله فیصله می‌دهد.

در اینجا از شبهه‌ای سخن می‌گوییم که کسانی از سخنان امام ابن‌تیمیه[3] در مورد حکم تاتارها ایجاد نموده‌اند.

امام ابن‌تیمیه در مورد حکم تاتارها قاعدۀ بسیار مهمی بنا می‌نهد که امام ابن‌قیم نیز در مواضعی از کتابهایش به تفصیل، به آن پرداخته است؛ این قاعده در مورد این‌که حکم شرعی چگونه صادر می‌گردد عبارت است از: «**وهذا مبني على أصلين: أحدهما المعرفة بحالهم. والثاني معرفة حكم الله في مثلهم**»[4]«حکم در مورد تاتارها بر دو اصل استوار است: ۱- شناخت وضعیت، افکار، نگرش، مواقف و استراتژی تاتارها ۲- شناخت حکم خداوند در مورد امثال تاتارها» یعنی آیا وضعیت و حکم آن‌ها مانند مرتدانی است که

---

[1]. (در غرب آسیا و اروپا از قرن هفتم هجری به بعد به همۀ اقوام مغول و ترک تشکیل دهنده سپاه چنگیزخان و اخلافش تاتار می‌گفتند.)

[2]. (مناط: علت حکم شرعی؛ مثلا می‌گوییم فلان شخص مست است حکم مستی شامل او شده، در اینجا می‌گوییم علت این حکم چیست؟ مستی است، به چه چیزی مست شده؟ با شراب، این‌که شخص شراب خورده و مست شده، بنابراین حکم شرعی‌ای که بر شرابخوار صادر شده شامل این شخص نیز می‌شود به عبارت دیگر علت محکوم بودن این شخص (به حکم‌شرعی شرابخوار)، شراب خوردن است؛ همچنین هر گاه از کلمۀ "حکم" حاکم استفاده نمودیم منظور سلطۀ سیاسی است و امروزه این مفهوم بیش‌تر روشن شده به این صورت که سلطۀ سیاسی شامل: سلطۀ قانونگذاری (قوۀ مقننه) پارلمان، و سلطۀ تنفیذی (قوۀ مجریه) دولت یا حکومت، و سلطۀ رسیدگی به شکایات و حل مسائل حقوقی مردم(قوه قضاییه-دادگستری) است.)

[3]. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۵۰۹-۵۵۳)

[4]. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۵۱۰)

ابوبکرصدیق رضی‌الله‌عنه با آنان جنگید است یا مانند یاغیانی است که علیه حکومت اسلامی انقلاب و شورش می‌کنند، که امام ابن‌تیمیه در حدود ۵۰صفحه تفصیلاتی از این موضوع بیان می‌کند.

زمانی که علمای جهادی به بیان دیدگاه اهل‌سنت‌وجماعت در مورد جهاد می‌پردازند از این موضوع نیز سخن می‌گویند که انقلاب علیه حاکم مرتد در مکان و زمان و شرایط مناسبش بر مسلمانان فرض و واجب است، عده‌ای که احکام شرعی و موقعیت موجود را درک نکرده‌اند یا به بهانهٔ منافع شخصی‌شان یا به گمان این‌که مانع ایجاد فتنه و کشتار شوند(در دید برخی از این افراد هر کشتاری فتنه به شمار می‌آید)، برای جهاد نکردن با حاکم مرتد عذرتراشی می‌کنند و می‌گویند "این مرتدانی که در سرزمین مسلمانان حاکم هستند شامل وصف و حکم کفار اصلی خارجی مانند تاتارها نمی‌شوند، چون که آنان بیگانه بودند از آن‌طرف مرزهای سرزمین‌های اسلامی بر دولت و ملت اسلامی هجوم آوردند اما این حاکمان از اهالی خود سرزمین‌های اسلامی هستند و با آنان فرق دارند"

با توجه به این‌که این شبهه مخالف حکمی است که شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در بخش مذکور از کتابش بیان داشته است ما این شبههٔ آنان را (که می‌گویند نباید این فتوای امام ابن‌تیمیه را بر حاکم مرتد سرزمین اسلامی جاری کرد چون که تاتارها بیگانه‌اند.[1]) را از نظر شرع مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱-حکم شرع در مورد حاکم مرتد، نصوص دالِ مستقلی دارد بنابراین نباید با مواقف و احکام دیگری درآمیخته شود. مانند حدیث عباده‌بن‌صامت که ذکر کردیم که می‌گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ما را فراخواند و ما با او بر مواردی بیعت نمودیم از جمله این‌که «**وأن لا ننازع الأمر أهله، إلا أن تروا كفرا بواحا، عندكم من الله فيه برهان**»[2]«در این امر (امامت و امارت و حکومت) با آن‌ها نزاع نکنیم جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید چنان کفری که دلیل صریح شرعی بر آن دارید.»

این حدیث تمام احادیث دیگری که در این زمینه به صورت کلی وارد شده‌اند را تخصیص داده و مقید می‌کند مانند احادیثی که به "صبرگرفتن بر جور و ستم حاکمان " توصیه نموده است از جمله این‌احادیث که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ»[3]«هرکسی چیزی ناخوشایند از امیرش مشاهده کرد، پس صبر پیشه کند».

---

[1]. (مثل این‌که بگویند نباید به بشار اسد بگوییم کافر و مرتد است و علیه او جهاد کنیم، اما واجب است که با روسیه درگیر شویم و جهاد کنیم چون‌که به سرزمین ما هجوم آورده است یا آمریکا).

[2]. «صحيح البخاري» (٦٦٤٧) «صحيح مسلم» (١٧٠٩)

[3]. «صحيح البخاري» (٦٧٢٤) «صحيح مسلم» (١٨٤٩)

یا در حدیث دیگری آمده که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از والیانی که از فرامین قرآنی دور گشته‌اند پرسیدند که آیا با شمشیر علیه‌شان قیام نکنیم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلَاةَ»[1] «نه، مادامی که نماز می‌گزارند». و دیگر روایات مشابه.

همچنان که قبلا گفتیم از قواعد اساسی اهل‌سنت‌وجماعت برای صدور حکم شرعی و بررسی و تحقیق در هر مسألهٔ شرعی این است که تمام آیات و احادیثی که راجع به یک موضوع است را به دور از ناسازگاری و تناقض بین نصوص مورد مطالعه قرار می‌دهند و حکم شرعی را تنها از یک حدیث اخذ نمی‌کنند.

مانند فردی مدخلی که به خیال خودش از علوم شرعی آگاهی پیدا کرده است و به حدیث «وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ»[2] «اگر بر پشتت کوبید و اموالت را گرفت، (از امیرت) بشنو و اطاعت کن» استدلال می‌کند و بر تمام کفر و بی‌دینی‌هایی که در عربستان سعودی رخ می‌دهد صبر می‌گیرد و ساکت است. علاوه بر سرقت‌های کلان از بیت‌المال مسلمانان که روزانه حدود ۱۶ میلیون بشکه نفت را می‌دزدند و از آن طرف نیز مالیات و عوارض بر مردم تحمیل می‌کنند. پس حدیث عباده‌بن‌صامت دو نکتهٔ مهم در این باب را برای ما روشن می‌سازد و دیگر احادیث کلی را به آن مقید می‌کند: ۱-"إلا أن تروا كفرا بواحا" «جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید» ۲-"عندكم من الله فيه برهان" «کفری که دلیل صریح بر آن دارید».

بنابراین طبق منهج اهل سنت و جماعت باید تمام نصوص با هم مورد بررسی قرار گیرند و برای همین است که امام بخاری بعد از نقل احادیث ابن‌عباس در باب دوم کتاب الفتن در صحیح بخاری حدیث عباده‌بن‌صامت را آورده که اشاره به این موضوع داشته باشد که تا چه حدی صبر کنیم و چه وقت شورش کنیم. برای کسی که خواهان دلیل شرعی باشد این موارد او را کفایت می‌کند.

۲-همچنین دومین مطلب در رد این شبهه این است که ما در شرع مطهر هیچ نصی نداریم که میان احکام جاری بر کافر هم‌وطن و کافر خارجی تفاوت قائل شده باشد؛ خداوند مستقیم و آشکار به سیدنا نوح علیه‌السلام فرمود: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾[3] « فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن

---

[1]. «صحیح مسلم» (۱۸۵۵)
[2]. «صحیح مسلم» (۱۸۴۷)
[3]. (هود، ٤٦)

آگاه نیستی (که درست است یا نادرست) از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون).»

یعنی چون کافر شده پس ذاتِ وجودش و همراهی‌اش با شما چیزی ناشایست است.

یا در مورد سیدنا ابراهیم می فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾[1] «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که به او گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همه‌ی راهها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد).»

یعنی نه به خودتان باور داریم نه شخصیت و مقام‌تان و نه به قوانین، افکار، جنبش و نه به الهه‌هایتان از هواوهوس، افکار و سیستم و هر چه آنچه به جای خداوند قرار داده‌اید.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً﴾[2] «براستی که کافران پیوسته برای شما دشمنی آشکارند»

منظور از این آیات این است که دشمنی بین مسلمانان و کافران مربوط به صفت کفر است و حکم شرعی نیز بر اساس همین صفت صادر شده نه بر اساس صفت وطنی یا خارجی بودن شخص کافر.

این دشمنی با کفار نیز که بر مسلمانان واجب است بر اساس آشکارشدن کفر صریح است و دیگر ربطی به این ندارد که این کفر صریح از چه کسی سرزده فرزند شخص است یا از اقوام اوست یا از طایفه و عشیرت اوست. علت صدور این حکم شرعی فقط صفت کفر است و بس؛ نه صفات دیگر او. همچنین مجازات کافر وابسته به دچار شدن شخص به صفت کفر است و بس؛ نه چیزهای دیگر، مثلا شخص مسلمانی دچار گفتاری کفرآمیز شده و سخنی کفرآمیز بر زبانش جاری شد، به این مربوط نیست که آیا این شخص کورد

---

[1]. (الممتحنة، ٤)

[2]. (النساء، ١٠١)

است یا ترک یا فارس یا عرب؛ و این گفتار یا کردار کفرآمیز علت حکم شرعی و مجازات شرعی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»[1] «هرکسی دینش را عوض کرد (مرتدشد) او را بکشید»؛ علت مجازات کشتن "عوض‌کردن دین است" یعنی کافرشدنش بعد از مسلمانی، و این همان علت حکم شرعی است که "مناط" نام دارد.

بعد از بیان آنچه گذشت، درمی‌یابیم حکم کفری که مجازات کشتن به دنبال دارد و اعمالِ مجازات کشتن بر کسانی که با منع اجرای احکام شریعت در بلاد اسلامی کافر شده‌اند، برای کافر وطنی یا خارجی یکسان است. این که ارتش آمریکا مانع تحکیم شریعت شود یا نیروهای امنیتی که از خون و نژاد مسلمانان آن سرزمین هستند فرقی ندارد، چه رئیس جمهور آمریکا باشد چه رئیس‌جمهور هم خون و نژاد سرزمین مسلمانان باشد. هر حاکمی که بر سرزمین اسلامی حاکم باشد و به قوانین مخالف شریعت حکومت کند دچار کفر بواح شده و کافر است چه از خارج کشورهای اسلامی آمده باشد مانند جورج بوش یا به قدرت شمشیر و زور حاکم شده مانند تاتار یا از فرزندان همین کشور اسلامی باشد و به هر شیوه‌ای(کودتا، انتخابات، حکم موروثی و..) حاکم شده باشد؛ چونکه مناط کفر او را دربرمی‌گیرد و صدور حکم در هر کدام از این شرایط یکسان است هر کسی اهل منطقه‌ای مسلمان باشد و سپس کافر شود دیگر خویشاوند و دوست و محبِ مردم مسلمان آن منطقه نیست.

برای مثال، -سبحان‌الله- مسلمانان افغانستان که اکثرا بی‌سواد هستند در زمان حکومت حامدکرزای در سالهای شروع اشغالگری آمریکا از ۲۰۰۱ به بعد؛ وقتی فردی به نام "عبدالرحمن" از اهالی کابل نصرانی(مسیحی) شد خانوده‌اش او را از خانه بیرون کرده‌اند و گفتند ما او را قبول نداریم سپس اهل آن محله او را از محله‌یشان بیرون کردند و گفتند که حق ندارد از محلهٔ ما عبور کند سپس اهل آن شهرک او را بیرون انداختند سپس افراد زیادی از اهالی شهر تجمع کردند و او را تهدید به قتل کردند. و قضیه بزرگ شد تا حدی که خانم کاندولیزارایس وزیر امورخارجهٔ وقت آمریکا دربارهٔ این حادثه سخن گفت، مردم به سخنانش هیچ اهمیتی ندادند، سپس برلسکونی رئیس وزرای وقت ایتالیا به قضیه وارد شد، اما مردم مانع شدند و اعلام کردند که اگر برلسکونی او را دوست دارد او را به کشور خودش ببرد، چون‌که این شخص دیگر از ما نیست، سپس آنجلا مرکل مستشار آلمان به قضیه وارد شد و اعلام کرد این مسئلهٔ بزرگی است و قابل قبول

---

[1]. «صحيح البخاري» (٦٥٢٤)(٢٨٥٤)؛ «سنن ابن ماجه» (٢٥٣٥)؛ «سنن أبي داود» (٤٣٥١)؛ «سنن الترمذي» (١٤٥٨)؛ «سنن النسائي» (٤٠٥٩)؛ «مسند أحمد» (٢٢٠١٥).

نیست و پارلمان افغانستان به این هدف تشکیل شده که از حقوق بشر دفاع کند، که خود اعضای پارلمان افغانستان سخنانش را رد کردند؛ اعضای پارلمانی که توسط اشغالگران نمایندهٔ پارلمان شده بودند!! که مورد تایید و رضایت مردم نبودند؛ هیچ کشوری هم حاضر به تحویل گرفتن این شخص مرتد نبود و درنهایت به اجبار از افغانستان فرار کرد و به آلمان گریخت. این تطبیق عملی آیهٔ ﴿وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (٤٥) قالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ «ونوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم (کنعان که امواج او را فرو بلعیده است) از خاندان من است و (تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، در اصل وعده‌ی حفظ خاندان مرا داده‌ای) و وعده‌ی تو راست است (و خلافی در آن نیست) و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی (و دردل مرا می‌دانی. پروردگارا! لطفی و مرحمتی). فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است.»

خداوند این چنین جواب سیدنا نوح علیه‌السلام را داد که پسرت به خاطر ایمان نیاوردن و اهل کفر بودن از تو و قومت نیست.

وصف و صفت‌هایی فرعی وجود دارد که به طور غیرمستقیم بر حکم شرعی تاثیری آماری دارند اما حکم شرعی را تغییر نمی‌دهند مانند حکم مرتد و حکم کافر اصلی که حکم مرتد شدیدتر و سخت‌تر است، یا مانند حکم کافر حربی و غیرحربی که نزد جمهور علما به غیر از امام شافعی رحمه‌الله متفاوت است، یا مانند تفاوت کافر نزدیک و دور در حکم شروع جهاد با آنان که در قاعدهٔ سیزدهم به آن پرداختیم.

بنابراین می‌بینیم که حاکمان مرتد تمام وصف‌هایی را دارند که احکام شرعی سخت و شدید بدنبال دارد مانند وصف مرتد، کافر حربی، کافر نزدیک؛ یعنی هم مرتدند و هم کافر حربی هستند چون به مخالفت و جنگ با شریعت اسلام به‌پاخواسته‌اند و هم کافر نزدیکند برخلاف کافر اصلی که فاقد این صفات است؛ کافر اصلی است و غیرحربی و دور است.

این شبهه‌ای که در مقابل داعیان راستین جهادی مطرح شده که میان حاکمان مرتد وطنی و کافر اصلی بیگانه تفاوت قائل هستند مانند این قاعدهٔ شرعی است که می‌دانیم که هر طعام و نوشیدنی مست‌کننده حرام است سبب حرام بودن این است که مست کننده است و دیگر این‌که اسم این نوشیدنی شراب است یا الکل یا عَرَق یا ویسکی یا ودکا است یا تولید داخل و یا وارداتی است یا از یونان آمده و رنگش سفید است و یا از جایی دیگر آمده و رنگش قرمز یا ظرفیت و غلظت این یکی زیاد است و بطری‌اش بزرگ‌تر و آن یکی ظرفیت

و غلظتش کم و بطری‌اش کوچک‌تر است، چه تاثیری بر حکم شرعی دارد درحالی که حکم شرعیِ صادرشده به خاطر مست‌کنندگی نوشیدنی بوده و به هیچ چیز دیگری مربوط نیست، مادامی که صفت مست کنندگی در خوراک و نوشیدنی باشد آن طعام حرام است.

گاهی صفت‌های فرعی به حکم اضافه می‌شود مثل این‌که فردی در رمضان شراب نوشیده است این فرد هم محکوم به حکم شرعی شراب خوردن یعنی شلاق است و هم به خاطر بی‌حرمتی به ماه مبارک رمضان و مسلمانان، محکوم به مجازات تعزیری است اما اگر مست نمی‌شد شامل این احکام نمی‌شد.

پس کسی که میان کافر وطنی و کافر خارجی (درحکم) فرق قائل می‌شود مانند کسی است که میان شراب محلی و شراب وارداتی فرق قائل می‌شود.

شبهۀ دیگری که عده‌ای آن را برای جهاد نکردن با طواغیت حاکم مطرح می‌کنند این است که برای جهادکردن باید صف‌ها جدا باشند و صف ایمان با صف کفر مواجه شده باشند و هرکدام مکان مشخص جداگانه داشته باشند، یعنی مجاهدان در دیار دارالاسلام خودشان باشند و حاکم مرتد و همکارانش در دارالکفر مستقل خودشان باشند.

هرچند این شبهه در مناطق ما (کوردستان) کم‌تر مطرح است و بیش‌تر در عرب‌ها مطرح شده مخصوصا در مصری ها.

آنچه از امام ابن‌تیمیه و در شبهه قبلی مطرح شد برای رد این شبهه نیز کافی است. همان طور که از امام ابن‌تیمیه نقل کردیم امام ابن‌تیمیه فرمودند اجماع بر این است که هرگاه سرزمینی اسلامی تحت اشغال دشمن قرار گرفت جهاد بر تمام اهل آن سرزمین واجب است تا این‌که دشمن را از آنجا بیرون کنند. در راندن و بیرون‌کردن دشمن جدایی صف چگونه تحقق می‌یابد؟

دشمن داخل بلاد مسلمانان شده و سپاهیانش را در هر کوچه و محله مستقر کرده و تمام مناطق را تحت کنترل گرفته است وقتی اهالی این سرزمین از هرجا برای بیرون راندن دشمن خارج می‌شوند این جدایی صف چطور امکان‌پذیر است؛ حاکم و همفکران و دارودسته‌اش مانند سپاهیانش با مردم مسلمان درهم‌می‌آمیزد، حالت حاکمان مرتد امروزی نیز چنین حالتی است.

همچنین هر کسی برای جهاد با حاکم مرتد چنین شرطی قرار دهد باید از او طلب دلیل شرعی شود چون‌که شرطی که در قرآن و سنت نباشد چیزی باطل و بدعتی ناپسند است و الزام آور نیست و هیچ‌یک از علمای اسلام چنین شرطی را برای جهاد نگذاشته‌اند و تنها چیزی که ربطی به این موضوع داشته باشد

این‌است که ابن‌قدامه ذکر کرده که اگر دشمن بر مسلمانان هجوم آورد برای مسلمانان جایز است که به داخل قلعه‌هایشان عقب‌نشینی کنند اما نصی آشکار و روشن در مسئلهٔ حاکم مرتد وارد شده که همان حدیث عباده‌بن‌صامت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»«جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید کفری که دلیل صریح بر آن دارید».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نه در این حدیث و نه در هیچ حدیثِ دیگری جدایی صف کفر و ایمان را به عنوان شرط جهاد قرار نداده و هیچ کدام از علما نیز چنین شرطی قائل نبوده‌اند و تفصیلات قاضی عیاض و امام نووی و ابن‌حجر را بر این حدیث نقل کردیم.

اگر هم از نظر هوش و زیرکی این جدایی صف را مطرح می‌کنند در جواب می‌گوییم هشیاری و زیرکی هیچ حکمی را بر مسلمانان فرض نمی‌کند چونکه نمی‌دانیم که هوش و زیرکی چه کسی را به کار گیریم هوش و ذکاوت فلان یا فلانی یا ....

واجبات بر اساس وحی بنا شده نه بر ذکاوت و هوش انسان‌ها.

اگر بگویند مسئله، اجتهادی است می‌گوییم اگر به این مرحله برسیم که بتوان قبول کرد این مسئله، اجتهادی است، در این‌صورت نیز اهل اجتهاد، افراد و مستشاران نظامی و کسانی که کارشناس عسکری و نظامی هستند، که شرایط و موقعیت تحمیل شده را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهند و امام و عالم شرعی هرچند هم در علوم شرعی تبحر داشته باشد اما ارزیابی موقعیت نظامی پیش‌آمده که دشمن آمده و با اهل اسلام مختلط گشته است برایش ممکن نیست؛ چون‌که افرادی که مهارت نظامی دارند کارشناس میدان رویارویی و جهادند و باید اجتهاد و ادارهٔ امور در این زمینه به آنان محول شود همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾[1] « بی‌گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهایی که مردم آن‌ها را به دست شما سپرده و شما را در آن‌ها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید».

امام ابن‌تیمیه که به تفصیل در مورد "امانت" در این آیه سخن گفته می‌گوید منظور این است که هر کسی تخصص خود را حمل کند یعنی امانت فتوا به فقها و علمای شرع بازگردد و امانت تصمیم و طرح‌ریزی نظامی

[1]. (النساء، ۵۸)

و جنگ با کافران مرتد نیز به کارشناسان نظامی بازمی‌گردد که در این دوران شامل جنبهٔ نظامی و تحلیل سیاسی و جنبهٔ امنیتی و ارزیابی استراتژیکی و شناخت مراکز قدرت یا فرماندهی دشمن و ... است.

پس ابتدا باید از لحاظ و جنبهٔ شرعی نیز مطمئن شویم که این انقلاب، انقلابی شرعی و مشروع است و علیه حاکمی مرتد می‌باشد که مشروعیتش را از دست داده است. سپس کیفیت اجرای این انقلاب امری نظامی است جوانب امنیتی و مطالعات استراتژیکی و شناسایی مراکز قدرت دشمن و تعیین وقت شروع و مراحل انقلاب که به تخصص‌های دیگری باز می‌گردد که تحلیلگران سیاسی و پژوهشگران و محققان عرصه سیاست و تحلیلگری نقاط ضعف و قوت دشمن و .. را شامل می‌شود و تمام این بخش‌ها باید در این انقلاب علیه حاکم مرتد مورد نظر باشد و هرگاه این توانایی وجود داشت سپس هرکس در بخش تخصصی و مربوط به خود به فعالیت مشغول خواهد شد تا انقلاب به هدف برسد. اما اگر عضو یا اعضایی از گروهی جهادی آمادگی شرعی و نظامی و سلاح و ... داشتند اما فرمانده و امیری عام نداشتند و یا فعالیت جمعی هماهنگ -مانند حالت قبل-نداشتند و به انقلاب و عملیات مسلحانه اقدام کنند؛ منظور ما چنین حالتی نیست؛ و اگر کسانی این ظرفیت و استعداد را داشتند و بدون امیر و فرمانده‌ای عام هم دست به اقدامی انقلابی زدند جایز است و مشکل شرعی ندارد، همان‌طور که شیخ حسن ایوب در باب جهاد می‌گوید اگر کسی نارنجکی به دست گرفت و به تنهایی رو به دشمن رفت و می‌دانسته که کشته خواهد شد این شخص شهید است و احکام شهید بر او جاری خواهد شد.

فعالیت و عملیات فردی در ذات خود کاری نیکوست اما متکامل و مقصود نیست و راندمان بالایی ندارد چون‌که نمی‌توان تغییری اساسی و بزرگ یا انقلابی همه جانبه را بر آن بنا نهاد[1]؛ و این عملیات‌های فردی برای تغییر واقع موجود و راندن قدرت و هجوم کفار(خارجی) و عزل حاکم مرتد ممکن نیست، بلکه برای چنین هدف و آرمانی فعالیت دسته جمعی امتی عقائدی نیاز داریم امتی که آموزش‌های لازم شرعی و نظامی را فراگرفته و دوره‌های إعداد و تدریب و تمرین را گذرانده‌اند و خود را برای خداوند خالص گردانیده و برای تحکیم شریعت عزم جزم کرده‌اند و مهارت شرعی کسب کرده‌اند و احکام شرعیِ مربوط به حاکم مرتد،

---

[1].[برای کیفیت ساماندهی و افزایش راندمان، و بهره‌برداری راهبردی از دستاورد چنین اقدامات و عملیات‌های فردی به‌طوری که موجب تغییر اساسی یا مقدمه‌ای برای انقلابی بزرگ و تغییر واقع امت شوند و همچنین دیگر مسائل مربوط به این نوع عملیات‌ها می‌توانید به" کتاب "دعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی" (نوشته شیخ‌ابومصعب‌سوری) و به بخش "نظریهٔ نظامی دعوت‌مقاومت اسلامی" و قسمت"تراکم‌تصاعدحسابی‌عملیات‌های فردی مجاهدین" مراجعه کنید. که مختصر کتاب مذکور به زبان‌فارسی ترجمه شده است.]

سربازان و همکارانشان و شرعی بودن انقلاب‌شان را فراگرفته‌اند و همچنین در امورمالی، تجهیزات و سلاح به حدی نسبی رسیده‌اند و مواجهه و رویارویی با دشمن را مورد بررسی قرارداده‌اند و ....

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1]« در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده‌ی نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. »

امام ابن‌حزم رحمه‌الله می‌گوید: «**ویغزی أهل الکفر مع کل فاسق من الأمراء، وغیر فاسق، ومع المتغلب والمحارب، کما یغزی مع الإمام، ویغزوهم المرء وحده إن قدر أیضا**»[2]«در زیر پرچم و فرمان حاکم فاسق و گناهکار جهاد علیه کفار مشروع است چه برسد به غیرفاسق، همچنین با امیری که به زور و قدرت سلطه را به دست گرفته (به ملوک ستم نموده) جهاد مشروع است، همان‌طور که زیر پرچم و همراه با امام و خلیفهٔ با تقوا و صالح جهاد می‌شود، و اگر کسی هم توانست به تنهایی با آنان جهاد کند جایز است و مشکلی ندارد.»

بنابراین جهاد با کفار و حاکمان کافر فرض عین است مسلمان اگر تنها هم باشد باید این واجب را ادا کند، مخصوصا هنگامِ پیش آمدن فرصت مناسب برای ضربه زدن، گاهی برای یک نفر فرصتی مناسبِ کشتن یکی از سران طاغوت پیش می‌آید مثلاً پلیسی است که نگهبان پاساژ و بازار است و اتفاقاً طاغوت بزرگی از آنجا در حال عبور است و این نگهبان هم مسلح است و فرصت نیز فراهم است و آن طاغوت را می‌کشد، این نیز جهادفی‌سبیل‌الله است، در اینجا هم هیچ جبهه و جدایی صف موجود نیست و تعادل قدرت هم مطرح نیست و دو طرف نیز جمع نیستند بنابراین شرط نیست که در مقابل جمعِ زیادی از کفار حتما باید جمعی مشابه از مسلمانان باشند یا جبههٔ رویارویی موجود باشد یا اینکه تعداد افراد دقیقا مانند هم باشد؛ اگر کسی برای کسب مقام شهادت، جرأت بخشیدن به مسلمانان، ترساندن دشمن و تضعیف روحیهٔشان و واردآوردن ضربهٔ کاری به دشمن به تنهایی با آنان مقابله کرد کاری جایز و مستحب است و تشویق و ترغیب دیگران است

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾[3] «و در میان مردم کسی یافته می‌شود که جان خود را (که عزیزترین چیزی است که دارد) در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و مافیها می‌شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می‌دارد)». در این آیه بحث از یک نفر است.

---

[1]. (النساء، ٨٤)

[2]. «المَحَلّیٰ بالآثار» (٥/ ٣٥٢)[دار الفکر]

[3]. (البقرة، ٢٠٧)

در اصل ادای واجب این است که مسلمانان به صورت جمعی این مواجهه را انجام دهند تا این‌که هدف والای جهاد یعنی ﴿حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾«تا هیچ نوع فساد و فتنه [ناچارشدن مسلمانان به ارتداد] بر جا نماند، و دین ویژه خدا شود»، حاصل شود. یعنی پیاده‌سازی و تحکیم شریعت و سیادت و سَروَری شرع نیاز به نیرو، آمادگی و استعداد، روحیه و فعالیت جمعی تمام مسلمانان دارد و این هدف والا با جنگ انفرادی دست‌یافتنی نیست؛ اگر کسی عضو گروهی جهادی باشد نباید بدون اجازۀ امیر اقدامات خودسرانه انجام دهد و خودسرانه عملیاتی انجام دهد یا کسی را ترور کند چون هرج‌ومرج و نابسامانی ایجاد می‌شود خداوند متعال دربارۀ اعضا و افرادی که در پادگان‌ها و سریه‌ها فعالیتی جمعی را انجام می‌دادند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ﴾[1]« مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند و هنگامی که در کار مهمّی (چون جهاد) با او باشند، بدون اجازه‌ی وی (به جائی) نمی‌روند.»

در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم جمعی از مسلمانان با حاکمان مرتد جنگیدند و هچنین بعد از فوت ایشان بدون این‌که جبهه و سرزمین مسلمانان و جبهه و سرزمین کافران از هم جدا باشند جنگ روی داد وقتی که أسودعنسی که ادعای پیامبری نمود و بر یمن حاکم شد و سرزمین یمن و تمام مردمانش را زیر سلطۀ خود آورد فیروز دیلمی رضی‌الله‌عنه که تظاهر به طرفداری از او می‌کرد با حیله به او نزدیک شد و او را کشت درحالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حیات بودند، [2]پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز اقدام فیروز دیلمی را انکار نکرد و صحابه نیز از این کارش هیچ انتقادی نکردند، و کسی هم نگفته چرا فیروز دیلمی قبل از جدا شدن صف مسلمانان و مرتدان، این اقدام را انجام داده است. یا یزیدبن‌الولید و همراهانش بر خلیفه ولیدبن یزید هجوم بردند و او را کشتند چون‌که به فسق و بی‌دینی شناخته شده بود[3]یزیدبن‌الولید اموی است و سال ٨٦هجری متولد شد و ١٢٦هجری کشته شد به یزید سوم شناخته شده و معتزلی بوده، علیه عموی خود الولیدبن‌یزید که خلیفه‌ای فاسق و فاجر بود انقلاب کرد و خلیفه شد و خبرهایی از فسق و فجور عمویش می‌شنید و می‌شنید که دیگران را به خوردن شراب تشویق می‌کند و دانسته بود که وی در اتاقش به قرآن احترام نگذاشته بود. یزیدبن‌الولیداموی بعد از کشتن عمویش، برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد و

---

[1]. (النور، ٦٢)

[2]. «البداية والنهاية ط السعادة» (٦/ ٣٠٠به بعد)

[3]. «البداية والنهاية ط السعادة» (١٠/ ٨)

می‌خواست خلافت را بر سیستم عمربن‌عبدالعزیز بازگرداند و خطبه‌ای اولش مشابه خطبهٔ ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه و عمربن‌عبدالعزیز بود و گفت من بیعتی بر شما ندارم و شما به اختیار خودتان خلیفه‌ای تعیین کنید و من اولین کسی هستم که با منتخب شما بیعت خواهم کرد؛ در حالی که معتزلی بود.

در این‌جا هم هیچ جدایی صفی رخ نداده بود و مردم هم منتظر نماندند که تعدادشان بسیار شود و سپس به عزل این خلیفه که (به نظر آن‌ها مرتد شده بود؛ یا اگر مرتد نشده بود) به فسق و فجور تشویق می‌کرد اقدام کند.

یکی از دلایل کسانی که جدایی جبهه و صفوف را شرطی برای جهاد قرار داده‌اند این است که می‌گویند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از این‌که به مدینه هجرت کرد جهاد و جنگ را آغاز کرد درحالی که ناحیه و جبهه و صف خود را جدا کرده بودند.

اما این دلیل نیست و نمی‌توان جهادکردن را به این شرایط بست چون که هیچ دلیلی شرعی بر این نیست که مانع جهادکردن در غیر این حالت شود، همچنین دوران، دوران وحی بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با رفتار و عملاً احکام را به صحابه می‌آموخت. اما امروزه که وحی قطع شده و دین کامل شده ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[1] «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم»، اجماع امت بر این منعقد شده که اگر دشمن به سرزمینی از بلاد اسلامی هجوم آورد جهاد بر اهالی آن سرزمین فرض عین است این درحالی است که کافر و مسلمان در یک ناحیه هستند و مسلمانان به جبر و قدرت از سلطهٔ سرزمین خود عزل شده‌اند و نمی‌توانند که شهر و بلاد خود را ترک کنند و جهاد بر آنان فرض شده پس با این شرایط که دشمن داخل شهر آنان شده چطور جهاد کنند و لازم است که در همان‌جا و همان‌وقت جهاد کنند، این حاکمان مرتد هم همین‌طو با نیروهای اسکورت، واکنش سریع، ضدتروریست، نیروهای امنیتی و استخباراتی که پنجه‌های مشت طاغوت هستند در سرزمین مسلمانان و بین مسلمانان هستند؛ بنابراین شورش و انقلاب علیه حاکم مرتد تنها به وجود یا عدم میزان وسعت نیروی کافی بستگی دارد. یزیدبن‌الولید نیروی کافی در اختیار داشت و می‌توانست به داخل قصر نفوذ کند و این شورش را علیه آن خلیفه فاسق و مجرم برپا کند و این کار را انجام داد.

شرایط این انقلاب و شورش از سرزمینی به سرزمین دیگری متفاوت است و تقدیر نیروی لازم برای برپایی انقلاب‌ها بر عهدهٔ کارشناسان متخصص امور مربوطه (کارشناسان و مشاوران نظامی و جنگ‌های چریکی و استراتژیست‌ها و طراحان انقلاب و کارشناسان زمان‌بندی و تحلیگران سیاسی و نظامی و کارشناسان

---

[1]. (المائدة، ۳)

شناسایی مراکز قوت دشمن و ...) است. اگر این نیروی متخصص و دارای صلاحیت تصمیم‌گیری که هدفشان عزل حاکم مرتد و افکار و سیستم حکومتداری اوست، انقلاب علیه حاکم مرتد را اعلام کنند درحالی که با الله متعال صادق باشند مطمئناً خداوند نیز آنان را رهنمود خواهد کرد و آن‌ها را در پیمودنِ مراحل پیروزی یاری خواهد داد؛ خداوند متعال دربارۀ اصحاب که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر یاری و نصرت دین بیعت دادند فرموده است:﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾[1]« خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد. » و می‌فرماید:﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾[2]«بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمان (راستین و کارهای خداپسند) رهنمودشان می‌نماید»

اما کسانی که این جهادِ واجب را رها کرده‌اند تنها به ترک این فرض بسنده نکرده‌اند و مشغول ناامید کردن و دلسردکردن دیگران و پخش چنین شبهاتی هستند درحالی که نمی‌دانند علاوه بر همین دلسردی خودشان که مجازاتی قدری است از جانب الله، به خاطر دلسردکردن دیگران نیز مجازات خواهند شد؛ و همین که خداوند آنان را به ملحق شدن به صف مجاهدان رهنمود نکرده در ذات خود مجازاتی دیگر برای آن‌هاست، چون‌که محروم کردن‌شان از هدایت نوعی مجازات است که خداوند کسانی که حق را می‌بینند و نمی‌پذیرند را با آن سزا می‌دهد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَفْقَهُونَ﴾[3]« آنان بدین خوشنودند که با زنان خانه‌نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند. دل‌هایشان (با خوف و نفاق) مُهر زده شده است و لذا نمی‌فهمند (که عزّت دنیا و سعادت آخرت در جهاد و پیروی از پیامبر است و بس).»

یعنی این قاعدۀ عقیدتی و سنت الهی -که جهاد است- را درک نخواهند کرد چون‌که عمدا از صف جهاد بازمانده‌اند و از این فریضه شانه‌خالی کرده‌اند و خود را عقب کشیده‌اند و خود را با بهانه‌های واهی ندانستن، نتوانستن، جرأت نداشتن، عدم جدایی صفوف، وجود فسق در مجاهدان، عدم تزکیۀ مجاهدان، امارت‌طلبی

---

[1]. (الفتح، ۱۸)
[2]. (یونس، ۹)
[3]. (التوبة، ۸۷)

امرای جهاد و .... از جهاد دور کرده‌اند، بهانه‌هایی که هیچ‌کدام نزد خداوند حجت نیستند، و خداوند نیز آنان را از جهادکردن بازمی‌دارد.

همچنین خداوند کسانی را با محروم کردنشان از جهاد همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، مجازات نمود می‌فرماید: ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوّاً إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾[1]« هر گاه خداوند تو را (از جنگ تبوک) به سوی گروهی از آنان بازگرداند و ایشان (که بدون عذر در این جهاد شرکت نکردند) از تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچ گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد) چرا که شما نخستین بار به کناره‌گیری و خانه‌نشینی خوشنود شدید، پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید (و با پیرمردان و زنان و بیماران و کودکان باشید). »

سبحان‌الله! اگر انسانِ مؤمن در این آیه مؤمنانه تأمل کند این آیه مجازاتی سنگین را ذکر کرده است درحالی که بسیاری از مردم، جاهلانه از این مجازات لذت می‌برند، و این مجازات را هدیهٔ خداوند و سربلندی می‌پندارند و در خیال خود می‌گویند خوب شد که خود را در فتنه نیانداختیم و از جنگ و جهاد دوری کردیم و جهاد را فتنه می‌دانند، درحالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لاَ تَفْتِنِّي أَلاَ فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾[2]« بعضی از منافقان می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) و ما را دچار فتنه و فساد (جمال ماهرویان رومی) مساز. هان! هم‌اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتش دوزخ، کافران (چون ایشان) را فرا می‌گیرد. » و درحالی که خداوند می‌فرماید: ﴿إِلاَّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لاَ تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾[3] « اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هم می‌تواند اسلام را پیروز

---

[1]. (التوبة، ۸۳)
[2]. (التوبة، ٤٩)
[3]. (التوبة، ٣٩-٤٠)

گرداند، و همچنین شما را از بین ببرد و دسته‌ی فرمانبرداری را جانشین شما کند). اگر پیامبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد».

این شبهه که جدایی صف و سرزمین کفر و ایمان را شرطی برای جهاد قرار داده‌اند، سخنی باطل است و نتیجه‌اش ترک و رهاکردن کلی جهاد با هر دو نوعش است، مخصوصا جهاد دفع، یعنی مانند حالت این دوران، طاغوت‌ها بر ما هجوم می‌آورند عده‌ای با این بهانه از جهادکردن سر باز می‌زنند و عده‌ای دیگر با بهانهٔ ندانستن و عده‌ای با بهانهٔ نتوانستن و عده‌ای به بهانهٔ عدم جسارت و جرأت از جهاد طفره می‌روند. عده‌ای می‌گویند در این سرما امکانش نیست، عده‌ای نیز می‌گویند ما اگر به این کوه و دره و قله‌ها برویم چه کسی برایمان غذایی می‌آورد و از کجا اسلحه تهیه کنیم. اگر کسی از ما مجروح شد باید فاتحه‌اش را بخوانیم یا می‌گویند چطور ما در برابر این همه تعداد دشمن مقاومت کنیم که آموزش‌ها و مهارت‌های حرفه‌ای دارند و ائتلاف بین‌المللی هستند، هواپیمای بی‌سرنشین دارند؟ این شخص نمی‌داند با این طرز تفکر هرچه بیش‌تر فکر کند روحیهٔ خود را تضعیف و نابود می‌کند، درحالی که نمی‌داند این‌ها هم روزی با عملیات‌ها و سریه‌های ساده و کوچکی شروع کرده‌اند و به این مرحله رسیده‌اند.[1] و معلوم است یک شبه ره صد ساله رفتن ممکن نیست.

نشر شبههٔ جدایی صف و قلمرو مسلمان و کفار به عنوان شرط جهاد و دیگر شبهات واهی حول جهاد نتیجه‌ای جز ذلیلی و ذلت برای مسلمانان ندارد. اگر این شبهه در هر سرزمینی از بلاد اسلام مطرح شود و مردم نیز کورکورانه آن را قبول کنند دیری نمی‌گذرد که مسلمانی را نمی‌یابی که درمورد جهاد فکر هم بکند.

این شبهه‌ای خطرناک است و هیچ بعید نیست که با تلاش کفر خارجی، طاغوت داخلی، فریب‌کاری رسانه‌ای، خودباختگان زیر سایه، و با اِعمال زور و فشار یا صرف هزینه و بودجه و اموال، جهاد را در سرزمین‌ها تعطیل کنند؛ زیرا دنباله‌روی از چنین شبهاتی هیچ غیرت و نخوت اسلامی‌ای را باقی نمی‌گذارد.

ده‌ها سرزمین بودند که پایتخت حکم شرع و تمدن اسلامی بوده‌اند، اما اسلام در آن سرزمین‌ها خاموش شد. برای مثال اندلس ۶۰۰سال مرکز تمدن اسلامی بود در زمان عبدالرحمن سوم که حاکم اندلس بود و قصد ازدواج داشت و به دنبال دختری می‌گشت که هم حافظ قرآن باشد و هم صحیح‌بخاری را حفظ باشد، اعلام کرد هر کسی چنین دختری دارد چراغی بر سر در خانه بگذارد؛ و وقتی شهر را جست‌وجو کردند

---

[1]. (برای مثال عملیات‌های اولیهٔ گروه یەکێتی (اتحادمیهنی‌کوردستان) در صحرای گرمیان آغاز شد که دشت و فاقد کوه است و در این منطقه با سلاح کلاشینکوف به نیروهای صدام شبیخون می‌زدند، سپس کم کم دست به آرپی‌جی پیدا کردند و به ارتش و سپاه صدام حمله می‌کردند و سلاح به غنیمت می‌گرفتند.)

و نگاه کردند ۳۰۰۰ خانه چراغ دارد، یعنی ۳۰۰۰ دختر حافظ قرآن و حافظ صحیح بخاری در این شهر بود سپس شروط را محدود و سخت‌تر کرد و اعلام کرد که باید در فقه مالکی نیز استاد باشد و سپس شروط را سخت‌تر نمود که در فلان و فلان نیز استاد باشد تا این‌که میان حدود ۲۰ تا ۳۰ دختر ماند که از میان آنان یکی را انتخاب کرد.

همچنین بخارا، سمرقند، ترکستان و منطقهٔ بالکان همگی مرکز تمدن اسلامی و جهاد بودند که مورد هجوم کافر حربی قرار گرفتند و توسط آنان اشغال شدند؛ قبل از این‌که پرتغال به مناطق اندونزی هجوم ببرد تمام اندونزی که اندونزی امروزی و تمام اطرافش را شامل می‌شد مسلمان بودند و ٦٠٠ سال مغول‌های مسلمان در هندوستان حکومت اسلامی کردند، آخرین سلطان استان پاتانی در جنوب تایلند حکم شریعت را در کشورش اجرا می‌کرد، جنوب فلیپین میندانائو و جنوب تایلند استان پاتانی و سنگاپور و مالزی همگی یک کشور بودند و تحت یک حکومت بودند و بعد از این‌که به خاطر جغرافیای منطقه از هم جدا شدند هر کدام نیز امارتی مستقل داشت که به شریعت اسلامی حکم می‌کرد، ولی اکنون چه وضعیتی دارند!؟!!

سرانجام طبیعیِ این گونه شبهات شیطانی و افکار انحرافی باعث انحطاط حکومت‌های اسلامی می‌شود؛ پرتغال و هلند و سپس انگلیس و بعدها ژاپنی ها این مناطق را به اشغال خود درآوردند و بعدها انگلیس به هندوستان و عراق و شام و سپس شمال مصر هجوم بردند و فرانسه شمال مغرب را اشغال کرد که شیخ عبدالکریم خطابی حرکتی جهادی عظیم را علیه آنان آغاز کرد که از بزرگ‌ترین حرکت‌های جهادی ضد استعماری در کشور مغرب بود که مسلمانان از آن آگاهی ندارند که بعدها فرانسه با فریب‌کاری این طایفهٔ متعفن پادشاهان مغرب، زنجیرهٔ طاغوتی را پیش آوردند تا همچنان تحت اشغال آنان باشد.

این سرزمین‌های اسلامی که تحت اشغال قرار گرفت با این شبهات و اشباهش از بین رفتند. در بعضی سرزمین‌های اسلامی مانند هندوستان فتوا صادر شد که نباید با انگلیس جهاد شود چون اهل کتاب هستند یا در مصر فتوا داده شد که این‌ها اولی‌الامر هستند و به این سرزمین آمده‌اند و حکم را بدست گرفتند و خداوند نیز فرموده: ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید»؛ شیخ رشید رضا در تفسیر المنار این شبهات را آورده و تأثیر منفی و سلبی آن شبهات را در آن زمان ذکر کرده است. به همین دلیل است که امام

عمر رضی‌الله‌عنه فرموده است: آنچه دین را از ریشه درمی‌آورد جدل منافق با استدلال به قرآن است.[1] مانند امروزه که کسانی را می‌بینیم که به نظر نمی‌آید منافق باشند، اما جدال‌شان جدالِ منافقین است.

هر فقیه، ماموستا، داعی و امام جماعتی با این شبهات واهی به منظور یاری و بقای حکومت حاکمان مرتد، مردم را از جهاد باز دارد و مجاهدان را دلسرد کند هیچ شکی در کفرِ چنین شخصی نیست، از امت اسلام خارج گشته و دین ندارد و حکم شرعی‌اش همان حکم طاغوتی است که یاری‌اش داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾«و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان (کافران)خواهد بود».

شبهۀ دیگری که برخی مطرح می‌کنند و شرطی برای جهاد قرار می‌دهند این است که می‌گویند باید حاکم و دارو دسته و طرفدارانش از مسلمانان جدا شده باشند.

این واقعیتی است که رخ داده سربازان و پلیس، مراکز و پادگان مخصوص به خود را دارند، مراکز امنیتی-اداری، نظامی، یونیفرم و کارت هویت جداگانه دارند، نشانه و مارک مخصوص دارند که با لباس‌هایشان اصناف و درجه و وظائفشان شناخته می‌شود.

اما اگر در حالت درگیری با مسلمانان درهم‌آمیخته‌اند یا برای استخبارات و جاسوسی به میان‌شان رفته‌اند یا نیروی مخفی مسلمانان در بین آنانند یا به اجبار در صف آنان قرار گرفته‌اند یا ... این قضیه‌ای جداگانه است که در این حالت این مسلمانان از دو دسته خارج نیستند ۱-در ظاهر مانند کفار هستند که جنگیدن با آنان هیچ مانعی ندارد همان‌طور که امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «هر کس (از مسلمانان) که همراه آنان(کفار) با اکراه برای جنگ بیرون آورده شده، بر اساس نیّتش محشور خواهد شد؛ و بر ماست که با همۀ لشکر دشمن جنگ و قتال کنیم، زیرا فردِ مُکرَه از غیرِ مُکرَه قابل تشخیص نیست. و در حدیث صحیح از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ثابت شده است که می‌فرماید: «يَغْزُو هذا البيتَ جيشٌ من الناس فبينما هم بِبَيْدَاءَ مِنَ الأَرْضِ إذا خُسِفَ بهم» «لشکری از مردم برای هجوم به این خانه (کعبه) حرکت می‌کنند؛ پس در حالی که در بیابانی از زمین هستند، ناگهان زمین آنان را در خود فرو می‌بَرَد.» گفته شد: در میان آنان کسانی هستند که افرادی بازاری و کسانی که از آن‌ها نیستند. پیامبر فرمود: «يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» «آنان برحسب نیت‌شان برانگیخته خواهند شد.» - تا اینجا که می‌گوید: - خداوند لشکری که می‌خواستند حرمت کعبه را بشکنند - چه کسانی که به اجبار برده شده بودند (مُکرَه) و چه کسانی که اختیاری رفته بودند- را به طور کلی نابود کرد در حالی

[1]. «جامع بيان العلم وفضله» (۱۸٦۷)«ثلاث يهدمن الدين: زلة العالم، وجدال منافق بالقرآن، وأئمة مضلون»

که علم و قدرت این را دارد از یکدیگر جدایشان کند هرچند با آنان بر اساس نیت‌شان تعامل خواهد کرد، پس چگونه بر مؤمنان مجاهد لازم باشد که میان فرد مُکرَه و غیر مُکرَه تمایز بگذارند، در حالی که از واقعِ حال آنان آگاهی ندارند؟ بلکه اگر شخصی ادعا کند که با اکراه خارج شده است، این ادعا به صرف گفتار پذیرفته نمی‌شود؛ چنان‌که روایت شده است: عباس‌بن‌عبدالمطلب هنگامی که در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: «ای رسول الله! من با اکراه بیرون آمده بودم.» رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «**أما ظاهرك فكان علينا، وأما سريرتك فإلى الله**» «تو در ظاهر بر ضد ما هستی و پنهانی‌ات و درونت را نیز خدا می‌داند.».»[1]

همچنین در ادامه امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «ما نمی‌توانیم کسانی که اجبار شده‌اند را بشناسیم و جدا کنیم، اگر مطابق شرع خداوند آنان را کشتیم صاحب اجر و پاداش هستیم و معذور، و آنان نیز که در روز قیامت زنده خواهند شد بر اساس نیت‌هایشان مورد محاسبه قرار می‌گیرند، اگر کسانی که ناچار شده‌اند در راه سروری و سیادت شرع کشته شوند نه خودشان و نه نیت‌هایشان از مجاهدان و نیت‌هایشان بزرگ‌تر نیستند که کشته می‌شوند.»[2]

نکته: شروط إکراه و إجبار که در شرع از صاحبش سلب مسئولیت می‌کند اغلب در همدستان و همکاران و یاوران طواغیت وجود ندارد؛ **به اجماع علمای اسلام جایز نیست در حالت إکراه، مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد حتی اگر زیر امرِ امیری مسلمان باشد** زیرا روح قاتل نزد خداوند بهتر از روح مقتول نیست، کشتن مسلمان در حالت اکراه جایز نیست، چه برسد این‌که کسی که برای بقای خود یا برای حفاظت از حزبی سکولار یا حفاظت از حاکمی مرتد و حکومت کفری‌اش یا سیستم حکومتداری غیر دینی، همفکران خودش را نشانه بگیرد و روحیه و توان خود را برای کفار علیه مسلمانان بکار بگیرد و آنان را به قتل برساند.

---

[1]. «مجموع‌الفتاوی»(۲۸/۵۳۵-۵۳۷)[«ومن أخرجوه معهم مكرها فإنه يبعث على نيته، ونحن علينا أن نقاتل العسكر جميعه إذ لا يتميز المكره من غيره. وقد ثبت في الصحيح: عن النبي - صلى الله عليه وسلم - أنه قال: «يغزو هذا البيت جيش من الناس، فبينما هم ببيداء من الأرض إذ خسف بهم فقيل: يا رسول الله، إن فيهم المكره. فقال: يبعثون على نياتهم» ... فالله تعالى أهلك الجيش الذي أراد أن ينتهك حرماته - المكره فيهم وغير المكره - مع قدرته على التمييز بينهم مع أنه يبعثهم على نياتهم فكيف يجب على المؤمنين المجاهدين أن يميزوا بين المكره وغيره وهم لا يعلمون ذلك بل لو ادعى مدع أنه خرج مكرها لم ينفعه ذلك بمجرد دعواه كما روي: {أن العباس بن عبد المطلب قال للنبي صلى الله عليه وسلم لما أسره المسلمون يوم بدر: يا رسول الله إني كنت مكرها. فقال: أما ظاهرك فكان علينا وأما سريرتك فإلى الله}.»]

[2]. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۵٤۷)[«ونحن لا نعلم المكره ولا نقدر على التمييز. فإذا قتلناهم بأمر الله كنا في ذلك مأجورين ومعذورين وكانوا هم على نياتهم فمن كان مكرها لا يستطيع الامتناع فإنه يحشر على نيته يوم القيامة فإذا قتل لأجل قيام الدين لم يكن ذلك بأعظم من قتل من يقتل من عسكر المسلمين»]

سپس اگر مسلمانان در صف لشکر کفار باشند و این دانسته شود و آنان قابل شناسایی باشند به طوری که سربازان اسلام بتوانند آنان را از کفار تشخیص دهند و جدا کنند، این حالتی است که نزد فقهاء به تَتَرُّس (سپر انسانی) مشهور است یعنی کافران خود را پشت مسلمانان پناه داده‌اند و مسلمانان را مانند سنگر و سپری جلوی خود انداخته‌اند تا تیرهای پرتاب شده به آنان برخورد کنند؛ در این حالت مجاهدان نباید جنگ را متوقف کنند، زیرا کفار این مسلمانان از ریش‌سفیدان و علما و مردم عوام ... را سپرِ انسانی برای خود قرار داده‌اند تا مجاهدان عقب‌نشینی کنند یا جنگ را متوقف کنند یا مجاهدان را دچار تشویش و سراسیمگی و دودستگی کنند و جنگی روانی راه بیاندازند یا این‌که مسلمانان را با مسلمانان بکشند چون‌که وقتی مجاهدان تیراندازی کنند ابتدا تیرها به مسلمانان برخورد می‌کنند و این‌چنین مسلمانان را سپری در مقابل مجاهدان قرار می‌دهند. در زمان قدیم اولین بار طرفین تیراندازی می‌کردند سپس جلوتر که می‌آمدند از نیزه استفاده می‌کردند و در مرحله‌ای که صف‌ها درهم می‌آمیختند از شمشیر استفاده می‌کردند؛ و دشمن نیز مسلمانان را سپر انسانی قرار می‌دادند تا تیرها به آنان بخورد و شهادتین بگویند و مجاهدان در طرف مقابل بشنوند و باعث سراسیمگی در آنان بشود. در این دوران نیز همین‌گونه است بعضی اوقات جبهه‌ای درست می‌کنند و مسلمانان (غیر نظامی) را در خط مقدم قرار می‌دهند تا مجاهدان به آن قسمت تیراندازی نکند و به آن نقطه هجوم نبرند و کفار نیز از جایی دیگر به مجاهدان حمله کنند. امام ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: «حتی اگر در سپرِ انسانی که دشمن از مسلمانان درست کرده افراد صالح و با تقوای مشهور بود و امکانش نبود که بدون کشتن آن‌ها به سربازان طاغوت دسترسی پیدا کرد جایز است که این مسلمانان کشته شوند، علما بر این اتفاق دارند که اگر کفار مسلمانان را سپر انسانی برای خود قرار دادند؛ و مجاهدان پیش‌بینی این موضوع را داشتند که اگر از کشتن مسلمانان خودداری کنند دشمن بر آنان پیروز خواهد شد و دیگر سرزمین‌های اسلامی را تحت اشغال در خواهد آورد جایز است که همهٔ آنان را تیرباران کنند اما به نیت کشتن سربازان طاغوت؛ و اما اگر ترس پیش‌روی کافران وجود نداشت بر اساس قول دوم علما باز نیز جایز است که همهٔ آنان تیرباران شوند هر کس از مسلمانانی که سپر انسانی شده‌اند کشته شوند، شهید هستند چون‌که ظاهر بر این است که آنان نیز در راه خدا کشته شده‌اند و بر اساس نیتش محشورخواهد شد کشته‌شدن مسلمانی که سپرِ انسانی قرار گرفته بزرگ‌تر نیست از کشته شدن مجاهدان طرف مقابل مخصوصا اگر جهاد بر مسلمانان فرض شده باشد کشته شدن مسلمانانی که سپر قرار گرفته‌اند خطرناک‌تر از کشته‌شدن مجاهدان نیست چون‌که برای مسلمانانِ طرف مقابل که دچار فتنه شده‌اند جایز نیست علیه

مجاهدان بجنگند، چون‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مسلمانان دستور داده که درجنگ فتنه شمشیرشان را بشکنند و نباید بجنگند حتی اگر کشته شوند».[1]

در اینجا نیت مهم است و باید این اقدام به نیت کشتن کفار انجام گیرد و این‌طور نیست که عده‌ای کم عقل می‌گویند به هرحال این مسلمانان که سپر انسانی شده‌اند کشته می‌شوند دیگر نیت چه اهمیتی دارد. نیت در اسلام مهم است و احکام بر آن بنا می‌شود.

بنابراین اگر مسلمانی ناچار شده بود که در صف سپاه طاغوت قرار بگیرد یا در صف نیروهای ضد تروریست باشد یا در صف پلیس‌هایی باشد که به مسلمانان حمله می‌کنند و آنان را به تهمت‌های سخیف دستگیر می‌کنند؛ اگر مجاهدی با این نیروها مقابله کند و در بین این نیروها مسلمانی حافظ قرآن مُکرَه (مجبورشده) باشد و کشته شود هیچ مسئولیتی متوجه مجاهد نیست مخصوصا این‌که اصل این است که نباید این مسلمانِ حافظ قرآن در صف مقابل می‌بود و با آنان بر مجاهدان و مسلمانان دیگر هجوم می‌آورد. و مفروض است مسلمانانی که به اکراه در صف سربازان طاغوت قرار می‌گیرند سلاح‌شان را به هر صورتی شده مختل کنند به طوری که فقط حامل سلاح باشد و چنین وانمود کند که او نیز درحال تیراندازی به هدف است درحالی که کاری نمی‌کند همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده مسلمانان باید در قتال فتنه سلاح‌شان را بشکنند، نباید عذر بیاورند و بگویند چکار کنیم و مجبوریم جلو برویم و اگر ما جلوی حملهٔ آنان را نگیریم بعضی از آن مسلمانان خود را بمب‌گذاری کرده‌اند و خودشان را بر ما منفجر می‌کنند.

این شخص مُکرَه باید بداند که روحش از روح مسلمان مقابلش نزد خداوند بهتر نیست و اصل بر این بود که چنین شخصی نباید در صف آنان و زیر پرچم کفر قرار می‌گرفت و با مرتدان همکاری می‌کرد، برای همین در هیچ حالت و به هیچ بهانه‌ای برایش جایز نیست که مسلمانان مقابلش را بکشد.

این حجت نیز که می‌گویند صف مسلمانان و صف کافران باید جدا باشد و یا دارالاسلام و دارالکفر جدا باشد تا جهاد برپا شود، حجت‌هایی باطل هستند؛ همان‌طور که بیان داشتیم ده‌ها حالت بوده و هست که

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ٥٣٧)[«بل لو كان فيهم قوم صالحون من خيار الناس ولم يمكن قتالهم إلا بقتل هؤلاء لقتلوا أيضا فإن الأئمة متفقون على أن الكفار لو تترسوا بمسلمين وخيف على المسلمين إذا لم يقاتلوا؛ فإنه يجوز أن نرميهم ونقصد الكفار. ولو لم نخف على المسلمين جاز رمي أولئك المسلمين أيضا في أحد قولي العلماء. ومن قتل لأجل الجهاد الذي أمر الله به ورسوله - هو في الباطن مظلوم - كان شهيدا وبعث على نيته ولم يكن قتله أعظم فسادا من قتل من يقتل من المؤمنين المجاهدين. وإذا كان الجهاد واجبا وإن قتل من المسلمين ما شاء الله. فقتل من يقتل في صفهم من المسلمين لحاجة الجهاد ليس أعظم من هذا؛ بل قد أمر النبي صلى الله عليه وسلم المكره في قتال الفتنة بكسر سيفه. وليس له أن يقاتل»]

مسلمانان با مرتدان و کافران و همکاران و یاورانشان درهم‌آمیخته‌اند و در هر حالتی لازم و واجب است که جهاد تداوم داشته باشد.

یکی از دلایل کسانی که شبهۀ جدایی و مشخص‌شدن صف و ناحیه و سرزمین مسلمانان و کفار را شرطی برای صحیح بودن جهاد قرار می‌دهند آیۀ ۲۵ سوره فتح است که می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ لاَ رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾[1] « اگر مردان و زنان مؤمنی را لگدمال نمی‌کردید که (در میان آنان هستند و) شما ایشان را نمی‌شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و ضرری ناآگاهانه به شما نمی‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد. دست شما را از ایشان کوتاه کرد) تا خدا هر که را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و جامه‌ی ایمانِ به اسلام را به تن او کند). اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکّه نهانی ایمان آورده‌اند) از یکدیگر جدا می‌بودند، کافران ایشان را (با غلبه‌ی شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. »

حال بررسی می‌کنیم که آیا استدلال به این آیه برای شبهه‌ای که مطرح می‌کنند صحیح است یا نه؟

منظور از آیه روز حدیبیه است که اگر در آن روز با اهل مکه جنگ می‌کردید ممکن بود بعضی از مسلمانان مقیم مکه را بکشید و این چنین صف مسلمانان زیانمند می‌گشت و شما نیز دچار غم و اندوه و پریشانی می‌شدید. عده‌ای به این آیه برای شبهۀ مذکور استدلال می‌کند که درهم بودن مسلمانان و کافران مانع جهاد با کافران است و عذری برای جهاد نکردن است چون‌که احتمال کشته‌شدن مسلمانان مقیم در میان کافران وجود دارد.

معلوم است که عمل‌کردن به این شبهه منجر به الغای جهاد می‌شود مخصوصا در دوران ما طبق این شبهه هر دو نوع جهاد-جهاد طلب و جهاد دفع- نباید صورت گیرد چون‌که کشوری در دنیا وجود ندارد که مسلمان در آن نباشد، از دو جهت به این شبهه می‌توان پاسخ داد:

۱- روی ندادن جنگ میان مسلمانان و کفار در روز حدیبیه فرمان قَدری خداوند بود و صحیح نیست که به قدر استدلال شود.

ابتدا به اصل این رخداد رجوع می‌کنیم:

---

[1]. (الفتح، ۲۵)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به نیت عمره به مکه رهسپار شد، اهل مکه نیز بعد از شنیدن این خبر با هم توافق کردند که مانع ورودش به شهر مکه شوند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز بعد از مشورت با اصحاب تصمیم گرفتند که با مشرکان بجنگند، در صحیح بخاری آمده است که: «... قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ، لَا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ، وَلَا حَرْبَ أَحَدٍ فَتَوَجَّهْ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَاهُ. قَالَ: امْضُوا عَلَى اسْمِ اللهِ»[1] «ابوبکر رضی‌الله‌عنه گفت: " ای پیامبرخدا شما به امید زیارت خانهٔ خدا تشریف آورده‌اید و قصدت این نبود که جنگ کنی و کسی را بکشی، شما راهت را ادامه بده و ما نیز در رکاب شماییم هرکسی خواست مانعتان شود ما با او خواهیم جنگید؛ "پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «به نام الله حرکت کنید»»؛ و با این تصمیم و اراده به حرکت‌شان ادامه دادند و پس از مدتی که پیش رفتند شتر آن حضرت که اسمش "قصواء" ایستاد و خود را بر زمین افکند. و یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفتند: حَلْ حَلْ! امّا شتر آن حضرت از جای برنخاست. گفتند: خلأت القصواء! قصواء از رفتن بازایستاده! پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم‌فرمودند: «مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنَّهَا حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللهِ إِلا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا».». «قصواء از رفتن بازنمانده! و چنین عادتی هم ندارد، بلکه همان کس که فیل ابرهه را از رفتن بازداشت، این شتر را نیز بازداشته است! آنگاه فرمودند: «سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هر برنامه و شیوه‌ای را که به من پیشنهاد کنند و در آن حرمت حریم الهی را رعایت کرده باشند، از آنان خواهم پذیرفت!».»

یعنی منظورشان این بود که این امری قدری است وگرنه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و یارانش به این نیت رفتند که اگر کسی در مقابل‌شان بایستد با او بجنگند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم متوجه شد که باید بایستد چون‌که این امر قَدَری به شترش از جانب الله بوده است و این فرمان نجنگیدن است و به آن راضی است و بنابراین تصمیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز بر این شد که صلح و تفاهم را بپذیرد.

باید بدانیم که تا این‌جا آیهٔ مذکور نازل نشده است و در پایان این سلسله رخداد نازل می‌شود که به موقع آن را ذکر خواهیم کرد.

---

[1]. «صحيح البخاري» (٣٩٤٤)

سپس مسلمانان در محل اتراق‌شان بودند که در بین‌شان شایع شد سفیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که عثمان‌بن‌عفان بود کشته شده است و در این‌جا دوباره تصمیمِ پیامبر بر جنگ با قریش برگشت و از اصحاب بر جهادکردن بیعت گرفت که این حادثه به "بیعت الرضوان" مشهور است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از اصحاب بر مرگ و عدم فرار از جنگ بیعت گرفت[1] بنابراین همان‌طور که مشخص است از آن‌ها بر جهادکردن بیعت گرفت.

حادثۀ اول این بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از ایستادن شترش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به امرِ قَدَری تسلیم شد و دانست که ارادۀ خداوند بر این است که جنگی صورت نگیرد و بعد از شنیدن خبر قتل عثمان‌بن‌عفان رضی‌الله‌عنه از اصحاب بیعت گرفت که انتقام خون عثمان را بگیرند و بعدا مشخص شد که شایعه بوده است و عثمان بازگشت و پیمان صلح بین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با سهیل‌بن‌عمرو بسته شد. وآن آیه‌ای که شبهه‌پراکنان به آن استدلال می‌کنند بعد از این حوادث و امضای پیمان‌نامه صلح و خارج شدن از منطقۀ حدیبیه، نازل گشت.

نکتۀ مهم در این‌جا این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با وجود این‌که می‌دانستند مسلمانانی مستضعف در مکه مقیم هستند اما دوبار تصمیم بر جنگ با قریش گرفت. بار اول، بعد از مشورت با اصحاب بود که با آن نیت حرکت کرد که بعد از توقف شترش، نظرش عوض شد و دومین بار وقتی که خبر شهیدشدن عثمان‌بن‌عفان را شنید و از اصحاب بر جهاد و شهیدشدن بیعت گرفت به این مقصود که برای جنگ حرکت خواهد کرد.

این درحالی بود که بعضی از مسلمانان مستضعف مکه را با اسم‌شان می‌شناخت و برای رهایی‌شان دعا می‌کرد همان‌طور که بخاری روایت نموده است.[2]

بنابراین وجود این مسلمانان مستضعف در مکه مانع تصمیم و ارادۀ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مبنی بر جنگ با قریش نشد و بلکه یکی از آرمان‌ها و اهداف جهاد طبق آیات قرآن نجات این افراد مستضعف است که در مکه مانده بودند همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ١١٧ ط السلفية)

[2]. «صحيح البخاري» (٢٧٧٤)

لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً﴾[1] « چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).»

پس یکی از دلایل وجوب جهاد، آزادکردن این مستضعفان، اعم از مردان و زنان و کودکان مسلمان است. بنابراین این حکمتی است که خداوند می‌داند که آیا عدم وقوع جنگ در حادثهٔ حدیبیه به خاطر مسلمانان مستضعف مکه بود یا به‌خاطر این‌بود که در روند گفت‌وگوی جاری، پیمان صلحی روی خواهد داد که بعدها باعث فتح مکه و مسلمان شدن هزاران نفر می‌شود چون‌که تعداد کسانی که بعد از صلح حدیبیه مسلمان شدند چندین برابر مسلمانان قبل از آن بودند. بعد از عقد پیمان‌نامهٔ صلح حدیبیه اصحاب امنیت یافتند و فشار و سخت‌گیری قریش رسما متوقف شد و مردم دسته دسته به دین اسلام می‌گرویدند و اصحاب داعی نیز به سوی طوائف و عشایر عرب برای دعوت به اسلام رهسپار شدند و تعداد مسلمانان افزایش یافت و این بود که خداوند فرموده است: ﴿لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾[2]«تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد».

همچنین خداوند این صلح را فتح نامید بنابراین استدلال به این آیه مبنی بر این‌که باید صف مسلمانان و کافران جدا باشد سپس اعلام جهاد شود نابجا است؛ زیرا در این‌جا می‌بینیم که برپانشدن جنگ و جهاد با قریش در آن زمان امری قَدَری بود و نباید به قَدَر استدلال شود شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در مجموع الفتاوی بر کسانی که برای اثبات قضایا به قدر استدلال می‌کنند رد نیکویی داده است و می‌گوید: «کسی در قَدَر دارای دلیل و عذر نمی‌باشد، بلکه قَدر برای آن است که بدان ایمان آوریم و تسلیمش شویم نه به عنوان بهانه و حجت قرار داده شود. کسی که به قضاو قدر استدلال کند هم عقلش ناقص است هم دینش متناقض است؛ اگر قضاوقَدَر بهانه و دلیل باشد نباید کسانی که دچار جنایت و گناه می‌شوند مورد عتاب قرار گیرند و نباید کسی مجازات شود و نباید کسی در مال و خون قصاص شود چون‌که طبق این دیدگاه فاسد و این عقل ناقص، جنایت‌کاران و مجرمان دارای عذر و دلیل هستند چون‌که اعمالشان را با اختیار خود انجام نداده‌اند، این شخصی که قضاوقدر را بهانه و حجت قرار داده است اگر کسانی به او ستم کردند و به او و مال و ناموسش

---

[1]. (النساء، ۷۵)
[2]. (الفتح، ۲۵)

تعرض کردند نباید عصبانی شود و نباید حقش را طلب کند و نباید ظالم و تجاوزگر را ذم کند بلکه باید به این قضاوقدر تسلیم شود و ممنون هم باشد و نباید گله و شکایت کند؛ این مخالف سرشت و طبیعت و فطرت است. کسی در دنیا وجود ندارد چنین چیزی را قبول کند چون‌که در شرع و عقل دچار بن‌بست می‌شود. اگر قضاوقَدَر حجت و دلیل بود نباید ابلیس مجازات می‌شد و مورد لعن و نفرین قرار گیرد، و نباید قوم نوح و عاد و ثمود و دیگر کفار سرزنش می‌شدند، نباید جهاد با کافران جایز می‌بود، نباید حدود شرع می‌بود و بریدن دست دزد و رجم و شلاق زناکار و قصاص قاتل انجام می‌شد، و ستم‌کار و متجاوز به هیچ وجهی نباید مجازات می‌شد .... هر کسی قضاوقدر را به دلیل و بهانه‌ای برای ترک دستورات خدا و رسولش قرار دهد و از آنچه از سختی‌ها در این راه برایش پیش می‌آید ناراحت و غمگین شود ایمان را برعکس نموده و در صف کافران و ملحدان و منافقان قرار گرفته است، این حال کسانی است که به قدر استدلال می‌کند».[1]

یعنی "اگر این شتر مطابق قدر خداوند متوقف شد" کسی هم با استدلال به این قدر بگوید ما نیز نباید در این وضعیت اعلان جهاد کنیم و باید به این ظلم و ستم و تحمیل قوانین کفری و محاربهٔ شریعت و پایمال شدن مقدسات مسلمانان و حقوق آنان و به زندانی وشکنجه و اعدام‌شان، راضی باشیم و این مسائل با قضاوقدر الهی رخ داده و نباید در مقابل آن مقاومت کنیم مادامی که شتر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم طبق قدر خداوند متوقف شد؛ این الغاکردنِ تمام احکام شرعی باب جهاد است.

اگر خوب به آیه نگاه کنیم درمی‌یابیم که اختصاص‌مندی در آیه موجود است یعنی این دلیل و رخداد مخصوص حادثهٔ حدیبیه است و بس، و نباید برای حوادث و عملکرد مشابه دلیل قرار گیرد دلیل این سخن ما که می‌گوییم این آیه خاصِ این رخداد است چند مورد است:

۱-خداوند در سال ششم هجری اجازه نداد که با جنگ وارد مکه شود اما در سال هشتم هجری به این حمله و جنگ اجازه داد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدون جنگ و جدال مکه را فتح کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با سپاه و سلاح از چندین جهت به مکه هجوم آورد و مستضعفان هم‌چنان مقیم مکه

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (۲/ ۳۲۳-۳۲۶)[«وليس في القدر حجة لابن آدم ولا عذر بل القدر يؤمن به ولا يحتج به والمحتج بالقدر فاسد العقل والدين متناقض فإن القدر إن كان حجة وعذرا: لزم أن لا يلام أحد؛ ولا يعاقب ولا يقتص منه وحينئذ فهذا المحتج بالقدر يلزمه - إذا ظلم في نفسه وماله وعرضه وحرمته - أن لا ينتصر من الظالم ولا يغضب عليه ولا يذمه؛ وهذا أمر ممتنع في الطبيعة لا يمكن أحد أن يفعله فهو ممتنع طبعا محرم شرعا. ولو كان القدر حجة وعذرا: لم يكن إبليس ملوما ولا معاقبا ولا فرعون وقوم نوح وعاد وثمود وغيرهم من الكفار ولا كان جهاد الكفار جائزا ولا إقامة الحدود جائزا ولا قطع السارق ولا جلد الزاني ولا رجمه ولا قتل القاتل ولا عقوبة معتد بوجه من الوجوه ... فمن احتج بالقدر على ترك المأمور وجزع من حصول ما يكرهه من المقدور فقد عكس الإيمان والدين وصار من حزب الملحدين المنافقين وهذا حال المحتجين بالقدر»]

بودند و در سال هشتم هجری پیش از حمله، نقشهٔ کشتار مشرکین و تصرف شهر را کشیده بود همان‌طور که از تاکتیک های جنگی‌شان معلوم بود، اما در سال ششم هجری که صلح حدیبیه رخ داد نقشهٔ از پیش تعیین شده نداشت چون برای ادای حج و عمره تشریف بردند و مسلمانان مستضعف در سال ششم هجری (صلح حدیبیه) و هشتم هجری(فتح مکه) همچنان در مکه بودند و از جمله کسانی که در مکه مانده بود و هجرت نکرد ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه بود.[1]

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده که می‌گوید: هنگامی که خداوند فتح مکه را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ارزانی داشت، پیامبر از میان مردم برخاست و خداوند را حمد و ستایش کرد و فرمود: «**إن الله حبس عن مكة الفيل وسلط عليها رسوله والمؤمنين، فإنها لا تحل لأحد كان قبلي، وإنها أحلت لي ساعة من نهار، وإنها لا تحل لأحد بعدي**»[2]«خداوند مانع ورود فیل‌های ابرهه به مکه شد و خداوند به پیامبرش و مسلمانان اجازه داد که بر مکه مسلط شوند و این اقدام برای کسی قبل از من جایز نبوده(که با لشکر به مکه هجوم آورد) و برای مدت مشخصی از روز برای من حلال شد و بعد از من نیز برای هیچ کس جایز نیست (که با لشکر به مکه بیاید)».

بنابراین در روز حدیبیه سال ششم هجری که خداوند به پیامبرش اجازه نداد بر مکه هجوم ببرد و با مردم مکه جنگ کند همان خداوندی است که در سال هشتم به ایشان این اجازه را داد و شهر هم همان شهر است و مسلمانان مستضعفی که آنجا بودند همان کسانی بودند که دوسال پیش نیز در مکه مقیم بودند و همان حالت مستضعفی را داشتند و چیزی عوض نشده بود.

۲- حالت و موقف در زمان و مکان‌های دیگری روی داده که مسلمانان و کفار درهم بوده‌اند و جنگ و کشتار در میانشان رخ داده و مجازات و شکست همه را دربرگرفته و قَدَر خداوند مانع این جنگ و کشتارها نشده است آن‌طور که در صلح حدیبیه در سال ششم هجری، قَدر، مانع جنگ و کشتار شد. این دلیلی است بر این‌که شرایطی که در حدیبیه پیش آمد در تمام جنبه‌هایش مخصوص بوده و در زمان و مکانی دیگر تکرار نشده است. شاید از جنبهٔ قدری دوباره رخ دهد(و این غیب است و ما نمی‌دانیم که احتمال دارد رخ دهد یا نه) اما از لحاظ شرعی این ممکن نیست که مسلمانان لشکر و تجهیزات مجهز داشته باشند برای نجات

---

[1]. «صحيح البخاري» (٤٣١١) «قال ابن عباس: «كنت أنا وأمي من المستضعفين»»

[2]. «صحيح البخاري» (٢٣٠٢):

مستضعفان و رساندن پیام الهی و به سیادت رساندن شریعت و تبدیلش به دارالاسلام، به این حجت که در میانشان مسلمانانی مقیم هستند به بلادی از سرزمین کفار هجوم نبرند.

در این‌جا چند نمونه از چنین حالاتی که مسلمانان و کافران درهم بوده‌اند و این درهم‌آمیختگی مانع هجوم مجاهدان مسلمان نشده است:

- ابوداود و ترمذی از جریربن‌عبدالله چنین روایت کرده‌اند که می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سریه‌ای (حدود ٤٠مسلح) را به سوی قبیلهٔ خثعم فرستاد، که عده‌ای از آنها با اظهار سجده امان خواستند؛ اما کسانی که در این سریه حضور داشتند، بلافاصله آنها را کشتند. چون خبر این ماجرا به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم رسید، دستور داد نیمی از دیه را به آنها پرداخت کنند و فرمود: «أَنَا بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ يُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُشْرِكِينَ» «من از هر مسلمانی که در بین مشرکان اقامت داشته باشد، بری و بیزار هستم» گفتند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: «لَا تَرَاءَى نَارَاهُمَا» «چنانکه آتش یکدیگر را نبینند». [1] بنابراین این‌ها مسلمانانی بوده‌اند که بین مشرکان مقیم بودند و این سریه به دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر آنان حمله بردند.
- همچنین حدیث "بیداء" که بخاری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ، فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، كَيْفَ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» [2] «سپاهی به کعبه حمله می‌کند، چون به بیابانی از زمین رسیدند همهٔ آن‌ها در زمین فرو برده می‌شوند. گفتم: چگونه چنین می‌شود، در حالیکه در بین آنان افرادی هستند که به اکراه آورده شده‌اند و از آنان نیستند و گناهی ندارند؟ فرمود: اول و آخر آن‌ها -همهٔ آن‌ها- را زمین فرو می‌برد، سپس در روز رستاخیز هرکس برطبق نیت و قصدی‌که داشت مورد محاسبه واقع می‌شود و برابر نیتش از او حساب گرفته می‌شود». خداوند این سپاه را کامل نابود می‌کند درحالی که میان‌شان افرادی هستند که به اجبار آورده شدند.

---

[1]. «سنن أبي داود» (٢٦٤٥)؛ «سنن الترمذي» (١٦٠٤)

[2]. «صحيح البخاري» (٢٠١٢)

- همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «إِذَا أَنْزَلَ اللهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ»[1]«وقتی خداوند عذابی را بر قومی نازل کند همگی را دربرمی‌گیرد سپس هریک برعمل و رفتاری زنده خواهند شد که در وقت نزول عذاب بدان مشغول بودند».
- همچنین از زینب‌بن‌حجش رضی‌الله‌عنها روایت شده که می‌گوید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سوال کردم «فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ قَالَ: نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ»[2]«گفتم: آیا انسان‌های صالح هم اگر دربین‌مان باشند عذابی فراگیر همه را نابود می‌کند؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: "بله اگر پلیدی زیاد باشد» یعنی اگر پلیدی و گناه در میان مسلمانان زیاد باشد خداوند صالحان را نیز همراه با گناهکاران نابود می‌کند.
- همچنین از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «إِنَّ اللهَ إِذَا أَنْزَلَ سَطْوَتَهُ بِأَهْلِ نِقْمَتِهِ وَفِيهِمُ الصَّالِحُونَ فَيُصَابُونَ مَعَهُمْ ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ»[3]«اگر خداوند از کسانی که شایستهٔ غضب اویند غضب گرفت غضبش افراد صالح را نیز دربرمی‌گیرد سپس بر نیت و اعمالی زنده می‌شوند که بدان مشغول بوده‌اند».

این چند حدیث همگی در معنای حدیث "بیداء" هستند که ذکر شد.

وقتی با دلیل و مدرک می‌گوییم استدلال‌کردن به آیهٔ ۲۵ فرقان برای عدم جهاد در حالت درهم بودن مسلمانان و کافران صحیح نیست و این عدم فهم نصوص و جداکردن نصوص از یکدیگر است بدین معنا نیست که مسلمانان مقیم در بین مشرکان ارزش و حق و حقوق مسلمانی ندارند و خون‌شان حلال است و کشتن‌شان جایز است، بلکه مسلمان به خاطر ایمانش در هرجایی باشد خون و جان و مالش محفوظ است، و خاص بودنِ رخداد حدیبیه که فتح مکه را بعد از دو سال به دنبال داشت و همچنین دیگر دلایلی که آوردیم بر این مسئله دلالت دارد که درهم بودن مسلمانان و کافران نباید مانع جهاد با کافرانی شود که در آن ناحیه هستند و مسلمانان بین‌شان مقیم هستند هرچند مجاهدان مطمئن باشند که در این جنگ ممکن است مسلمانان نیز کشته شوند نمی‌توان جنگ با کفار و سلب حکومت و سرزمین‌ها از آنان -که مصالح بزرگی

---

[1]. «صحيح البخاري» (٦٦٩١)
[2]. «صحيح البخاري» (٣٤٠٣)
[3]. «صحيح ابن حبان» (٤٣٩٨)؛ «فتح الباري» لابن حجر (٧١٠٨)

برای اسلام و تمام مسلمانان در پی دارد- را به خاطر احتمال کشته شدن عده‌ای مسلمان که در آن مکان هستند رها کنیم.

امام نووی در "المجموع" و امام ابن‌قدامه در "المغنی" نقل کرده‌اند که این رأی جمهور علماست که جائز است مجاهدان بر کفار هجوم ببرند هرچند مسلمانانی در بین‌شان باشند چونکه مقصود مجاهدان کشتن مسلمانان نیست بلکه راندن و عزل دشمنان کافر از قدرت و حکومت است که با اسلام و مسلمانان دشمنی دارند.

این موقف شریعت در این حالات است که لازم است بین مسلمانان نشر داده شود تا هشیار باشند که اگر دارالاسلامی وجود داشت بر مسلمان لازم است که از اقامت بین مشرکان خودداری کند و اگر مسلمانان جدا نشده بودند نباید به دلیل وجود این مسلمانان یا مسجدی در آن مکان، جهاد منع شود.

به تفسیر آیه باز می‌گردیم امام قرطبی می‌گوید امام مالک رحمه‌الله فرموده اگر مسلمانان در بین کافران بودند نباید کفار دشمن تیرباران شوند به خاطر این آیه اما امام ابوحنیفه این امر را جائز دانسته است و سپس می‌گوید: «کشتن مسلمانانی که توسط دشمن به عنوان سپر انسانی قرار داده شده‌اند جایز است چون‌که جز با کشتن این‌ها، مجاهدان به دشمن دست نمی‌یابند بنابراین این مصلحت اصلی‌ای است که با جهاد بدست می‌آید بنابراین ان‌شاءالله در جایز بودن کشتن مسلمانانی که با کفار درهم هستند اختلافی نیست، چون‌که همان مصلحت اصلی و کلی را حاصل می‌کند که تمام مسلمانان را شامل می‌شود. کشتن مسلمانانی که سپر انسانی قرار داده شده‌اند مصلحتی کلی است و تمام امت را دربرمی‌گیرد اگر مجاهدان این سپر انسانی را از میان برندارند و به دشمن کافر پشت آنان دست نیابند حتما کافران مسلمانانی که سپر انسانی شده‌اند را می‌کشند و پیش‌روی می‌کنند و جرأت بیش‌تری برای تسلط بر تمام امت پیدا می‌کنند. همچنین در کشتن این سپر انسانی مصلحت قطعی موجود است که شکی در آن نیست که مصلحت تمام امت است. به همین دلیل است که علما و فقهیان فرموده‌اند نباید در این مسئله اختلاف وجود داشته باشد چون‌که مصلحتی روشن را در پی دارد مسلمانانی که سپر انسانی قرار داده شده‌اند در هر حالتی کشته‌شده محسوب می‌شوند به دست مسلمانان باشد یا به دست دشمن باشد، که مفسدهٔ بیش‌تری دارد که از این مفاسد پیش‌روی دشمن و تصرف بیش‌تر دشمن بر مسلمانان و سرزمین‌شان، یا باید سپرِ انسانی مسلمانان بدست مجاهدان کشته شوند و بر کفار دست یابند و آنان را شکست دهند و تمام مسلمانان را نجات دهند. هیچ عاقلی نمی‌گوید نباید مسلمانان سپر شده کشته شوند چون این سخن به معنای کشته شدن مسلمانان سپر شده و مجاهدان و بقیهٔ مردم و از دست رفتن حکومت و سرزمین اسلامی است؛ زیرا هیچ مصلحتی

نمی‌توان یافت که جنبهٔ منفی نداشته باشد بنابراین پذیرش جنبه‌های منفی این واقعه در پناه تحصیل مصلحت‌های کلی قابل قبول است. در این‌جا جنبهٔ منفی، کشته شدن مسلمانانی که سپر انسانی قرار داده شده‌اند توسط مسلمانان، در مقابل تحصیل مصالح اصلی و عمومی و بزرگ قابل ذکر نیست که همان شکست دشمن و جلوگیری از اشغال بیش‌تر و اسیرکردن و کشتن مسلمانانی بیشتر است».[1]

این خلاصهٔ مبحث که امام قرطبی ذکر کرده و آرای علما را در ابتدای آن ذکر نموده و بعد از آن به استدلال عقلی مستند شده برای جواب شبهه مطرح شده کافی است. چون‌که در بین علما هیچ اختلافی در حفظ ضروریات پنج‌گانه نیست (دین، نفس، نسل و نسب، عقل، مال) و در این‌که حفظ دین مقدم بر جان و مال مسلمانان است اختلافی نیست چون‌که مسلمانان جان‌شان را برای حفاظت از دین‌شان فدا می‌کنند و حفظ دین سبب فرض شدن جهاد است هر چند در راه دین شاید جان و مال مسلمانان از بین برود خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ﴾[2] « بی‌گمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند. (آنان باید) در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در (کتاب‌های آسمانی) تورات و انجیل و قرآن (به عنوان سند معتبری ثبت کرده است) و وعده‌ی راستین آن را داده است». و می‌فرماید:﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾[3] « جنگ بر شما واجب (کفائی) گشته است، و حال آنکه (بنابه سرشت انسانی) از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد».

شکی در این نیست که خسارت و دشواری که بر مسلمانان وارد شده از جمله: شکست و زیردست بودن، از دست‌دادن سلطه و حکمرانی، چیره‌شدن کفار بر آنان و حکمرانی حاکمان مرتد در بلاد اسلامی، که منجر

---

[1]. «تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن» (١٦/ ٢٨٧-٢٨٨):[«قلت: قد يجوز قتل الترس، ولا يكون فيه اختلاف إن شاء الله، وذلك إذا كانت المصلحة ضرورية كلية قطعية. فمعنى كونها ضرورية، أنها لا يحصل الوصول إلى الكفار إلا بقتل الترس. ومعنى أنها كلية، أنها قاطعة لكل الأمة، حتى يحصل من قتل الترس مصلحة كل المسلمين، فإن لم يفعل قتل الكفار الترس واستولوا على كل الأمة. ومعنى كونها قطعية، أن تلك المصلحة حاصلة من قتل الترس قطعا. قال علماؤنا: وهذه المصلحة بهذه القيود لا ينبغي أن يختلف في اعتبارها، لأن الفرض أن الترس مقتول قطعا، فإما بأيدي العدو فتحصل المفسدة العظيمة التي هي استيلاء العدو على كل المسلمين. وإما بأيدي المسلمين فيهلك العدو وينجو المسلمون أجمعون. ولا يتأتى لعاقل أن يقول: لا يقتل الترس في هذه الصورة بوجه، لأنه يلزم منه ذهاب الترس والإسلام والمسلمين، لكن لما كانت هذه المصلحة غير خالية من المفسدة، نفرت منها نفس من لم يمعن النظر فيها، فإن تلك المفسدة بالنسبة إلى ما حصل منها عدم أو كالعدم. والله أعلم»]

[2]. (التوبة، ١١١)

[3]. (البقرة، ٢١٦)

به دوری از دین و انجام کفر و شرک و گناه و دوری از آداب و رسوم اسلامی و تضعیف بنیان خانواده و صلهٔ رحم و ... شده، سبب اصلی تمام این مصیبت‌ها انحراف در مسیر توحید و جهاد بوده و انحراف از فهم صحیح ولاء و براء و ایمان و هجرت و جهاد است.

اگر تمام تاریخ اسلام را بررسی کنیم فتنه و فاجعه‌ای مثل آنچه امروزه بر مسلمانان آمده نمی‌بینیم که نزدیک است باعث مرتد شدن و شکست کلی در تمام امت از اندونزی تا مغرب شده است با تأمل در تمام سختی‌هایی که در طول تاریخ بر امت اسلامی آمده درمی‌یابیم که هیچ‌کدام‌شان مشابه آنچه حاکمان مرتد امروزه و سیستم حکومتداری کفرآمیزی که در طول این سده بر اهل اسلام تحمیل کردند بر دین و دینداری، مردم و سرزمین، قانون و حکم اسلامی، تاثیر نداشته است. فتنه و فاجعه‌ای که این حاکمان مرتد در امت اسلام ایجاد کردند بسیار بسیار بزرگ‌تر از قتل و شکنجه و زندانی‌کردنی است که علما و مجاهدان در مسیر جهاد با آن روبرو می‌شوند؛ و برای همین است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾«**[چرا که] فتنه [بی‌دینی و مرتدکردن مردم] از قتل بدتر است**».

برای مثال حرکت اسلامی (مسلحانه) کوردستان"بزووتنەوەی ئیسلامی" در کوردستان عراق را در نظر بگیرید که امروز بعضی از کادر بالای آن هم اکنون نمی‌توانند یک کلاس تجوید داشته باشند در آن زمان حافظ قرآن و حافظ صحیح بخاری داشتند و مسئول مکتب عسکری (فرمانده ستاد نظامی) داشتند و جهاد را به حق می‌دانستند و در آن شرکت می‌کردند و در راه سیادت شریعت و حفاظت از دین و مسلمانان و آزادکردن مسلمانان مستضعف و دفاع از آنان جهاد می‌شد.اما اکنون که از این جهاد غفلت شده به آسیب و زیان‌هایی که به مسلمانان کورد وارد شده تامل کنید.

در تمام دوران این حرکت در طول سال‌های فعالیتش تا زمان جهادش در برابر اشغالگران آمریکایی و بعد از آن که تحت عنوان "انصارالاسلام" علیه اشغالگری آمریکا جهاد می‌کرد، تعداد شهدا به ۲۰۰۰نفر نمی‌رسید یعنی از سال ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۵، ۲۰۰۰نفر شهید نشده بودند اما اکنون به وضعیت مسلمانان کوردستان نگاه کن که چندهزار نفر از دین برگشته‌اند و چندهزار نفر نماز را ترک کرده اند و چندهزار نفر از این کسانی که پایبند به ایمان و هجرت و جهاد بودند دوباره "أعرابی" شده‌اند.

بنا بر دید شریعت،تحمل مفسدهٔ کوچک به خاطر دفع مفسده‌ای بزرگ لازم است و تلاش برای راندن و دفع قدرت کفر و عزل حاکمان مرتد بر دلهره داشتن برای کشته و زخمی و اسیر شدن مسلمانان در مسیر جهاد مقدم است.

این قاعده و قانون شرعی است. لازم است که امت بر اساس دین اسلام گردِهم آیند و علمای اسلام قواعد و قوانین شرع را بر این نصوص و دلایل شرعی بنا نموده‌اند برای مثال قواعد فقهی بزرگ شرعی که "الضرورات تبیح المحظورات" «ضرورت‌ها حرام‌ها را مباح می‌کند»، یا "یُحتمل الضرر الخاص لدفع الضرر العام"«ضرر خاص به خاطر دفع ضرر عام تحمل می‌شود» بر مبنای دلایل و نصوص شرعی است همچنین زیان و ضررها مورد بررسی قرار می‌گیرد که "الضرر الأشد یزال بالضرر الأخف" «ضررهای بزرگ و شدید با ضررهای کوچک و سهل دفع می‌شود»؛ همچنین گفته‌اند "إذا تعارض مفسدتان رُعی اعظمها ضررا"«اگر دو موقف و مفسده پیش آمد (دفع) مفسدۀ بزرگ بیش‌تر مورد توجه است» و دیگر قواعد فقهی که علمای اسلام آن را شرح نموده‌اند و این چیزی غیر از اصول فقه است. تمام این قواعد که ذکر شد قاعده‌ای فقهی را بیان می‌کنند که عبارت است از "یختار أهون الشریین" «هنگام وجود دو شر، شرِ کوچک و خفیف انتخاب می‌شود»

در مبحث ما دو شر و مفسده وجود دارد که یکی از آن دو " کشته شدن عده‌ای مسلمانان " است اما این مسلمانان در راه خدا شهید می‌شوند و عزت و روحیۀ بقیه مسلمانان را بالا می‌برند و دشمنان می‌ترسند، و دومین مفسده تعطیل‌کردن جهاد، اما اگر "جهاد تعطیل شود" در این صورت طاغوتان از هیچ چیزی نمی‌ترسند؛ اگر تعداد نمازگزاران مساجد چند برابر شود و تعداد مساجد را ده‌ها برابر افزایش دهند چه تاثیری خواهد داشت درحالی که کلید مساجد در اختیار اوقاف طاغوتان است و خطبه‌ها از اوقاف طاغوتان تهیه و تنظیم می‌شود که امام جماعت‌های مساجد توسط وزیری مرتد که دشمن شریعت است تعیین می‌گردد. تمام این مسلمانان و مساجد به اندازۀ صد مسلمان مجاهد که برای دفاع از اسلام و مسلمانان و مقدسات اسلامی جهاد برپا کرده‌اند تأثیرگذار نخواهد بود.

امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «**وذلك أن الله تعالى أباح من قتل النفوس ما يحتاج إليه في صلاح الخلق كما قال تعالى:** ﴿الْفِتْنَةُ أَكبر مِنَ الْقَتْلِ﴾»[1] «خداوند برای اصلاح زندگی مردم به کشتن عده‌ای اجازه داده است چون‌که فتنۀ بی‌دینی از کشته شدن چند نفر، بزرگ‌تر و شدیدتر است و خداوند که می‌فرماید: ﴿الْفِتْنَةُ أَكبر مِنَ الْقَتْلِ﴾«[چرا که] فتنه [بی‌دینی و مرتدکردن مردم] از قتل بزرگ‌تر است»».

یعنی قتل هر چند کاری ناپسند است اما فتنه و فاجعه‌ای که با بی‌دینی و کفر ایجاد می‌شود بدتر و بزرگ‌تر و ناپسندتر از قتل است.

---

[1]. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۳۵۵)

آیا شما از آنچه روزانه بر مسلمانان در سرزمین‌هایشان می‌گذرد خبر ندارید؟

در این عصر تکنولوژی خبر ندارید گخ روزی نیست که در سراسر دنیا ۵۰۰۰مسلمان کشته نشود، علاوه بر تعداد بی‌شمار زندانیان و ظلم و ستمی که بر مسلمانان می‌شود، خون مسلمانان در سراسر دنیا ریخته می‌شود و اموالشان مصادره می‌شود و همهٔ این‌ها طبق قوانین حاکمان مرتد صورت می‌گیرد، و مسلمانان را -با قانون ضد تروریست در سراسر دنیا- از حق و حقوقشان منع می‌کنند و به علاوهٔ نشر جهل و نادانی نسبت به دین و نشر سیستماتیک بی‌سوادی، مدارس و دانشگاه‌ها دایر هستند و مردم مدرک دریافت می‌کنند درحالی که بی‌سوادند، وزارت بهداشت و مراکز درمانی موجودند اما بیماریها منتشر می‌شود، مراکز حفظ فرهنگ و آداب و رسوم موجود است اما زنا و فاحشه از طریق باندها و شبکه‌ها نشر می‌شود، مراکز پلیس و حراست هستند و به انجام عملیات و گشت‌زنی مشغولند اما جنایت و سرقت زیاد شده است و سرقت‌های قانونی و رشوه و اختلاس و فساد اداری انتشار یافته است و دیگر جنایات در بین مردم منتشر شده است.

آیا این همه دشمنی با اسلام و استهزا به دین و هجوم بر مسلمانان و ... را نمی‌بینید؟

آیا این همه فریب‌کاری کسانی به ظاهر ماموستا،داعی دین و کارمندان امور دینی حکومت‌ها را نمی‌بینید؟

استهزا به دین و دینداری و دروغ و فریب‌کاری را می‌بینیم که در نظام آموزش و پرورش و به عنوان مناهج درسی در مدارس و دانشگاه‌ها به نسل‌های بعدی مسلمانان تدریس می‌شود و رسانه‌ها آن را نشر و پخش می‌کنند و وضعیت چنان شده که از برخی مساجد کسانی به نام امام جماعت و داعی این کفریات و الحاد و تسلیم شدن را برای مردم تبلیغ می‌کنند که این طاغوتانِ حاکم، ولی‌امر مسلمان‌اند و این سارقان بیت‌المال امین هستند و این زناکاران پاکدامن هستند این حرامخوران انسان‌های خوبی هستند و این شرابخوران اهل عبادتند، ندیده‌اید که نماز می‌خوانند؟

می‌بینیم که تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی جامعه و دولت را این طاغوتان اداره می‌کنند و سرانجامش این است که نسلی پدید می‌آید که نادانسته هیچ پیوندی با اسلام ندارند و به مقدسات اسلام احترام نمی‌گذارد و در صف حاکمان مرتد داخل شده و به خدمتکار، سرباز، جاسوس، عمیل و نوکر آنان تبدیل شده و حاکمان او را برای رویارویی و کشتن مسلمانان و داعیان راستین بکار می‌گیرند.

چه فتنه‌ای از این‌ها بزرگتر؟!!!

کدام جنایت و فاجعه برای مسلمانان از این بزرگتر است؟!!!

که نه دینی برایشان مانده نه نان و نه حقوق و نه امانی برایشان مانده است؟!!!

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[1] «مستضعفان به مستکبران می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکّارانه‌ی شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگامی که شما به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و انبازها و همتاهایی برای او قرار دهیم. (سرانجام هر دو گروه از شدّت وحشت، نفَسهایشان در سینه‌ها حبس می‌شود) و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، بدان گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران می‌اندازیم (و ایشان را روانه‌ی دوزخ می‌سازیم). آیا به آنان جزایی جز (جزای) کارهایی که می‌کرده‌اند داده می‌شود؟»

در این گفت‌گو که در جهنم انجام می‌شود تأمل کن، که در یک مکان هستند و دو دسته‌اند مستضعف و مستکبِر، که همگی در عذابند و مستضعفان می‌گویند آن همه شعار و فریب‌کاری که شب و روز انجام می‌دادید و برنامه و جنبه‌های زندگی ما را اداره و تنظیم می‌کردید چه شد؟ شما به ما دستور می‌دادید که کافر شویم و شریک برای خداوند قائل شویم (حال چه در عبادت باشد یا در قوانین و قانون‌گذاری)؛ و وقتی که در دوزخ عذاب می‌بینند این‌گونه پشیمان می‌شوند و خداوند زنجیرها را از دست و گردن و پای کافران از هر دو دسته باز نخواهد کرد.

بنابراین این مردمی که شریعت و دین را رها کرده‌اند با ترک جهاد و سبک‌شمردن احکام شرعی و عدم تامل در آن، به دنبال برنامه و قوانین طواغیت افتاده‌اند و استضعاف بهانه‌شان است، از دچارشدن به چنین سرنوشتی که در آیهٔ فوق ذکر شد دور نیستند.

وضع چنان شده که فقط با گفتن این‌که فلان حاکم مسلمان نمانده فورا شخص را به خوارج و تکفیری‌بودن متهم می‌کند .

وقتی می‌گوییم که جهاد بخشی از دین اسلام است از ترس به اطرافش نگاه می‌کند که مبادا بازداشتش کنند سپس بر تو هجوم می‌آورد. این درحالی است که تمام آنچه ذکر کردیم و ذکر می‌شود آیات قرآن و احادیث و سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستند و راه وروش و سیرهٔ امت اسلامی در طول تاریخ است تا به امروز.

---

[1]. (سبإ، ۳۳)

هرگاه مسلمانان به توحید و جهاد بازگشته‌اند به پیروزی رسیده‌اند و کامیاب شده‌اند؛ دشمنان بزرگ و عظیمی به این امت هجوم آورده‌اند اما کفار مانند این دوران آنقدر به جوامع اسلامی نفوذ نکرده‌اند؛ نفوذی همه‌جانبه که به صورت حضوری در بلاد اسلامی هستند و سیادت و سروری و حکومت را به دست گرفته‌اند و تالیف و تنظیم و چاپ کتب و برنامه و مناهج درسی و رسانه و سایر جنبه‌ها زیرنظر آنان است چه به صورت مستقیم و چه از طریق حاکم مرتد.

علاوه بر این‌ها در امور اجتماعی مسئلهٔ طلاق و مهریه و... داخل شده‌اند و در امور خانواده‌ها نفوذ کرده‌اند امروزه با استفاده از تکنولوژی و رسانه، توجیهاتشان را از طریق موبایل به جیب جوانان رسانده‌اند؛ اهل اسلام چگونه می‌توانند در مقابل این سیل عظیم تهاجم نظامی، فرهنگی، رسانه‌ای، اقتصادی و .... مقاومت کنند، اگر به اصول دین‌شان باز نگردند و به قواعد و قوانین شریعت رجوع نکنند و به آن پایبند نشوند و صادقانه عبودیت خود را برای خداوند خالص نگردانند؛ زیراخداوند از کسانی که خود را به زور به دین آویزان کرده‌اند دفاع نمی‌کند کسانی که فقط لاف و گزاف و شعار می‌دهند که اهل نماز و روزه هستند و به گمان خودشان در قالب اسلام سیاسی برای حاکمیت شریعت تلاش می‌کنند درحالی که می‌ترسند که کلمهٔ "حکم شریعت" را به زبان بیاورند.

خداوند متعال این مردم را وقتی پیروز می‌گرداند که عقیده‌ای پاک را حمل کنند و خداوند را صادقانه به وحدانیت بشناسند و بپرستند و ولاء و براء را برای خداوند صاف و خالص گردانیده باشند و عزمشان را جزم کرده باشند با ایمان و هجرت و جهاد، زمینه را برای فعالیت جمعی امتی عقائدی مهیا کرده باشند و جنبشی شایسته که قادر بر تغییر و انقلاب واقع اجتماع باشد را تاسیس کرده باشند. این‌ها کسانی هستند که خداوند یاریشان خواهد داد و پیروزشان می‌گرداند. ﴿وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾[1] « پیروزی جز از جانب خداوند توانای دانا نیست.»

[1]. (آل‌عمران، ١٢٦)

رد شبهه شیخ آلبانی: کودتای نظامی و شورش مسلحانه بدعت است

شیخ آلبانی رحمه‌الله در کتاب شرح عقیدۀ طحاویه با تعلیقات خودش (چاپ مکتبةالاسلامیة۱۳۹۸هـ) این شبهه را مطرح می‌کند.

امام طحاوی می‌گوید: «**ولا نرى الخروج على أئمتنا وولاة أمورنا، وإن جاروا، ولا ندعو عليهم، ولا ننزع يدا من طاعتهم**»[1] «خروج و انقلاب علیه امامان و سرپرستان امورمان(مقامات سیاسی) را جایز نمی‌دانیم هرچند که ظلم و ستم کرده باشند علیه آنان دعا نمی‌کنیم و از فرمانبرداری‌شان دست نمی‌کشیم».

شیخ آلبانی در تعلیق بر این قسمت از متن عقیدۀ طحاویه می‌گوید: «**قد ذكر الشارح في ذلك أحاديث كثيرة تراها مخرجة في كتابه ثم قال: " وأما لزوم طاعتهم وإن جاروا فلأنه يترتب على الخروج من طاعتهم من المفاسد أضعاف ما يحصل من جورهم بل في الصبر على جورهم تكفير السيئات فإن الله ما سلطهم علينا إلا لفساد أعمالنا والجزاء من جنس العمل فعلينا الاجتهاد في الاستغفار و التربية وإصلاح العمل.** ﴿وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾[الأنعام: ١٢٩] **فإذا أراد الرعية أن يتخلصوا من ظلم الأمير الظالم فليتركوا الظلم.**» «شارح کتاب(ابن‌ابی‌العزالحنفی) احادیثِ زیادی در این باره آورده است که با تخریجش مشاهده می‌کنی، شارح می‌گوید: "از آنان فرمانبرداری می‌کنیم هرچند ظلم و ستم کرده باشند، چون‌که خروج از اطاعتشان و انقلاب علیه آنان، مفسده و تباهی مضاعفی بر ظلم آنان به بار می‌آورد و صبر بر ظلم و جورشان باعث بخشش گناهان است چون‌که به خاطر اعمال و رفتار زشت و ناپسند خودمان است که آنان را بر ما مسلط گردانیده است و مجازات از جنس گناه است پس باید استغفار و تربیت کنیم و به اصلاح اعمالمان بپردازیم، خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾ «و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند، سرپرست برخی دیگر می‌گردانیم» و اگر مردم می‌خواهند از ظلم و ستم اُمرا نجات یابند باید دست از ظلم‌کردن بردارند.»

در اینجا شیخ آلبانی هم سخنان شارح (ابن‌ابی‌العزالحنفی) را مختصر کرده و هم کلمۀ "التربیة" را به جای کلمۀ "توبه" بکار برده است. چونکه در اصل ابن‌ابی‌العز حنفی می‌گوید: «**فعلينا الاجتهاد في الاستغفار و التوبة**

[1]. «متن العقيدة الطحاوية - شرح وتعليق الألباني» (ص٦٨)[الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٤ هـ؛ تاريخ النشر بالشاملة: ٨ ذو الحجة ١٤٣١]]

..»«پس بر ما لازم است که استغفار و توبه کنیم ..» درحالی که شیخ آلبانی می‌گوید: "پس بر لازم است که استغفار کنیم و تربیت شویم"

سپس شیخ آلبانی بر سخنان شارح تعلیق می‌دهد و می‌گوید: «این نشان دادن و بیان راه و روش نجات از ظلم وستم حاکمانی است که از ما و هم زبان ما هستند که عبارت است از توبه‌کردن مسلمانان و تصحیح عقیده و تربیت‌کردن (تزکیه) خود و خانواده‌هایشان بر اسلام صحیح، که محقق‌کردن آیهٔ ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ ﴾ «در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند» که یکی از داعیان معاصر [1] به آن اشاره کرده که"شما دولت اسلام را در دل و درون‌تان اقامه کنید تا بر سرزمین و کشورتان اقامه شود"؛ و راه نجات این نیست که بعضی خیال می‌کنند که انقلاب مسلحانه و کودتای نظامی علیه حاکمان است این‌ها از بدعت‌های معاصر است و مخالف نصوص شرعی است از جمله نصوصی که اشاره دارند بر این‌که آنچه در دل و درون‌تان هست را تغییر دهید، حتما لازم است بنیان و پایه اصلاح شود و بعد بر آن بنا ساخته شود: ﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ «و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است»».[2] پایان کلام شیخ آلبانی

رد شبهات شیخ آلبانی:

این کلام شیخ حاوی خطا و اشتباهات زیادی است و تلبیس پیچیده‌ای در آن است که شایستهٔ شخصیتی علمی چون ایشان و حتی شایستهٔ کمتر از ایشان از اهل علم شرعی هم نیست.

رد شبههٔ شیخ آلبانی از چند جهت است:

۱-در مطالب بالا دربارهٔ قیام علیه حاکم مرتد بلاد اسلامی که به غیرِ شریعت اسلام حکم می‌کنند خلاصه فتوای علمایی چون احمدشاکر، محمدحامدالفقی، محمدبن‌ابراهیم آل‌شیخ را بر کفر این حاکمان نقل کردیم؛ شیخ احمد شاکر می گوید: «**أفيجوز ـ مع هذا ـ في شرع الله أن يحكم المسلمون في بلادهم بتشريع مقتبس عن تشريعات أوربة الوثنية الملحدة؟**»«همراه با این مطالب، در شریعت اسلامی آیا جایز است که

---

[1]. (منظور "شیخ حسن‌الهضیمی رحمه‌الله رهبر دوم اخوان‌المسلمین است"که معلوم نیست آیا شیخ ندانسته که اوست یا عمدا اسم او را ذکرننموده است.)

[2].[«وفي هذا بيان لطريق الخلاص من ظلم الحكام الذين هم " من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا " وهو أن يتوب المسلمون إلى ربهم ويصححوا عقيدتهم ويربوا أنفسهم وأهليهم على الإسلام الصحيح تحقيقا لقوله تعالى: [الرعد: ١١] وإلى ذلك أشار أحد الدعاة المعاصرين بقوله: " أقيموا دولة الإسلام في قلوبكم تقم لكم على أرضكم". وليس طريق الخلاص ما يتوهم بعض الناس وهو الثورة بالسلاح على الحكام. بواسطة الانقلابات العسكرية فإنها مع كونها من بدع العصر الحاضر فهي مخالفة لنصوص الشريعة التي منها الأمر بتغيير ما بالأنفس وكذلك فلا بد من إصلاح القاعدة لتأسيس البناء عليها [الحج: ٤٠]»]

کسانی حاکم مسلمانان شوند که حکم و قوانینشان از قوانین اروپای بت‌پرست و بی‌دین گرفته شده؟!»

همچنین می‌گوید: «**إن الأمر في هذه القوانين الوضعية واضح وضوح الشمس، هي كفر بواح لا خفاء فيه**»«حکم این قوانین و دستورات وضعی در شریعت همچون روز روشن معلوم است و این کفری ظاهر و آشکار است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست»[1]

شیخ محمدحامدالفقی در حاشیه کتاب فتح‌المجیدشرح‌کتاب‌التوحید می‌گوید: «**ومثل هذا وشر منه من اتخذ من كلام الفرنجة قوانين يتحاكم إليها في الدماء والفروج والأموال، ويقدمها على ما علم وتبين له من كتاب الله وسنة رسوله -صلى الله عليه وسلم-. فهو بلا شك كافر مرتد إذا أصر عليها ولم يرجع إلى الحكم بما أنزل الله. ولا ينفعه أي اسم تسمى به، ولا أي عمل من ظواهر أعمال الصلاة والصيام ونحوها**»[2] «مانند این و بدتر و پلیدتر از این، این است که کسی از کلام بیگانگان غربی را قوانین قرار داده و در مورد خون و ناموس و اموال مردم با آن قوانین حکم می‌کند و آن را بر احکام ثابت قرآن و سنت مقدم می‌کند، بدون شک چنین شخصی کافر و مرتد است اگر بر این کارش اصرار کند و به حکم‌کردن به ما انزل‌الله بازنگردد و هر اسمی برای خود بگذارد هیچ فایده‌ای برایش نخواهد داشت و هر عملی که از اعمال ظاهری اسلام است مانند نماز و روزه و ... انجام دهد برایش سودی ندارد.»

شیخ محمدبن‌ابراهیم‌آل‌شیخ که استاد شیخ بن‌باز است و قبل از او مفتی عربستان سعودی بوده در کتاب "رسالة تحكيم القوانين"می‌گوید: «**فهذه المحاكم إلأن في كثير من أمصار الإسلام مهيأة مكملة مفتوحة الابواب والناي إليها أسراب إثر أسراب، يحكم بينهم بما يخالف السنة والكتاب من أحكام ذلك القانون وتلزمهم به وتقرهم وتحتمه عليهم فأي كفر فوق الكفر وأي مناقضة لشهادة أن محمداً رسول الله بعد هذه المناقضة؟!!**»[3]«این دادگاه‌هایی که امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی آماده شده و درب‌های آن به روی مردم باز شده و مردم دسته به دسته به آن وارد می‌شوند و به آن دادخواهی می‌برند که قضات آن با احکام و قوانین مخالف با کتاب و سنت حکم می‌کنند و این دادگاه‌ها مردم را به قوانین و احکام صادره ملزم می‌کنند و آنان را ناچار به اجرای آن می‌کنند، چه کفری از این بزرگ‌تر است و چه مخالفتی علیه شهادت محمدرسول‌الله بالاتر از این مخالفت وجود دارد؟»

---

[1]. «عمدة التفسير مختصر تفسير ابن كثير» لاحمد شاكر. ط دار المعارف (ج٤/ص١٧٣-١٧٤)

[2]. «فتح المجيد شرح كتاب التوحيد» (ص٣٩٦)

[3]. «فتاوى ورسائل سماحة الشيخ محمد بن إبراهيم بن عبد اللطيف آل الشيخ» (١٢/ ٢٩٠)(رساله‌تحکیم‌القوانین)

برادران مسلمانم!!!کافی است این را بدانیم که برکنارکردن شریعت اسلام از حکم و جایگزین کردنش با قانون و دستوری مخالفش و داوری و قضاوت‌کردن با آن در بین مردم، این سه مورد سبب نزول آیهٔ: ﴿مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند.» بوده است یعنی سه مناط حکم را شامل می‌شود که هر کدام کفر محسوب می‌شود.

برکناری و انزوای شریعت اسلام، که این ترک‌کردن است و ترک‌کردن فعل به حساب می‌آید همان‌طور که امام حجر می‌گوید: «**والتروك أفعال على الصحيح**»[1]

پس اول: برکناری و انزوای حکم شریعت اسلام در ذات خود کفر است و شخص با انجام آن کافر می‌شود.

دوم: اتیان یا وضع قوانین مخالف شریعت مناط دیگر حکم و سبب کافر شدن است.

سوم: حکم و داوری و قضاوت به قوانین مخالف شریعت نیز مناط دیگر کفر است.

چون‌که نازل شدن آیهٔ فوق هر سه سبب را دربرمی‌گیرد.(که در مورد یهود نازل شد و حکم شریعت که رجم بود را تعطیل کردند و حکم سیاه‌کردن صورت و بر الاغ سوارکردن را جایگزین آن کردند و با این حکم در میان اشراف داوری کردند.)

همان‌طور که علمای اصول تفسیر گفته‌اند سبب نزول آیات به صورت قطعی بخشی از تفسیر آیات است و اجماع علمای تفسیر بر این امر منعقد گشته همان‌گونه که امام سیوطی این قضیه را در کتاب "الاتقان"[2]مورد تحقیق قرار داده است.

کافر شدن حاکمی که به غیر آنچه خدا نازل کرده حکم می‌کند حکمی نیست که از شیخ آلبانی مخفی باشد همان‌طور که در ادامه بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

۲- وجه دوم که بسیاری خود را در آن دچار سرگردانی و مغالطه کرده‌اند این است که به دید حاکمان و خلیفه‌های مسلمان گذشته به این حاکمان مرتد نگاه می‌کند و به حدیثی که از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت شده استدلال می‌کنند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»[3]«هر کس چیز ناپسندی را از امیرش دید، صبر کند، چون هر کس به اندازهٔ یک وجب فرمان (سیاسی-شرعی) خارج شود و بر آن حال بمیرد، بر جاهلیت مرده است.»

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (١٢/ ٣١٥ ط السلفية)

[2]. «الأتقان» (١/ ٢٨-٣٠)

[3]. «صحيح البخاري» (٦٦٤٥)؛ «صحيح مسلم» (١٨٤٩)

و به حدیثی که از عوف‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه روایت شده استدلال می‌کنند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «خِيَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ، وَشِرَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَفَلَا نُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ: لَا، مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلَاةَ»[1] «بهترین امامان شما، کسانی‌اند که دوستشان دارید و آنان هم شما را دوست دارند و برای آنان دعای خیر می‌کنید و آنان هم برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین امامان شما کسانی‌اند که از آنان بدتان می‌آید و آنان هم از شما بدشان می‌آید و آنان را نفرین می‌کنید و آنان هم شما را نفرین می‌کنند». گفتیم: ای رسول خدا! آیا در آن موقع با شمشیر آنان را از میان برداریم؟ فرمود: «نه، تا زمانی که میان شما نماز را بر پای می‌دارند.» و در روایتی دیگر می‌فرماید: «لا. ما صلوا»[2] «نه مادامی که نماز می‌خوانند».

استدلال به این احادیث برای این حاکمان امروزی که به غیرشریعت خداوند حکومت می‌کنند از دو جهت فریبکاری است:

اول: این احادیث در مورد امیر و حاکم مسلمان است نه حاکم کافر و مرتد، بنابراین نباید دلیلی برای دفاع از این حاکمان و دلیلی بر منع جهاد و شورش علیه آنان باشد؛ زیرا این حاکمان مرتد هیچ‌کدام از شرایط حاکم مسلمان را دارا نیستند که علما این شروط و احکام مربوط به حاکم مسلمان را در کتب فقهی و سیاست شرعی بیان نموده‌اند مانند امام ماوردی که در کتاب "أحكام السلطانية" تمام شروط یک خلیفه را بیان نموده که هیچ‌کدام از آن شروط در این حاکمان مرتد متوفر و موجود نیست.

دوم: به این حاکمان بیعت شرعی صحیح داده نشده است، و بیعت به این‌ها داده نمی‌شود مگر بعد از این‌که پیمان و عهد دهند که به شریعت یعنی احکام قرآن و سنت حکم کنند. هر وقتی که این حاکمان انتخاب می‌شوند یا در حالتی از اضطرار یا جبر حاکم شده، پیش از این‌که از مردم بیعت بگیرد متعهد می‌شود و اعلان می‌کند که من قرآن و سنت را برنامه و نظام قرار می‌دهم و تنها شریعت را تنفیذ می‌کنم؛ و درحالی که مسلمان است به او بیعت داده می‌شود، اما اگر همین حاکم، قانونی مخالف با اسلام را وضع و تصویب کند، کافر می‌شود و هیچ عهد و ولایتی بر گردن مسلمانان ندارد و از او متابعت و فرمانبرداری

---

[1]. «صحیح مسلم» (۱۸۵۵)
[2]. «صحیح مسلم» (۱۸۵٤)

نمی‌شود و همان‌طور که امام نووی می‌گوید: «**أن الإمامة لا تنعقد لكافر**»[1]«علما اجماع دارند بر این‌که (خلافت)امامت کافر منعقد نمی‌شود (با حاکم و امام کافر بیعت نمی‌شود)».

بخاری از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که نامه‌ای به عبدالملک‌بن‌مروان نوشت آن هنگام که خلیفه شده بود و ابن‌عمر با این نامه به ایشان بیعت داده بود به این مضمون: «**إني أقر بالسمع والطاعة لعبد الله عبد الملك أمير المؤمنين، على سنة الله وسنة رسوله فيما استطعت**».[2]«من به حرف‌شنوی و فرمانبرداری به بندۀ خداوند عبدالملک امیرالمؤمنین تا حد توانایی‌ام، طبق شریعت الله و سنت رسولش اقرار می‌کنم».

امام ابن‌حجر در شرح این أثر می‌گوید: «**والأصل في مبايعة الإمام أن يبايعه على أن يعمل بالحق ويقيم الحدود ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر**»[3]«اصل در بیعت این است که به امام بیعت داده می‌شود که حق را جاری کند و حدود را اجرا نماید و امربه‌معروف و نهی از منکر کند».

اما این حاکمان مرتد در شروع حکومت‌شان در مراسم تحلیف سوگند یاد می‌کنند که طبق قانون عمل کنند و قوانین وضعی را تنفیذ کنند و از دموکراسی یا سوسیالیستی حفاظت کنند و تمام بندهای آن را اجرا کنند. که همۀ آن بندها کفر بواح و آشکار است.

سوم: تکالیف خلیفه و امام اسلامی را انجام نمی‌دهند که از جمله مهم‌ترین این وظائف حفاظت از شریعت اسلام بر اساس اصول ثابت شریعت که مسلمانان حاکمان خود را به آن ملزم می‌کنند، و حاکمان نیز باید به آن ملتزم باشند، و از جملۀ این وظائف اجرای حدود شرعی است شما کدام یک از این حاکمان طاغوت را دیده‌اید که دست دزدی را قطع کنند یا زناکاری را رجم کنند. همچنین از جملۀ آن وظائف حاکم اسلامی اعلان و برپایی جهاد برای حفاظت از شریعت است، کدام یک از این حاکمان مرتد این وظائف را انجام داده است کدام یک از این حکام مرتد علیه دین سنگر نگرفته‌اند در حالی که باید علیه کفر، سنگر دین را تقویت می‌کردند.

برادرانم!!!!

همان‌طور که دیدید این حاکمان مرتد به هیچ وجه در ردیف خلیفه و سلطان و امیر مسلمان نیستند نه در شرایط تصاحب حکومت و نه در بیعت دادن به آنان و نه در انجام تکالیف‌شان؛ نسبت دادن وصف و صفت مقامات و امرای مسلمان به این حاکمان تلبیس و فریب‌کاری‌ای پیچیده و دسیسه‌ای گمراه کننده است.

---

[1]. «شرح النووي على مسلم» (١٢/ ٢٢٩)
[2]. «صحيح البخاري» (٦٧٧٩)
[3]. «فتح الباري» لابن حجر (١٣/ ٢٠٣)

به فرض محال اگر چنین تصور کنیم که این احادیث حاکمان امروزی بلاد مسلمانان را دربرمی‌گیرد باید این را نیز بدانیم که تمام این احادیث به حدیث عباده‌بن‌صامت تخصیص و مقید شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از اصحاب بر منازعه نکردن بر سر حکومت و دشمنی نکردن با اُمرای مسلمان تا وقتی که کفری آشکار را از آنان مشاهده کنند که دلیلی شرعی آشکار بر آن داشته باشند، بیعت گرفت.

دوباره بر این دو موضوع مهم که در حدیث آمده «**وأن لا ننازع الأمر أهله، إلا أن تروا كفرا بواحا، عندكم من الله فيه برهان**»«در این امر (امامت و امارت و حکومت شرعی) با آن‌ها نزاع نکنیم جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید چنان کفری که دلیل صریح شرعی بر آن دارید.» تاکید می‌کنیم که برای عدم سمع و طاعت از حاکم مسلمان باید دو امر ثابت شود(که در اثبات هر گناه و کفری هم همین‌طور است): تجریم فعل و تجریم فاعل، ۱-عملی که مرتکب آن شده کفری بواح و آشکار است ۲- این‌که دلیل شرعی صریح و قطعی که دارای وجه و احتمالات دیگر نباشد بر کفر بودن عملش در دست داشته باشیم و همچنین بدون شک و با اطمینان ممارست و انجام فعل را به دور از جهل و اکراه و تأویل توسط این حاکم مشاهده کرده باشیم یا این‌که برایمان اثبات شده باشد.

هرگاه از حاکم مسلمان کفری آشکار و صریح سر زد -مانند حکم نکردن به شریعت خداوند و وضع و تصویب قوانین کفری و تحمیل و اجرای آن بر مردم- به تاکید از وی حرف‌شنوی و متابعت و فرمانبری نمی‌شود و از نگاه شرعی سلطه‌ای بر مردم نخواهد داشت و شورش و انقلاب علیه وی و عزل و خلعش بر مسلمانان واجب می‌شود، همان‌طور که امام نووی از قاضی‌عیاض نقل می‌کند که گفته است: «**أجمع العلماء على أن الإمامة لا تنعقد لكافر وعلى أنه لو طرأ عليه الكفر انعزل ... فلو طرأ عليه كفر وتغيير للشرع أو بدعة خرج عن حكم الولاية وسقطت طاعته ووجب على المسلمين القيام عليه وخلعه ونصب إمام عادل إن أمكنهم ذلك**»[1]«علما اجماع دارند بر این‌که (خلافت)امامت کافر منعقد نمی‌شود و این‌که اگر (از مردم بیعت گرفته بود و) مرتکب کفر شود معزول و خلع می‌شود ... اگر مرتکب کفر شد شریعت را تحریف کرد یا بدعتی پدیدآورد ولایتش و حکومتش مشروع نمی‌ماند و فرمانبرداری از وی ساقط می‌شود و واجب است که مسلمانان علیه او قیام کنند و خلیفه‌ای عادل را جایگزینش کنند اگر توانایی این امر را داشتند».

---

[1]. «شرح النووي على مسلم» (۱۲/ ۲۲۹)

برادران مسلمانم!!!

مشاهده کردید که هیچ مجرایی برای پذیرش شبههٔ خادعانهٔ شیخ آلبانی رحمه‌الله نمی‌یابیم، می‌بینید که برای صحت نسبت دادن صفات حاکم مسلمان به این حُکّام مرتد و کافر امروزی به هیچ وجه راهی نمی‌یابیم.

همچنین در تاثیر منفی و سلبیِ نشر این شبهه در بین آن عده مسلمانانِ صادقی که جهاد و مجاهدان را دوست دارند تأمل کن.

یعنی اگر تمام مسلمانان اهل‌سنت‌وجماعت را درنظربگیریم تعداد کسانی که اهل نمازند کم هستند و تعداد نمازگزارنی که دارای عقیده و بینش اسلامی هستند اندک‌اند و از میان این عده کسانی که کار و فعالیت گروهی انجام می‌دهند اندک‌اند و از میان این عده کسانی که دارای فکر و نگرش سیاست شرعی‌اند و مشغول به کار سیاسی هستند و برای تحکیم شریعت و بازگرداندن خلافت اسلامی تلاش می‌کنند اندک‌اند و در میان این اندک آنانی که اهل جهاد و مجاهدند و یا از طرفداران اهل جهاد هستند بسیار اندکند؛ و اگر ما اجازه دهیم که در میان این عدهٔ بسیار اندک که هنوز مسلح نشده‌اند و بر مبارزهٔ مسلحانه تاکید دارند این شبهات نشر داده شود دیگر کسی برای دفاع از اسلام و بازگرداندن عزت امت باقی نمی‌ماند و حتما این عده هم از جهاد دلسرد خواهند شد و به این نتیجه می‌رسند که مبارزه با این حاکمان طاغوت جهاد نیست و احتمال دارد که از مواقف قبلی‌شان نیز پشیمان شوند همان‌طور که بعضی مدخلی‌های امروز را می‌بینیم که تا دیروز در حرکت‌های جهادی فعال بودند.

شیخ آلبانی در این مسئله دچار اشتباه شده که گفته‌های ابن‌ابی‌العز که در مورد صبر بر آزار و ستم حاکم و خلیفهٔ اسلامی است را بر صبر بر کفر حکام مرتد و کافرِ امروزی قیاس کرده است، امام طحاوی و ابن‌ابی‌العز حنفی منظورشان صبر بر جور و ستم حاکم مسلمان است که گفته‌اند: «**ولا نرى الخروج على أئمتنا وولاة أمورنا و إن جاروا**»[1] «خروج و شورش علیه ائمه و والیان امور(= حاکمان مسلمان) خود را جایز نمیدانیم حتی اگر جور و ظلم کنند». که به وضوح مشخص است که منظورشان حاکم مسلمان است درحالی که شیخ آلبانی این را دلیلی برای بقای حاکمان مرتد بر حکومت‌داری کفرآمیزشان و ایجاد فتنه و بی‌دین‌کردن امت، قرار داده است که شکی در کفر و ارتداد آن‌ها نیست. در این‌جاست که پی می‌بریم که شبههٔ شیخ آلبانی چقدر نابجا و فریبکارانه و گمراه کننده و مکارانه است.

---

[1]. «متن العقيدة الطحاوية - شرح وتعليق الألباني» (ص٦٨)

شیخ آلبانی خوب می‌دانست که آن حاکمان و سیستم‌های حکومتداری که بر بلاد مسلمین تحمیل شده‌اند همگی کفرآمیز و کفر و ارتداد هستند و خود شیخ آلبانی نیز با این صفات وصف‌شان نموده درحالی که این شبهات را نیز مطرح کرده است خودِ آلبانی رحمه‌الله در کتاب " الحديث حجة بنفسه في العقائد والأحكام " و همچنین در شرح عقیده‌طحاویه می‌گوید: «**فقد سمعت كثيرا منهم يخطب بكل حماسة وغيرة إسلامية محمودة ليقرر أن الحاكمية لله وحده ويضرب بذلك النظم الحاكمة الكافرة وهذا شيء جميل وإن كنا الآن لا نستطيع تغييره**»[1] «بسیار می‌شنوم که بعضی از آنان خطبه‌ای حماسی همراه با غیرتی اسلامیِ موردپسند ایراد می‌کند و بیان می‌کند که حاکمیت فقط ازآن خداوند است و بس، و این‌گونه علیه سیستم حکمرانی کفرآمیز می‌ایستد و این امری نیکوست هرچند درحال حاضر نمی‌توانیم آنان را تغییر دهیم».

یعنی این‌که خطیبی در مسجدی سخنرانی می‌کند و می‌گوید که حاکمیت حق خداوند است و بس، و با این خطبه علیه سیستم حکومتداری کفرآمیز می‌ایستد چیزی موردپسند نزد آلبانی است درحالی که از طرف دیگری این سخن امام طحاوی و ابن‌ابی‌العزحنفی که گفته‌اند"ائمتنا" «ائمه و خلیفه‌هایمان» را بر حاکمان امروزی سرزمین‌های ما قیاس می‌کند و می‌گوید حاکمان سرزمین ما، که یکی از این حاکمان ملک عبدالله طاغوت بود و در دورۀ شیخ آلبانی ملک حسین طاغوت بود یا بشار طاغوت بود که شیخ آلبانی بیش‌تر در این دو مملکت مستقر بود.

همچنین شیخ آلبانی بر تعلیقی که شیخ‌احمدشاکر بر کلام شارح طحاویه داده است چیزی بیان نکرده، بعد از این‌که شیخ‌ابی‌العز می‌گوید: «**فإنه إن اعتقد أن الحكم بما أنزل الله غير واجب وأنه مخير فيه أو استهان به مع تيقنه أنه حكم الله -: فهذا كفر أكبر**»[2] «اگر حاکم چنین گمان کند که حکم به ماانزل‌الله واجب نیست و او در تنفیذ یا عدم تنفیذ احکام شریعت مختار است یا آن احکام را با دید حقارت بنگرد درحالی که یقین دارد که آن حکم خداوند است، این کفر اکبر است»؛ شیخ احمد شاکر نیز بر این کلام شیخ ابن‌ابی‌العز تعلیق داده می‌گوید: «**وهذا مثل ما ابتلي به الذين درسوا القوانين الأوروبية، من رجال الأمم الإسلامية، ونسائها أيضا! الذين أشربوا في قلوبهم حبها، والشغف بها، والذب عنها، وحكموا بها، وأذاعوها ...**»[3]«و این حالتی است که امروزه بسیاری به آن مبتلا شدند کسانی از مردان و زنان اسلامی که قوانین و

---

[1]. «الحديث حجة بنفسه في العقائد والأحكام» (ص٩١)
[2]. «متن العقيدة الطحاوية - شرح وتعليق الألباني» (ص٦٠)
[3]. «شرح العقيدة الطحاوية - بتخريج الألباني» (ص٣٢٤)

دستور اروپا را مطالعه و تحصیل کرده‌اند که حُب این قوانین در دل‌هایشان نفوذ کرده و شیفته‌اش شده‌اند و از آن دفاع می‌کنند و با آن قضاوت و داوری می‌کنند و آن را نشر می‌دهند ...»

شیخ احمد شاکر در شرح عقیده طحاویه دربارۀ کفر این قبیل افراد سخن می‌گوید، و آلبانی که هر دو کلام یعنی کلام شیخ ابن‌ابی‌العز و شیخ احمد شاکر را دیده و در مورد این دو کلام چیزی نگفته است پس کلام هر دو را قبول داشته است؛ پس چطور گمان کرده که راه نجات از این حکام مرتد صبر و تربیت است و این سخنش مخالفت آشکار با سلف است که گفته‌اند بر حاکم مسلمانی که دچار فسق و ظلم شده صبر می‌شود؛ اما همان‌طور که از امام نووی و قاضی عیاض و ابن‌حجر نقل کردیم به اجماع علما[1] با ظاهر شدن کفر از حکام، در صورت توانایی عزل و خلع و انقلاب علیه‌شان فرض و واجب است.

ابن‌حجر در فتح‌الباری می‌گوید: «**إنَّ الإمام ينعزل بالكفر إجماعا فيجب على كل مسلم القيام في ذلك**»[2] «اجماع امت بر عزل حاکمی که کفری از او آشکار شده منعقد شده و بر هر مسلمانی واجب است»

همچنین همان‌طور که قبلا نیز نقل کردیم می‌گوید: «علما اجماع دارند بر این‌که (خلافت) امامت کافر منعقد نمی‌شود و این‌که اگر (از مردم بیعت گرفته بود و) مرتکب کفر شود معزول و خلع می‌شود ... اگر مرتکب کفر شد شریعت را تحریف کرد یا بدعتی پدیدآورد ولایتش و حکومتش مشروع نمی‌ماند و فرمانبرداری از وی ساقط می‌شود و واجب است که مسلمانان علیه او قیام کنند و خلیفه‌ای عادل را جایگزینش کنند اگر توانایی این امر را داشتند».[3] این اقوال کجا و آنچه شیخ آلبانی می گوید کجا!!!

صبر پیشه‌کردن بر فسق و جور حاکم مسلمان، و شورش و انقلاب علیه حاکم کافر و عزل و خلع وی دو مسئلۀ جداگانه است که اجماع بر مسئلۀ دوم منعقد گشته است و این مسئله از تمام احادیثی که به متابعت و فرمانبرداری از حاکم مسلمان توصیه می‌کند گرفته شده است که از جملۀ این احادیث:

۱- از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده‌اند: «**مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**»[4] «هر کس چیز ناپسندی را از امیرش دید،

---

[1]. [قاضی عیاض می‌گوید: أجمع العلماءُ على أنَّ الإمامة لا تنعقد لكافر، وعلى أنَّه لو طرأ عليه الكفر انعزل، وكذا لو ترك إقامةَ الصَّلوات والدُّعاءَ إليها" «شرح النووي على مسلم» (١٢/ ٢٢٩)][و امام ابن المنذِر می‌گوید: إنَّه قد "أجمع كلُّ مَن يُحفَظ عنه مِن أهل العلم أنَّ الكافر لا ولايةَ له على المسلم بِحال"«أحكام أهل الذمة - ط رمادي» (٢/ ٧٨٧)»]" همچنین امام ابن حَزم می‌گوید: واتَّفقوا أنَّ الإمامة لا تجوز لامرأةٍ ولا لكافر ولا لصبِي.» «مراتب الإجماع» (ص١٢٦)]

[2]. «فتح الباري» لابن حجر (١٣/ ١٢٣)

[3]. «شرح النووي على مسلم» (١٢/ ٢٢٩)

[4]. «صحيح البخاري» (٦٦٤٥)؛ «صحيح مسلم» (١٨٤٩)

صبر کند، چون هر کس به اندازۀ یک وجب از فرمان (سیاسی-شرعی) حاکمش خارج شود و بر آن حال بمیرد، بر جاهلیت مرده است.»

۲- از ابن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «"إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا ". قَالوا: يَا رَسُولَ اللهِ، كَيْفَ تَأْمُرُ مَنْ أَدْرَكَ مِنَّا ذَلِكَ؟ قَالَ: " تُؤَدّونَ الحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ، وَتَسْأَلونَ اللهَ الَّذِي لكُمْ"»[1] «بعد از من کسانی می‌آیند که در امور مادی و دنیایی، خودشان و دیگران را بر شما ترجیح می‌دهند (و حق شما را به تمامی نمی‌دهند) و در مسائل دینی هم کارهایی انجام داده می‌شود که شما با آن‌ها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می‌دهی؟ فرمود: «حقّی که به عهده دارید، انجام دهید (و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید)، از خدا تمنّا کنید که حق شما را به شما برساند».

برادرانم !!

این در قبیل اموری مانند تقسیم غنایم و ظلم و ستم و ... است و هرگز حمل بر کفری آشکار نمی‌شود مانند حاکمی که قانونی مخالف با شریعت اسلام وضع و تصویب نموده است.

۳- دیگر روایات هم مانند روایت وائل‌بن‌حجر و ام‌سلمه را روایت کرده‌اند.

تمام این احادیث همان‌طور که قبلا ذکر کردیم باید همگی با هم در پرتوِ شروط مذکور درحدیث عبادة‌بن‌صامت رضی‌الله‌عنه مورد بررسی و پژوهش قرار گیرند تا معنای کلی همۀ آن‌ها روشن شود.

همان‌طور که علما از قرآن و سنت قاعده‌ای در مورد قرآن استخراج کرده‌اند که"القرآن یفسر بعضه بعضا" «آیات قرآنی یکدیگر را تفسیر می‌کنند»؛ یعنی آیات (نازله در یک موضوع) را باید همگی مجموعا مورد بررسی قرار گیرند تا معنای کلی به دست آید و احکام از مجموع این آیات استخراج شود، در مورد احادیث نیز این شیوه صحیح است و این قاعده برقرار است.

برای مثال معنی حدیث "مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ" این است که کسی بر امیر سریه و عملیات صبر می‌گیرد که در عملیاتی سلاح شیک و زیبایی را به غنیمت گرفته‌اند و امیر آن را قبل از تحویل به بیت‌المال و تقسیم غنیمت برای خود برداشته است این مسئله‌ای جداگانه است و این‌که قوانینی مخالف با اسلام که بر مساجد تنفیذ می‌شود مسئله‌ای غیر از آن است. این‌که مساجدی که با زکات و صدقه و بیت‌المال

[1]. «صحيح مسلم» (١٨٤٣)؛ «صحيح البخاري» (٣٤٠٨)

مسلمانان ساخته شده را می‌بندند، حاکم ملحد و مرتد فردی مرتدتر از خودش را وزیر اوقاف و اموردینی قرار می‌دهد که چنین دستوراتی را صادر و متابعت می‌کند؛ و قوانینی را در مصادره‌کردن اموال مسلمانان و پایمال‌کردن حقوق‌شان و در کشتن و شکنجه و زندانی کردنشان، وضع و تصویب و تنفیذ می‌کنند و به علاوهٔ مرتکب کفر بواح شدن با آوردن نیروی نظامی کافرِ خارجی بر سر مسلمانان، و سوزاندن قرآن و اهانت به مقدسات و کشتن و ترور علمای راستین؛ با این همه کفر و جنایت کجای این حاکمان بر اسلام مانده است.

باید تمام این احادیث مربوطه با هم در پرتوِ شروط مذکور درحدیث متفق‌علیه عبادةبن‌صامت رضی‌الله‌عنه مورد بررسی قرار گیرند که می‌فرماید: "وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ"

یعنی ببینیم آیا کفر آشکار و بواح سرزده است یا نه؟، و دلیلی صریح برآن در قرآن و حدیث داریم یا نه؟

در اینجا برای این‌که حدیث عباده‌بن‌صامت و مفهوم آن بهتر در ذهن و فکرمان تثبیت شود آن را تکرار می‌کنیم: عبادةبن‌صامت رضی‌الله‌عنه می‌گوید: « دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»[1] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم ما را به بیعت فرا خواند، و با وی بیعت نمودیم که در تمام شرایط و حالات اعم از حالت رضایت وغیر رضایت، دشواری و آسایش، و در حالتی‌که زمامداران عدالت را رعایت نمی‌کنند از ایشان اطاعت نماییم -و همیشه مصلحت و اعلای دین را بر مصلحت شخصی ترجیح دهیم-، و در این امر (حکومت) با آن‌ها نزاع نکنیم جز اینکه از آن‌ها کفر علنی را مشاهده نمایید چنان کفری که دلیل صریح بر آن دارید.»

پس حدیث عبادةبن‌صامت، احادیث صبر و شکیبایی بر حاکمان را تخصیص می‌دهد و مشروط می‌کند و آنان را از حالت عام و مطلق خارج نموده و خاص و مقید می‌کند یعنی بر آنان صبرگرفته می‌شود مادامی که در دایرهٔ اسلام مانده باشند، و علیه آنان انقلاب می‌شود اگر کافر شوند و با آنان بر سر حکم مبارزه و منازعه می‌شود وقتی کفری آشکار و غیرقابل تأویل از آنان مشاهده شد مانند حکم‌کردن به غیرشریعت اسلام؛ و حتی امام بخاری رحمه‌الله به این موضوع اشاره داشته است بدین صورت که روایات ابن‌عباس و ابن‌مسعود را در ابتدا آورده و بعد از روایت تمامی احادیث مشابه در نهایت حدیث عباده‌بن‌صامت را آورده که در همان موضع درباب الثانی و کتاب الفتن آن را نقل کرده است و این احادیث را با این ترتیب و تسلسل روایت می‌کند

[1]. «صحيح البخاري» (٦٦٤٧) «صحيح مسلم» (١٧٠٩)

و از این‌جاست که ما نیز می‌گوییم باید تمام احادیث در این زمینه را در پرتوِ حدیث عبادةبن‌صامت مورد بررسی قرار دهیم تا احکام را دریابیم.

بنابراین راه نجات از کفر حاکمان شورش مسلحانه است که به اجماع امت به شرط توانایی بر تمام مسلمانان واجب است این راه نجات و رستگاری است نه آنچه شیخ آلبانی ذکر می‌کند که تنها تربیت و تزکیه است؛ شیخ آلبانی جناح و جهتِ دلایل را از رویکردی که نصوص شرعی و اجماع بر آن دلالت دارد منحرف کرده است، همان‌طور که از قاضی عیاض و ابن‌حجر و .. نقل شد که هرگاه حاکم سرزمین مسلمانان مرتد شد دیگر به حالات سلبی و مفاسدی که در شورش و انقلابات رخ می‌دهد مانند قتل و کشتار و زخمی شدن و اسارت و شکنجه شدن مسلمانان و از بین رفتن اموال و ... اهمیتی داده نمی‌شود زیرا هیچ مفسده‌ای از کفر و بی‌دینی و مرتدکردن مسلمانان از دین و آیین‌شان بالاتر نیست همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾[1]«فتنه [ارتداد و از دین برگشتن مسلمان] از کشتار بزرگتر است»؛ علما و فقها بر این مسئله اجماع دارند که حفظ دین بر سایر ضروریات از جمله حفظ جان و مال مقدم است برای همین است که مسلمان جانش را فدا می‌کند که دینش محفوظ بماند. امام ابن‌تیمیه می‌گوید"خداوند برای اصلاح زندگی مردم به کشتن عده‌ای اجازه داده است که مقتضای اصلاح زندگی مردم است چون‌که فتنهٔ بی‌دینی از کشته شدن چند نفر بزرگ‌تر و شدیدتر است. قتل که جرم و جنایتی زشت و قبیح است در مقایسه با فتنهٔ کافران و مرتدکردن مسلمانان توسط آنان با اکراه یا با برنامه‌ها و قوانین و دسیسه‌هایشان، چیزی نیست و هرگز ناپسندی و قباحت قتل به حد این فتنه نمی‌رسد؛ از بین رفتن زندگی و حیات انسان در ذات خود امری بس عظیم است اما در قیاس با وجود این کفر بزرگ و فتنهٔ بی‌دینی چیزی کوچک است چونکه مفسده و تباهی فتنهٔ کفر و بی‌دینی خیلی بزرگتر و شدیدتر و سخت‌تر است همان‌طور که امام ابن‌تیمیه در مجموع الفتاوی در این باره مفصلا سخن گفته است.[2]

آنچه شیخ آلبانی در کتابش "الحدیث‌حجةبنفسه" می‌گوید: «**وإن كنا الآن لا نستطيع تغييره**»[3]«و ما اکنون توانایی تغییر آن (سیستم‌های کفری) را نداریم»؛ باید به دنبالش این موضوع مطرح شود که در هنگام نبود جهاد به خاطر عدم توانایی بلافاصله آماده‌سازی و إعداد برای جهاد فرض و واجب است چون‌که خداوند

---

[1]. (البقرة، ۲۱۷)

[2]. «مجموع الفتاوى» (۳۵۵/۲۸به بعد)

[3]. «الحديث حجة بنفسه في العقائد والأحكام» (ص۹۱)

متعال می‌فرماید: : ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾«برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (نفرات و سلاح و تیراندازی) آماده سازید».

این همان حالتی که امام ابن‌تیمیه درباره‌اش می‌گوید: «**يجب الاستعداد للجهاد بإعداد القوة ورباط الخيل في وقت سقوطه للعجز**»[1]«هنگام سقوط جهاد به خاطر عجز و ناتوانی، (رفع این عجز با) آماده‌سازی نیرو و تجهیزات واجب می‌شود». که "القوة" منظور سلاح و تیراندازی است نه "تربیت" آنچنان که شیخ آلبانی می‌گوید.

چون‌که در حدیثی که امام مسلم از عقبة‌بن‌عامر روایت می‌کند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر منبر بودند و این آیه را خواندند و به دنبال آن تفسیر کلمهٔ "قوة" را می‌فرمودند که سه بار تکرار کردند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»[2]«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است»

شیخ آلبانی نیز به خوبی می‌داند که منظور از "القوة" مهارت تیراندازی و سلاح و مسلح بودن است شیخ آلبانی " در شرح حدیث "بُعِثْتُ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ" در مقدمهٔ کتاب "الحِكَم الجديرة بالإذاعة" تألیفِ ابن‌رجب حنبلی با عنوان "المستقبل للإسلام"است، می‌گوید: «شکی در این نیست که گسترش اسلام که در این حدیث آمده مقتضی آن است که مسلمانان بار دیگر از نظر مادی و معنوی و سلاح خود را تقویت کنند تا بتوانند بر نیروی کفر و طغیان چیره شوند».

بنابراین در حالت عدم توانایی جهاد و عزل این حاکمان مرتد که به قوانین مخالف شریعت حکم می‌کنند آماده‌سازی و إعداد راه نجات است نه تربیت و تزکیه.

بخش دیگر شبهه شیخ آلبانی این است که می‌گوید شورش و انقلاب مسلحانه علیه حاکمان فقط خیالاتی است که در ذهن برخی ایجاد شده و امری ناروا است.

در حقیقت شورش و انقلاب مسلحانه علیه حاکم خیالات نیست بلکه دنباله‌روی از سیره و سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم است همان‌طور که در حدیث عبادة‌بن‌صامت آمده است: " وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ" یعنی با حاکمی که مرتد و کافر شده به مبارزه برخیزیم تا حاکمی مسلمان را جایگزینش کنیم.

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (۲۸/ ۲۵۹)

[2]. «صحيح مسلم» (۱۹۱۷)

امام ابن‌کثیر در تفسیر آیهٔ ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾[1] «آیا خواستار حکم جاهلیّت‌اند؟» می‌گوید: «**ينكر تعالى على من خرج عن حكم الله المحكم المشتمل على كل خير، الناهي عن كل شر وعدل إلى ما سواه من الآراء والأهواء والاصطلاحات التي وضعها الرجال بلا مستند من شريعة الله ... فمن فعل ذلك منهم فهو كافر يجب قتاله حتى يرجع إلى حكم الله ورسوله، فلا يحكم سواه في قليل ولا كثير**»[2] «خداوند بر کسانی که از حکم خداوند که تمام خیر و نیکی‌ها را دربرمی‌گیرد و مانع تمام شر و بدی‌هاست برای آرا و هواوهوس و اصطلاحاتی که افرادی آن را بدون هیچ دلیلی از شریعت الله وضع کرده‌اند عدول کند، انکار کرده است... هر کسی چنین کند بدون شک کافر است و جنگ علیه او واجب است تا این‌که به حکم خداوند بازگردد و نه در کوچک و نه در بزرگ به غیر شریعت الله حکم نکند».

با این وجود چگونه شیخ آلبانی شورش مسلحانه علیه این حاکمان مرتد را خیالات بعضی افراد می‌داند چگونه این را جایز می‌داند که بدون آماده‌کردن نیرو و تجهیزات و به کار گرفتن سلاح، این طاغوتان مرتد را فقط با تربیت و تزکیه می‌توانیم برکنار کنیم درحالی که ابن‌حجر و قاضی عیاض اجماع امت را بر وجوب برکناری و عزل حاکم کافر نقل کرده‌اند.

اجماع بر این است که واجب است که این حاکمان مرتد را عزل کنیم و از آن طرف نیز آلبانی می‌گوید با تربیت آنان را معزول کنیم؛ خوب خیلی از مسلمانان مدخلی شده‌اند و امور کارشان به وزیر اوقاف حاکم مرتد برمی‌گردد و اوقافِ این حاکمان مرتد بر مساجد و امور دعوت و دینی‌شان تحکم می‌کند و تمام امورشان زیرنظر حاکم مرتد است و وزارت داخلی حاکم مرتد می‌تواند به آنان مجوز فعالیت بدهد یا مانع فعالیت‌شان شود و حتی حاکم مرتد به راحتی می‌تواند توسط نیروهای سرکوبگرِ ضدتروریست و امنیتی آنان را بازداشت و زندانی کند؛ مقابله با این طغیان چگونه با تربیت و پرورش میسر است؟

یکی دیگر از جوانبی که لازم است بر شیخ آلبانی رد دهیم این است که کودتای نظامی روشی از روش‌های انقلاب و شورش مسلحانه با حاکمان مرتد است که حکم و قوانین کفری را بر مسلمانان تحمیل کرده‌اند که امری واجب است؛ پس چگونه شیخ آلبانی امرِ شرعیِ واجب را بدعتی معاصر معرفی کرده است. کودتای نظامی بدعتی معاصر نیست بلکه در دوران حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم کودتای نظامی رخ داده است

---

[1]. (المائدة، ٥٠)

[2]. «تفسير ابن كثير - ط العلمية» (٣/ ١١٩)

وقتی اسود عنسی کذاب خود را پیامبر خدا معرفی می‌کرد و جماعتی به دور خود جمع کرده بود فیروز دیلمی مخفیانه خود را به وی رساند و او را کشت که قبلا به این رخداد نیز اشاره‌ای کردیم.

امام ابن‌کثیر در "البدایةوالنهایة" با تفصیلات این رخداد را بیان می‌کند که فیروز دیلمی و همراهانش چگونه در طیِ عملیاتی اسود عنسی را کشتند و علیه او انقلابی مسلحانه راه انداختند و جماعت اطرافش متفرق شدند.[1]

قبلا نیز در بحث بیعت نمونه‌هایی ذکر کردیم که همگی شورش مسلحانه بودند و علیه حاکمِ کافر و مرتد انجام شده بود که در سه سدهٔ سلف روی داده بودند که مشابه کودتای نظامی هستند؛ بنابراین این که شیخ آلبانی می‌گوید کودتای نظامی بدعتی معاصر است سخنی بی دلیل است که تلاش کرده به آن وجههٔ شرعی دهد به این صورت که گفته کودتای مسلحانه و نظامی مخالف نصوصی است که به اصلاح و تزکیهٔ نفس و درون انسان توصیه فرموده‌اند و برای اثباتش به آیهٔ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾[2] «خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند» استدلال می‌کند که برایش دلیل نیست؛ بله این صحیح است که لازم است تحولی در نفس و درونمان ایجاد کنیم و واقع خود را دگرگون سازیم، تحول نفس و درون این است که ایمانداری و جنبهٔ علم شرعی و إعداد ایمانی و شرعی را آن‌گونه انجام دهیم که غیرت و شهامت‌مان برای دفاع از دین تحریک شود و واقع خودمان -یعنی تمام مسلمانان- را با تقویت نیروی ایمانی و فعالیت گروهی و اتحاد و با تقویت قدرت نظامی و سلاح، متحول کنیم به طوری که بتوانیم این طاغوتان را از حکومت عزل و خلع کنیم و حاکمی مسلمان را جایگزینشان کنیم بنابراین آن چنان که معلوم است شیخ آلبانی قصد داشته است توریه و کنایهٔ این آیه را دلیلی برای دید و موقف بی‌دلیل خودش قرار دهد که تیرش به هدف نخورده است؛ شورش مسلحانه (جهاد فی سبیل‌الله)، ممارست بخشی از تحول موردنظرمان است چون‌که تمام خواری و ذلتی که حاکمان مرتد بر سر مسلمانان آورده‌اند ناشی از فقدانِ قدرت جهادی مسلمانان بوده که این خلأ نیز به خاطر حب دنیا و نفرت از مرگ در میان مسلمانان نشأت گرفته است و مسلمانان از این وضعیت رهایی نمی‌یابند تا به جهاد بازنگردند.[3]

---

[1]. «البداية والنهاية ط السعادة» (٦/ ٣٠٠به بعد)

[2]. (الرعد، ١١)

[3]. و این وضعیت در حرکت اسلامی کوردستان "بزووتنه‌وی‌ئیسلامی" پیش آمد که وقتی قدرت مسلحانه را از دست دادند ذلیل شدند در حالی که قبلا کسی جرأت تغییر اعضای اوقاف را نداشت امور اوقاف زیر نظر ملامحمد پسر ملا عمر بود و در آن زمان در همهٔ شهرها و شهرک‌ها هیأت فتویٰ داشتند و کسی به دادگاه‌های حکومی مراجعه نمی‌کرد.»

بنابراین نبود جهاد و خلع سلاح بودن مسلمانان مایهٔ ذلت‌شان است. برای همین است که طاغوتان تمام تلاش‌شان را بکار گرفته‌اند که مسلمانان حتی یک کُلت نداشته باشند. بر مسلمانان لازم است که دید و نگرش و موقف‌شان که آنان را به این ذلت و فلاکت انداخته است را تغییر دهند ؛ و لازمهٔ این تحول اخلاص برای خداوند متعال و احساس مسئولیت و ترس از محاسبهٔ روز قیامت و برپایی جهادی به خاطر رضایت خداوند است تا بدین وسیله وضعیت‌شان را دگرگون سازند و توانایی استقرار حکومتی بر اساس شریعت را به آنان ببخشد همان‌طور که در حدیثی از ثوبان و ابن‌عمر روایت شده است؛ ثوبان که خدمتکار پیامبر بود می‌گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ مِنْ كُلِّ أُفُقٍ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا»، فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزَعَنَّ اللهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمُ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ اللهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ»، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا، وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»»[1] «زمانی فرا می‌رسد که ملل [جهان] بر شما هجوم می‌آورند، آن گونه که گرسنگان به ظرفِ غذا حمله‌ور می‌شوند! یارانش گفتند: ای رسول خدا! به خاطر این‌که در آن روز تعدادمان کم خواهد بود؟!» پیامبر فرمود: «آن زمان تعداد شما فراوان است، اما مانند کف روی آب هستید و خداوند هیبتتان را از قلب دشمنانتان خارج می‌سازد و ضعف و سستی وجودتان را در بر می‌گیرد». گفتند: ای رسول خدا! ضعف و سستی چیست؟ فرمود: «دل‌سپردن به دنیا و ناپسند شمردن مرگ».

در سرزمینی چون کوردستان که همهٔ کوه‌ها و دره‌هایش مکانی مناسب برای جنگ‌های چریکی است کوهستان‌های صعب‌العبوری که ۲۰۰نفر در آن توانایی رویارویی با بیش از ۲۰۰۰نفر را دارند، در جایی مانند کوردستان عراق با وجود این‌که پیشمرگه‌ها مورد هجوم سلاح‌های سنگین و حتی سلاح شیمیایی قرار گرفتند اما با این وجود پیشمرگه‌ها در این مناطق همچنان فعالیت داشتند بنابراین به سبب این دنیاخواهی و نفرت از مرگ است که امروزه مسلمانان خود را دچار ذلت کرده‌اند که نمی‌توانند ۵۰ نفرشان در این کوه‌ها مستقر شوند و با همکاری و همیاری فعالیت کنند و ۱۰۰۰نفر نیز در شهر حامی و پشتیبانشان باشند.

---

[1]. «سنن أبي داود» (٤٢٩٧)«مسند أحمد» (٢٢٣٩٧)«سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها» (٩٥٨)(الفاظ دیگری از این حدیث نیز روایت شده و مهم این است که بدانیم علما سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.)

ابن‌عمر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت کرده که می‌فرماید: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ، وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ، وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ»[1] «هرگاه به صورت عینه[2] معامله کردید(مراد این است که چنان به تجارت مشغول شدید که از واجبات دینی غافل‌تان کرد و حلال وحرام برایتان مهم نبود)، و دم گاوها را گرفتید (به دامداری) و به کشت و زرع مشغول شدید و جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره می‌کند که تا به دینتان بازنگردید آن را از شما برنمی‌دارد».

معلوم است که "تا به دینتان بازنگردید" یعنی تا به جهادکردنتان بازنگردید چون که این مردمی که دامدار و چوپان و کشاورز و تاجر شده‌اند همچنان مؤمن و مسلمانند و نماز و دیگر عبادات را ادا می‌کنند چون‌که اشاره‌ای به کفر و ارتداد در حدیث موجود نیست و گزیدهٔ حدیث بر سر موضوع جهاد است.

برادر مسلمان!!

می‌بینی که هر دو حدیث فوق این موضوع را می‌رساند که ترک جهاد علت اصلی ذلت و خواری مسلمانان است و راه دفع این مصیبت نیز بازگشت به جهاد است مخصوصا جهادی که فرض عین است که جهاد علیه طاغوت و طغیانگران حکومت‌های کفر که بر مسلمانان تحمیل شده‌اند و بازگشت به جهاد قسمتی از تحول موردنظر ماست و این‌طور نیست که مغایر با تغییر مذکور در آیهٔ ۱۱ سورهٔ رعد باشد آن‌طوری که شیخ آلبانی قصد القای این معنا را داشته است.

تغییر و تحول فقط با تربیت و تزکیهٔ نفس و یا فقط با آموزش و فراگیری علوم شرعی میسر نیست آن‌طوری که شیخ بر آن تاکید کرده و راه نجات نامیده است، راه نجات آن جهادی است که شیخ آلبانی آن را نفی و انکار می‌کند.

و نکتهٔ دیگر این است که ما نیز با شیخ آلبانی هم‌نظر هستیم بر این‌که باید تحول اوضاع ﴿حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ از نفس خودمان آغاز شود ضروری است تحولی که خداوند به آن فرمان داده در درون هر فرد و اندرون جامعهٔ مسلمانان اعمال شود تا مورد عنایت خداوند قرار بگیریم و لازم است که توبه کنیم و صادقانه به شریعتش پایبند باشیم و بعد از این است که شایستگی رحمتش را کسب می‌کنیم و خداوند با رحمتش ما را از ذلت و فلاکت رهایی می‌بخشد، این مسئله را در قاعدهٔ پنجم به تفصیل بیان کردیم.

---

[1]. «مسند أحمد» (٥٥٦٢)؛ «سنن أبي داود» (٣٤٦٢)؛ «سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها» (١١)

[2]. (بیع عینه: بنوعی معامله ربوی دین صورت است که کسی کالایی را بصورت نسیه به شخصی فروخته و تحویل دهد، و قبل از دریافت مبلغ، آن را به قیمتی کمتر بصورت نقدی، از وی بخرد.)

مواردی که با شیخ آلبانی اختلاف نظر داریم عبارتند از:

۱- شیخ آلبانی قیام مسلحانه (جهاد) را مخالف با تحول و تغییر مطلوب شرع می‌بیند؛

ما خودِ جهاد را تحول موردنظر می‌دانیم یعنی وقتی ما به تغییر و تحول مطلوب اقدام می‌کنیم در ضمن آن باید به جهاد مشغول شویم و نیروی نظامی و سلاح به دست آوریم و با تشکیل جنبش و کارِ جمعی صاحب صفّی محکم و جبهه‌ای نیرومند شویم تا بتوانیم بر قوای مرتدان پیروز شویم.

۲- شیخ آلبانی تنها راه رستگاری و نجات را علم شرعی و تربیت و پرورش می‌داند.[۱]

در حالی که اگر جهاد تنها زیر پرچم و فرمان امیری فاجر ممکن باشد قیام به جهاد واجب است، هر چند که خود امیر فاسق باشد. و حتی اگر جهاد فقط همراه با سربازانی گناهکار ممکن باشد باز هم قیام به جهاد واجب است.

یعنی در صورت عدم وجود امیر و سربازان صالح و متقی، اگر بتوانیم با امیر فاسق و سربازان فاجر و گناهکار جهاد را برپا کنیم و طاغوت و کفر و الحاد دشمنان را دفع کنیم، واجب است که به همراهی این امیر و سربازان فاجر جهاد برپا شود چون‌که این قبول مفسده‌ای است به خاطر دفع مفسده‌ای بزرگ‌تر و شدیدتر و پیچیده‌تر و موثرتر که مبارزه و دفع حاکمان کفر و حکمرانی آنان است که بر مسلمانان تحمیل شده است.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: «به همین خاطر است که از قواعد اهل‌سنت‌وجماعت است که جهاد در زیر پرچم امیر صالح و فاجر برپا می‌شود چون‌که امکان دارد خداوند با شخصی فاجر یا جماعتی که بهره‌ای در قیامت ندارند دینش را استوار و پیروز کند همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیان فرموده است؛ بنابراین اگر جهاد فقط با امیرانی فاجر یا لشکری گناهکار میسر بود حتما باید یکی از دو مورد پیش رو را انتخاب کنیم:

- این‌که همراه با این صنف اُمرا و چنین لشکری جهاد نکنیم، که موجب شکست خود و تسلط کسانی است که ضرر و زیانشان بر دین و دنیا از این‌ها بیش‌تر و بزرگتر است؛

---

[۱]. (در همین سلسله بعد از ذکر قواعد به رد تفصیلی این موارد (در پیوست‌ها) خواهیم پرداخت؛ که اثبات خواهیم کرد که نه فراگیری علم شرعی شرطی برای جهاد است و نه پایبندی کامل به دین، چون‌که جهاد بر جاهل و فاسق نیز واجب است همان‌طور که بر عالم و صالح و متقی فرض است، هرگاه جهاد فرض عین شد و توانایی انجام آن میسر بود نباید به خاطر فراگیری علوم شرعی به تأخیر بیفتد؛ و طبق آنچه ابن‌قدامه مقدسی و دیگر فقهای اسلام در باب جهاد شروط واجب بودنش را ذکر کرده‌اند علم شرعی و متقی بودن شروطی برای جهاد نیستند که برای فرض کفایه ۹ صفت است و برای فرض عین٦ صفت.)

-یا این‌که همراه با این قبیل امیران و سربازان جهاد را برپا کنیم، که در این صورت مفسدهٔ بزرگ‌تر دفع می‌شود و (با صبرگرفتن بر امیر و لشکر فاجر) اغلب شرائع و احکام اسلام اقامه می‌شود[1] هرچند که اقامهٔ تمام احکام و شرائع ممکن نباشد؛ و این واجبی است که در این حالت و تمام حالات مشابه باید انجام می‌گیرد، بلکه اکثر جنگ‌هایی که بعد از خلفای راشدین رخ داده بر این حالت بوده است».[2]

بنابراین پشتیبانی از امیر فاجر و جهاد در رکابش و یا یاری و نصرت دادن سربازان فاجر و جهاد در صف آنان، صحیح‌تر و صواب‌تر است از عدم پشتیبانی‌شان و ترک جهاد در صف‌شان، در زمانی که جبههٔ دیگری به امارت فردی صالح یا وجود سربازانی متقی موجود نباشد.

جنگ هایی که بعد از خلفای راشدین روی داد به همین حالت بوده و با این وجود امت اسلامی از آنان پشتیبانی و حمایت کردند و در زیر پرچم و همراه با لشکریان‌شان جهاد نموده‌اند؛ بعد از خلفای راشدین ابتدا فرماندهانی از تابعین جهاد را رهبری می‌کردند، مثلاً قبل از تابعین سعدبن‌ابی‌وقاص رضی‌الله‌عنه فرماندهی جهاد به سمت شرق را به عهده داشت و بعد از ایشان هم قتیبه‌بن‌مسلم باهلی بعد از او نیز کسانی فرماندهی جهاد را بر عهده داشتند که نه صحابی و نه تابعین بودند و از غنیمت‌ها قبل از تقسیم برای خود برمی‌داشتند و به سربازان و رعیت ستم می‌کردند که با این وجود همچنان مورد پشتیبانی امت اسلامی قرار داشتند و از آنان در امر جهاد، حمایت و پشتیبانی می‌شد.

در دوران عثمانی‌ها نیز این چنین وضعیتی موجود بود سلطان مراد چهارم که فردی بی‌سواد بود ۱۹ نفر از پسران و اولاد و نواده‌های خود را کشت تا رقیبی بر سر حکومت نداشته باشد؛ اما همین سلطان مراد بود که امت او را همراهی کردند و دوبار به وین پایتخت اتریش هجوم برد و آخرین مکانی را که در آنجا فتح کردند کلیسایی بود که به مسجد تبدیلش کردند و اکنون دوباره کلیسا شده است.

---

[1]. «مانند دوران حرکت "بزووتنه‌وه‌ی ئیسلامی" که هرچند الحمدلله امیری متقی و پرهیزکار (ماموستاملاعثمان رحمه‌الله)داشتند و سربازانش هم الحمدلله کثیرالفجور نبودند؛ اما آیا بقای این حرکت اسلامی و تقویت و حمایتشان بهتر و نافع‌تر بود یا فقدانش و تسلط یافتن حزب‌های ملحد پارت‌دمکرات و اتحادمیهنی که طاغوت و مرتد و کافر هستند؟»

[2]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ٥٠٦-٥٠٧)[«ولهذا كان من أصول أهل السنة والجماعة الغزو مع كل بر وفاجر؛ فإن الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر وبأقوام لا خلاق لهم كما أخبر بذلك النبي صلى الله عليه وسلم لأنه إذا لم يتفق الغزو إلا مع الأمراء الفجار أو مع عسكر كثير الفجور؛ فإنه لا بد من أحد أمرين: إما ترك الغزو معهم فيلزم من ذلك استيلاء الآخرين الذين هم أعظم ضررا في الدين والدنيا وإما الغزو مع الأمير الفاجر فيحصل بذلك دفع الأفجرين وإقامة أكثر شرائع الإسلام؛ وإن لم يمكن إقامة جميعها. فهذا هو الواجب في هذه الصورة وكل ما أشبهها؛ بل كثير من الغزو الحاصل بعد الخلفاء الراشدين لم يقع إلا على هذا الوجه»]

نکتهٔ دیگر این‌که اگر اقامهٔ جهاد جز با گروهی مبتدع ممکن نبود؛ واجب است که جهاد برپا شود و نباید گفته شود که همراهشان جهاد نمی‌کنیم چون‌که مبتدعند یا این‌که تا دست‌بردار بدعت نشوند ما همراهشان جهاد نمی‌کنیم، این کاری اشتباه است، بلکه همراهشان جهاد را اقامه می‌کنیم و برای رد و تغییر بدعت‌شان تلاش می‌کنیم تا سنت را جایگزین بدعت‌هایشان کنیم.

امام ابن‌تیمیه در این‌باره می‌گوید: «**فإذا تعذر إقامة الواجبات من العلم والجهاد وغير ذلك إلا بمن فيه بدعة مضرتها دون مضرة ترك ذلك الواجب: كان تحصيل مصلحة الواجب مع مفسدة مرجوحة معه خيرا من العكس، ولهذا كان الكلام في هذه المسائل فيه تفصيل**»[1] «اگر واجبات علم و جهاد و ... تنها از طریق مبتدعان انجام می‌گرفت **مادامی که بدعت‌شان زیان‌بخش تر از ترک علم و جهاد نبود**، باید همراهشان جهاد انجام شود و باید از طریق آن مبتدعان ادای واجبات صورت گیرد چون‌که تحصیل مصلحتی واجب که همراه با آنان حاصل می‌شود مقدم است بر رها کردنشان و حصول مفسده و زیانی بزرگ‌تر از بدعت‌شان(یعنی کفر)، و به همین خاطر است که این مبحث به تفصیلات بیش‌تری نیاز دارد».

ابن‌حزم در المَحلّیٰ می‌گوید: «**ولا إثم بعد الكفر أعظم من إثم من نهى عن جهاد الكفار وأمر بإسلام حريم المسلمين [إليهم] من أجل فسق رجل مسلم لا يحاسب غيره بفسقه؟**»[2] «بعد از کفر هیچ گناهی بزرگ‌تر از منع جهاد علیه کفار وجود ندارد چنین کسی می‌خواهد زنان مسلمانان را تسلیم کفار کند (چرا؟) چون امیری فاسق جهاد را برپا نموده و این‌ها این جهاد را قبول ندارند، درحالی که هیچ‌کسی از مسلمانان به خاطر فسق امیر محاسبه نمی‌شود».

یعنی ابن‌حزم می‌گوید کسی که جهادی را به خاطر وجود امیری فاسق تایید نمی‌کند معلوم است که قصدِ هتک ناموس و حرمت مسلمانان را دارد چون‌که اگر با این امیر فاسق جهاد برپا نشد و جبههٔ ما شکست خورد و نابود شد، کافران و طاغیان و مرتدان با قدرت نظامی و اطلاعاتی و اقتصادی و دیگر جوانب بر مسلمانان پیروز می‌شوند و آن هنگام است که خطر و تهدیدی بزرگ متوجه مسلمانان است.

۳-شیخ آلبانی ذلت و فلاکتی که بر سر امت آماده را ناشی از گناهان می‌داند، و ما نیز با ایشان در این مسئله موافقیم. چون‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾[3] «و آنچه از

---

[1]. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۲۱۲)
[2]. «المحلی بالآثار» (۵/ ۳۵۲)
[3]. (النساء، ۷۹)

بدی به تو می‌رسد از خود توست» و این مجازاتی قدری است، اما با شیخ در این مسئله موافق نیستیم که تنها راه رستگاری توبه و تربیت است و جهاد که وسیلهٔ شرعی برای عزل حاکمان طاغوت است را غیرشرعی و کودتای نظامی و بدعت می‌نامد.

٤-شیخ آلبانی می‌گوید که راه نجات از کفر حاکمان و سیستم کفرآمیزشان توبه و تربیت است و از آن طرف می‌گوید جهاد با کفار استعماری واجب است.می‌گوید: «اما کافران استعماری نباید از آنان اطاعت شود بلکه برای بیرون راندنشان و پاک‌کردن سرزمین مسلمانان از آنان إعداد مادی و معنوی بر مسلمانان واجب است»[1] منظور شیخ از کافر استعماری کافر بیگانه است و قبلا بیان کردیم که عده‌ای میان کفار خارجی و کفار هم‌وطن تمایز قائل می‌شوند درحالی‌که خداوند می‌فرماید: ﴿أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولٰئِكُمْ﴾«آیا کافرانِ شما، از آنان بهترند»[2] و اثبات نمودیم که هیچ فرقی ندارند چون‌که این سخن مثل این است که بین حکم شراب محلی و شراب خارجی وارداتی فرق قائل شویم در حالی که مناط حکمِ تحریم، مُسکِر بودن است؛ در مورد کفر استعماری و کفر داخلی نیز همین‌گونه است چه فرقی دارند هر دو کفر هستند چون‌که علت آمدن حکم شرعی (مناط حکم) حکم‌کردن به غیر شریعت اسلام است بنابراین حکم جهاد علیه آنان یکسان است؛ چون‌که جهاد علیه کافر حربی است که با دید و قوانینی غیر از شریعت اسلام حکمرانی می‌کند و آن را بر مسلمانان تحمیل می‌کند، کافر هم‌وطن نیز با کافر شدنش، اهل دین و امت و اهل دارالاسلام نمی‌ماند و با مسلمانان بیگانه می‌شود همان‌طور که خداوند متعال به سیدنا نوح دربارهٔ پسرش که از خون و نسل خودش است اما به خاطر این‌که در صف کفر قرار گرفته، فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾[3] «ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است.»و سیدنا یوسف علیه‌السلام فرمودند: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾[4]« چرا که من از (ورود به) کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین

---

[1]. «متن العقيدة الطحاوية - شرح وتعليق الألباني» (ص٦٩)[«وأما الكفار المستعمرون فلا طاعة لهم بل يجب الاستعداد التام مادة ومعنى لطردهم وتطهير البلاد من رجسهم. وأما تأويل قوله تعالى: (منكم) أي فيكم فبدعة قاديانية ودسيسة إنكليزية ليضلوا المسلمين ويحملوهم على الطاعة للكفار المستعمرين طهر الله بلاد المسلمين منهم أجمعين»]

[2]. (القمر، ٤٣)

[3]. (هود، ٤٦)

[4]. (يوسف، ٣٧)

ایمان ندارند.».سیدنا ابراهیم از پدرش اعلام برائت و بیزاری کرد و سیدنا لوط علیه‌السلام از همسرش تبری جست و آسیه از فرعون همسرش اعلام برائت کرد تمام این‌ها نسبت به طرف مقابل بیگانه می‌شوند؛ بنابراین بیگانه این نیست که کسی غربی و نیروی استعمار است و بر سرزمین ما هجوم آورده و مثلا روس است باید با او دشمنی کنیم اما فلانی که ملحدی داخلی است به خاطر هم‌وطنی کاری به او نداریم.

۵- یکی دیگر از دوگانگی‌های شیخ آلبانی این است که در شرح عقیدۀ طحاویه می‌گوید: «بدان جهاد دو نوع است که اولین آن فرض عین است که عبارت است از مقابله و دفاع از هجوم دشمن که به سرزمین مسلمانان هجوم آورده مانند یهودیان که اکنون فلسطین را اشغال کرده‌اند؛ پس مسلمانان همگی گناهکار هستند تا این‌که یهود را از فلسطین بیرون کنند».[1] در همین قاعده بحث کردیم که این حاکمان مرتد که بر سرزمین‌های اسلامی تحمیل شده‌اند از همان نوع کفاری هستند که با قوانین کفری حکمرانی می‌کنند و قدرت و نیروی کفر را اداره می‌کنند پس جهاد با این حاکمان فرض عین است و به دو علت جهاد با این حاکمان مرتد از جهاد با یهود مقدم‌تر است: ۱- به خاطر نزدیک بودنشان۲-به خاطر مرتد بودنشان.

یهودیان چگونه می‌توانند در فلسطین آرامش داشته باشند و استقرار یابند اگر این حاکمان طاغوت و مرتد از مرزهای یهودیان حفاظت نکنند و به نیابت از آنان با اسلام و مسلمانان راستین دشمنی نکنند.

در این‌جا یک سوال از شیخ آلبانی می‌پرسیم:

چطور است که راه رستگاری و نجات از ظلم و ستم حاکم و حکومت‌های مرتد عبارت است از تحول درونی خودمان(تزکیه‌نفس) که با علم و تربیت میسر است اما از آن طرف می‌گوید که راه رستگاری و نجات در مقابل یهود جهادکردن است درحالی که حاکمان یهودی و حاکمان سرزمین‌های مسلمانان، یعنی یهود و مرتد هر دو کافر هستند و مطابق قَدَر شرعی به خاطر مجازات گناهان مسلمانان بر آن‌ها چیره و حاکم شده‌اند، چرا در حالی که هر دو نوع حاکم کافرند اما شیخ دو راهکار متمایز و دور از هم را برای مقابله و راندن و عزل آنان در پیش‌گرفته است؟

---

[1]. «متن العقيدة الطحاوية - شرح وتعليق الألباني» (ص۷۱)[«اعلم أن الجهاد على قسمين: الأول فرض عين وهو صد العدو المهاجم لبعض بلاد المسلمين كاليهود الآن الذين احتلوا فلسطين: فالمسلمون جميعا آثمون حتى يخرجوهم منها»]

زمانی که عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه، سعدبن‌ابی‌وقاص را برای جهاد با حکومت فارس فرستاد به ایشان عرض نمود که: هرگز نگویید که خداوند دشمن را بر ما غالب نمی‌کند چون ما از آنان بهتریم؛ بلکه ممکن است که خداوند با تقدیر خود قومی بدتر را بر قومی بد غالب گرداند همان‌طور که خداوند مجوسی‌های کافر را بر بنی‌اسرائیل چیره کرد بعد از این‌که بنی‌اسرائیل دچار سرپیچی و طغیان شدند و در مقابل دین سرکشی کردند و خداوند بر آن‌ها خشم گرفت ﴿فَجَاسُوا خِلاَلَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾[1] «تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند، و این تهدید تحقق‌یافتنی است»»[2]

همچنین در حدیث ثوبان در حدیث قدسی خداوند می‌فرماید: «وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا أَوْ قَالَ: مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا»[3] «بر آنان دشمنی غیر از خودشان که جان و مالشان را نابود کند مسلط نمی‌کنم حتی اگر تمام کافران روی زمین علیه آنها گرد بیایند، تا اینکه آنها همدیگر را بکشند و یکدیگر را اسیر کنند».

این نصی است که دلالت بر این دارد که دشمن خارجی وقتی بر مسلمانان مسلط می‌گردند و ذلیل‌شان می‌گردانند که مسلمانان بسیار گناهکار شده باشند و شایستگی نصرت اسلام را از دست داده باشند. که این حکم قدری خداوند است.

پس آیا اگر به موجب قدر خداوند دشمنی کافر بر مسلمانان غالب گشت برای تغییر و عزل حکومت این دشمن کافر باید تحول در خودمان را با علم‌آموزی و تربیت انجام دهیم؟ یا باید مطابق احکام شرعی علیه آنان جهاد برپا کنیم و تا عزل و برکناری‌شان با آنان مبارزه کنیم؟

آیا چیزی که سلف بر آن اجماع داشتند و اختلافی در آن نداشتند تربیت بود یا جهاد (فرض عین)؟

جهاد علیه کدام مقدم است با یهودیان در فلسطین یا علیه حاکمان مرتد بلاد اسلامی؟

و ما با این سخن شیخ آلبانی موافقیم که می‌گوید باید با اصلاح(خودمان)، زیرساخت‌هایی ایجاد کنیم که اساس تغییر و تحول وضعیت کنونی ما شود؛ ما نیز می‌گوییم ضروری است عده‌ای پاک و صادق بر اساس شریعت برای جهادکردن تربیت شوند و پرورش یابند تا دارای نگرشی روشن شوند که ادای این فرض، فتنهٔ بی‌دینی که کافران برپا کرده‌اند را در بین مسلمانان ریشه‌کن می‌کند.

---

[1]. (الإسراء، ٥)

[2]. «العقد الفريد» (١/ ١١٧)

[3]. «صحيح مسلم» (٢٨٨٩)

اما تنها با دعوت و اصلاح و تربیت بدون این‌که قدرت مسلحانه و جهاد در نظرگرفته شود دستاورد آنچنانی نخواهد داشت. درحالی که جبههٔ مقابل در زمینهٔ ایجاد تفرقه و جنایت و بی‌دینی در میان مسلمانان فعال است و تمام حکومت و وزارت‌های آموزش و پرورش و رسانه و اوقاف و ... را در اختیار دارد و طبق برنامه پیش می‌رود و بودجه و زمان و کارمند و کارگزارهای زیادی را داراست و همچنین نیروهای سرکوبگر پلیس و استخبارات و نیروهای امنیتی را در اختیار دارد که از آنان محافظت می‌کنند و آنان بر مسند قدرتند و نیرومندند؛ چگونه ممکن است با این وجود، نیروی دو جبهه یکسان باشد؟!!

این نکته را دوباره یادآوری می‌کنم که انحراف از مسیر جهاد و ترک آن برای مشغول شدن به اصلاح و تربیت، انحراف از راه راست و شانه خالی‌کردن از تکلیف شرعی -یعنی جهاد- است و مخالف سیره و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم است چراکه ایشان فقط مشغول به تربیت نبوده است بلکه دستور به تشکیل نیرو داد نیروی عقیده و تربیت صحیح و نیروی فعالیت گروهی منسجم و نیروی نظامی‌ای که با دشمنان مقابله کنند تمام این نیروها را سازماندهی کرد و جهاد را برپا نمود چون‌که خداوند این چنین رهنمود فرموده بود که: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾[1] « در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا اینکه خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت‌کافران را باز گیرد »؛ و همین‌گونه نیز بود که با قوت عقیده و قوت جنبش و حرکت امت عقائدی و قوت لشکری که مسلح بودند در برابر قوت سلاح دشمن ایستادند.

خداوند **تشویق به جهاد** را به تنهایی مایهٔ منع و توقف قدرت و رفتار وحشیانهٔ کافران و جلوگیری از فتنه و مرتدکردن مسلمانان قرار داده است حال اگر خود عمل جهاد ممارست شود چه نتایج گهرباری در پی خواهد داشت به تاکید تمام آرمان‌های والای اسلام را محقق خواهد ساخت.

آیهٔ فوق و حدیث ماقبلش آرمان‌ها و اهداف جهاد را بیان می‌کنند همچنین اسباب رفع ذلت و فلاکت مسلمانان و اسباب طرد و راندن قدرت و نیروی کفر و عزل و خلع حاکمان مرتد از این‌جا واضح می‌گردد.

---

[1]. (النساء، ٨٤)

بنابراین فراگیری علم شرعی و تربیت و پرورش صحیح و درست بخشی از آمادگی و إعداد برای جهاد است برای تهذیب و تعلیم و سازماندهی گروهی از مسلمانان پیشتاز و با استعداد که بتوانند از اسلام دفاع کنند و سیادت و سروری را برای شریعت اسلام بازگرداند.

همچنین اگر توانایی و قدرت مادی نزد عده‌ای از مسلمانان مهیا گشت، هرچند از نظر پرورش و تربیت در حد عالی نباشند و دارای خلل تربیتی باشند از دیدگاه شرع اقامهٔ جهاد بر آنان فرض عین است و بر بقیهٔ مسلمانان نیز واجب است که از آنان حمایت کنند و آنان را یاری دهند و در صف و جبههٔ آنان باشند و همراه با آنان جهاد کنند؛ و این رأی و موقف ثابت اهل‌سنت‌وجماعت است همان‌طور که امام ابن‌تیمیه آن را بیان کردند.

در نهایت می‌گوییم آنچه رأی و نظر شیخ آلبانی را پیچیده‌تر کرده که اثراتِ سوئی به بار می‌آورد این است که شیخ تبدیل به مدرسه‌ای شده و طرفدار و پیروانی دارد که دیدگاه و نظرات او را تبلیغ می‌کنند و در بسیاری از کشورهای اسلامی سخنانش را می‌پذیرند و عملی می‌کنند.

حتی تمام آنانی که جهاد را ترک کرده‌اند و زیر سایهٔ حاکم و حکومت‌های مرتد تکیه زده‌اند شبهه‌ای را که شیخ آلبانی ذکر نموده را به عنوان دلیل شرعی بی‌رقیب مطرح می‌کنند و به دیگر دلایل شرعی توجهی نمی‌کنند، آن همه آیات و احادیث و اجماع را با این کلام آلبانی رد می‌کنند مانند عده‌ای اخوانی مشرب که پندِ پیشینیان را حجت قرار می‌دهند و با یک پند از پیشینیان ده‌ها آیه و حدیث را رد می‌کنند، این طرفداران شیخ نیز همین‌گونه با یک سخن آلبانی ده‌ها آیه و حدیث و اجماع را رد می‌کنند و با این بهانهٔ واهی از هر تکلیف و مسئولیت سنگینِ جهاد شانه خالی می‌کنند و به دنیاخواهی مشغول می‌شوند.

عده‌ای هم از آن‌طرف با حاکمان مرتد همکار شده‌اند و یا عضو پارلمان‌های شرکی‌شان هستند یا در وزارت‌های آنان مشغول شده‌اند و تبدیل به نیروی سرکوبگر و حتی استخبارات آنان شده‌اند. این چه تربیتی است که در همان آغاز کفر و ایمان را متمایز نمی‌کند و به طاغوت کفر نمی‌ورزد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾[1] «بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بتها و معبودهای پوشالی و هر موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف کند) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است».

---

[1]. (البقرة، ٢٥٦)

این نفی قبل از اثبات است دقیقاً مانند "لااله‌الاالله" و این چنین است که معبود بر حق بودن برای خداوند اثبات می‌شود.

این چه تربیت و اصلاحی است که با اعلام برائت از کفار شروع نشده است؟

این چه تربیت و اصلاحی است که راه‌وروشِ سیدنا ابراهیم علیه‌السلام را رها کرده است؟

خداوند می فرماید: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾[1] «شما بر دینی غیر از دین من هستید.»

این چه تربیتی است که نه امربه‌معروف و نه نهی ازمنکری در آن نیست و نه جهادی؟ پس در چه چیزی این امت مصداق آیهٔ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾[2] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید»؛ می‌شود؟

شیخ آلبانی در این شبهه و دیگر موارد پیروان و مقلدینی داراست که بسیارند. "سلفیت" هر چند ما طرفدار به کار بردن این اصطلاح نیستیم و ما به طور کلی، اصطلاح اهل‌سنت‌وجماعت را بکار می‌بریم و نباید "سلفیت" مذهبی جداگانه گردد بلکه سلفیت برای این به میدان آمد که تعصب مذهبی را از بین ببرد نه این‌که خودش فرقه‌ای شود و دچار تعصب شود، بلکه باید سلفیت منهجی مستقل باشد و دلایل شرعی را متابعت کند و در هر کجا دلیلی شرعی را دید از آن تبعیت کند. سلفیت منهج است نه مذهب؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾[3] « آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؛ در حالی که شما کتاب می‌خوانید؟ آیا نمی‌فهمید؟ »

در این‌جا دوباره تاکید می‌کنیم:

فتنهٔ حکمرانی حاکمان مرتد در سرزمین‌های مسلمانان از تمام فتنه‌های تاریخ امت اسلامی نافذتر و پیچیده‌تر و سخت‌تر است بسیار خطرناک‌تر و نافذتر از خلق قرآن در دورهٔ عباسیان است و از کسی مانند شیخ آلبانی انتظار نمی‌رفت که چنین شبهه‌ای را ایجاد و پخش کند.!!

همراه با رد این شبهه، ما فضل و بزرگی و خدمات شایان شیخ آلبانی به سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را انکار نمی‌کنیم، خدمات شایسته‌ای را به امت اسلامی ارائه نموده و رهنمودهایی را بیان کرده و این شبهه از منزلت ایشان نمی‌کاهد؛ "لکل فارس کبوة و لکل عالم هفوة "هر دانشمندی هم لغزشی دارد. خداوند متعال

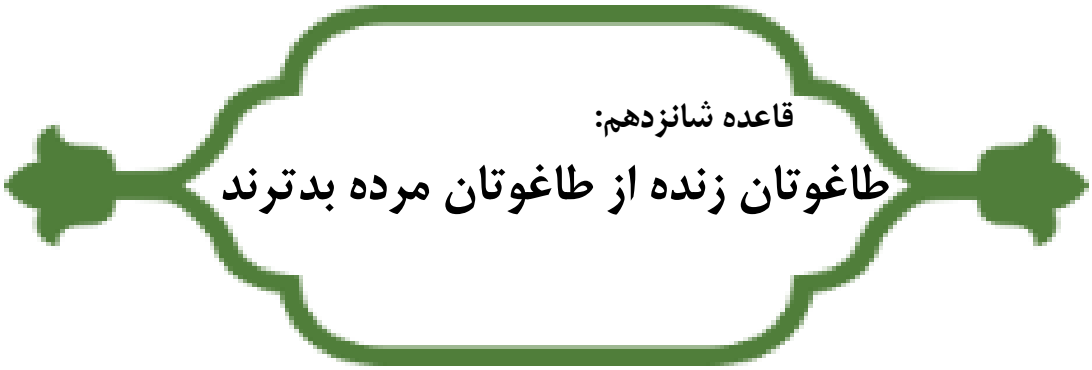
---

[1]. (الکافرون، ٦)
[2]. (آل‌عمران، ١١٠)
[3]. (البقرة، ٤٤)

فرموده است: ﴿أَ فَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً﴾[1] «آیا (این منافقان) درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و اینکه بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیرخدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.» .

اما این شبهات و اختلافات کلام بشر است؛ غیر از پیامبران هیچ کسی از انسان‌ها معصوم نیست.

[1]. (النساء، ۸۲)


قاعده شانزدهم:
طاغوتان زنده از طاغوتان مرده بدترند

قاعدهٔ شانزدهم: طاغوتان زنده از طاغوتان مرده بدترند

منظور از طاغوتان زنده سران کفر و حاکمان مرتد است که بر سرزمین مسلمانان با قوانین کفری حکومت می‌کنند و الحاد و بی‌دینی را نشر می‌دهند و در جرم و جنایت نوآوری می‌کنند.

منظور از طاغوتان مرده، قبر و مرقد و دار و درخت و بت پرستیدن است که به جای خداوند عبادت می‌شوند از سجده بردن و پناه بردن و طلب نفع و نذر و قربانی و ...

شکی در این نیست که طاغوتان زنده وضعیت سخت‌تر و پیچیده‌تری ایجاد کرده‌اند و تاثیرات سلبی فراوانتری نسبت به طاغوتان مرده دارند، چون‌که این طاغوتان دارای امکانات حکم، نفوذ، قدرت، مال و اموال و صدها روش فریبکاری و توطئه هستند و مردم را تحت فشار و سخت‌گیری قرار می‌دهند مانع از دینداری‌شان می‌شوند و یا مانع این می‌شوند که مردم بتوانند به دستوراتِ دینی ملتزم باشند بنابراین می‌بینیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم قبل از شکستن بت‌ها (طاغوتان مرده) با طاغوتان زنده اعلان جنگ کردند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از ۲۱ سال پیامبری و بعد از ۲۱ سال دشمنی و مخالفت با طاغوتان زنده، بعد از فتح مکه بت‌های کعبه را شکست و نابود کرد.

در صحیح بخاری از ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه روایت شده که می‌گوید: «**دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة يوم الفتح، وحول البيت ستون وثلاثمائة نصب، فجعل يطعنها بعود في يده ويقول:** ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا﴾[الإسراء، ٨١]﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [سبإ، ٤٩]»[1]«پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روز فتح مکه به مکه داخل شد درحالی که اطراف کعبه ۳۶۰ بت موجود بود که با عصایش بت‌ها را هول می‌داد و می‌فرمود: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» «حق آمد و [دیگر] باطل از سر نمی‌گیرد و برنمی‌گردد.»»

بعد از آن اصحاب خود را فرستاد که در تمام شبه‌جزیرهٔ عربستان تمام بت‌ها را نابود کردند بعد از این‌که قدرت و سلطهٔ طاغوتان زندهٔ معاصرش را نابود کرده بود و از اولین روز مبعوث شدنش از هیچ فرصتی برای خوار و حقیرکردن بت‌ها و دشمنی با عبادتشان دریغ نفرمود.

---

[1]. «صحيح البخاري» (٤٠٣٦)(٤٤٤٣)

این است گرایش به ملت ابراهیم و بیزاری و برائت جستن از بت و بت‌پرستان و از کفر و کافران و از طاغوتان زنده و مرده؛ چنین است اعلام بیزاری از مشرکان قبل از بت‌هایشان.

خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾[1] «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که به او گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همه‌ی راهها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد).» و می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾[2] «سپس (قرنها بعد از ابراهیم، تو را به پیامبری برگزیدیم) و به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم پیروی کن که حقگرا (و دور از انحراف) بود و از زمره‌ی مشرکان نبود.»

هدف از بیان این مبحث اولویت‌بندی و میزان اهمیت این دو مورد طاغوت زنده و مرده است که مقابله باکدام یک مقدم است؛ نباید از دشمنی با طاغوت مرده دست‌برداریم به این بهانه که در حال مبارزه با طاغوت زنده هستیم و تا طاغوت زنده را شکست ندهیم به طاغوتان مرده نمی‌پردازیم این سخنی باطل است چراکه دین کامل گشته است هرچیزی که مخالف دین باشد یا هر منکری که مشاهده شود در حد توانایی مقابله با آن واجب است.

امری که لازم است که در این‌جا بازهم مورد تاکید قرار گیرد این است که تلاش و قدرت طاغوت زنده آنچنان تاثیر منفی و سلبی دارد که نزدیک است تمام امت را دچار ارتداد همه‌جانبه کند همان‌طور که هر مسلمانی در هر مکانی این امر را درک نموده و با این واقع زندگی می‌کند؛ طاغوتان کوردستان یا طاغوتان سکولار دیگر سرزمین‌های اسلامی که بر بلاد مسلمانان حاکم گشته‌اند با إعمالِ زور و فشار، قدرت و اموال، امکانات و رسانه و دیگر ادوات فریب‌کاری عده‌ی بی‌شماری از مسلمانان را از دین برگردانده‌اند؛ حاکمان مرتد و ارگان‌ها

---

[1]. (الممتحنة، ٤)

[2]. (نحل، ١٢٣)

و دستگاه‌ها و نیروی‌های تحت اختیارشان چنان رفتار می‌کنند که دشمنان اسلام خواهانش هستند؛ و سیاست‌های خارجی آنان را بر مسلمانان تنفیذ می‌کنند، معضل و پیچیدگی این طاغوتان زنده بسیار بیش‌تر از دشواری طاغوتان مرده است در حدی که قابل مقایسه نیستند و این جای بسی تعجب است که علما و داعیان معاصر که خود را پیروانِ سلف می‌دانند دست از دشمنی و مخالفت با طاغوت زنده برداشته‌اند و خودشان و گفتار و قلم‌شان را روز و شب برای دشمنی با طاغوت مرده آماده کرده‌اند، می‌بینیم که شخصی عالم است اما در سایهٔ حاکمی مرتد و سیستم کفرآمیز و دستور و قانون کفرآمیز و دمکراسی نشسته و در مقابل‌شان سکوت کرده و اهمیتی به این موارد نمی‌دهد درحالی که برای مقابله با قبر و مرقد و بارگاه و سایر طواغیت مرده شمشیر کشیده و با کتاب، مجله، خطبه و ...به دشمنی با این طواغیت مرده مشغول است درحالی که در کشورش این موارد وجود ندارند؛ درحالی که هم اکنون در عربستان سعودی قبر و بارگاهی نیست که عبادت شود و مردم از آن طلب نفع و دفع ضرر کنند، اما این عالم از راست و چپش علیه پرستندگان قبر و مرقد گرز می‌زند چونکه می‌داند آنان ضعیف و بی قدرتند و مسلح نیستند؛ خداوند به مسلمانان فرموده است دوست داشتید شورشی بدون سلاح داشته باشید و کاروان قریش را بدون جنگ به دست بیاورید اما خداوند می‌خواهد به وسیلهٔ شما باطل را نابود کند و دینش را پیروز گرداند: ﴿وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾[1] « شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست (که کاروان بود،) ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود (که بیانگر اراده و قدرت یزدانند، برای مردم) ظاهر و استوار گرداند و کافران را (از سرزمین عرب با پیروزی مؤمنان) ریشه‌کن کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر کرد).»

سپس اگر خوب در این وضعیت تأمل کنیم به‌خوبی روشن می‌شود که چرا این‌گونه زیردست و ذلیل شده‌ایم چرا انواع بلا و مصیبت بر سرمان آوار گشته؛ علت اصلی این ذلت و فلاکت این است که **آن کسانی که پیام الهی و دعوت و جهاد به آن‌ها امانت داده شد وظیفه و مسئولیت خود را در راهنمایی‌کردن و تربیت و هشدار دادن به مسلمانان ادا نکردند** مانند علمای بنی‌اسرائیل شدند، و عده‌ای نیز علاوه بر این‌که به چنین وضعیتی و به حکم کفر راضی شدند به تشویق و تبلیغ آن نیز مشغول شدند و با زبانشان کفر حاکمان را پینه می‌کردند و هر قانون غیرشرعی را برایشان مشروع می‌کردند و مشروع می‌کنند، عده‌ای هم انگار کوک

---

[1]. (الأنفال، ۷)

شده‌اند وقتی گفته می‌شود دربارۀ جهاد بحث کنید می‌گویند جهاد در فلسطین است و در مورد جهاد در فلسطین سخنرانی می‌کند و قبل از آن در مورد جهاد در افغانستان سخن می‌گفت و الان نیز در مورد جهاد در میانمار سخن می‌گوید اما در مورد اشغال عراق چیزی نمی‌گوید، درمورد جهاد فلسطین آنچنان سخنرانی می‌کند که کف از دهانش جاری می‌شود درحالی که همان اشغالگری آمریکاست که با سوت یهود آمده و عراق را در کنار فلسطین اشغال کرده است و اما هیچ کس از اینان دربارۀ آن سخنی نمی‌گوید و علاوه بر سکوتشان، اشغالگری آمریکا را پروژۀ آزادسازی عراق می‌نامند، چون‌که فقط تا این اندازه به آنان اجازه داده شده دربارۀ جهاد سخن بگویند درحالی که جهاد علیه حاکمان و حکومت کشورش بر جهاد علیه یهود و دیگر اشغالگران خارجی مقدم است، اشغالگران خارجی و حاکمان مرتد هر دو کافرند و جهاد علیه هر دو گروه‌شان فرض و واجب است اما جهاد علیه حاکمان مرتد مقدم است چون‌که هم نزدیکند و هم مرتدند و حکم مرتد سنگین‌تر از حکم کافر اصلی است که ذکر این موارد در قاعدۀ ۱۳ و ۱٤ گذشت.

مشاهده می‌کنیم که کسی در فلسطین جهاد می‌کند را پهلوان و شهید می‌نامند و اخبار جهاد آنجا پخش می‌شود اما مجاهدان دیگر سرزمین‌ها را تروریست می‌نامند به این تهمت که از مشروعیت حکم و حاکم، یاغی شده‌اند قاتل و خرابکار هستند و از این قبیل تهمت‌های سخیف.

با توجه به این روایاتی که امام بخاری نقل کرده در این وضعیتی که کفر و حاکمان مرتد بر سر مسلمانان آورده‌اند تأمل کن: قیس‌بن‌ابی‌حازم روایت می‌کند که:

- زنی از قبیلۀ احمس، از ابوبکر رضی‌الله عنه پرسید: «ما بقاؤنا على هذا الأمر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية؟»«چه مدت بر این امرِ خیر که خداوند بعد از جاهلیت برای ما فرستاده ماندگار خواهیم بود؟»

-ابوبکر فرمود: «بقاؤكم عليه ما استقامت بكم أئمتكم»«تا زمانی که أئمۀ شما به آن پایبند باشند».

-آن زن پرسید: «وما الأئمة؟»«ائمه چه کسانی هستند؟»

-ابوبکر فرمود: «أما كان لقومك رؤوس وأشراف، يأمرونهم فيطيعونهم؟»«آیا در طایفه‌ات بزرگان و نجبایی نیستند که وقتی امر کنند شما از آنان اطاعت می‌کنید؟»

-آن زن گفت: «بله»

-ابوبکر فرمود: « فهم أولئك على الناس»«ائمه و پیشوایان همانها هستند که سخن‌شان بر مردم نافذ است»[1]

---

[1]. «صحيح البخاري» (٣٦٢٢)

امام ابن‌حجر در این‌باره می‌گوید: «**ما بقاؤنا على هذا الأمر الصالح أي دين الإسلام وما اشتمل عليه من العدل واجتماع الكلمة ونصر المظلوم ووضع كل شيء في محله قوله ما استقامت بكم في رواية الكشميهني لكم قوله أئمتكم أي لأن الناس على دين ملوكهم**»[1]«"الأمرالصالح" منظور اسلام است که همهٔ انواع عدل و اتحاد کلمه و یاری مظلوم و قرار دادن هرچیزی در جای خودش (حق)را شامل می‌شود، "ما استقامت بکم (لکم) ائمتکم" چون مردم بر دین پادشاهان خودشان هستند همان‌طور که گفته شده "الناس‌علی دین ملوکهم"»

هر کسی از این أمرا و حاکمان از راه منحرف شد مردم نیز دچار انحراف می‌شود عبدالله‌بن‌مبارک نیز می‌گوید: «**وهل أفسد الدين إلا الملوك** ... **وأحبار سوء ورهبانها**»«مگر چه کسی دین را فاسد گردانده است غیر از پادشاهان و عالمان سوء و راهبان فاسد».

آنچه جای تأسف دارد این‌است که سکوت علما و فقها در مقابل کفر حکومت و حکام مرتد(طواغیت زنده)، دلیلی به دست عده‌ای از جوانان شده برای دلسردکردن مجاهدان و جوانان مسلمان از جهاد و ضعیف‌کردن روحیهٔ جهادی در بین اقشار مردم.

درحالی که خودشان هم جوان هستند و جهاد بر آنان نیز واجب است و توانایی قیام به جهاد را دارند اما تمام جهادِ این دین را در مبارزه با قبرپرستی و بارگاه‌ها خلاصه کرده‌اند، درحالی که خوب می‌دانند اگر این حکام مرتد و طواغیت زنده نباشند بساط شرک و قبرپرستی و عبادت طاغوتان مرده و سایر خرافات نیز برچیده می‌شود؛ اما طواغیت زنده برای بقای خودشان طواغیت مرده را زنده نگه می‌دارند و به مرقدها و ضریح‌ها خدمت‌رسانی می‌کنند و کاخ و بارگاه بر قبرها می‌سازند و برای آبادی این اماکن بودجه اختصاص می‌دهند و پرستندگان و زوار این اماکن را اکرام می‌کنند.

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٧/ ١٥١)

قاعده هفدهم:

قدرت اسلام در نصرت و یاری مسلمانان برای یکدیگر است

قاعدهٔ هفدهم: قدرت اسلام در نصرت و یاری مسلمانان برای یکدیگر است.

تمام قواعد از سلسلهٔ قواعد " دید رووني " که بحث جهاد است به تاکید از قرآن و سنت گرفته شده است مانند قواعد فقهی که در اصل از قرآن و سنت گرفته شده است.

دربارهٔ موضوع این قاعده خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[1]« مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانیند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. (این وعده‌ی خدا است و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست. چرا که) خداوند توانا و حکیم است.» و می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾[2]« و هرکس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره‌ی حزب‌الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.»

در این جمله خداوند حزب‌الله را با جملهٔ اسمیه "هم‌الغالبون" وصف می‌کند و نفرموده "هم یغلبون" "یغلبون" هر چند فعل مضارع است و گذشته نیست و استمراری است اما با فعل بیان نشد. بلکه با اسم فرمود "هم الغالبون" که صفتی ثابت است چون‌که آن مؤمنانی که در زمرهٔ حزب الله قرار گرفتند و ولاء و محبت‌شان بر معیار ایمان است چنان که آیهٔ فوق به آن اشاره می‌کند در هر حال چه شهید شوند و چه فتح و پیروزی نصیبشان شود غالب و پیروزند چونکه پیروزی دین به وسیلهٔ آنان محقق می‌شود پس آنان نیز پیروزند.

این آیه: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾«و مردان و زنان با ایمان، دوستان و سرپرست و یاری‌دهندگان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند» تاکید و تذکر است بر اهمیت ایجاد پیوند میان مسلمانان برای تشکیل امتی عقائدی توأم با برادری دینی که همگی با هم مسئولیت‌های ایمانی‌شان که تکلیف جمعی تمام آن‌هاست را انجام می‌دهند که در این آیه با امر به معروف و نهی از منکر در بین خودشان و وظایفشان را نسبت به یکدیگر انجام می‌دهند تا متحد باشند و جامعه‌ای سالم و صالح داشته باشند و به عبادت‌ها و دستورات شریعت پایبند باشند که تمام

---

[1]. (التوبة، ٧١)

[2]. (المائدة، ٥٦)

این‌ها از نتایج فعالیت جمعی است. درست است که یک نفر هم می‌تواند امربه معروف و نهی‌ازمنکر کند اما در سطح و اندازهٔ کوچک در حد نصیحتی یا هشداری می‌تواند این وظیفه را ادا کند اما همگی با همکاری هم با فعالیت و روحیهٔ کار گروهی می‌توانند منکر بزرگ که حکم‌کردن به غیرماانزل‌الله است را تغییر دهند؛ اجرای حد و تعزیرات بر جنایت‌کاران و طغیانگران، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر است اما به صورت جمعی امکان‌پذیر است و این فعالیتِ جمعی کارآمد با افتراق اعضا و بداخلاقی نسبت به یکدیگر و ایجاد جناح‌های مختلف و دوری از منهج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، میسر نیست نباید هر کسی با رأی و نظر خودش موقفی اتخاذ کند به همین خاطر در آیه برای تاکید و اشاره به سرپرستی و دلسوزی و مهرورزی کلمهٔ " يَتَوَلَّ" را آورده است چون‌که ولاء مسلمان برای برادران مسلمانش فعالیت جمعی را منسجم و مستحکم‌تر می‌کند. با این نگرش ایمانی و این موقف جمعی فریضهٔ امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بهتر و کارآمدتر خواهد بود. هر جمعِ مسلمانی این منهج و اتحاد جمعی و جنبش (امربه‌معروف‌و نهی‌ازمنکر) را در پیش گیرد بدون شک خداوند به لطف خویش نیز آن‌ها را یاری و پرورش خواهد داد تا این‌که آنان را به سطح حزب خودش تعالی می‌بخشد و آنان و اعمالشان را مورد قبول خود قرار می‌دهد و اولین ثمرهٔ مقبول‌بودن نزد الله متعال رحمت و مهربانی ذات مبارکش خواهد بود همانطور که می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ﴾.

ما نیز اگر امید داشته باشیم که خداوند به ما رحم کند و ما را از این واقعِ جاهلی که حاکمان مرتد بر سرمان آورده‌اند رهایی بخشد باید این منهج را درپیش‌گیریم و جماعت و امتی عقائدی تشکیل دهیم جنبش درون گروهی که همان امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر است را راه‌اندازی کنیم و پیام الهی را ابلاغ کنیم و حدومرز کفر و ایمان را برای مردم بیان کنیم و علیه حاکمان مرتد که قوانین کفری را بر ما تحمیل کرده‌اند اعلان جهاد کنیم و در اینجاست که خداوند می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ﴾.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این موضوع را از مقدمه تا نتیجه‌اش مورد اشاره قرار داده می‌فرماید: «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ، وَالْفُرْقَةُ عَذَابٌ»[1] «جماعت رحمت است و تفرق عذاب است».

پس جماعت مایهٔ رحمت و در دایرهٔ رحمت و مکان و زمانِ نزول رحمت است، اما تفرقه که در آیهٔ ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لاَ تَفَرَّقُوا﴾[2] «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید» به آن اشاره

---

[1]. «السنة لابن أبي عاصم ومعها ظلال الجنة للألباني» این حدیث حسن است.(١/ ٤٤)

[2]. (آل‌عمران، ١٠٣)

شده که ناسازگاری و پراکندگی و تشتت است مجازات، شکنجه، آزار روانی و درونی، جسمی و ورشکستگی است و همین نتیجه در دیگر آیات به شیوه‌های مختلف برای مسلمانان بیان شده است تا با اعتماد به نفس تمام به مقام شایستگی اعضای حزب الله بودن برسند و پیام الهی را به خاطر فکر و دید شخصی‌شان رها نکنند مثل وضعیت کنونی ما که مردم دست از تبعیتِ قرآن کشیده‌اند و به برنامه و منهجی غیر آن راضی شده و روز و شب با تعصب کورکورانهٔ حزبی به آن پایبند هستند و خداوند این را دلیل اصلی تفرقه و پراکندگی و جنگ داخلی معرفی کرده که سرانجامش ذلت در دنیا و سرافکندگی قیامت است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾[1]

« و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است.»

در آیهٔ ۷۱ سورهٔ توبه فرمود: ﴿أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ﴾ « ایشان کسانیند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند.» ولی در اینجا برای این قبیل افراد می‌فرماید: ﴿وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛آن کسانی که امربه‌معروف و نهی ازمنکر کردند و نماز به پا داشتند و زکات دادند و با فعالیت جمعی و اجتماعی مسئولیت‌هایشان را به انجام رساندند خداوند آنان را حزب خود خوانده و مورد رحمت خویش قرار می‌دهد اما در این آیه خداوند نسبت به رفتار عکس آن هشدار داده است.

این آیات و احادیث معیاری ثابت را برای مسلمانان تعیین می‌کنند که مقدمه و سرانجامی را شامل می‌شود به این صورت که رحمت الهی پاداش اتحاد و همبستگی است و عذاب الهی مجازات اختلاف و تفرقه است.

آیهٔ ٥٦ سورهٔ مائده بشارت پیروزی را ندا می‌دهد که می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾«حزب خدا همان پیروزمندانند» و این بعد از لطف خداوند بزرگ، ثمرهٔ اعمالی است که در آیهٔ ۷۱ سورهٔ توبه ذکر شد که مقدمات خواسته شده برای کسب این پیروزی را دربرمی‌گیرد که عبارتند از: ۱- ادای واجب برادریِ دینی که ولاء ایمانی است این از مقدمات و عامل اصلی پیروزی است ابتدای آیه با کلمهٔ "مَن" شروع شده که ادات شرط است که این شرط عبارت است از ولاء برای الله و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و برای مومنان که به معنی دلسوزی و دفاع از قرآن و سنت و مسلمانان است "مَنْ" ادات شرط، ﴿يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾

[1]. (آل‌عمران، ۱۰۵)

عبارتِ شرط، و جزای شرط ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾است یعنی آن کسانی که ولاءشان برای خدا و رسولش و مومنان است نتیجه‌اش این می‌شود که حزب الله می شوند و حزب اوست که پیروز می‌شود.

در ترتیب‌بندی عبارت شرط تأمل کن که داعی راستین باید ولائش بر خداپرستی و پیروی از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم باشد؛ بنابراین هر کس را که پیروِ قرآن و سنت باشد برادرِ دینی خود می‌داند و با او پیوند برادریِ دینی برقرار می‌کند، بنابراین زمینهٔ برادری دینی که شرطی برای دستیابی به رحمت پروردگار و عضویت در حزب الله است بر اساس پایبندی به قرآن وسنت با دید و بینش سلف امت یعنی اصحاب و تابعین و تابعِ‌تابعین است. عضویت در جماعتی که پیروِ چنین منهجی باشند واجب است که خداوند به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم امر فرموده و پیامبر نیز به مسلمانان امر فرموده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «أَنَا آمُرُكُمْ بِخَمْسٍ اللهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ بِالْجَمَاعَةِ، وَالسَّمْعِ، وَالطَّاعَةِ، وَالْهِجْرَةِ، وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللهِ »[1]«من شما را به پنج مورد امر می‌کنم که خداوند من را بدان امر فرموده است: «التزام به جماعت(مسلمانان) و سمع و طاعت (حرف‌شنوی و استجابت و فرمانبرداری)و هجرت و جهاد».

این حدیث موضوع اصلی این بخش است این حدیث با اولین گام " الجماعة " که فعالیت جمعی است شروع می‌شود چون‌که برپایی جهاد وابسته به وجود گروهی مسلمان مخلص و صالح است و به وسیلهٔ آنان انجام می‌گیرد بدون وجود جماعت ایدئولوژیک و مبدئی که بر مبنای منهجی گرد هم آمده‌اند جهاد امکان‌پذیر نیست این جماعت نیز باید با پیوند برادری دینی به یکدیگر پیوست شده باشند و همدیگر را به خاطر خداوند دوست داشته باشند و برای یکدیگر دلسوزی کنند و یاور و سرپرست و حامی یکدیگر باشند و اصطلاحا برای همدیگر ولاء داشته باشند و این برادریِ دینی برگرفته از پایبندی به قرآن و سنت است که زمینهٔ دید و موقف فعالیت جمعی است و این جنبش بدون امیر و فرمانده پیش نمی‌رود چون‌که امیر به منزلهٔ سر و مغز است که فرمان مناسب و سازگار و هماهنگ را همزمان به اعضای بدن می‌دهد تا با هم برای محقق‌کردن یک هدف فعالیت کنند.

برای مثال وقتی کسی مشغول سخنرانی است مغز به چشم دستور دیدن متن سخنرانی را می‌دهد و به حافظه دستور یادآوری می‌دهد و به ذهن دستور می‌دهد که کلمات را ایجاد کند و به زبان دستور حرکت و ادای کلمات را می‌دهد و به دست و دیگر اعضا دستورات لازم را صادر می‌کند تا سخنرانی انجام شود. اگر

---

[1]. «مسند أحمد» (۱۷۸۰۰)(ط الرسالة)

سر یا جسم ناقص باشد فعالیت ناقص و معلولانه به همراه دارد و فعالیت صحیح به صورت متمرکز و منظم ایجاد نمی‌شود؛ مغزی که نمی‌تواند صحیح و درست فرمان دهد اندام‌هایش هم نمی‌توانند راست و درست فعالیت کنند و حرکتی فلج‌گونه ایجاد می‌شود که این نوع فعالیت را در کسانی که معلول ذهنی هستند یا سکته کرده‌اند مشاهده نموده‌ایم.

بنابراین این فعالیت جمعی مقتضی امیر و فرمانده است پس هرگاه امیری بود و جماعتی اطرافش جمع شدند یا جماعتی تشکیل شد و امیری منتخب شد باید با سمع و طاعت از این امیر به سمت جهاد پیش برویم که تمام این ارکان فعالیت جمعی در این حدیث و دیگر احادیث بیان شده‌اند، " امیر" رکن اساسی کار گروهی به حساب آورده شده است حتی در جمعی مسافر نیز به وجود امیر برای همسفران توصیه شده است که اگر سه نفر یا بیش‌تر بودند باید یکی از آن‌ها به عنوان امیر انتخاب شود.[1]

اما در این‌جا به دو رفتار اعضای این منهج اشاره کردیم:

۱-سمع و طاعت (حرف‌شنوی و فرمانبری)

سمع و طاعت فعالان و اعضای جماعت برای امیرشان از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین سیمای فعالیت جمعی است، امیر سبب حفاظت از انسجام فعالیت جمعی و حل مشکلات داخلی و سبب هماهنگی و استقرار و صیانت و سازماندهی اعضا بر اساس دیدگاه اجتماعی برخاسته از منهج است چونکه امیر بیش‌تر از همهٔ اعضا نسبت به منهج عالم‌تر و متبحرتر است.

۲-هجرت: در قاعدهٔ یازدهم دربارهٔ هجرت سخن گفتیم که دو هجرت را شامل می‌شود هجرت اول که: ﴿وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾«و از پلیدی دور شو» دوری از گناهان و سپس دوری از جاهلیت و ارزش‌های آن از جمله فکر، نگرش، آداب و رسوم، فلسفه ،الگوها، عادات و تقالیدی که جامعه‌ی سکولار آن را ایجاد می‌کند.

سپس اگر پناهگاه و مأوایی باشد و امیر فرمان هجرت به این مأوا را صادر نمود در این‌جاست که هجرت بدنی به این مکان آغاز می‌شود همان‌طور که امام ابن‌قیم در کتاب ارزشمندش "طریق‌الهجرتین " یعنی مسیر دو هجرت که هجرتی به سوی الله است با ﴿وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ یعنی پالایش خود از جاهلیت؛ و هجرت

---

[1]. [برای معلومات بیش‌تری در این زمینه به سلسله مباحث ماموستا کریکار دربارهٔ کار جمعی و فرماندهی و امارت (به زبان کوردی) مراجعه کنید. و یا به باب‌های ۳-۵ کتاب "جهادربانی و ملزومات بنیادی" که ترجمه فارسی کتاب "العمدةفی‌إعدادالعدةللجهادفی‌سبیل‌الله" است مراجعه کنید.]

دوم به سوی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم که در مدینه دارالاسلامی بنا نمود. و این نیز قاعده‌ای ثابت است که هر گاه در طول زمان وضعیتِ مشابهی ایجاد شد به همان صورت هجرت نیز واجب می‌شود.

افراد و اعضای جماعت مسلمانان تا زمانی که در جامعهٔ جاهلیت قرار گرفته باشند باید ارزش‌ها، آداب و رسوم، دید و نگرش، رفتار، فعالیت و الگوهای جاهلی را رها کنند سپس اگر دارالاسلام یا دارالماویٰ مهیا گشت و امیر فرمان هجرت صادر کرد واجب است که به آن مکان هجرت کنند، این "الهجرة" که در حدیث آمده این هجرت را شامل می‌شود و گفتیم اغلب اوقات هجرت مرحلهٔ مستقیم پیش از مرحلهٔ اعلان جهاد است چونکه مقدمه و همراه با جهاد است. برای همین است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هجرت و جهاد را در احادیث با هم ذکر نموده است در روایتی فرموده "الهجرةوالجهاد" و در دیگری "الجهادوالهجرة".

همان‌طور که در روایت موردنظر ما آمده جهاد مرحلهٔ پایانی مذکور در حدیث است. یعنی تمام تلاش و فعالیت‌هایمان بر اساس منهج، حرف‌شنوی و فرمانبری از امیر و هجرت، برای تحقق جهاد است و اشاره‌ای به اهمیت و بزرگی جهاد است که هدف و انگیزهٔ رفتارهای ماقبل خود قرار گرفته است و خودِ جهاد نیز وسیله‌ای برای تحقق آرمان والای حفظ و ابلاغ پیام الهی و دفاع از مسلمانان و مقدسات آنان است.

بنابراین با سازماندهی فعالیتی جمعی و سمع و طاعت از امیر، کارگروهی پیشتاز و بنیادین در امرِ جهاد تأسیس می‌شود که با هجرت کردن، این جمع برای برپایی جهاد بسیج می‌شوند.

نصوص بسیاری در بیان ولاءِ ایمانی و برادریِ دینی وارد شده است که خواستار تشکیل کارگروهی جهادی و فعالیتی اجتماعی بر اساس برادریِ دینی توأم با اخلاص و پاکی و جدیت است تا بتوانند به مدافعان اسلام و مسلمانان تبدیل شوند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾[1] «ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ و قتال برانگیز»

اگر مسلمانان منسجم نباشند و با ولاء ایمانی و برادریِ دینی به مانند یک جسد نشده باشند چطور امکان دارد به جهاد بروند؟

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾[2] « در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده‌ی نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب

---

[1]. (الأنفال، ٦٥)

[2]. (النساء، ٨٤)

و تحریک نما. تا اینکه خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت‌کافران را باز گیرد ». بی گمان توقف و پس زدن فشار و آسیب و خشونت کافران و کنار زدن و طرد قدرت و سلطهٔ آنان با گروهی عقائدی جهادی بنیادگرا امکان‌پذیر است که همهٔ آنان با برانگیختن و تشویق به جهاد خروشیده‌اند و بر یک منهج گردهم آمده‌اند و با بینشی عقائدی پرورش یافته‌اند و با برادریِ دینی مستحکم شده‌اند و بر اساس ولاء ایمانی حامی و یاور همدیگر شده و به مثابهٔ یک جسد گشته‌اند و به هدف برپایی جهاد هجرت کرده‌اند و به جهاد مشغول شده‌اند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز آنان را تشجیع به جهاد نموده است ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾«ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ و قتال برانگیز». و همچنین در حدیث قدسی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم امر فرموده که: «وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مَنْ عَصَاكَ»[1]«و با فرمانبردارانت علیه کسانی که از تو نافرمانی و سرپیچی می‌کنند بجنگ.»

بنابراین فعالیت جمعی (کارگروهی) شرطی مهم برای جهاد است چون‌که ثمرهٔ جهاد که پیروزی و نصرت است بعد از فضل و منت الهی به این شرط وابسته است. این موضوعی ثابت و غیرقابل انکار است. و این فعالیت گروهی بر اساس پیوندِ محکم برادریِ دینی و ولاء ایمانی بنا شده است همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾[2]«و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولیّ(سرپرست و دوست و یاور) خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند»؛ و در مقابل این معیار ثابت و متعادل، قاعده و معیارِ دیگری موجود است که آن نیز ثابت بوده و تغییرناپذیر است و عبارت است از این‌که سخت‌گیری و ناسازگاری و اختلاف و تفرقه اولین سبب شکست و انحطاط است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[3]« و از خدا و پیامبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود (و ترس و هراسی از شما نمی‌شود). شکیبایی کنید که خدا با شکیبایان است.»

یعنی اختلاف‌هایتان منجر به نزاع داخلی نشود. و "اصبروا" که امری عام است؛ یعنی بر موانع مسیر، بر اختلافات بین‌تان، بر اخلاق و رفتار همدیگر ،بر ناهنجاری‌ها و خودخواهی‌های یکدیگر و بر تربیت یکدیگر

---

[1]. «صحیح مسلم» (٢٨٦٥)
[2]. (المائدة، ٥٦)
[3]. (الأنفال، ٤٦)

و بر فهم دین صبر پیشه کنید و تحمل و ثبات داشته باشید و بر منهج صحیحی که در پیش گرفته‌اید استقامت ورزید و موانع مسیر باعث تغییر و انحراف از راه و منهج‌تان نشود.

این شکستی که در این آیه ذکر شده که: ﴿وَ لاَ تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾« (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود...» بخشی از آسیب، شکنجه، جراحت و دردی است که در آیات دیگر به عنوان تهدید و مجازات ذکر شده که می‌فرماید: ﴿وَ لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾[1]« و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. »

"عذاب عظیم" یعنی عذاب سهمگین، این همان ذلت و فلاکتی است که اکنون بر سر مسلمانان آمده است.

برای مثال به کوردستان عراق نگاه کن درحالی که طاغوتان دو حزب پارت دمکرات و اتحاد میهنی و طاغیان سکولار که فاقد فکر،سیاست و اخلاق و ارزش و هر گونه قابلیتی هستند و چیزی برای ارائه به دیگران ندارند، اما در مقابل مسلمانان نیروی بسیار بسیار عظیمی هستند که دارای نیروی عقائدی و نیروی جبهه‌مند و دارای صف و ده‌ها قدرت و قابلیت دیگری هستند اما چون ایمانشان محکم و قوی نیست و أعرابی‌آسا است و التزام‌شان به منهج به مانند پایبندی اصحاب نیست و برادریِ دینی را تبدیل به آشنا بودن و رفاقت کرده‌اند و حالت تحزب و جناحی و آشفتگی‌شان را بر دین و نصرت دین ترجیح می‌دهند، مغلوب و زبونِ این سکولارهای مرتد بی همه چیز شده‌اند که به طور روزمره آنان را می‌کوبند و آنان را به جبهه‌های جنگ خود می‌کشند تا نظام سکولاری‌شان را تقویت کنند.

شکست مسلمانان، مقهور و مغلوب‌بودن و فروپاشی‌شان مجازاتی از جانب خداوند متعال است به خاطر آن اختلاف و تفرقه‌ای که به آن دچار شده‌اند و این اختلاف نیز به علت عدم پایبندیِ مخلصانه به قرآن و سنت در میان‌شان رخ داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لاَ تَفَرَّقُوا﴾[2] «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید». یعنی همگی با هم به قرآن و سنت پایبند باشید، این منهج است که ما را گردِهم می‌آورد سپس کسی که بیش‌تر از دیگران به این منهج آگاه و به آن پایبند باشد و

---

[1]. (آل‌عمران، ۱۰۵)
[2]. (آل‌عمران، ۱۰۳)

مقبولیت اعضا را کسب کرده، فرمانده و امیر می‌شود کسی که به عنوان امیر مورد توجه جماعت قرار گرفته از همه آگاه‌تر و عالم‌تر و عاقل‌تر و ملتزم‌تر و متقی‌تر است.

در شرح حدیث ثوبان ذکر کردیم که دشمنِ کافر زمانی بر مسلمانان پیروز می‌شود و آنان را مقهور و مغلوب می‌کند که مسلمانان نسبت به هم بداخلاق و خودخواه باشند و با همدیگر نزاع و اختلاف داشته باشند و به مبارزه با یکدیگر بپردازند.

محمدبن‌عبدالوهاب در کتاب "مسائل الجاهلية" می‌گوید: «**الثانية: أنهم متفرقون في دينهم... ونهانا عن التفرق في الدين... الثالثة: أن مخالفة ولي الأمر وعدم الانقياد له فضيلة، والسمع والطاعة ذل ومهانة**»[1] «دوم: آن‌ها (اهل‌جاهلیت) را می‌دیدی که در دین‌شان دچار پراکندگی و تفرقه می‌شدند ... و خداوند ما را از تفرقه در دین نهی فرموده است.... سوم: مخالفت با ولی‌امرشان و عدم فرمانبرداری از او را فضیلت می‌شمردند، و حرف‌شنوی و اطاعت از امیرشان را ذلیلی و پستی می‌دانستند».

خداوند می‌فرماید: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لاَ تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾[2] «و همگی به رشته‌ی (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دل‌هایتان (انس و الفت برقرار و آن‌ها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت‌پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه‌ی گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید)، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. ».آنچه جای تأسف دارد این است که می‌بینیم در تمام بلاد اسلامی احزابی وجود دارند که به نام اسلام مشغول فعالیتند اما از هم متباین هستند و با یکدیگر اختلاف و نزاع دارند و نسبت به یکدیگر بغض و نفرت دارند که تمام این‌ها از صفات جاهلیت است. پس هرگاه این صفات وارد مجتمع مسلمانان شد باید از آن توبه کنند و خود را اصلاح کنند چون‌که باید احزاب اسلامی به قدیمی‌ترین حزب بازگردند البته به این شرط که آن حزب به شیوه‌ای روشن و واضح بر منهج قرآن و سنت باشد.

---

[1]. «مسائل الجاهلية» (٦-٧)

[2]. (آل‌عمران، ١٠٣)

منهج حق در این زمانه منهج سلفیتِ جهادی است که منهج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را اتخاذ کرده است و مصداق حدیثی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتِلُ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»[1] «این دین پیوسته پابرجاست و عده‌ای از مسلمانان به خاطر آن [با دشمنان و مخالفان] پیکار می‌کنند تا قیامت برپا شود»

منظور از "عصابة" تعداد افرادی کم‌تر از چهل نفر است. و صفت بارزشان قتال است. در مجموع ۱۵ حدیثی که دربارۀ طائفۀ منصوره آمده که توسط ۱۱ صحابی روایت شده ۸ صفت در همۀ آن‌ها موجود است که نمی‌توان به کسانی که کمتر از این هشت صفت را داشته باشند طائفۀ منصوره گفت که یکی از این هشت صفت، صفت جهادی بودن و قتال‌کردن است.

در قاعدۀ قبلی در مورد خطورت و کارایی سلبیِ طاغوتان زنده بر اسلام و مسلمانان سخن گفتیم و در قاعدۀ قبل از آن مطابق نصوص و اجماع امت روش مواجهه با این طاغوتان را بیان کردیم که پایبندی به آن نصوص و اجماع واجب است و محل اجتهاد نیست مبنی بر این که حکم شرع در مورد این طاغوتان حاکم و مرتد که حکم شریعت را کنار زده‌اند و حکمی غیر از آن را تحکیم می‌کنند، جهاد و جنگ علیه آنان در صورت توانایی است و اگر توانایی خلع و عزل‌شان موجود نبود، إعداد و استعداد، آمادگی و تمرین، فراهم کردن تجهیزات و مهیاکردن مایحتاج جهاد فرض عین است، از جمله تدریب و تمرین و آموزش نظامی، تأمین مالی، تاکتیک و تهیۀ سلاح و تجهیزات و فراهم نمودن مکان و ...و دیگر مقدمات جهاد.

وقتی می‌گوییم باید احزاب و گروههای اسلامی به حزب قدیمی‌تر از همه که بر منهج قرآن و سنت است ملحق شوند به دلیل این حدیث رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم است که می‌فرماید: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ»[2] «بیعت به اولین بدهید سپس بعد از آن»؛ یعنی بیعت بر اجرای شریعت باید به خلیفۀ اول داده شود و امام قرطبی در تفسیر آیۀ ۱۱٤ سورۀ بقره می‌گوید: «مانعی برای ساخت مسجد (جدید) نیست مگر این‌که خوف تفرقه و اختلاف باشد و یا مسجدی کنار مسجدِ دیگر یا نزدیک به آن باشد که اهل مسجد اول را پراکنده کنند و مسجدشان را تعطیل کنند که در این صورت باید مسجد دوم تخریب یا از بنای آن منع شود و به همین

---

[1]. «صحيح مسلم» (۱۹۲۲)

[2]. «صحيح البخاري» (۳۲٦۸)؛ «صحيح مسلم» (۱۸٤۲)

دلیل است که گفتیم دو مسجد جامع در شهری نباید وجود داشته باشد و یا یک مسجد دو امام داشته باشد و همچنین جایز نیست دو نماز جماعت در یک مسجد برگزار شود».[1]

از این‌جاست که می‌گوییم دو حزب اسلامی نباید در یک کشور باشند چون‌که این مایهٔ تفرقه و اختلاف و هدردادن تلاش و مجاهدت مسلمانان و آسیب به یکدیگر است که نمونهٔ این رخداد را جلوی چشممان در سوریه مشاهده می‌کنیم و قبل‌تر در افغانستان (در زمان بیرون راندن شوروی) دیدیم.

وجود بیش از یک جماعت مجال را برای توطئه و دسیسه و دخالت طاغوتان باز نگه می‌دارد، طاغوتان حتی هنگام وجود یک جماعت نیز به دنبال جذب افرادی برای کسب جناحی در درون این جماعت هستند برای اجرای سیاست‌هایشان؛ چه برسد به این‌که بیش‌تر از یک جماعت موجود باشد و دیدگاه‌ها و مواقف مختلف وجود داشته باشد.

باید بدانیم که هر گروه و جماعتی که بزرگ‌تر و فعال‌تر باشد خصوصا در عرصهٔ جهاد، مورد نظرِ سوء دشمنان قرار خواهد گرفت و برای ایجاد شکاف و تفرقه در آن جماعت تلاشی مضاعف از ناحیهٔ دشمن صورت می‌گیرد و از این منظر است که ما چنین می‌پنداریم که باید هنگام وجود بیش‌تر از یک جماعت باید همگی به قدیمی‌ترین جماعت ملحق شوند که دارای منهج صحیح و درست است نه این‌که آن جماعت منحرف شده باشد و این انحراف باعث ایجاد جماعتِ دومی بر منهج صحیح و درست باشد. هر کسی هنگام وجودِ یک جماعت بر منهج راستین و صحیح، از جماعتِ دوم حمایت و پشتیبانی کند گناهکار می‌شود چون‌که این اقدام همکاری در تفرقه و تحجیم اختلاف و جدایی و آسیب به فعالیت دینی است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾[2]«و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید» و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»[3]«نه به خود ضرر برسان نه زیان برسان». این در زمانی است که شخص نسبت به وجود گروه‌های مختلف آگاهی دارد اما اگر شخصی در گروهی فعالیت و جهاد می‌کند و از وجود جماعتِ جهادی دیگری بی‌خبر بوده، چنین کسی دارای عذر است.

---

[1]. «تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن» (٢/ ٧٨):[«ولا يمنع بناء المساجد إلا أن يقصدوا الشقاق والخلاف، بأن يبنوا مسجدا إلى جنب مسجد أو قربه، يريدون بذلك تفريق أهل المسجد الأول وخرابه واختلاف الكلمة، فإن المسجد الثاني ينقض ويمنع من بنيانه، ولذلك قلنا: لا يجوز أن يكون في المصر جامعان، ولا لمسجد واحد إمامان، ولا يصلي في مسجد جماعتان»]

[2]. (المائدة، ٢)

[3]. «سنن ابن ماجه» (٢٣٤١) «مسند أحمد» (٢٨٦٧)

همچنین معتقدیم که مشغول بودن افراطی به دیگر مسائلِ غیرجهادی و رهاکردن جهاد و انشغال به دیگر راه‌و روش‌ها، خیانت به الله و رسولش و از بین بردن دین اسلام است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾[1] «ای مؤمنان! به خدا و پیامبر (با دوست داشت دشمنان حق، پخش اسرار جنگی، پشت سرافکندن برنامه‌های الهی، و غیره) خیانت مکنید، و در امانات خود نیز آگاهانه خیانت روا مدارید.» خداوند این دین را به امانت به ما سپرده است، در این دوران، جهاد بر مسلمانان سراسر جهان فرض عین گشته است باید هر مسلمانی اگر بتواند جهاد را در کشور خود برپا کند یا این‌که به کشوری دیگر به منظور پیوستن و یاری‌دادن مجاهدان آن‌جا هجرت کند هر کسی هم مطابق با شریعت توانایی جهاد را نداشت و مستضعف بود باید از نظر مالی جهاد را یاری کند و یا دیگر مسلمانان را بر جهاد تشجیع کند یا علیه دشمنان و به نفع برادران مجاهدش پیوسته دعا کند.

سپس هر مجاهدت و تلاش که برای برپایی جهاد و تقویت جبههٔ جهاد نباشد بی سود و ثمر است و هر مالی برای جهاد خرج شود و یا در راه إعداد و آمادگی برای جهاد خرج شود بی‌شک نزد خداوند و در دنیا نیز برکت و سود خواهد داشت و اگر برای جهاد و مسائل مربوط به جهاد خرج نشود فنا شده و بی‌ثمر است. لازم است هر جهد و تلاش و مال و اموالی در برپایی و تقویت جهاد بکار گرفته شود چون‌که تنها راهی است که شرعی بوده و فرض عین است و نجات و رستگاری را با توکل به الله به دنبال دارد. نباید در هیچ زمانی اسبابی که مایهٔ شکست و انحطاط مسلمانان است فراموش شود چون‌که بیش‌تر اسباب شکست مسلمانان داخلی هستند نه عوامل خارجی؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾[2] «(ای پیامبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است؛ و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای).» و این موضوع در حدیث ثوبان نیز به روشنی مشخص است که الله متعال در این حدیث قدسی می‌فرماید: «وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا أَوْ قَالَ: مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا»[3] «بر

---

[1]. (الأنفال، ۲۷)
[2]. (النساء، ۷۹)
[3]. «صحیح مسلم» (۲۸۸۹)

آنان دشمنی غیر از خودشان که جان و مالشان را نابود کند مسلط نمی‌کنم حتی اگر تمام کافران روی زمین علیه آنها گرد بیایند، تا اینکه آنها همدیگر را بکشند و یکدیگر را اسیر کنند».

بنابراین دشمنِ خارجی هرچند دارای قدرت و فرصت و امکانات و تجهیزات باشد اما هیچ‌گاه به حدی نمی‌رسد که تمام یک امت را نابود کند، به تاریخ امت اسلام یا دیگر امت‌های غیر اسلام نگاه کن برای مثال اسپانیا را در نظر بگیرید که هم‌اکنون نیز ۱۳ کشور را تحت کنترل دارد که وقتی در سال ۱۹۷۱ خواستار عضویت در اتحادیهٔ اروپا شد در جواب گفته شد که کشور اسپانیا مانند یک روستا است اما به مدت ۵۰۰ سال است که دو شهر کشور مغرب "سبتة ومليلية" را در اشغال خود دارد اما تا به امروز نه توانسته‌اند انجیل را در آنجا جایگزین قرآن کنند و نه زبان اسپانیولی جایگزین زبان عربی شده است که اکثر ساکنین این دو شهر بربر هستند و به زبان تشلحیت تکلم می‌کنند. هر دشمنِ خارجی‌ای که سرزمین مسلمانان را اشغال کرده‌اند هرچقدر هم قدرتمند بوده باشند نتوانسته‌اند که مدتِ خیلی زیادی بر اشغال آن سرزمین‌ها پایدار بوده باشند از صلیبی‌ها گرفته تا تاتارها و مغولان و حرکت‌های استعماری معاصر در افغانستان و عراق و دیگر مناطق، زیرا هرگاه اهل ایمان به توحید و جهاد بازگردد نابود نخواهد شد. بنا بر این حدیث و دیگر نصوص، و همان‌گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در این حدیث از الله متعال وعده گرفته که دشمنِ غیر خودمان را بر ما مسلط نمی‌کند به شیوه‌ای که آنقدر ماندگار باشند تا مانند دیگر امت‌ها تسلیم شویم و به طور کلی در زیر سلطهٔ آنان ذوب و نابود شویم.

بنابراین دشمنِ خارجی هرچقدر هم امکانات و تجهیزات و قدرت نظامی داشته باشد هیچ وقت به حدی نخواهد رسید که بتواند امت اسلام را نابود کند اما دشمن و اختلافات داخلی نتایج سلبی وخطرناک‌تری را داراست که تداوم دارد، نجات و تغییرِ این حالت نامنسجم و دشوار با بکارگیری راه چاره ممکن است که عبارت است از گردهم آمدن بر منهج و گردِهم آمدن مسلمانان در انجام فعالیت جمعی؛ فعالیتی جمعی و عقائدی بر اساس منهج قرآن و سنت و معالجه و رفع تمام اختلافات و نزاع‌ها بین دیدگاه‌ها و مواقف مختلف با رجوع به قواعد و بنیان‌های شریعت و عدم اهمال این قواعدِ اساسی تا این‌که مجازات قَدَری از سرِ امت برداشته شود و امت شایستهٔ لطف و رحمت خداوند قرار گیرد و به این هدف‌مان کامیاب شویم که خداوند می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ﴾«آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد».

پیروزی و نصرت نیز به این منوال کسب خواهد شد که خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾« بی‌تردید حزب‌الله پیروز است. ».

اما اگر هر حزبی بخشی از اسلام را راه‌وروش خود کند و دیگر بخش‌های شریعت را اهمال کند (مخصوصا مبحث جهاد را که در این دوران سخن از آن ممنوع و خطرناک است) حتما اختلاف و تفرقه تداوم خواهد داشت خداوند در سنت وقانون غیرقابل تبدیل و تغییرش به صورت مقدمه و نتایج در حقِ امت‌های گذشته فرموده است: ﴿ فَنَسُوا حَظّاً مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾[1] « امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه به آنان تذکّر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنه‌ی قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند)». ما نیز اگر فقط عبادت و فرضِ جهاد را اهمال کنیم که بخشی از شریعت است منجر به ایجاد دشمنی و کینه در میانمان خواهد شد. و همچنین می‌فرماید: ﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾[2]« امّا مردمان کار و بار (دین) خود را به پراکندگی کشاندند و (هر گروهی به راهی رفتند، و عجب این که) هر دسته و جمعیتی بدانچه دارند و برآنند خوشحال و شادانند (چرا که گمان می‌برند ایشان بر راستای راهند و دیگران کژ راهه می‌روند).» که بدون شک این به خاطر جهل و اختلاف هواوهوس‌شان بود.

راه‌چاره و رهایی از این مشکل پایبندی کامل به تمام قرآن و سنت، اعتقاد و احساس مسئولیت و گرایش به قرآن و سنت بر فهم صحیح سلف است که باید با همکاری و اتحاد، حامل این اعتقادات و فهم باشیم تا مورد رحمت خداوند قرار گیریم و این چنین امتی عقائدی بر منهج قرآن و سنت گردِهم می‌آیند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ (٦٢) وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[3]« او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسّط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. و (خدا بود که عربها را با وجود دشمنانگی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دل‌های پر از حقد و کینه‌ی آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه‌ی آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا، و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد).»

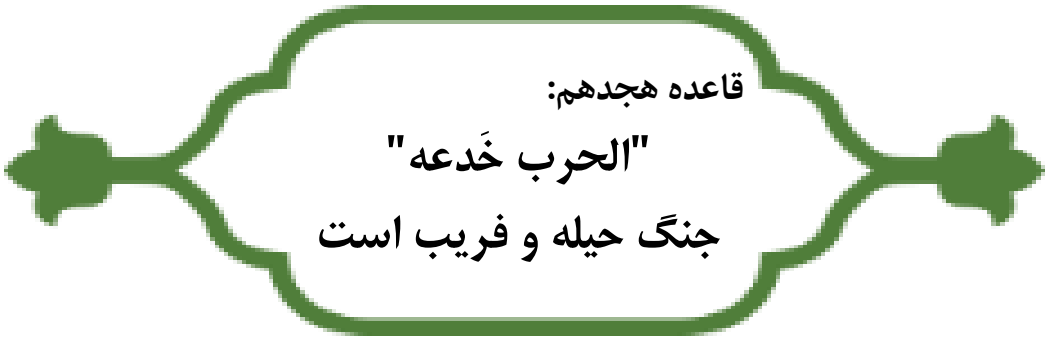
---

[1]. (المائدة، ١٤)
[2]. (المؤمنون، ٥٣)
[3]. (الأنفال، ٦٢-٦٣)

خداوند بر این امر قادر بود که تنها با قدرت خویش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را نصرت و یاری دهد اما با حکمت خویش به ما می‌آموزد که وجود مسلمانان و سربازان همراه با امیر (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای کسب پیروزی ضروری است.

باید بدانیم که جهاد بخشی از این منهج و دین است و بر مسلمانان واجب گردیده، و تا زمانی که مسلمانان به طور کامل به دین‌شان بازنگردند و برادریِ دینی بین‌شان را تقویت نکنند و با ولاءِ ایمانی جماعتی متحد و صفی مستحکم و قوی و جبهه‌ای مقتدر را ایجاد نکنند، طاغوتانی که مانع تحکیم دین می‌شوند از میان برداشته نخواهند شد.

در هنگام فقدانِ این موارد و عدم اقتدارشان -یعنی قدرت نظامی("الرمی" تیراندازی)، نیروی انسانی (مجاهدین)، قدرت اقتصادی و مالی، آگاهی کامل و استراتژیکی بر داخل و منطقه، شناخت و تعیین مکان و زمانِ مناسب شروع جهاد- تلاش برای دستیابی و کسب این قدرت‌ها واجب و ضروری است.


قاعده هجدهم:
"الحرب خَدعه"
جنگ حیله و فریب است

قاعدۀ هجدهم: "الحرب خَدعة"جنگ حیله و فریب است.

در ادامۀ سلسله مباحث " دید رووني " که در مورد قواعدِ جهادی بر اساس نگرش اهل‌سنت و جماعت بحث می‌کند به قاعدۀ هجدم از قواعد بیست‌گانه رسیدیم.این قاعده از حدیث صحیح متفق‌علیه گرفته شده که لفظ آن "الحربُ خَدعة" به معنی جنگ، مکر و نیرنگ است.

کافر و مسلمان بر این متفق هستند که جنگ دارای دو رکن اصلی است: ۱- حفظ اسرار نظامی ۲- خدعه و فریب.

و مقدار کمی و کیفی این دو مورد بر اساس زمان، مکان، رده، استعداد و ایدئولوژی و ... طرفین درگیر متغیر است.

اما آنچه نسبت به مسلمان در این مسئله مطرح می‌شود، این است‌که نباید مسلمانان به اسم خدعه و نیرنگ، غدر و خیانت انجام دهند مثلاً اگر پیمان و عهدنامه‌ای در بین طرفین منعقد شده باشد جایز نیست که مسلمانان بدون اطلاع به طرف مقابل پیمان‌نامه را نقض کند برخلاف دید و مبدأ کفار که خیانت و غدر را شجاعت به حساب می‌آورند.

"الحرب خَدعة" که مبتدا و خبر است یعنی خدعه رکن بزرگ جنگ است مشابه حدیثِ "الحج عرفة" است یعنی «حج عبارت است از ایستادن در عرفات»، اما معلوم است که ایستادن در عرفات رکنی از ارکان حج است، و تمام فریضه و نسک حج نیست؛ یا مشابه حدیث "الدین‌النصیحة" یعنی «دین عبارت است از نصیحت و خیرخواهی»؛ بنابراین فریب‌کاری، گمراه‌کردن و نیرنگ زدن که در اصل همان حفظ اسرار تاکتیکی و اهداف یا پنهان‌کردن حقیقت نقشه و اهداف از دشمن هستند رکن اساسی جنگ است و بی‌گمان رکنِ اساسی جهاد نیز هست.

امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «**واتفق العلماء على جواز خداع الكفار في الحرب وكيف أمكن الخداع إلا أن يكون فيه نقض عهد أو أمان فلا يحل**» [1]«علما بر جائز بودن خدعه در جنگ اجماع دارند به هر شکل و صورتی باشد جایز است مگر این‌که در آن عهدشکنی و نقض امان باشد که در این صورت جایز نیست».

امام ابن‌حجر عسقلانی می‌گوید: «اصل "خدعه" بروز امری برخلاف نهان آن است، و در این فرموده نسبت به هشیاری از دسیسه و حیلۀ دشمن تذکر داده شده و همچنین بر مندوب‌بودن فریب و حیله‌گری در جنگ

---

[1]. «شرح النووي على مسلم» (۱۲/ ٤٥)

با کفار دلالت دارد هر کسی نسبت به تاکتیک و حیله در جنگ هشیار و بیدار نباشد از نتایج ناخواسته و معکوس در امان نخواهد بود؛ نووی گفته است: " علما بر جائزبودن خدعه در جنگ اجماع دارند به هر شکل و صورتی باشد جایز است مگر این‌که در آن عهدشکنی و نقض امان باشد که در این صورت جایز نیست"؛ ابن‌عربی گفته است: "فریب در جنگ با نصب کمین و با تعریض[1] و تلویح (به کنایه سخن گفتن) و مانند این موارد ممکن است و این حدیث اشاره به بکارگیری تاکتیک و فریب در جنگ دارد بلکه کاربرد تاکتیک و فریب در جنگ از شجاعت و جنگاوری مهم‌تر است و برای همین است که در این حدیث تمام معنا و اساس جنگ را در خدعه مقصور گردانیده است مانند حدیث"الحج عرفة"؛ ابن‌المُنَیِّر می‌گوید"معنی حدیث این را می‌رساند که اگر با فریب و حیله در جنگ موفق شود بهتر از رویارویی مستقیم است چونکه در این صورت پیروزی بدون دشواری حاصل می‌شود"».[2]

همچنین از این حدیث درمی‌یابیم که دشمن با فریب‌کاری در جنگ برای رسیدن به هدفش تلاش می‌کند همان‌طور که امام شوکانی در این‌باره می‌گوید: «بر مسلمان لازم است بیدار و محتاط باشد».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾[3]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابله‌ی با دشمنان) حفظ کنید». و می‌فرماید:﴿وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ ... وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾[4]«البته جانب احتیاط را فرو نگذارند ... (ولی باز هم تا آنجا که ممکن است وسائل سبک دفاعی را از خود دور نکنید) و احتیاط خویش را بدارید.»

امروزه می‌بینیم که سپاه، استخبارات و نیروهای اطلاعاتی و جاسوسی قدرت‌های بزرگِ دنیا در این امر با هم رقابت دارند و مشغول به فریب، جاسوسی و زیرنظر گرفتن مکالمات تلفنی و شبکه‌های اینترنت و بکارگیری تجهیزات جاسوسی بر کشورها و سازمان‌های جاسوسی یکدیگر هستند. باید وضعیت جاسوسی

---

[1]. (اشاره داشتن کلام به معنایی غیر از معنای حقیقی آن را تعریض گویند).

[2]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ١٥٨)[«وأصل الخدع إظهار أمر وإضمار خلافه وفيه التحريض على أخذ الحذر في الحرب والندب إلى خداع الكفار وأن من لم يتيقظ لذلك لم يأمن أن ينعكس الأمر عليه قال النووي واتفقوا على جواز خداع الكفار في الحرب كيفما أمكن إلا أن يكون فيه نقض عهد أو أمان فلا يجوز قال بن العربي الخداع في الحرب يقع بالتعريض وبالكمين ونحو ذلك وفي الحديث الإشارة إلى استعمال الرأي في الحرب بل الاحتياج إليه آكد من الشجاعة ولهذا وقع الاقتصار على ما يشير إليه بهذا الحديث وهو كقوله الحج عرفة قال بن المنير معنى الحرب خدعة أي الحرب الجيدة لصاحبها الكاملة في مقصودها إنما هي المخادعة لا المواجهة وذلك لخطر المواجهة وحصول الظفر مع المخادعة بغير خطر تكميل»]

[3]. (النساء، ٧١)

[4]. (النساء، ١٠٢)

از مسلمانان مستضعف و پراکنده و بویژه تعداد اندک داعیان راستین چگونه باشد؟ بدون شک چون این داعیان راستین کم هستند زیرنظر گرفتن و جاسوسی از آنان آسان‌تر است و باید داعیان راستین بیش‌تر از هر مسلمانی برحذر و هشیار باشند و نسبت به خود، رفتار و رفت‌وآمدشان بیدار باشند و مورد فریب قرار نگیرند و به عنوان مهرهٔ نقشهٔ طراحی شدهٔ کفار بکار گرفته نشوند. بلکه این داعیان و مسلمانان باید فریب و تزویر و روش‌های گمراه‌کننده بکار گیرند و در آن استعداد یابند و نوآوری کنند و در این امر پیشرفت داشته باشند در حدی که بتوانند دشمن را فریب دهند و علیه کفار دسیسه و توطئه‌چینی کنند و آنان را دچار فریب تاکتیکی و استراتژیکی کنند.

فریب و گمراه‌کردن دشمن روش‌های زیادی دارد مثلا: پنهان شدن و اختفاء، تغییر مکان و قیافه،تغییر ناگهانی زمان و مکان و تاکتیک نظامی، تهیهٔ هویت و پاسپورت جعلی و ... که در این‌جا مجال ذکر آن نیست و مورد بحث ما نیستند و ما در این‌جا به مشروع بودن یا نبودن این اقدامات می‌پردازیم که به برخی کنش‌ها و عملیات‌های پرکاربرد در جنگ مربوط است مانند: دروغ گفتن، کشتن و ترور ناگهانی، افشا و یا حفظ اسرار و ... ؛ اما تفصیلات این موارد، مهارت و استعداد در این اقدامات و کشف جاسوس و یا تکنولوژی تجهیزات جاسوسی و مخابراتی و ... را باید در کتب استخباراتی و دروس امنی مربوطه مطالعه کنیم.

۱- دروغ گفتن در مواجهه با دشمن

در این‌جا نگفتیم دروغ گفتن در جنگ با دشمن تا تمام حالات چه در جنگ چه در صلح چه در حالت اسارت در دست دشمن و دیگر حالات را شامل شود. که دروغ گفتن به دشمن در تمام این موارد جایز است.

الف: دروغ گفتن درجنگ: از ام‌کلثوم‌بن‌عقبه روایت شده که می‌گوید: « وَلَمْ أَسْمَعْ يُرَخِّصُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُ النَّاسُ كَذِبٌ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ الْحَرْبُ وَالْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ وَحَدِيثُ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ وَحَدِيثُ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا »[1]«نشنیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به دروغ گفتن در آنچه مردم می‌گویند اجازه داده باشد مگر در سه مورد: جنگ، آشتی و اصلاح بین مردم، صحبت مرد به زنش و صحبت زن با شوهرش».

امام نووی می‌گوید: «**والظاهر إباحة حقيقة نفس الكذب لكن الاقتصار على التعريض أفضل والله أعلم**»[2]«و ظاهراً دروغ گفتن در این سه حالت حقیقتا مباح است اما ایهام و تعریض (سخن دوپهلو) بهتر است».[3]

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٥٤٦) ؛ «صحيح مسلم» (٢٦٠٥) لفظ مسلم است.

[2]. «شرح النووي على مسلم» (١٢/ ٤٥)

[3]. (تعریض یا توریه: توریه عبارت است از این‌که انسان سخنی بگوید که شنونده به گمان خود از آن مطلبی بفهمد، در صورتی که گوینده چیز دیگری را قصد و اراده نموده است. مثلاً انسانی در حال فرار از نزد شخصی می‌گذرد و پس از مدتی مأموران ظالم و ستمگر را

امام ابن‌حجر بعد از نقل کلام فوق از امام نووی می‌گوید: «**وقال بن العربي الكذب في الحرب من المستثنى الجائز بالنص رفقا بالمسلمين لحاجتهم إليه وليس للعقل فيه مجال ولو كان تحريم الكذب بالعقل ما انقلب حلالا**»[1]«ابن‌عربی می‌گوید: "دروغ گفتن در جنگ مباح گشته به خاطر ملاحظه و نیاز مسلمانان به آن، و عقل و زیرکی در این‌جا مطرح نیست (بلکه با نص مباح گشته) و اگر تحریم دروغ با عقل بود در این صورت دروغ در جنگ حلال نمی‌گشت».

همچنین دروغ‌گفتن در غیر از جنگ نیز به منظور نجات یا حفظ جان مسلمانان یا جلبِ مصلحتی بزرگ برای مسلمانان جایز است و دلیل آن جواز در سرگذشت ابراهیم علیه‌السلام است که پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم می‌فرماید: « لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ؛ ثِنْتَيْنِ فِي ذَاتِ اللهِ قَوْلُهُ [إِنِّي سَقِيمٌ] وَقَوْلُهُ [بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا]، وَوَاحِدَةٌ فِي شَأْنِ سَارَةَ، فَإِنَّهُ قَدِمَ أَرْضَ جَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةُ، وَكَانَتْ أَحْسَنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهَا: إِنَّ هَذَا الْجَبَّارَ إِنْ يَعْلَمْ أَنَّكِ امْرَأَتِي يَغْلِبْنِي عَلَيْكِ، فَإِنْ سَأَلَكِ فَأَخْبِرِيهِ أَنَّكِ أُخْتِي، فَإِنَّكِ أُخْتِي فِي الْإِسْلَامِ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ مُسْلِمًا غَيْرِي وَغَيْرَكِ...»[2]«ابراهیم علیه‌السلام غیر از سه بار دروغ نگفته است، دو بارش به خاطر خداوند بود که فرمود: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾[3]«و گفت: من کسالت دارم.» و فرمود: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا﴾[4]«گفت: «[نه] بلکه آن را این بزرگترین بت کرده است» و یکبار دیگر نیز خودش و همسرش ساره بودند که به سرزمین حاکم ستمکاری وارد شدند که به آن حاکم در مورد آن‌ها گزارش داده بودند که شخصی آمده و زنی به همراه دارد که زیباتر از او در مردم نیست. ابراهیم علیه‌السلام فرمود: "اگر این حاکم بفهمد که تو همسرِ من هستی تو را از من خواهد گرفت، اگر از تو سوال کرد بگو که تو خواهر من هستی چون‌که تو در مسلمان‌بودن خواهر من هستی گمان نمی‌کنم که در این سرزمین غیر از من و تو مسلمانی دیگر باشد."...»

می‌بیند که برای گشتن یا مصادره اموال یا حمله به ناموس و... او را دنبال کرده‌اند، از او می‌پرسند فلان شخص را در این اطراف نمی‌بینی؟ در جواب می‌گوید: خیر، ستمگران خیال می‌کنند هرگز او را ندیده است در صورتی که او قصد و اراده می‌کند فی الحال که تو آمده‌ای او را نمی‌بینم؛ یا کسی به دیدن شخصی تحت تعقیب می‌رود و در راه به دوستی می‌رسد و دوستش از او می‌پرسد کجا می‌روی؟ و چون شخص به دوستش مشکوک است با کنایه و ایهام می‌گوید: به دیدن برادری مسلمان می‌روم یا به آن سر خیابان می‌روم " در این‌جا این سخنان دو معنا دارند و جواب شخص هم داده شده و هیچ معلومات حساسی هم ارائه نشده است.)

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ١٥٩)

[2]. «صحيح البخاري» (٣١٧٩)؛ «صحيح مسلم» (٢٣٧١)

[3]. (الصافات، ٨٩)

[4]. (الأنبياء، ٦٣)

امام ابن‌حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «دروغ محض و آشکار در این مواقع جایز است و گاهی این دروغ به خاطر دفع مضرتی بزرگ واجب می‌شود و این‌که این رفتار دروغ نام‌گذاری شده شرطی برای مذموم بودنش نیست هرچند دروغ از انسان‌های بزرگ‌منش بعید است اما در چنین حالاتی کاری نیکو است. و این‌که فرموده "دو بارش به خاطر الله بود و سومین بار هم که دربارهٔ ساره بود"، در حقیقت سومین بار هم به خاطر الله بوده اما نفع شخصی ابراهیم علیه‌السلام نیز در آن بود و برای خودش و ساره نفعی در آن بود اما دو بار قبل فقط برای الله بود در روایتِ هشام‌بن‌حسان آمده که "ابراهیم بجز سه بار هرگز دروغ نگفته است که هر سه بار به خاطر الله بود" و در حدیث ابن‌عباس که امام احمد روایت کرده آمده که: " به الله قسم این که این مجادله‌ها را فقط برای دفاع از دین الله انجام داده است"».[1]

از این حدیث درمی‌یابیم که گاهی در دروغ گفتن، مصلحت دین و نجات از شکنجه و آزار و آسیب کافران وجود دارد. همچنین در سرگذشت اصحاب‌الاخدود امام مسلم از صهیب رضی‌الله‌عنه روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «كَانَ مَلِكٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَكَانَ لَهُ سَاحِرٌ، فَلَمَّا كَبِرَ قَالَ لِلْمَلِكِ: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ، فَابْعَثْ إِلَيَّ غُلَامًا أُعَلِّمْهُ السِّحْرَ. فَبَعَثَ إِلَيْهِ غُلَامًا يُعَلِّمُهُ، فَكَانَ فِي طَرِيقِهِ إِذَا سَلَكَ رَاهِبٌ، فَقَعَدَ إِلَيْهِ وَسَمِعَ كَلَامَهُ فَأَعْجَبَهُ، فَكَانَ إِذَا أَتَى السَّاحِرَ مَرَّ بِالرَّاهِبِ وَقَعَدَ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَتَى السَّاحِرَ ضَرَبَهُ فَشَكَى ذَلِكَ إِلَى الرَّاهِبِ، فَقَالَ: إِذَا خَشِيتَ السَّاحِرَ فَقُلْ: حَبَسَنِي أَهْلِي، وَإِذَا خَشِيتَ أَهْلَكَ فَقُلْ: حَبَسَنِي السَّاحِرُ»[2] «پادشاهی قبل از شما بود که جادوگر و ساحری داشت به پادشاه گفت: من پیر شده‌ام یك جوانی در اختیار من گذارید تا به او سحر بیاموزم. پس جوانی به او سپردند. و آن جوان با او رفت و آمد داشت و در مسیر خانه‌اش تا قصر پادشاه راهبی سکونت داشت که در دیر و صومعه‌اش خدا را عبادت می‌کرد. آن جوان روزی عبورش بر راهب افتاد و از سخنان او تعجّب کرده و از حالش خوشش آمد و هر بار که به سوی ساحر می‌رفت در راه نزد راهب می‌ماند و (علم) می‌آموخت. و چون در رفتن نزد ساحر دیر می‌کرد ساحر او را می‌زد پس جوان به راهب شکایت کرد. و راهب به او گفت: پسرم وقتی از ساحر ترسیدی (که تو را بزند) که چرا دیر کردی بگو خانواده‌ام مرا نگه داشتند

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ٣٩٢)[«فالكذب المحض في مثل تلك المقامات يجوز وقد يجب لتحمل أخف الضررين دفعا لأعظمهما وأما تسميته إياها كذبات فلا يريد أنها تذم فإن الكذب وإن كان قبيحا مخلا لكنه قد يحسن في مواضع وهذا منها قوله ثنتين منهن في ذات الله خصهما بذلك لأن قصة سارة وإن كانت أيضا في ذات الله لكن تضمنت حظا لنفسه ونفعا له بخلاف الثنتين الأخيرتين فإنهما في ذات الله محضا وقد وقع في رواية هشام بن حسان المذكورة إن إبراهيم لم يكذب قط إلا ثلاث كذبات كل ذلك في ذات الله وفي حديث بن عباس عند أحمد والله إن جادل بهن إلا عن دين الله»]

[2]. «صحيح مسلم» (٣٠٠٥)

(معطل کردند) و هر گاه از خانواده‌ات ترسیدی (که تو را سرزنش کنند یا بزنند) و به تو گفتند چرا تأخیر کردی بگو ساحر مرا معطّل نمود.»

امام نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «**وفيه جواز الكذب في الحرب ونحوها وفي إنقاذ النفس من الهلاك سواء نفسه أو نفس غيره ممن له حرمة**»[1] «این حدیث دلیلی است بر جواز دروغ در حالت جنگ و حالات مشابهش مادامی که نجات جان از نابودی در آن باشد چه جان خودش یا غیر خودش از افرادی که ریختن خونشان حرام است.»

این شرایط و حالاتی که احادیث به آن اشاره دارند حالت جنگ نیستند برای همین درمی‌یابیم که منظور امام نووی این است که مادامی که در این حالات دروغ گفتن جایز است به طریق الأولی در جنگ جائز است حدیث سرگذشت سیدنا ابراهیم علیه‌السلام دلیلی است بر جواز دروغ گفتن در مقابل کفار در شرایطی که نجات جان از ظلم ستمکاران کافر وجود دارد.

همچنین امام نووی می‌گوید: «**وقالوا لا خلاف أنه لو قصد ظالم قتل رجل هو عنده مختف وجب عليه الكذب في أنه لا يعلم أين هو**»[2] «و گفته‌اند در این اختلافی نیست که اگر ظالمی قصد کشتن کسی را داشت که او، نزد خودش مخفی کرده بود، واجب است که دروغ بگوید که نمی‌داند که آن شخص مورد تعقیب کجاست.» یعنی واجب است شخص ظالم را فریب دهد و مثلا بگوید نمی‌دانم کجاست، اینجا نیست، یا فریب‌شان دهد و بگوید او را دیدم که به فلان جهت رفت.

همچنین جایز است برای جلبِ منفعتی بزرگ به کافران دروغ بگوید مانند سرگذشت حجاج‌بن‌عِلاط که امام ابن‌حجر در باب "کذب‌فی‌الحرب" نقل کرده است: «آنچه این رای را تقویت می‌کند روایت امام احمد[3] و ابن‌حبان است که از انس رضی‌الله‌عنه در سرگذشت حجاج‌بن‌علاط نقل کرده‌اند که امام نسائی و حاکم نیز آن را روایت کرده و صحیح دانسته که حجاج‌بن‌علاط از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اجازه خواست که با توجه به موقعیتش در قریش و در مکه بتواند دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اوضاعش افترا و دروغ بگوید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز به او اجازه داد، حجاج برای بازگرداندن اموالش از دست قریش به مکه رفت و به دروغ

---

[1]. «شرح النووي على مسلم» (١٨/ ١٣٠)
[2]. «شرح النووي على مسلم» (١٦/ ١٥٨)
[3]. «مسند أحمد» (١٢٤٠٩)

گفت که یهودیان خیبر مسلمانان را شکست دادند.»[1] پس این خبر دروغ را شایع کرد که جنگی بین مسلمانان با یهودیان رخ داده و یهودیان مسلمانان را شکست داده‌اند.

امام ابن‌کثیر نیز این سرگذشت را در البدایةوالنهایة[2] نقل کرده است.

این رخداد در حالت جنگ نبوده است و قریش او را دوست خود به حساب می‌آوردند و این‌گونه گمان نمی‌کردند که به آن‌ها دروغ بگوید.این رخداد دربارۀ جواز دروغ گفتن به دشمنِ کافر است که نوعِ آشکار خدعه و فریب است؛ هم در جنگ و جهاد و هم در غیر این حالت برای حفظ جانِ مسلمانی یا جلبِ منفعت شخصی بزرگ یا جلبِ منفعتی عمومی برای دیگر مسلمانان.

۲- کشتن ناگهانی و غافلگیرانۀ کافر حربی

کافر حربی که هیچ عهد و پیمان و امانی با مسلمانان ندارد و با اسلام و مسلمانان به جنگ برخاسته است کشتن غافلگیرانه‌اش جائز است و این موضوع در سیرۀ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم ثابت شده که کسانی را که با ایشان دشمنی کرده‌اند و علیه ایشان پادگان نظامی ایجاد کرده‌اند یا ثروت و سامان و اموالی را در راه دشمنی با اسلام فراهم نموده‌اند و در اختیار محاربان قرار داده‌اند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اصحاب جنگاور و شجاع خویش را بر سرشان فرستاده و غافلگیرانه آنان را کشته‌اند. در قرآن نیز به این امر اشاره‌ای شده که می‌فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾[3] «مشرکان را هرکجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه‌ی کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید.»

امام قرطبی در تفسیر "وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ" می‌گوید: «**أي اقعدوا لهم في مواضع الغرة حيث يرصدون**»[4] «یعنی از مکانی پنهان آنان را تحت نظر بگیرید و همین که فرصت کشتن‌شان پیش آمد آنان را بکشید».

این دلیلی است برای قتل ناگهانی آنان که بعد از دعوت عمومی آنان به اسلام است و منظور این است که بحث اسلام به آنان رسیده بوده و می‌دانستند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آنان چه خواسته و اسلام به چه معناست اما موقف دشمنی اتخاذ کردند؛ همچنین دلیلی است بر رصد و زیرنظرگرفتن و پاییدن و جاسوسی از دشمن.

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ١٥٩)

[2]. «البداية والنهاية ط السعادة» (٤/ ٢١٥)

[3]. (التوبة، ٥)

[4]. «تفسير القرطبي = الجامع لأحكام القرآن» (٨/ ٧٣)

اما در سیره و سنت ثابت گشته که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم کسانی از اصحابش را برای کشتن غافلگیرانهٔ بعضی از طاغوتان مانند کعب‌بن‌اشرف و ابورافع‌بن‌ابی‌الحقیق که از سران یهود بودند فرستاده است.

کعب‌بن‌اشرف از طرفی مشرکان را به جنگ علیه اسلام و مسلمانان تشویق می‌کرد و از طرفی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را دشنام می‌داد و در مورد همسرانش غزل می‌سرایید و پخش می‌کرد؛ بخاری و مسلم هر دو، داستان قتل این طاغوت را روایت کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «" **من لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللهَّ ورسوله). فقام محمد بن مسلمة فقال: يا رسول الله، أتحب أن أقتله؟ قال: (نعم). قال: فائذن لي أن أقول شيئا، قال: (قل)**»[1] «"چه کسی کعب بن‌اشرف را برایمان متوقف می‌کند، براستی که او الله و رسولش را آزار می‌دهد" محمدبن‌مسلمه گفت: آیا دوست داری که او را بکشم ای پیامبر خدا؟ پیامبر فرمود: "بله" محمدبن‌مسلمه گفت: پس به من اجازه بده چیزهایی (افترا و دروغ) بگویم. پیامبر اجازه فرمودند.»

تفصیل[2] حدیث این است که محمدبن‌مسلمه و یارانش نزد کعب‌بن‌اشرف رفتند و از این‌که به مدینه هجرت کردند و دچار فقر و گرسنگی هستند و در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستند و ناچار گشته‌اند و ... از

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٨٦٧) (٢٨٦٨)؛ «صحيح مسلم» (١٨٠١)

[2]. (تفصیل فرموده به روایت امام بخاری(۲۳۷۵)«جابر بن عبدالله می‌گوید: ... آنگاه، محمد بن مسلمه نزد کعب رفت و گفت: این مرد (محمد) از ما صدقه می‌خواهد و ما را خسته کرده است و من نیز نزد تو آمده‌ام تا قرض بگیرم. کعب گفت: سوگند به خدا که بیش از این، خسته خواهی شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پیروی کردیم و نمی‌خواهیم او را رها کنیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌کشد. و هم اکنون می‌خواهیم که یک یا دو وسق(پیمانه) مواد غذایی به ما قرض بدهی. گفت: به شرطی قرض می‌دهم که نزد من (چیزی) رهن بگذارید. گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: زنانتان را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاریم در حالی که تو زیباترین مرد عرب هستی؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذارید. گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاریم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگویند: در مقابل یک یا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و این کار برای ما ننگ است. ولی سلاحمان را نزد تو، رهن می‌گذاریم. سرانجام، با آنها وعده کرد تا فرصتی دیگر، نزد او بیایند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله که برادر رضاعی کعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و خودش هم پایین آمد. همسر کعب به او گفت: این وقت شب، کجا می‌روی؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابو نائله؛ آمده‌اند. همسرش گفت: صدایی مانند صدای چکیدن خون می‌شنوم. کعب گفت: یکی از آنان برادرم ؛محمد بن مسلمه؛ و دیگری، بردار رضاعی ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواری را شبانه، برای نیزه خوردن دعوت کنند، می‌پذیرد. راوی می‌گوید: محمد بن مسلمه، دو نفر دیگر را نیز با خود برد. و به روایتی، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامی که کعب آمد، من موهایش را می‌گیرم و می‌بویم. وقتی دیدید که سرش را محکم گرفتم، شما حمله کنید و بزنید. و در روایتی، آمده است که به آنان گفت: هنگامی که موهایش را گرفتم و بوییدم از شما نیز می‌خواهم که موهایش را ببویید.سر انجام، کعب که مسلح بود و بوی خوشی از او به مشام می‌رسید، از قلعه پایین آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنین بوی خوشی به مشامم نرسیده است. کعب گفت: خوشبوترین و کامل‌ترین زنان عرب، در اختیار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سرت را ببویم. گفت: بلی. او سرش را بویید. سپس از دوستانش خواست تا آنرا ببویند. دوباره گفت: اجازه می‌دهی که بار دیگر، سرت را ببویم. گفت: بلی. پس هنگامی که بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگیرید (و بکشید). پس او را کشتند. سپس نزد نبی اکرم آمدند و ایشان را از ماجرا باخبر ساختند.)

این قبیل سخنان اعلام شکایت و بیزاری کردند؛ کعب که در قلعه‌ای سخت زندگی می‌کرد به آنان اجازهٔ ورود داد آنان نیز او را گول زدند و فریب خورد و او را کشتند.

ابن‌حجر می‌گوید: «عکرمه با روایت مرسل(عدم وجود صحابه در سند) روایت کرده که کشته شدن کعب‌بن‌اشرف باعث هرج‌ومرج و پراکندگی یهودیان شد، عده‌ای از آنان نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمدند و گفتند که رئیس ما غافلگیرانه کشته شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز تشویق مشرکان علیه مسلمانان و آزار و اذیتشان را توسط کعب برایشان یادآوری کرد، در روایت ابن سعد آمده که "ترسیدند و دیگر چیزی نگفتند" ... این دلیلی است بر جواز کشتن مشرک قبل از دعوت دادن مخصوصش مادامی‌که دعوت عمومی اسلام به او رسیده باشد، همچنین دلیلی است بر جواز گفتن بعضی سخنان و انجام بعضی کردار که فاعل آن‌ها حقیقت معنایشان را قصد ننموده است»[1]

این‌ها دلائلی از قرآن و سنت بر جواز کشتن ناگهانی و غافلگیرانهٔ کافر حربی است؛ هر کس چنین ادعا کند که چنین رفتاری غدر و خیانت است و اسلام از آن به دور است چنین کسی جاهل و گمراه است و قرآن و سنت را تکذیب نموده است.

امام نووی می‌گوید: «**قال ولا يحل لأحد أن يقول إن قتله كان غدرا وقد قال ذلك إنسان في مجلس علي بن أبي طالب رضي الله عنه فأمر به علي فضرب عنقه ...وأما ترجمة البخاري على هذا الحديث بباب الفتك في الحرب فليس معناه الحرب بل الفتك هو القتل على غرة وغفلة والغيلة نحوه**»[2]«قاضی عیاض می‌گوید هیچ کسی حق ندارد که این اقدام را کشتنی غدر و خیانتکارانه بنامد فردی در مجلس علی‌بن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه چنین گفت، امام علی دستور داد تا گردنش را بزنند ... بخاری نیز این حدیث را در بابی به نام "الفتک فی الحرب" ذکر کرده که منظور جنگ نیست بلکه "فتک" به معنای کشتن ناگهانی و غافلگیرانه و کشتن با فریفتن و مانند این‌هاست».

و امام علی رضی‌الله عنه این شخص را به خاطر این‌که کشتن غافلگیرانه را غدر نامید کشت.

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٧/ ٣٤٠)[«وفي مرسل عكرمة فأصبحت يهود مذعورين فأتوا النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا قتل سيدنا غيلة فذكرهم النبي صلى الله عليه وسلم صنيعه وما كان يحرض عليه ويؤذي المسلمين زاد بن سعد فخافوا فلم ينطقوا ... وفيه جواز قتل المشـرك بغير دعوة إذا كانت الدعوة العامة قد بلغته وفيه جواز الكلام الذي يحتاج إليه في الحرب ولو لم يقصـد قائله إلى حقيقته»]

[2]. «شرح النووي على مسلم» (١٢/ ١٦١):

امام قرطبی در تفسیر آیهٔ ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾[1]«پس با پیشوایان کفر بجنگید» به داستان قتل کعب‌بن‌اشرف اشاره نموده است همچنین امام ابن‌تیمیه نیز در کتاب "الصارم‌المسلول" این سرگذشت را نقل کرده و گفت‌گوی معاویه‌بن‌ابی‌سفیان و محمدبن‌مسلمه را ذکر نموده است.

همچنین کشتن ابن‌ابی‌الحُقیق نیز به همین شیوه بود که سردار یهودیان خیبر و بازرگان بزرگ حجاز بود. او به مکه رفت و نشستی با مشرکان مکه داشت و آنان را تشویق کرد که تمام طوایفتان را گردهم بیاورید و ما نیز یهودیان خیبر و دیگر طوایف اطراف را متحد می‌کنیم و این چنین باعث برافروختن آتشِ جنگ خندق شد و کسانی را که با اسلام و مسلمانان دشمنی داشتند را به جنگ علیه مسلمانان تشجیع و تشویق می‌کرد.

در صحیح بخاری به نقل از براءبن‌عازب روایت شده که می‌گوید: «**بعث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم إلى أبي رافع اليهودي رجالا من الأنصار، فأمر عليهم عبد الله بن عتيك، وكان أبو رافع يؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم ويعين عليه**»[2]«پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وسلم مردانی از انصار را به فرماندهی عبداللهبن‌عتیك بسوی ابورافعِ

---

[1]. (التوبة، ۱۲)

[2]. «صحيح البخاري» (۳۸۱۳)؛ تفصیل این حادثه به چند روایت مشابه نقل شده است که یک از آن‌ها بدین صورت است: «... آنان، هنگامی که بدانجا نزدیک شدند، خورشید غروب کرده بود و مردم چارپایانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به یارانش گفت: شما سرجایتان بنشینید. من می‌روم و با دربان با ملایمت، صحبت می‌کنم. شاید بتوانم وارد شوم. هنگامی که نزدیک دروازه رسید، صورتش را پوشانید و چنین وانمود کرد که می‌خواهد قضای حاجت کند. و این، زمانی بود که همه مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: ای بنده خدا! اگر می‌خواهی وارد شوی، وارد شو. زیرا می‌خواهم در را ببندم. عبد الله می‌گوید: پس من وارد شدم و در گوشه‌ای، کمین کردم. هنگامی که مردم، وارد شدند و دربان در را بست، کلید را بر میخی، آویزان کرد. پس از مدتی، برخاستم و کلیدها را برداشتم و در را باز کردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاقش نشسته بود و تعدادی با او شب‌نشینی داشتند. زمانی که دوستانش رفتند، بسوی اتاقش بالا رفتم. و هر دری را که باز می‌کردم، از داخل، قفل می‌نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اینکه به من برسند، او را می‌کشم.پس به او رسیدم و متوجه شدم که در خانه تاریکی، میان فرزندانش قرار دارد. اما ندانستم که در کدام قسمت خانه است. گفتم: ای ابورافع! گفت: تو کیستی؟ من که متحیر بودم، بسوی صدا رفتم و ضربه‌ای با شمشیر زدم. اما کاری از پیش نبردم. او فریاد کشید و من از خانه، بیرون رفتم. و در همان نزدیکی، چند لحظه، مکث کردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: ای ابورافع! این چه صدایی بود؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند. مردی در خانه است و چند لحظه قبل با شمشیر به من حمله کرد.عبدالله می‌گوید: ضربه‌ای دیگر به او زدم و او را زخمی کردم ولی کشته نشد. سپس لبه تیز شمشیر را در شکمش فرو بردم تا جایی که از پشتش درآمد و مطمئن شدم که او را به قتل رسانیده‌ام. آنگاه، درها را یکی پس از دیگری باز می‌کردم تا اینکه به راه پله رسیدم. به محض اینکه پایم را بر آن گذاشتم، خود را در یک شب مهتابی، روی زمین دیدم و ساق پایم شکست. پس آنرا با پارچه‌ای بستم. آنگاه، رفتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم مگر اینکه مطمئن شوم که او را کشته‌ام. هنگامی که خروس، بانگ داد، ناعی (فردی که خبر مرگ دیگران را اعلام می‌کند) بالای دیوار رفت و ندا داد که ابورافع؛ تاجر سرزمین حجاز؛ کشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله کنید. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رفتم و ماجرا را برایش بازگو کردم. فرمود: «پایت را دراز کن». من نیز پایم را دراز کردم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر آن دست کشید. پایم طوری سالم شد که گویا هرگز نشکسته بود».

یهودی فرستاد. گفتنی است که ابو رافع در قلعه‌اش که در سرزمین حجاز بود، زندگی می‌کرد و رسول خدا را آزار می‌رساند و به دشمنانش کمک می‌کرد...»

در روایتی دیگر آمده که: «**بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم رهطا إلى أبي رافع، فدخل عليه عبد الله بن عتيك بيته ليلا وهو نائم فقتله**»«پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم عده‌ای را بر سر ابورافع برای کشتنش روانه کرد، عبدالله‌بن‌عتیك شبانگاه به خانه‌اش داخل شد درحالی‌که در خواب بود او را کشت».

عبدالله‌بن‌عتیك رضی‌الله‌عنه برای دستیابی به ابورافع چند فریب را بکار برد در ابتدا با فریب خود را به داخل قلعه رساند سپس درب خانهٔ تک تک یهودیانِ اطراف را از بیرون قفل کرد تا نتوانند به کمک ابورافع بیایند و وقتی هم داخل خانهٔ ابورافع شد از داخل درب را قفل کرد تا نتواند فرار کند سپس صدای خود را تغییر داد و او را صدا زد تا این‌که او را شناخت و مکانش را یافت.

ابن‌حجر می‌گوید: «در این حدیث پند و احکام فراوانی وجود دارد از جملهٔ آن جائز بودن قتل غافلگیرانهٔ کافر حربی که پیام اسلام به او رسیده ولی همچنان بر دشمنی و جنگ با اسلام اصرار می‌ورزد و همچنین جواز کشتن هر کسی که با زبان یا دست یا رفتار و اموال در دشمنی با پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم دست داشته باشد. همچنین جواز جاسوسی‌کردن از کافران حربی و ایجاد فرصت ضربه زدن به آنان و کشتن آنان و جواز تغییر صدا و فریب و گمراه‌کردن کفار به خاطر جلبِ منفعتی برای اسلام و مسلمانان و همچنین جواز رویارویی سریه‌ای با تعداد کم با دشمنانی بسیار و ...» [1] و چندین احکام دیگر را نیز ذکر نموده است.

شیخ عبدالرحمن الدَوسَری در کتاب "صفوة‌الآثاروالمفاهیم‌من‌تفسیرالقرآن‌العظیم" در جلد اول و صفحهٔ ۲٦۸ به همین شیوه به صورت نکات این مطالب و احکام را ذکر نموده است که برای انسان مسلمان ضروری است که آن را مطالعه کند و بیاموزد.

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٧/ ٣٤٥)[«وفي هذا الحديث من الفوائد جواز اغتيال المشرك الذي بلغته الدعوة وأصر وقتل من أعان على رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده أو ماله أو لسانه وجواز التجسيس على أهل الحرب وتطلب غرتهم والأخذ بالشدة في محاربة المشركين وجواز إبهام القول للمصلحة وتعرض القليل من المسلمين للكثير من المشركين والحكم بالدليل والعلامة لاستدلال بن عتيك على أبي رافع بصوته واعتماده على صوت الناعي بموته والله أعلم»]

مسئله: اگر کشتن کافر حربی بدون کشتن خانواده‌اش میسر نبود، آیا جایز است که خانواده‌اش با او کشته شوند؟

برای مثال شخصی نارنجکی به دست دارد و لازم است که نارنجک را به مکان کافر حربی پرتاب کند که در این‌صورت احتمال دارد ترکش‌های نارنجک به زن و بچهٔ کافر حربی برخورد کند یا به طرف شخص کافر رگباری می‌کند یا با هاون مکان کافر حربی را مورد هدف قرار می‌دهند و هدف، شخص کافر حربی است اما احتمال این‌که خانواده‌اش یا دیگر اطرافیان را -که در جنگ به طور مستقیم مشارکت ندارند و او را در جنگ یاری نکرده‌اند- نیز دربرگیرد وجود دارد.

جواب: در چنین شرایطی که امکان تمایز و جداسازی وجود نداشته باشد و مسلمان عمدا قصد کشتن خانوادهٔ(زن و بچه) شخص کافر حربی را نکرده، جایز است که کشته شوند و باید حدالإمکان از کشتن اطرافیان خودداری کند. مثلا به سمت شخص طاغوت تیراندازی شده اما غیر مستقیم و به صورت غیر مقصود اطرافیانش هم مورد اصابت قرار گرفته‌اند. در این مورد دو حدیث روایت شده است:

از ابن‌عمر روایت شده است: «وُجِدَتِ امْرَأَةٌ مَقْتُولَةً فِي بَعْضِ مَغَازِي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَنَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ»[1] «در یکی از غزواتِ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم جنازه زنی، پیدا شد. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم از کشتن زنان و کودکان نهی فرمودند.» در روایت دیگری آمده: «فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ» «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم کشتن زنان و کودکان را انکار کرد و ناپسند شمرد».

در حدیثی متفق‌علیه دیگر چنین آمده است که امام بخاری از صعب‌بن‌جثامة رضی‌الله‌عنه نقل نموده که می‌گوید: «وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيهِمْ قَالَ: هُمْ مِنْهُمْ»[2] «از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره مشرکین که بر آنان، شبانگاه شبیخون زده می‌شود و زنان و فرزندانشان نیز کشته می‌شوند، پرسیدند. رسول‌الله فرمود: «زنان و کودکانشان نیز جزو آنان هستند.»».

در روایتی دیگر که امام مسلم روایت نموده چنین آمده: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قِيلَ لَهُ لَوْ أَنَّ خَيْلًا أَغَارَتْ مِنَ اللَّيْلِ فَأَصَابَتْ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُشْرِكِينَ؟» قَالَ: «هُمْ مِنْ آبَائِهِمْ»»[3] «از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سوال شده

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٨٥٢) «صحيح مسلم» (١٧٤٤)
[2]. «صحيح البخاري» (٢٨٥٠) «صحيح مسلم» (١٧٤٥)
[3]. «صحيح مسلم» (١٧٤٥)

که اگر سپاهی شبانگاه بر مشرکین شبیخون زنند و بچه‌های مشرکین نیز در این هجوم کشته شوند(حکمش چیست)؟ پیامبر فرمودند: "آن‌ها از پدرانشان هستند"».

امام نووی می‌گوید: «"هم من آبائهم" یعنی چون‌که خانوادهٔ مشرکان هستند کشتن غیرعمدی‌شان جایز است چون‌که بچه‌هایشان از آنان هستند و از آنان ارث خواهند برد و مانند پدرانشان خواهند بود در ازدواج و قصاص و خون‌بها و غیر این‌ها مانند پدرانشان هستند ...». [1] منظورش این است که اگر عمدا کشته نشوند اشکالی ندارد، حدیث قبل‌تر که سخن از پیداشدن جسد زنی مقتول بود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از کشتن زنان و بچه‌هایی که در میدان معرکه نبودند انکار فرمود درحالی که در شب روی داد و متمایزکردن زن و مرد دشوار است مخصوصا در میان عرب که هر دو جنس لباس‌های کشیده می‌پوشیدند؛ کشتن زن و بچه در حالت هجوم شبانه که زن و بچه با آنان هستند جائز است به شرطی که عمدی نباشد. این مذهب امام شافعی و مالک و ابوحنیفه و جمهور علماست.

این حدیث دلیلی بر جواز کشتن غیرعمدِ زن و بچهٔ مشرکان است و دلیلی بر جواز شبیخون زدن شبانگاه به آنان است بدون این‌که آنان را آگاه کنیم به شرطی که دعوت عمومی اسلام به آنان رسیده باشد و ایمان نیاورده باشند.

همچنین دلیلی بر این است که بچه‌های کافران در دنیا حکم پدرانشان را دارند اما در قیامت اگر قبل از بلوغ کشته شده باشند علما سه رای در این زمینه مطرح کرده‌اند که بحث آن در اینجا لازم نیست. [2]

ابن‌قدامه می‌گوید: «و جایز است که شبانگاه بر کفار شبیخون زد امام احمد می‌گوید: اشکالی در این نیست که شبانگاه به دشمن یورش برده شود مگر جنگ‌هایی که در مقابله با روم صورت گرفت در شب نبود؟ و من در بین علما کسی را نمی‌شناسم که این مسئله را ناپسند دانسته باشد؛ ... و حدیث صعب‌بن‌جثامه برای امام احمد خوانده شد که می‌گوید: شنیدم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که دربارهٔ سرزمین مشرکان سوال شد که شبانگاه بر آنان یورش برده می‌شود و زنان و بچه‌هایشان هم کشته می‌شوند؟ پیامبر

---

[1]. «شرح النووي على مسلم» (١٢/ ٤٩-٥٠)[«"هم من آبائهم" أي لا بأس بذلك لأن أحكام آبائهم جارية عليهم في الميراث وفي النكاح وفي القصاص والديات وغير ذلك والمراد إذا لم يتعمدوا من غير ضرورة وأما الحديث السابق في النهي عن قتل النساء والصبيان فالمراد به إذا تميزوا وهذا الحديث الذي ذكرناه من جواز بيانهم وقتل النساء والصبيان في البيات هو مذهبنا ومذهب مالك وأبي حنيفة والجمهور ومعنى البيات ويبيتون أن يغار عليهم بالليل بحيث لا يعرف الرجل من المرأة والصبي وأما الذراري ... »]

[2]. (امام نووی در «شرح النووي على مسلم» (ج١٢/ص٤٨) برخی از این اقوال را ذکر نموده است.)

صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: (حکم)آن‌ها همان (حکم)مشرکان است»، امام احمد فرمود سندش صحیح است.

اگر گفته شود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از قتل زنان و بچه‌ها نهی فرموده است. می‌گوییم: بله در موقعیتی که عمدا کشته شوند و از کشتنشان پرهیز نشود، امام احمد می‌گوید: اما اگر عمدا زن و بچه کشته شوند به تاکید جایز نیست چون‌که نهی از کشتن‌شان حمل بر این است که عمدا کشته شوند».[1]

ابن‌حجر اشاره‌ای به احتمالی می‌کند که کشتن زن و بچهٔ مشرکان نسخ شده باشد و جایز نمانده باشد چون‌که در روایت زهری زائده‌ای وجود دارد که اهل حدیث گفته اند این زائده سخن امام زهری است و جزو لفظ حدیث نمی‌باشد که درعلم حدیث به "مدرج" مشهور است[2] در سنن ابی‌داود آمده است که: «سفیان گفت که زهری گفت: " **ثم نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ذلك عن قتل النساء والصبيان**" «سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از آن از قتل زنان و بچه‌ها نهی فرمود»، در اینجا منظور زهری اشاره به حدیث صعب‌بن‌جثامة بوده اما ناهماهنگی در نقل حدیث پیش آمده که این نهی در چه زمانی بوده است گفته شده در زمان روانه‌کردن سریه‌ای برای کشتن ابن‌ابی‌الحقیق بوده است این را امام ابوداود نقل نموده است امام ابن‌حبان نیز گفته که در زمان غزوهٔ حنین پیش آمده است، ناهماهنگی در سند و در مُدرج بودن روایت وجود دارد. ابوبکر حازمی این دو حدیث را روایت کرده و می‌گوید: «بعضی از اهل حدیث گفته‌اند که حدیث اول(زنِ مقتولی که پیدا شد) حدیث دوم (روایت زهری) را نسخ کرده است و بعضی دیگر گفته‌اند حدیث دوم، حدیث اول را نسخ کرده است بعضی دیگر گفته‌اند هیچکدام یکدیگر را نسخ نکرده‌اند بلکه نهی از کشتن عمدی زن و بچه‌ها و کشته شدن غیرعمدی‌شان هنگام درهم‌بودن‌شان است.

امام شافعی رحمه‌الله در مقام جمع بین دو حدیث می‌گوید: حدیث صعب‌بن‌جثامة در آخرین عمرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده است اگر در عمرهٔ اولش اتفاق افتاده باشد در آن زمان ابن ابی‌الحقیق کشته شده بود ... و چنین مسئله‌ای به ما نرسیده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در ابتدا به کشتن زن و بچه اجازه داده باشد و

---

[1]. «المغني لابن قدامة - ط مكتبة القاهرة» (٩/ ٢٨٧)[«ويجوز تبييت الكفار، وهو كسبهم ليلا، وقتلهم وهم غارون. قال أحمد: لا بأس بالبيات، وهل غزو الروم إلا البيات، قال: ولا نعلم أحدا كره بيات العدو وقرأ عليه: سفيان، عن الزهري، عن عبد الله، عن ابن عباس، عن الصعب بن جثامة. قال: سمعت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يسأل عن الديار من المشركين، نبيتهم فنصيب من نسائهم وذراريهم؟ فقال: " هم منهم ". فقال: إسناد جيد. فإن قيل: فقد نهى النبي - صلى الله عليه وسلم - عن قتل النساء والذرية. قلنا: هذا محمول على التعمد لقتلهم. قال أحمد: أما أن يتعمد قتلهم، فلا. قال: وحديث الصعب بعد نهيه عن قتل النساء؛ لأن نهيه عن قتل النساء حين بعث إلى ابن أبي الحقيق. وعلى أن الجمع بينهما ممكن، يحمل النهي على التعمد، والإباحة على ما عداه»]

[2]. مدرج به خاطر این‌که تمام این علما به عربی سخن گفته‌اند رخ داده است وگرنه در غیر زبان عربی پیش نمی‌آید.

سپس از آن نهی کرده باشد، نهی وارده در نزد ما بر حالتی حمل می‌شود که عمدا آنان را بکشد و درحالی که جدا از هم هستند و می‌داند که آنان زن و بچه‌اند تاکیدا برای هیچ کس جایز نیست که آنان را بکشد، و این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده: "هم منهم" یعنی مانند آنان هستند و ایمان نیاورده‌اند تا کشتن‌شان جایز نباشد و محل سکونت‌شان نیز دارالامان نیست تا پیمانی به آنان داده شده باشد.یعنی نه به ایمان و نه به امان، پیوندی با مسلمانان ندارند تا کشته نشوند چون‌که شخص کافر در دو حالت کشته نمی‌شود یا ایمان آورده و مسلمان شده و در این صورت کشته نمی‌شود یا کافر است و امانی گرفته است و امان داده شده و در این حالت نیز کشته نمی‌شود. و در حالت کلی این زنان و بچه‌ها در حالتی مشابه کافر حربی مانده‌اند و به همین خاطر است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با وجود این‌ها اجازۀ هجوم شبانگاه بر کفار محارب را داده است و این امری بدیهی نزدِ همگان است که در هجوم و شبیخونِ شبانه زن و بچه با محارب همگی در یک مکان هستند و درهم هستند و در عبور و مرور و رفت‌وآمد بین یکدیگر در ازدحام شبانه قطعا برخی از آنان مورد اصابت قرار می‌گیرند و کشته خواهند شد و چون مسلمان نیستند خون‌بهایشان هدر است وگرنه اگر در حالت امان می‌بودند دیه و خون‌بها و خسارت به آنان پرداخت می‌شد نهی از کشتن عمدی بچه‌هایشان به خاطر این است که بالغ نشده‌اند تا کفر را اختیار کرده باشند و از آن دفاع کنند و نهی از کشتن زنانشان به این خاطر است که در جنگ مشارکت نمی‌کنند و اگر زنده بمانند امید است که مسلمان شوند.»[1]

خلاصۀ نظر امام شافعی رحمه‌الله که از شرح صحیح مسلم نقل کردیم این است که در کشتن زن و بچۀ کافران حربی که شبانگاه بر آنان شبیخون زده می‌شود و این‌ها با مردانِ کافر حربی درهم هستند و امکانِ تمایزشان وجود ندارد و کشتن‌شان هم عمدی نبوده است، گناهی نیست. و کشتن عمدی‌شان جایز نیست والله‌تعالی اعلم.

۳- اقدامات و حرکات محرمانه و سِری

فعالیت مخفیانه و محرمانگی در اسلام چگونه است؟

گاهی پیش می‌آید محرمانگی به صورت کلی تمام جنبه‌های دعوت اسلام را دربربگیرد یعنی مسلمان در حالتی قرار می‌گیرد که ضروری است تمام دعوت را بصورت محرمانه نگه‌دارد گاهی در زمان و مکانی باید دعوت به اسلام مخفیانه باشد برای تمام مسلمانان و گاهی برای عده‌ای مخصوص، و گاهی باید بحث و ممارست جهاد مخفیانه باشد، مخصوصا بخش نظامی آن.

---

[1].[«الاعتبارفی‌الناسخ‌والمنسوخ»للحازمی. (ص۲۱۵)]

و هرکدام از این موارد که گفته شد دلایل شرعی خود را دارد.

- **دعوت پنهانی به اسلام**

اصل در دعوت اسلامی آشکار و صریح بودن است چون دعوت به خداپرستی و توحید است و برای تمام انسان‌ها آمده و باید به تمام بشریت ابلاغ گردد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[1]«ای فرستاده (ی خدا، محمّد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کلّ به شمار است) ».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در سرآغاز دعوت به صورت پنهانی مردم را به سوی پیام الهی دعوت می‌کرد تا وقتی که خداوند امر به آشکارکردن دین نمود؛ امام بخاری از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده که آیهٔ ﴿وَ لاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَ لاَ تُخَافِتْ بِهَا﴾[2]«و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن» در زمانی نازل گشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مکه خود را مخفی کرده بود.[3]امام ابن‌حجر می‌گوید: «**يعني في أول الإسلام**»[4]«این امر در اوایل اسلام بود».

امام ابن‌کثیر نیز در تفسیر آیهٔ ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾[5]«پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی (که دعوت حق است) و به مشرکان اعتناء مکن (که چه می‌گویند و چه می‌کنند).» می‌گوید: «**وقال أبو عبيدة عن عبد الله بن مسعود: ما زال النبي صلى‌الله‌عليه‌وسلم مستخفيا حتى نزلت** ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾»[6]«ابوعبیده از عبدالله‌بن‌مسعود روایت کرده که می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مخفیانه فعالیت می‌کرد و خود را مخفی می‌کرد تا این‌که آیهٔ ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾نازل شد.»

بنابراین گاهی پیش می‌آید که دعوت به پیام الهی باید به صورت مخفیانه و فردی به مردم ابلاغ شود.

---

[1]. (المائدة، ٦٧)
[2]. (الإسراء، ١١٠)
[3]. «صحيح البخاري» (٤٤٤٥)
[4]. «فتح الباري» لابن حجر (٨/ ٤٠٥):
[5]. (الحجر، ٩٤)
[6]. «تفسير ابن كثير - ط العلمية» (٤/ ٤٧٣):

- **پنهان‌کردن اسلام فرد (مسلمان بودن)**

شخصی مسلمان شده و مسلمان بودنش را مخفی می‌کند خداوند متعال دربارۀ مؤمن آل‌فرعون می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾[1] « مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت ». همچنین دربارۀ اصحاب الکهف می‌فرماید: ﴿فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لاَ يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً (١٩) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً﴾[2] « سکه‌ی نقره‌ای را که با خود دارید به کسی از نفرات خود بدهید و او را روانه‌ی شهر کنید، تا (برود و) ببیند کدامین (فروشنده‌ی) ایشان غذای پاک‌تری دارد، روزی و طعامی از آن برایتان بیاورد. امّا باید نهایت دقّت را به خرج دهد و هیچ کس را از حال شما آگاه نسازد. قطعاً اگر آنان (از شما آگاه و) بر شما دست یابند، شما را سنگسار می‌کنند، و یا اینکه به آیین (بت‌پرستی) خود برمی‌گردانند، و (در آن صورت، در دنیا و آخرت) هرگز رستگار نمی‌گردید. »

درآنجا که می‌فرماید "هیچ کس از حال شما آگاه نگردد" معلوم است که خودشان را مخفی نموده‌اند و یا این‌که چهره یا سیمای دیندارانۀ خودشان را مخفی نگه داشته بودند.

ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مقداد رضی‌الله‌عنه فرمود: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ، فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ»[3] «اگر مرد مؤمنی، در میان قومی کفار مسلمان شده باشد و اگر ایمانش را آشکار کند او را خواهند کشت! باید گفت که تو هم قبلا ایمانت را در مکه پنهان می‌کردی و این‌گونه بودی. »

یعنی امری طبیعی است که گاهی مسلمان، مسلمان‌بودنش را آشکار نکند؛ مانند امروزه که بسیاری از مسلمانان و یا جوانان هم منهج ما منهجِ خود را از شخصی مدخلی مخفی می‌کند چون‌که از این می‌ترسد که او را به طاغوتان لو دهد و اسیر دست طاغوتان گردد.

در بسیاری مناطق مسلمان می‌تواند منهج و اعتقادات خود را از نیروهای امنیتیِ طاغوتان از جاسوسان و نیروهای استخبارات، ضدتروریست و ... مخفی کند و چون ظاهر و سیمایش مانند فردی مدخلی است این نیروها او را نخواهند شناخت و شاید که او را نیز مدخلی فرض کنند اما در یک مناقشۀ ساده با یک فرد

---

[1]. (غافر، ٢٨)
[2]. (الكهف، ١٩-٢٠)
[3]. «صحيح البخاري» (٦٤٧٢)

مدخلی این فرد، او و منهجش را به خوبی خواهد شناخت بنابراین این فرد مدخلی است که گزارش او را به نیروهای طاغوت می‌دهد و او را به آنان لو خواهد داد برای همین است که مسلمان باید خود را از چنین افرادی دور نگه دارد و باید از مناقشه و برخورد با چنین اشخاصی حذر کند تا شناسایی نشود.

سرگذشت مسلمان شدن ابوذر نیز دلیلی بر مبحث مخفی‌کردن اسلام شخص است امام بخاری روایت کرده که ابوذر نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رفت و از ایشان خواست که اسلام را بر او عرضه کند و در ادامه ابوذر می‌گوید: «فَعَرَضَهُ فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا ذَرٍّ اكْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ فَقُلْتُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ»[1] «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اسلام را بر من عرضه کرد و من در همان‌جا مسلمان شدم سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به من فرمود: «ای ابوذر، مسلمان بودنت را از مردم مخفی کن و به دیارِ خودت بازگرد و منتظر شو تا این‌که می‌شنوی که ما خود را آشکار کردیم و سپس تو نیز بازگرد» و من گفتم: «قسم به کسی که تو را به حق روانه کرده نزد آن‌ها می‌روم و فریاد خواهم زد که مسلمان شده‌ام و اسلام حق است ...»» چونکه ابوذر رئیس طایفهٔ غِفار بود.

حجاج‌بن‌علاط درحالی که مسلمان شده بود به مکه بازگشت و اسلامش را از آنان پنهان نمود حجاج‌بن‌علاط از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اجازه خواست که با توجه به موقعیتش در قریش و در مکه بتواند افترا و دروغ بگوید و اموالش را که قریش مصادره کرده بودند بازگرداند، چون‌که اگر می‌دانستند که او مسلمان شده اموالش را پس نمی‌دادند.[2]

همچنین در صحیح مسلم در باب"جواز الاستسرار بالایمان للخائف"(جواز مخفی کردن ایمان برای کسی که می‌ترسد) از حذیفه روایت شده که می‌گوید: «كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: " أَحْصُوا لِي كَمْ يَلْفِظُ الإِسلام " قَالَ: فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ مَا بَيْنَ السِّتِّمِائَةِ إِلَى السَّبْعِمِائَةِ؟ قَالَ: " إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ، لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلَوْا " قَالَ: فَابْتُلِينَا، حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ مِنَّا لا يُصَلِّي إلا سِرًّا»[3] «در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودیم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: "برایم بشمارید که چند نفر شهادتین گفته‌اند" گفتیم ای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آیا بر ما می‌ترسی درحالی که تعدادمان بین ششصد تا هفتصد نفر است؟ پیامبر فرمودند: "شما نمی‌دانید؛ شاید مورد ابتلا قرار گرفتید(درک نمی‌کنید که اگر دچار ابتلا

---

[1]. «صحيح البخاري» (٣٣٢٨)
[2]. «مسند أحمد» (١٢٤٠٩) «البداية والنهاية ط السعادة» (٤/ ٢١٥)
[3]. «صحيح مسلم» (١٤٩)

شدید چه بر سرتان خواهد آمد)" و این چنین شد و ما مورد ابتلا قرار گرفتیم تا حدی که هر کس جز مخفیانه نماز نمی‌خواند». در روایتی دیگر می‌گوید: «وضعیت طوری شد که فردی از ما به تنهایی و مخفیانه نماز می‌خواند در حالی که می‌ترسید»[1]

امام نووی در شرح این فرموده می‌گوید: «**فلعله كان في بعض الفتن التي جرت**»[2] «این (پنهانی نماز خواندن در حال ترس حتی به تنهایی) در زمان فتنه‌ها و مصیبت‌هایی بود که اصحاب بدان دچار شده بودند».

می‌بینیم که پنهان‌کاری که امروزه به آن عملِ محرمانه می‌گوییم جائز و شرعی است مخصوصا هنگامِ وجود ترس از کفار.

امام ابن‌تیمیه در کتابش "الصارم‌المسلول" می‌گوید: «هر مسلمانی در هر جایی مستضعف شده بود یا در زمانی قرار گرفته بود که توسط دشمنان الله و رسول مستضعف شده بود باید به آیات صبر و گذشت و تسامح عمل کند چه مشرکان و چه اهل کتاب؛ و اما زمانی که مسلمانی در موضعِ قدرت بود باید به آیات جهاد و کشتن سران کفر و مستهزئان به دین عمل کند و در برابر اهل کتاب نیز همین طور عمل کند تا این‌که به شریعت تسلیم شوند و با ذلت جزیه پرداخت کنند».[3] یعنی بر اساس حالتی که در آن است عمل کند.

- **محرمانه بودن اقدامات نظامی**

گفتیم اصل در دعوت اسلام آشکار و صریح بودن است و گاهی به دلیل وجود مسائل امنیتی و فشار دشمن باید دعوت پنهانی و مخفیانه انجام شود اما در مورد اقدامات نظامی و جهادی این مسئله برعکس است یعنی اصل در فعالیت و تحرکات جهادی و نظامی محرمانه و سِرّی بودن است هرچقدر امکان محرمانه بودن تحرکات وجود داشته باشد به همان اندازه مخفیانه انجام دادن آن تحرکات فرض و واجب است؛ چون‌که در تحرکات و عملیات‌های نظامی مهم‌ترین و مؤثرترین ضربه به محرمانه بودن پیشدستی حملهٔ آغازین بستگی دارد که اصطلاحا به آن "مباغته" یا "عنصر مفاجاة" یا رعدآسا می‌گویند یعنی غافلگیری، یعنی دشمن مقابل انتظار این را نداشته که عده‌ای مسلح باشند و در این حال ده نفر مسلح به نقطه‌ای از دشمن حمله خواهند کرد و دشمن را غافلگیر خواهد کرد.

---

[1]. «صحيح البخاري» (۲۸۹۵)

[2]. «شرح النووي على مسلم» (۲/ ۱۷۹)

[3]. «الصارم المسلول على شاتم الرسول» (ص۲۲۱)[«فمن كان من المؤمنين بأرض هو فيها مستضعف أو في وقت هو فيه مستضعف فليعمل بآية الصبر والصفح عمن يؤذي الله ورسوله من الذين أوتوا الكتاب والمشركين وأما أهل القوة فإنما يعملون بآية قتال أئمة الكفر الذين يطعنون في الدين وبآية قتال الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون»]

این موارد و از جمله زمان و حجم عملیات هر چقدر محرمانه باشد بهتر است و نتایج بهتری خواهد داشت چون‌که ناگهانی بودن و غافلگیرکردنی در آن است که دشمن مقابله با آن را پیش‌بینی نکرده و آمادگی آن را نداشته بنابراین دچار آشفتگی و ناهماهنگی خواهد شد و متحمل بیش‌ترین خسارات خواهد شد.

دلایل مشروع بودن محرمانگی اقدامات جهادی و نظامی بسیار است به بعضی از آنان اشاره خواهیم کرد:

کعب‌بن‌مالک دربارۀ تخلفش از غزوۀ تبوک می‌گوید: «وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَّى بِغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ»[1] «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هرگاه می‌خواست به غزوه‌ای برود امرِ آن را پنهان می‌کرد و چنان وانمود می‌کرد که حشدِ لشکرش برای مسیری دیگر است تا این‌که غزوۀ تبوک رخ داد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم زمان و مکان آن را اعلام نمود هوا خیلی گرم بود و تعداد دشمن بسیار بود و مقصد جنگ نیز بسیار دور بود و باید صحرا و بیابان را برای رسیدن به معرکه جنگ طی می‌کردند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مکان و زمان جنگ را اعلام نمود تا مسلمانان آمادگی و پیش‌بینی‌های لازم را تدارک ببینند و برای این مسیر دور و رویارویی سخت به بهترین شیوه خود را آماده کنند، برای همین به مسلمانان اعلام کرد که قصد کجا را دارد».

پس این حدیث دلالت بر این دارد که اصل در تحرکات نظامی محرمانه بودن است چون‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تمام غزوه‌ها و سریه‌های دیگر را مخفیانه می‌فرستاد و تنها در غزوۀ تبوک آن را آشکار نموده و آن هم به خاطر شرایط مخصوص آن غزوه بود.

پس اصل در تحرکات و اقدامات جهادی و نظامی محرمانگی است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که می‌فرماید: «الحرب خَدعة» شامل این مورد نیز هست.

در این حدیث اشاره و توصیه به پنهان‌کاری و محرمانگی اقدامات جهادی هست بدین صورت که امیر مسلمانان باید بتواند سپاهش را برای جنگ و جهاد مهیا کند درحالی که اکثر مجاهدان از زمان و مکان جنگ و هویت و ظرفیت نیروی مقابلشان خبر نداشته باشند. بنابراین نباید مجاهدی چنین سخنی بگوید که تا من ندانم به کدام سمت و بر سر کدام دشمن می‌رویم همراهتان نمی‌آیم و جهاد نمی‌کنم.

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٧٦٩)

درسی دیگر نیز در این حدیث هست این است که تاکتیک و نقشهٔ جنگ نیز باید محرمانه باشد و کم‌ترین افراد از آن مطلع باشند تا معلومات آن درز نکند و به جاسوسان و افرادِ نفوذی نرسد مخصوصا در این دوران که تکنولوژی پیشرفت کرده و علاوه بر وجود خودِ دستگاه موبایل بلکه باید برای بکارگیری به سیم‌کارتی مجهز باشند که به دکل‌های مخابراتی و تجهیزات ماهواره‌ای متصل باشد. و چون‌که اگر خبری درز کند تمام مجاهدان موجود در جبهه مسلمانان متقی و پاک و تربیت شده و صددرصد دور از گناه و خطا نیستند چون‌که خداوند در مورد لشکر و سپاه صحابه می فرماید: ﴿وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ﴾[1]«و در میان شما کسانی وجود دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند]»؛ این درحالی است که آن همه وحی را درک کرده‌اند و پیامبری صادق در میانشان بوده و آنان را توجیه و تربیت نموده ولی با این وجود در میان آنان افرادی بودند که سَمّاع منافقان بودند و سمّاع بر وزن فعّال است یعنی این کار را مداوم انجام می‌دهند و به پیشه و عادتشان تبدیل شده است همانطور که می‌گوییم نجّار و حدّاد و قصّاب و حمّال، و قرار بر این نیست که "سمّاعون" جاسوس باشند بلکه سَرَک می‌کشد و کنجکاوی و فضولی می‌کند و هرچه را بشنود نقل می‌کند و احتمال دارد که اگر سخنی بر سر زبانی بیفتد به تمام شهر برسد همچنین گفته شده "إنّ سِرّك من دمك، فانظر أين تضعه" راز تو خون توست توجه کن که کجا جاری‌اش می‌کنی.

همچنین از جملهٔ این تحرکات محرمانه، بیعت عقبه بود که با انصار مدینه صورت گرفت و مخفیانه انجام گرفت که در کتاب البدایةوالنهایة[2] به تفصیل از آن سخن گفته شده است.

همچنین هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از مکه به مدینه که اقدامی مخفیانه و محرمانه بود خداوند در این‌باره می‌فرماید: ﴿إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾[3]« اگر پیامبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند. در حالی که، (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیامبر گزندی رسد،) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است ».

---

[1]. (التوبة، ٤٧)

[2]. «البداية والنهاية ط السعادة» (١٤٩/٣-١٦٠):

[3]. (التوبة، ٤٠)

ابوبکر رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «قُلْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا فِي الْغَارِ: لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ لَأَبْصَرَنَا، فَقَالَ: مَا ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ بِاثْنَيْنِ اللهُ ثَالِثُهُمَا»[1] «هنگامی که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در غار بودم به ایشان گفتم اگر هر کدام از این مشرکان زیر پایش را نگاه کند قطعا ما را خواهد دید، پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم فرمودند: ای ابوبکر! درباره دو نفری که خداوند سومی آن‌هاست چه گمان برده‌ای؟!»

همچنین سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به سراقةبن‌مالک که برای کشتن پیامبر آمده بود در مسیر هجرت که فرمودند آنچه را دیدی پنهان کن و موقعیت‌مان را مخفی کن.[2]

همچنین از مواردی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اقدامات نظامی و جهادی را محرمانه انجام می‌دادند این‌که ایشان سریه‌ای را به فرماندهی عبدالله‌بن‌جحش فرستاد و نامه‌ای به او داد و فرمود این نامه را تا دو روز راه باز نکن و سپس آن را باز کن و دستورات داخل آن را عملی کن.

سبحان الله!!

در این حدیث تأمل کن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به عبدالله دستور داد که دو روز به سمت دریای سرخ حرکت کند و بعد از دوشب و دو روز، نامه را باز کند.

- **جاسوسی از دشمن**

جاسوسی‌کردن از دشمن زیرمجموعهٔ اقدامات مخفیانه و محرمانه است؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در بین دشمنان جاسوسانی می‌فرستاد تا از نقشه‌ها و توطئه‌هایشان باخبر باشد همان‌طور که در غزوهٔ خندق حذیفه‌بن‌یمان را به مقر دشمن فرستاد. یا این‌که زبیربن‌عوام را به تنهایی به جایی دیگر فرستاد.و دیگر حالات مشابه که روایت شده است از جمله رفتاری که نعیم‌بن‌مسعود در غزوهٔ خندق انجام داد که نزد قریش و یهودیان سخنانی تفرقه‌انگیز و مشوشی علیه یکدیگر گفت تا اینکه این دو گروه نسبت به هم بی‌اعتماد شدند و در نتیجه متفرق شدند و در میانشان جدایی افتاد.

امام ابن‌کثیر در " البداية والنهاية " روایت کرده که در جنگ احزاب نعیم‌بن‌مسعود نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا، من مسلمان شده‌ام، اما قوم و قبیلهٔ من از اسلام آوردنم آگاهی ندارند، هر امری دارید به من بفرمایید! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ وَاحِدٌ،

---

[1]. «صحيح البخاري» (٣٤٥٣)

[2]. «صحيح البخاري» (٣٦٩٣)

فَخَذِّلْ عَنَّا مَا اسْتَطَعْتَ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ».[1] «تو یک مرد تنهایی(تو یک نفر از ما هستی)، هرچه در توان داری به سود ما عزم دشمن را سست گردان، که جنگ سراسر نیرنگ است!».

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید: «بر مسلمان واجب است برای تحصیل چنین منافعی در ظاهر و سیما و لباس، خود را مانند مشرکان کند. این (روایات) بیان می‌کنند که هر حدیثی در مورد مشابهت با مشرکان وارد شده است همگی در سرآغاز هجرت بوده و بعد از آن نسخ شده است چون‌که یهودیان در ابتدای هجرت از مسلمانان متمایز نبودند و در ظاهر از هم تشخیص داده نمی‌شدند نه لباس جداگانه داشتند و نه ریش و موی‌شان متفاوت بود و نشانهٔ مخصوصی هم نداشتند سپس به استدلال به قرآن و سنت و اجماع علمای امت در دوران عمربن‌خطاب همگی از هم متمایز گشتند و جایز نبود که مسلمان ظاهرش مشابه ظاهر کفار باشد و دلیل آن هم این بود که متمایزکردن و انفکاک با قدرت و سلطه و پیروزی جهاد است وقتی که آنان ناچار به پرداخت جزیه هستند معلوم است که مسلمانان دارای چیرگی و غالب هستند مسلمانان در ابتدا مستضعف بودند و دستور مخالفت با سیمای ظاهری و لباس و نشانه‌های آنان به مسلمانان داده نشده بود.

وضعیت امروزی ما نیز همین گونه است امروزه شرع به مسلمانانی که در دارالکفر حربی یا دارالکفر غیرحربی هستند فرمان نداده که سیما و نشانه‌های اسلامگرا بودنشان را آشکار کند چون‌که معلوم است که این رفتار موجب زیان و آسیب قابل توجهی برایش خواهد بود و بلکه برای مسلمان مستحب و بهتر است که خود را در سیمای ظاهری از آنان متمایز نکند و گاهی این اقدام فرض و واجب می‌گردد و جایز است که در برخی فعالیت‌های آنان مشارکت داشته باشد اگر باعث جلب منافعی می‌شود مانند دعوت‌شان به اسلام و آشناکردنشان با اسلام یا نفوذ در مسائل محرمانهٔ آنان و نقل اخبارشان و جمع‌آوری اطلاعات از آنان یا شناسایی و کشف توطئه‌هایشان نسبت به مسلمانان تا بتواند زیانشان را از سرِ مسلمانان دفع کند یا دیگر منافع مشابه.اما در دارالاسلام که بدانجا هجرت شده و خداوند در آنجا به اهل دینش تمکین بخشیده و سیادت شرع حاکم است و مسلمانان در آنجا صاحب سلطه هستند و کافران جزیه پرداخت می‌کنند و تسلیم حکم عمومی شرع هستند، عدم مشابهت با کفار در این حالت دستور شرع است و لازم است که مسلمان در لباس و ظاهر و سیما و رفتارش از آنان متمایز باشد.بنابراین مشابهت با مشرکین و کفار و عدم مشابهت با آنان تحت تاثیر زمان و مکان است و الله اعلم.»[2]

---

[1]. «البداية والنهاية ط السعادة» (٤/ ١١١)

[2]. هر کس خواهان تفصیلات رای و نظر ابن‌تیمیه رحمه‌الله است کتاب اقتضاءالصراط‌المستقیم با تحقیق دکتر ناصر عبدالکریم‌العقل

این دلایل مشروع بودن عملیات و اقدامات مخفیانه و محرمانه در اسلام است و اشتباه کسانی را آشکار می‌کند که می‌گویند در اسلام کار مخفیانه وجود ندارد، متاسفانه عده‌ای داعی و شخصیت‌های اسلامی هستند که بعضی تحرکات و اقدامات محرمانه و مخفیانهٔ مسلمانان را انکار می‌کنند و چنین بیان می‌کنند که پنهان‌کاری و اقدامات مخفیانه از اسلام و مسلمانان بعید است و ناشایست است و این عقیده و فکر ناشی از این است که این داعیان و شخصیت‌ها روزی از روزها به فکر إعداد و جهاد نبوده‌اند و روزی از روزها از روی نفسی و روانی نیز چنین آمادگی‌ای نداشته‌اند که علیه کافران انقلاب کنند و جهاد برپا کنند و با آنان مواجهه شوند وگرنه حتما درمی‌یافتند که نه تنها در موقعیت زمانی و مکانی مخصوصی لازم است که مخفیانه فعالیت کنند بلکه وجوب این اقدام را درک می‌کردند و می‌دانستند مکان و هویت عاملان چنین اقدامات و عملیات‌هایی نیز باید محرمانه باشد.

آنان هیچ‌گاه خود را برای رویارویی با طاغوتان آماده نکرده‌اند وگرنه می‌دانستند که فریب و خدعه به چه معناست و "الحرب خدعة" چه معنایی دارد و خداوند با آیات تغییرناپذیرش واقعِ این گونه افراد را بیان کرده و می فرماید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً﴾[1] « اگر (این منافقان نیت پاک و درستی داشتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند »

به این عبارت از آیه نگاه کن سه رکن اساسی را در خود دارد:

"لو ارادو" اگر اراده داشتند و می‌خواستند

"الخروج" خارج شدن برای جهاد و شورش و انقلاب

"لأعدوا" آمادگی کسب می‌کردند.

مراجعه کند.[«ومما يوضح ذلك: أن كل ما جاء من التشبه بهم، إنما كان في صدر الهجرة، ثم نسخ؛ ذلك أن اليهود إذ ذاك، كانوا لا يتميزون عن المسلمين لا في شعور، ولا في لباس، لا بعلامة، ولا غيرها.ثم إنه ثبت بعد ذلك في الكتاب والسنة والإجماع، الذي كمل ظهوره في زمن عمر بن الخطاب رضي الله عنه، ما شرعه الله من مخالفة الكافرين ومفارقتهم في الشعار والهدي.وسبب ذلك: أن المخالفة لهم لا تكون إلا مع ظهور الدين وعلوه كالجهاد، وإلزامهم بالجزية والصغار، فلما كان المسلمون في أول الأمر ضعفاء؛ لم تشرع المخالفة لهم، فلما كمل الدين وظهر وعلا؛ شرع بذلك.ومثل ذلك اليوم: لو أن المسلم بدار حرب، أو دار كفر غير حرب؛ لم يكن مأمورا بالمخالفة لهم في الهدي الظاهر، لما عليه في ذلك من الضرر بل قد يستحب للرجل، أو يجب عليه، أن يشاركهم أحيانا في هديهم الظاهر، إذا كان في ذلك مصلحة دينية: من دعوتهم إلى الدين، والاطلاع على باطن أمرهم لإخبار المسلمين بذلك، أو دفع ضررهم عن المسلمين، ونحو ذلك من المقاصد الصالحة» فأما في دار الإسلام والهجرة، التي أعز الله فيها دينه، وجعل على الكافرين بها الصغار والجزية، ففيها شرعت المخالفة. وإذا ظهر أن الموافقة والمخالفة تختلف لهم باختلاف الزمان والمكان ؛ ظهرت حقيقية الأحاديث في هذا»]

[1]. (التوبة، ٤٦)

وقتی شخصی اراده و نیتی برای انقلاب و شورش ندارد چطور خود را آماده می‌کند بلکه کسی که آماده‌سازی و اعداد می‌کند دارای نیت و إراده برای برپایی جهاد است. به همین خاطر است که می‌فرماید اگر قصد جهاد داشتند ساز و برگ و تجهیزات آن را آماده می‌کردند هیچ کدام از سه رکن این آیه را ندانستند نه اراده نه جهاد نه آمادگی که همگی لازم و ملزوم یکدیگرند.

اما آن مسلمانی که خود را آماده می‌کند و درک کرده که این دید و نگرشی جهادی است و بدون این جهاد حفاظت از اسلام و مقدسات امکان‌پذیر نیست بیش‌تر از پیش خود را آماده می‌کند و می‌داند که این گونه اقدامات محرمانه و مخفیانه در اسلام مشروعند و باید هر مسلمان و مجاهدی آن را فراگیرد و بداند؛ بنابراین "جنگ نیرنگ و فریب است".

قاعده نوزدهم:

غایت اصلیِ جهاد پیروزی و غلبهٔ دین است نه شهادت

قاعدۀنوزدهم: غایت اصلیِ جهاد پیروزی و غلبۀ دین است نه شهادت

شهادت، بزرگ و مهم و پر بار است و گنجینه‌ای جاری برای صاحبش است و صدقه‌ای جاری و مداوم است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾[1] «بی‌گمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند».

در حدیثی متفق‌علیه از ابوهریره روایت شده که می‌گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «انتدبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لمن خرج في سبيله، لا يخرجُه إلا إيمانٌ بي وتَصْدِيقٌ بِرُسُلي أَنْ أُرْجعَه بما نَال من أَجْرٍ أَو غَنِيمةٍ. . . أَوْ أُدْخِلَه الجنَّةَ، ولولا أَنْ أُشقَّ على أُمَّتِي مَا قَعَدتُ خَلْف سريَّة، وَلَوَدِدْت. أَنِّي أُقْتَلُ في سبيل الله ثمَّ أُحْيا ثمَّ أُقتل، ثمَّ أُحْيَا. ثمَّ أُقتلُ»[2] «خداوند ضمانت کرده برای کسی که در راه او خارج شود (و فرموده) تنها به خاطر ایمان به من و تصدیق پیامبرانم خارج شود، اینکه او را با غنیمت و پاداش برگردانم، یا اینکه او را وارد بهشت کنم و اگر بیم آن نمی‌رفت که بر امت من سخت خواهد بود از هیچ جنگی عقب نمی‌ماندم و دوست دارم در راه خدا کشته شوم و دوباره زنده و کشته شوم و باز زنده و کشته شوم».

انس رضی‌الله‌عنه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت کرده که می‌فرماید: «مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا الشَّهِيدُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ»[3] کسی نیست که وارد بهشت شود و دوست داشته باشد درحالی به دنیا بازگردد که هر آنچه روی زمین است، از آنِ او باشد، مگر شهید که به سبب عزت و احترامی که در بهشت می‌بیند، آرزو می‌کند به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود.»

شهید در این دنیا چیزی ندارد که آرزویش را داشته باشد اگر هم بگویند تمام دنیا و تمام سرزمین و هرچه در آن است را به تو می‌دهیم، اما تمنای آمدن به دنیا را فقط برای این دارد تا ده‌ها بار در راه خدا کشته شود. چون‌که دنیا و تمام نعمت‌های دنیوی فانی هستند و اما پاداش و لذت‌های اخروی باقی است در حدیث آمده است: «وَمَوْضِعُ سَوْطِ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»[4] «اندازۀ جای یک تازیانه در بهشت، از دنیا و آنچه در آن

---

[1]. (التوبة، ١١١)

[2]. «صحيح البخاري» (٣٦)؛ «صحيح مسلم» (١٨٧٦)

[3]. «صحيح البخاري» (٢٦٦٢)؛ «صحيح مسلم» (١٨٧٧)

[4] [امام بخاری از سهل‌بن‌سعد]

وجود دارد، بهتر است» برای همین است که آروزی کشته شدن در راه خدا را دارد تا شهید شود و زنده شود و به دنیا برگردد و دوباره شهید شود.

امام ابن‌حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «**قال ابن بطال هذا الحديث أجل ما جاء في فضل الشهادة**»[1] «استادم ابن‌بطال می‌گوید این حدیث بزرگترین و والاترین وصف برای فضل شهادت است»

در این‌جا لازم است که چند نکته در مورد شهادت یاددآوری کنیم:

- **تاثیر آرزوی شهادت در نصرت و پیروزی دین**

دوست و دشمن اسلام می‌دانند که اشتیاق به شهادت و تمنای شهادت در احساسات و افکار مسلمانان چقدر مؤثر است چونکه بزرگ‌ترین و قوی‌ترین انگیزهٔ شرکت در جهاد و جنگ است. برای همین است که شهیدشدن برگ برندهٔ دنیا و مدرک شایستگی دخول بهشت در قیامت است. خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾[2] «بی‌گمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند.». درحالی که خودش جان‌ها را به آنان بخشیده است؛ اشتیاق و شیدای شهید شدن، کم و کسری و نواقص کمی و کیفی موجود در جبههٔ مجاهدان را در تمام جبهات رویارویی جبران می‌کند، برای همین است که ۵۰ مجاهد صادق و صابر، سنگر خالیِ ٤٥٠ رزمنده را کفایت می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾[3] «اگر از [میان] شما بیست تن، شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند».

از لحاظ معنوی نیز اگر این ۵۰ مجاهد صادق و شیدای شهادت باشند دشمن را می‌ترسانند چون‌که دشمن عاشق لذات دنیوی است و نمی‌خواهد بمیرد، شخص کافر بر سرِ زندگی دنیوی‌اش بسیار حریص و مُصِر است حال هر گونه حیات و زندگی‌ای که باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ﴾[4] «و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی خواهی یافت».

فقط زندگی و حیات باشد، مهم نیست که مانند زندگی سگی هم باشد. چون‌که کافر شیدای این دنیاست و نمی‌خواهد که بمیرد. ۵۰ بار خود را در ۵۰ مکان مخفی می‌کند تا مورد اصابت گلوله قرار نگیرد. اما شخص مسلمان در صحرایی پهناور و خالی با سلاحش به سوی مرگ می‌تازد؛ شخص کافر بر هر نوع حیاتی اصرار

---

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (٦/ ٣٢)
[2]. (توبه، ١١١)
[3]. (الأنفال، ٦٥)
[4]. (البقرة، ٩٦)

دارد و آرزوی‌اش فقط همین است که کشته نشود و نمیرد که در این آیه به تصویر کشیده شده است که می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٩٤) وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (٩٥) وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾[1]« بگو اگر (چنانچه گمان می‌برید) خداوند، جهان دیگر را از میان همه‌ی مردم تنها به شما اختصاص داده است، پس (عملاً با جهاد در راه خدا) آرزوی مرگ کنید اگر راستگویید. ٩٤ ولی آنان به خاطر (اعمال بدی که انجام داده‌اند و) آنچه پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، و خداوند از حال ستمگران (چون ایشان) آگاه است (و بهشت از آن پرهیزکاران است؛ نه خاصّ افرادی همسانشان). ٩٥ و آنان را حریص‌ترین مردم بر زندگی (این دنیا) خواهی یافت(هر نوع حیاتی که باشد) ، حتّی طمعکارتر از مشرکان (که به زندگی دوباره و بهشت و دوزخ ایمان ندارند. لذا) هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند. در حالی که، اگر این عمر (طولانی) به او داده شود، او را از عذاب به دور نمی‌دارد و خداوند نسبت بدانچه انجام می‌دهند، بینا است (و ستمگران را به پاداش کارهای ناشایستشان می‌رساند).»

چنین کسانی چگونه می‌خواهند که در برابر غیرت مجاهدی ایستادگی کنند که می‌خواهد ١٠ نفر را از آنان قبل از کشته شدنش نابود کند و بعد از آن نیز اگر برایش میسر شد خودش را بر آنان منفجر کند. مقایسهٔ حالت این دو شخص دارای دیدگاه متفاوت را می‌توان از معنای این آیه درک کرد. طرفی که " و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی(هر نوع حیاتی که باشد) خواهی یافت" و در جبههٔ مقابل معنای حدیث مذکور را تصور کن که چه تمنای شهادتی در آن است که بعد از این‌که شهادت را هم کسب کرده اما باز تمنا می‌کند که به دنیا برگردد و ده بار دیگر در راه خدا کشته شود. بنابراین هرچقدر که مسلمانِ مؤمن و مجاهد شیدا و شیفتهٔ شهادت باشد همان اندازه دشمنان از او هراس دارند. طبیعت بُعد معنوی این امر چنین است؛ چون‌که این قضیه‌ای بسیار مهم و بزرگ است.

بعد از حادثهٔ ١١ سپتامبر ٢٠٠١ در بسیاری از کشورهای غربی از ترس، مانع ورود افراد با سیمای مسلمان به هواپیماها می‌شدند و تا ١٠ سال بعد از این حادثه نیز اگر یک شخص ریش‌دار کنارِ شهروندی غربی در اتوبوس یا قطاری می‌نشست شهروندان از ترس، آن صندلی و جایگاه را ترک می‌کردند و تا پیاده شدنش

[1]. (البقرة، ٩٤)

دلهره و دلهراس داشتند. می‌بینی که اشتیاق به شهادت چه تاثیرِ عظیمی دارد و امروزه نیز در فلسطین چنین حالتی را مشاهده می‌کنیم که اگر شخصی فلسطینی دست در جیبش داشته باشد سرباز یهودی با وجود مسلح بودن می‌ترسد که مبادا چاقویی به همراه داشته باشد بنابراین این شور و شیدایی شهادت کمبود نفرات ما را در جبهه‌ها جبران می‌کند و همچنین ضعف آموزش نظامی و تجهیزاتی ما را در مقابل قوت آموزش و تجهیزات آنان جبران می‌کند.

تاثیر اشتیاق شهادت در پیروزی و نصرت بسیار بزرگ است پس وقتی که خداوند متعال فرموده است که ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾« بی‌گمان خداوند (کالای) جان و مال مؤمنان را به (بهای) بهشت خریداری می‌کند.»؛ یعنی جان و عمری را که خودش عطا نموده از مسلمانان باز پس می‌خرد.

به خاطر این پاداش بزرگِ شهادت و تاثیرشهادت است که باید معانی جهاد و شهادت و جوانمردی و شجاعت اصحاب و سلف امت در فکر و عقیده و احساس مسلمانان از نو زرع شود، سپس با یقین و ایمان و مباحث عقیده و سیره و زندگی‌نامهٔ اصحاب و دروس غزوات (السیر والمغازی) آبیاری شود، سپس با آزمودن و عملی‌کردن روزمره در میدان، رشد و پرورش داده شود، وگرنه چطور امکان دارد که این ترس از دل‌های مسلمانان خارج شود. آیاتِ بسیاری از قرآن در مورد جهاد سخن می‌گوید، ای مسلمانان!!! چهل و یک‌بار بحث مسلمان را ذکر کرده و چهل و یک‌بار نیز جهاد و قتال را ذکر نموده است یعنی وجودِ مسلمان به جهاد و قتال وابسته است درحالی که وقتی به حال و روز مسلمانانِ امروزی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که چقدر ترسیده‌اند و وحشت‌زده هستند و خود را از جهاد و قتال به دور گرفته‌اند!!

ما باید با این آیات که حقیقت وجود هستند خود را تزکیه و تربیت کنیم با این دیدگاه که این آیات کلام الله تبارک و تعالی هستند -نباید به هیچ وجه دربارهٔ این آیات دودلی و اختلاف داشته باشیم- و این که این آیات حقایق وجود را برای ما بیان کرده‌اند؛ و دیگر حقایقی که پیش چشم ماست مثل وجود خورشید و ماه و هوا و آب، این‌ها حقیقت های نسبی و فانی هستند دارای حد و مرزند، اما حقیقت‌های موجود در کلام الله تبارک و تعالی هیچ حد و مرز و شکل و کیفیت و تعداد و رده‌ای ندارند چون‌که کلام خداوند متعال هستند و کلام از صفات خداوند است و وقتی ما ذات مبارکش را درک نمی‌کنیم صفاتش را نیز درک نخواهیم کرد اما اطمینان و یقین داریم که این آیات کلام خداوند متعال هستند و این چیزی بود که در درون اصحاب نهادینه شده و رشد یافته بود تمام اصحاب بر این امر یقین داشتند و به همین‌خاطر بود که تمام لشکرکشی‌های دشمن از روم و فارس و دیگران پیش چشم‌شان مانند کاه و باد بود و به میدان معرکه وارد می‌شدند و می‌گفتند که

نصرت و پیروزی ازآنِ خداست و مهم این است که ما در این جنگ ایستادگی کنیم و شمشیر بزنیم و بقیهٔ امر به اراده و قدرت خداوند متعال خواهد بود به همین دلیل ضروری و لازم است که این دروس را به این روش فراگیریم و بخوانیم. این موارد با زیاده‌روی‌ها و بهره‌های دنیوی ناسازگارند ممکن نیست که شیدای شهادت باشی و در رقابت بر سر دنیا فرصت استراحتِ جسمی نداشته باشی؛ ممکن نیست که دعای طلب شهادت کنی و با دیدنِ پلیسی بدنت به لرزه بیفتد، خودت را با زندگی زاهدانه و سخت وخشن سازگار کن و دنیا در دستانت باشد نه در فکر و درونت؛ و این مایهٔ صبر و استقامت بیش‌تر در جنگ و جهاد خواهد بود.

در این‌جا تذکری مهم لازم به ذکر است:

بدان که شور و اشتیاق شهادت و امید به پاداش اخروی که انگیزهٔ بزرگی در جنگ و جهاد است بخشِ مهمی از موازنهٔ قدرت است و لازم است که هر فرمانده و رهبر و امیر و هر اولی‌الامرِ مسلمانی این مسئله را درک کند و به خوبی نزدش به اثبات برسد که در قضیهٔ مشهور به "سیاست بازدارندگی"[1] و "موازنهٔ قدرت"[2] باید بدانیم که دید و موقفی که باعث متعادل شدن قدرت ما با قدرت دشمن (موازنه قوا) می‌شود و در دشمن هراس‌افکنی می‌کند این حالت استشهادی است.

بدین معنا که آرزوی شهادت در درون و فکر شخص مسلمان باعث موازنهٔ قدرت می‌شود چون‌که جبههٔ مقابل اهمیتی فراوان برای این مسئله قائل است.

این حالت استشهادی نزد مجاهدان باعث شده که دشمن نتواند تمام قدرت کمی و کیفی خودش را در میدان بکار گیرد. بنابراین بسیار مهم است که حالت استشهادی به یک راهبرد و استراتژی مهم انقلاب تبدیل شود. برای مثال به موقف اسرائیل در مقابل عملیات‌های استشهادی نگاه کنید که هرکسی که خود را برای عملیات استشهادی آماده کرده بود (خودش یا ماشینش را بمب‌گذاری کرده بود) اگر دستگیر می‌کرد نمی‌کشت برای این‌که این اقدام به یک رویکرد استراتژی دوربرد تبدیل شود و در فکر و درون این فردِ

---

[1]. [بازدارندگی را به‌طور کلی می‌توان «استفادهٔ یک طرف از مجموعه‌ای از تهدیدها برای قانع کردن طرف دیگر به عدم انجام یک عمل نامطلوب» تعریف کرد.]

[2]. [نظریهٔ موازنهٔ قدرت بر این اصل استوار است که امنیت بین‌المللی زمانی افزایش می‌یابد که قدرت نظامی به نحوی توزیع شده باشد که هیچ دولتی به اندازه‌ای که توانایی تفوق آمدن بر دیگر دولت‌ها را داشته باشد، قدرتمند نباشد. این نظریه پیش‌بینی می‌کند که اگر یک دولت، قدرت فوق‌العاده زیادی داشته باشد از قدرت خود استفاده می‌کند و به کشورهای ضعیف حمله می‌کند. این امر موجب می‌شود دولت‌هایی که در معرض خطر هستند برای پیوستن به ائتلاف‌های تدافعی انگیزه پیدا کنند. برخی از واقع‌گرایان بر این عقیده هستند که این امر می‌تواند موجب ثبات بیشتری شود چرا که از تجاوز جلوگیری می‌کند و آن را غیرجذاب نشان می‌دهد البته اگر میان ائتلاف‌های رقیب تعادل قدرت برقرار باشد.]

استشهادی چنین القا و اثبات کند که اگر تو خودت را منفجر نکنی و دستگیر شوی تو را نخواهیم کشت، چون‌که هر گونه اقدامی که انجام می‌دادند در مقابل این فکر که در درون شخص مسلمان استشهادی مستقر است ناکارآمد بودند بنابراین شور و اشتیاقِ شهادت، مبدئی کارآ و مؤثر و اساسی نزد مسلمانان است و دشمن از این مسئله فوق‌العاده در هراس است و اهمیتِ فراوانی برای آن قائل است و بسیار دشمن را به خود مشغول نموده است و از این چشم‌انداز و دورنما است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»[1] «به فاصلهٔ مسافت یک ماه راه، ترس از من به دل دشمن می‌افتد»؛ یک ماه راه با سواری آن دوران که با اسب یا شتر یا هر سواری موجود در آن زمان، اما برد و مسافت در این دوران تغییر کرده است امروزه اگر نوزده بار کلیدهای کیبورد را فشار دهی مثلا "بسم الله‌الرحمن الرحیم "را (در وب و فضای مجازی) تایپ کنی از حرف "ب" تا "م" اخیر به دور تمام دنیا می‌گردد و به خودت بازمی‌گردد؛ بنابراین فردی استشهادی که با دین اسلام پرورش یافته و شیدای شهادت است و معتقد به این است که شهیدشدن سومین مقام بعد از پیامبران و صدّیقان است همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ﴾[2] «در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان»، و این شخص استشهادی که این آیات در ذهن و درونش تثبیت گشته و شیفتهٔ شهیدشدن و دخول به بهشت است که در آنجا نیز تمنای بازگشت به دنیا را کند تا دوباره و چندباره در راه خدا شهید شود، این امر در ذات خودش نقطه‌ی استراتژیکِ بسیار بزرگ و مهمی است که باید در تاکتیک‌ها و برنامه‌ریزی‌هایمان برجسته باشد.

این خاستگاه و مبدأ شور و اشتیاق شهادت که در موازنهٔ قدرت مطرح است باید به سنگ محکی تبدیل شود باید از دو جهت رشد و پیشرفت داشته باشد:

۱- جهت کمیَّت

همان‌طور که خداوند متعال در این آیه آن را برای ما بیان داشته می‌فرماید: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ﴾[3] « برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید

---

[1]. «صحيح البخاري» (٤٢٧)
[2]. (النساء، ٦٩)
[3]. (الأنفال، ٦٠)

نیروی (مادی و معنوی از نفرات و سلاح و تیراندازی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

موازنهٔ قدرت در "ترهبون به" «با آن بترسانید» است و سازوکارِ قدرت نیز سه مورد است:

۱-جنگاور جهادی(نیروی انسانی) که در فاعل "واعدوا" موجود است؛

۲-فراهم‌نمودن سلاح که به صورت نکره ذکر شده " وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" که هر نوع قوت و قدرت را شامل می‌شود از جمله قدرت عقیده و قدرت جبهه و صف و اتحاد و نیروی فعالیت جمعی و تشکیل امت عقائدی و قدرت تمرین نظامی و به کارگیری سلاح و هر آنچه از تجهیزات و سلاح که فراهم شده است.

۳- تدارک مال و دارایی و امکانات "وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ"

۲- جهت کیفیت

که این نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:

-جنبهٔ مادی با افزایش سطح مهارت و ورزیدگی و توانایی مدیریت جنگ و شناخت تاکتیک‌های نظامی و جنگی حاصل می‌شود؛ و لازم است که هر مجاهدی این موارد را فرابگیرد و بیاموزد به طوری که امیر و فرمانده‌اش او را به عنوان مبارز و جنگاوری ممتاز برای حمل مسئولیت و پرکردن شکاف و خلأی در جبهه و صف مسلمانان درخور و شایسته بداند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ»[1] «مومن قوی و نیرومند -با اراده و با عمل - نزد خدا بهتر و پسندیده‌تر است، از مومن ضعیف و سست اراده.» این از جنبهٔ مادی مسئله

-جنبهٔ معنوی نیز عبارت است از این‌که حب دینداری و تقوا، شور و اشتیاق شهادت، آرزوی نصرت دین و برگرداندن سیادت برای شرع در دل و درون این مجاهد و طرفدارانش نهادینه شده و رشد و نمو یافته باشد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[2] « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر شدائد و ناملایمات) شکیبایی ورزید و (در مقابل دشمنان) استقامت و پایداری کنید و (از مرزهای مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید و از (خشم) خدا بپرهیزید، تا اینکه رستگار شوید.»

---

[1]. «صحیح مسلم» (٢٦٦٤).

[2]. (آل عمران، ٢٠٠)

"اصبروا"«صبر کنید» که مستلزم جبههٔ خودی است "صابروا" «ایستادگی ورزید»که مقتضای جبههٔ مقابل است یعنی خودتان صبر پیشه کنید که انگیزهٔ آن در وجودتان است و چون دشمن در برابر شما ایستاده و صبر می‌کند پس باید صبر شما از آنان بیشتر باشد چون‌که "صابروا" بر وزن فاعلوا است که از باب مفاعله است و از معانی باب مفاعله مشارکت است مانند مجادله و مناقشه.

بنابراین آنها که صبر کردند شما باید بیش‌تر صبر کنید و "رابطوا" و به سنگرنشینی مشغول باشید تا آمادگی مداومی برای مواجهه و رویایی داشته باشید و فرصت و امکان نفوذ، برای دشمن فراهم نشود تا این‌که در نهایت آن‌ها دچار تضعیف و فرسایش و تزلزل روحیه شوند و در مقابل ایستادگی شما تسلیم شوند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لاَ يَرْجُونَ﴾[1]« اگر (از جنگ و جراحات) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند، (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای الله و بهشت جاویدان است) ».

و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «وَأَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ»[2]«بدان که نصرت و پیروزی با صبر همراه است».

در این‌جا باز هم نیاز به یادآوری است که هنوز بحث ما دربارهٔ آماده‌سازی ایمانی و معنوی است و باید بدانیم که دین‌داری راستین و تقوا و پرهیزگاری با انجام عبادات و فرمانبرداری از شرع و دوری از گناه و عصیان و التزام به قوانین و حدود شرعی تاثیر مستقیمی بر میدان رویارویی جهاد دارد و الله متعال به متقیان به سبب اخلاص و پاکی نیت‌شان گرفته تا استعمال سواک، وعدهٔ قطعی نصرت و پیروزی را به آن‌ها داده که به موجب و به اندازهٔ تقوا و اعمال نیک آنان،در دلِ دشمنانشان هراس می‌افکند و روحیه و ارادهٔ دشمنان را سست و متزلزل خواهد کرد که این وعدهٔ الهی است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ﴾[3] «به زودی در دلهای کسانی که کفر ورزیده‌اند بیم خواهیم افکند» و می‌فرماید:﴿وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لاَ يَجِدُونَ وَلِيّاً وَ لاَ نَصِيراً (٢٢) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً﴾[4]« اگر کافران (قریش، در سرزمین حدیبیه) با شما بجنگند، (از ترس شما) پشت می‌کنند و می‌گریزند،

---

[1]. (النساء، ١٠٤)
[2]. «مسند أحمد» (٢٨٠٣)
[3]. (آل‌عمران، ١٥١)
[4]. (الفتح، ٢٢-٢٣)

سپس سرپرستی (که کار و بار ایشان را بدست گیرد) و یاوری (که ایشان را کمک کند) پیدا نخواهند کرد. این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.»

یعنی امکان ندارد که خداوند این سنت را تغییر دهد؛ زیرا این وصف و صفت خداوند است بنابراین تغییرناپذیر است و ما نیز باید با اطمینان و یقین تام این مسئله را دریابیم که دینداری راستین، مخلصانه، تقوا و پرهیزگاری بخشی از سیاست موازنهٔ قدرت و سیاست بازدارندگی است و تفکیک این دو قضیه ممکن نیست چون دیانت و دینداری بخشی از شجاعت، دلیری، شهامت و استقامت در برابر دشمن است این معادله باید در ذهن هر مجاهدی متجلی و واضح باشد، همان‌گونه که در ذهن اصحاب و تابعین، مبرهن و روشن و مستقر بود. این موضوع به روشنی در نامه‌ای که عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه به سعدبن‌ابی‌وقاص رضی‌الله‌عنه نوشت که به جنگ با امپراطوری فارس رفته بود مشهود است که ذکر آن گذشت.[1]

- **معضل تهور و بی‌پروایی(عجله‌و بیراهه‌رفتن)**

شهادت در ذات خود هدف نیست مگر در چند حالتی که بعدا ذکر خواهیم کرد بلکه هدف از شهادت نصرت و پیروزی دین است اما آرزوی شهادت و به استقبال شهادت رفتن کاری نیکو و شایسته است. مجاهد خود را در بحبوحهٔ میدان جنگ و می‌اندازد و به دل دشمن هجوم می‌برد درحالی که با ده‌ها عامل مرگبار روبرو است اما جسورانه به سوی مرگ می‌رود این نشانهٔ دلیری و شجاعت است و خداوند و پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم این کار را دوست دارند اما باید نسبت به نیتش آگاه باشد که نیتش خود را به کشتن دادن نباشد بلکه هدفش متوحش ساختن دشمن و شکست آنان و پیروزی و نصرت اسلام و مجاهدان باشد. پس باید این را در نظر داشته باشد که اگر کشته شد شهیدشدنش را تضمین کرده و نصرت و پیروزی دین نیز

---

[1]. «العقد الفرید» (۱ / ۱۱۷)[«اما بعد: شما و همراهانت را به رعایت تقوای الهی در هر حال توصیه می‌نمایم، چرا که تقوا بزرگترین إعداد، توشه و سازوبرگ در مقابل دشمن، و قوی‌ترین تاکتیک و تدبیر در جنگ است. و از گناه و معصیت همان‌طور پرهیز کنید که از دشمنانتان می‌ترسید و پرهیز می‌نمایید. زیرا شبیخون لشکر گناه به مراتب از شبیخون لشکر دشمن زیان‌آورتر است و همیشه علت پیروزی مسلمانان بر دشمنانشان معصیت و نافرمانی دشمنان از الله تعالی بوده است. وگرنه از نظر توانایی و امکانات جنگی آن‌ها بر ما برتری دارند. واگر قرار باشد که ما در معصیت الله با آن‌ها برابری کنیم، یقیناً آن‌ها به خاطر برتری نظامی بر ما پیروز می‌شوند. و بدانید که در مسیرتان از جانب الله تعالی مراقبینی وجود دارد که رفتار شما را تحت نظر دارند، پس مواظب باشید و در حالی که در جهاد و در راه الله هستید مرتکب معصیت نشوید و نگویید که اعمال و رفتار دشمن خیلی بدتر از اعمال و رفتار ما است بنابراین بر ما مسلط نخواهند شد. زیرا الله تعالی بر بسیاری از ملتها بدتر از آن‌ها را مسلط کرده است، چنان که وقتی بنی اسراییل الله را نافرمانی کردند، الله تعالی مجوسیان را بر آن‌ها مسلط ساخت. از الله بخواهید که شما را بر نفسهای خودتان پیروز بگرداند، همان طور که از او پیروزی بر دشمن را می‌طلبید. از الله این پیروزی را برای ما و شما مسئلت دارم.»]

با تلاش و خون او و هزاران نفر مانند وی به دست می‌آید همان‌طور که با خون پاک شهدای اصحاب غالب و چیره گشت.

در حدیثی متفق‌علیه آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ»[1]«کسی که به خاطر اعلای کلمه الله بجنگد او در راه خدا جهاد کرده است»

می‌بینی که هدف از جهادکردن را به روشنی مشخص نموده است که باید برای اعلای کلمهٔ الله و نصرت دین باشد نه شهادت، و احتمال دارد در این راه شهادت حاصل شود و احتمال حاصل نشدن شهادت نیز هست همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾[2]«و از میان شما شهیدانی بگیرد» چون‌که شهادت مقام و منزلتی بعد از پیامبران و صدّیقین است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾[3]« در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده‌ی نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا اینکه خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت‌کافران را باز گیرد ».از این آیه درمی‌یابیم که خداوند جهاد را واجب گردانیده تا به وسیلهٔ آن سلطه و قدرت کافران را تضعیف کند و می‌فرماید: ﴿أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾[4]

برادرانم !!! این نکتهٔ بسیار مهمی است بسیار ضروری و لازم است که مسلح باشیم تا ما را نکشند و همچنین لازم است که وقتی به رویارویی و مبارزه با آنان مشغول شدیم آن چنان مغلوب و مقهورشان گردانیم که دیگر قدرت طغیان و تعدی نداشته باشند: ﴿أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾«تا آسیب وفشار و طغیان کسانی را که کفر ورزیده‌اند [از آنان] باز دارد».و درجای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾[5]« با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند)»"فتنه" در این‌جا یعنی اجبار مسلمان به ارتداد یا اجبار مسلمان و اعمال فشار بر او تا آن‌گونه که باید و شاید به دین

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٦٥٥)؛ «صحيح مسلم» (١٩٠٤)
[2]. (آل‌عمران، ١٤٠)
[3]. (النساء، ٨٤)
[4]. (النساء، ٨٤)
[5]. (البقرة، ١٩٣)(الأنفال، ٣٩)

ملتزم نباشد و التزامش به دین بنیادگرایانه و اصولی نباشد.در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ﴾[1] «با آنان بجنگید، تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان کند».

در تمام این آیات و دیگر آیات مشابه که موضوع آن‌ها جنگ و جهاد است هدف از جهاد را بیان می‌کنند که تضعیف کافران و ذلیل و زبون‌کردنشان و نصرت و پیروزی دین است چون‌که خداوند متعال دینش را به حق فرستاده و ابلاغ نموده و فقط آن را تایید می‌کند و تنها بدان راضی است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[2]«خدا است که پیامبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آیین (کامل و شامل) را بر همه‌ی آیینها پیروز گرداند (و به منصّه‌ی ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند.» هدف از جنگ و جهاد نصرت دین و بازگرداندن سیادت و سَروری برای شرع است خداوند می‌فرماید: ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾[3]«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند[تا قدرت این را نداشته باشند که مسلمانان را از دین‌شان مرتد کنند] و سیادت و سَروری از آنِ خدا گردد».

بنا بر این آیات غایت و هدف اصلی و اولِ جهاد، نصرت و پیروزی دین است نه شهادت؛ و هدف از مشخص‌کردن این هدف جلوگیری از تعجیل و تهور و بی‌پروایی و اقدامات بی‌جهت و الکی و نابهنگام افراد حماسی و هیجان زده است. گاهی از مسلمان و غیر مسلمان افرادی دارای شجاعت و دلیری هستند که خود را با تعجیل و حساب نشده و بی‌پروایانه در بحبوحهٔ میدان جنگ می‌اندازند که در عربی به آن تَهوّر می‌گویند. اسلام، این افراد را در محدودهٔ حقیقی شجاعت می‌آورد که در بین ترسویی و شتابزدگی و تهور است تهور و شتابزدگی در دیگر حالات جهادی موجود است که گاهی به صفت ملازم بعضی افراد تبدیل می‌شود اما در این‌جا منظور کسی است که بدون حساب و کتاب و بی‌پروایانه خود را به دردسر و دشواری بیندازد و خودش را به کشتن می‌دهد بدون این‌که کیفیت هجوم و میزان ضربه و خسارت به دشمن را ارزیابی کند که تعیین و تخمین این موارد بسیار مهم است به عنوان مثال شکی نیست که اگر فرد پشت بیست سنگ و مانع سنگر بگیرد و در دید دشمن نباشد تا ۲۰ نفر از آنان را بکشد و بعد از این کشته شود بهتر و افضل‌تر است.اگر چه در بعضی حالات این بهتر است که خود را در دید دشمن قرار دهد و به دشمن یورش ببرد مانند

---

[1]. (التوبة، ١٤)
[2]. (التوبة، ٣٣)
[3]. (الأنفال، ٣٩)

منفجر کردن خود در میان تعدادی از دشمن، یا مانند مجاهدی که در محاصره قرار گرفته است چون‌که اگر خودش را نیز تسلیم کند کشته خواهد شد. بنابراین بر آنان می‌تازد و بی‌باکانه یورش می‌برد مانند سریهٔ عاصم‌بن‌ثابت که محاصره شدند و تا شهید شدن با دشمن جنگیدند خداوند شهادتشان را قبول کند و سربلندشان گرداند.

در مبحث تاریخ و سیره و زندگی‌نامهٔ علما چنین مشاهدی نقل شده است. برای مثال در کتاب المغنی ابن‌قدامة[1] به تفصیل از این موقعیت‌ها و شرایط بحث شده است.

همچنین با وجود این شرایط (محاصره‌شدن توسط دشمن) اگر راه فراری وجود داشت و ظن غالبش این بود که به شرایط دشوارتری دچار نمی‌شود و نجات می‌یابد، بر مجاهد لازم است که فرار کند و جانش را نجات دهد و به همین‌خاطر است که خداوند فرارکردن در بعضی حالات جنگ را جایز فرموده مثلا در درگیری‌ای فرار کرده تا خود را به موقعیتی پشت دشمن برساند یا خودش را به گروهی از همرزمان مسلمانش برساند و آنان را تقویت کند و یا به منظور نجات گروهی از مسلمانان از این موقعیت فرار کرده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾[2] « هرکس در آن هنگام(روبرو شدن با دشمن) به آنان پشت کند و فرار نماید - مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای - گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.»

و از این آیه نیز معلوم می‌شود که هدف اصلی جهاد شکست دشمن و پیروز گرداندن دین است.

از دیگر اهداف والای جهاد که دارای اهمیت است حفاظت از نیرو و سرمایه‌های انسانی و اقتدار اسلامی است. نباید نیروی جهاد و مجاهدان را بدون در نظر داشتن و ارزیابی هدف نظامی کارآمد و برجسته در معرکه و شرایطی دشوار و پرمخاطره انداخت که احتمالِ هلاک شدنشان زیاد باشد. به همین خاطر است که اگر تعداد دشمن سه برابر مجاهدان باشد و سلاح طرفین همانند باشد برای مجاهد جایز است که فرار کند؛ ابن‌عباس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «من فَرَّ من اثنين فقد فر، ومن فر من ثلاثة فما فر»[3] «هر کس از سه نفر فرار کند فراری نیست اما کس از دو نفر فرار کند دچار گناه فرار از معرکه شده است».

---

[1]. «المغني» لابن قدامة (١٣/ ١٨٦-١٩٠)(ت التركي)

[2]. (الأنفال، ١٦)

[3]. «سنن سعيد بن منصور - الفرائض إلى الجهاد - ت الأعظمي» (٢٥٣٨)

در این‌جا منظور این است که طرفین سلاح مشابه داشته باشند مثلا هر دو طرف شمشیر دارند یا هر دو طرف کلاشینکف دارند اما مجاهد هدفش پیروز گرداندن دین است و آرزوی شهادت نیز دارد و اما آنان از مرگ می‌گریزند و با افراط خود را حفاظت می‌کنند؛ در نامهٔ امام عمر رضی‌الله‌عنه که برای سعدبن‌ابی‌وقاص رضی‌الله‌عنه فرستاد آمده است که: «**ولا تبعثن طليعة ولا سرية في وجه تتخوّف فيه غلبة أو ضيعة ونكاية**»[1]«هیچ طلایه و سریه‌ای(گروهان) را به سوی دشمن روانه نکنی که بیم شکست‌شان هست و (مجاهدان را) به مکانی اعزام نکن که احتمال گم‌شدنشان باشد یا متحمل ضربه و خسارت شدیدی شوند»؛ پس همان‌گونه که از این مطالب مشخص است حفاظت از نیرو و قوای اسلامی هدفی اساسی است و مانند رأس مال و سرمایه است که اگر نفعی حاصل نشود لازم است سرمایه حفظ شود. برای همین منظور بود که خالدبن‌ولید در جنگ مؤته تمام لشکر اسلام را به عقب‌نشینی واداشت، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این رفتار خالدبن‌ولید را فتح نامید و او را سیف‌الله‌المسلول (شمشیر برکشیده شدهٔ خداوند) نامید همان‌طور که امام بخاری از انس روایت کرده که می‌گوید: «**أن النبي صلى الله عليه وسلم نعى زيدا وجعفرا وابن رواحة للناس قبل أن يأتيهم خبرهم، فقال: "أخذ الراية زيد فأصيب، ثم أخذها جعفر فأصيب، ثم أخذ بن رواحة فأصيب". وعيناه تذرفان: "حتى أخذها سيف من سيوف الله، حتى فتح الله عليهم"**»[2]«پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم خبر شهادت زید، جعفر و ابن رواحه را قبل از آمدن خبرشان به اهل مدینه، به مردم گفت و فرمود: "[در میدان نبرد] زید پرچم اسلام را به دست گرفت تا این‌که مورد اصابت واقع شد. سپس جعفر آن را برداشت، تا این‌که مورد اصابت قرار گرفت. بعد از او ابن رواحه آن را برداشت، تا این‌که مورد اصابت قرار گرفت-و اشک در چشمانش آشکار گردید-"سپس شمشیری از شمشیرهای خدا - خالد - پرچم را برداشت تا این‌که خداوند پیروزی را نصیب آن‌ها کرد."»

امام ابن‌حجر در شرح این حدیث می‌فرماید: «**واختلف أهل النقل في المراد بقوله حتى فتح الله عليه ... قال العماد بن كثير يمكن الجمع بأن خالدا لما حاز المسلمين وبات ثم أصبح وقد غير هيئة العسكر كما تقدم وتوهم العدو أنهم قد جاء لهم مدد حمل عليهم خالد حينئذ فولوا فلم يتبعهم ورأى الرجوع بالمسلمين هي الغنيمة الكبرى**»[3]«اهل‌حدیث و روایت بر معنای "حتی‌فتح‌الله علیهم" اختلاف دارند ... عمادبن‌کثیر می‌گوید ممکن

---

[1]. «العقد الفريد» (١/ ١١٨):
[2]. «صحيح البخاري» (٣٥٤٧)
[3]. «فتح الباري» لابن حجر (٧/ ٥١٤)

است که مراد این بوده که خالد شبانگاه مکان مجاهدان را تغییر داد و وقتی که روز شد دشمنان خیال کردند که برای مسلمانان نیروی کمکی رسیده است و وقتی که جنگ درگرفت روحیۀشان را از دست دادند و شکست خوردند و خالد آنان را تعقیب نکرد و فرمان عقب‌نشینی داد و این غنیمتی بزرگ بود».

این نیز دلیلی بر حفاظت از نیروی جهادی و مجاهدان است؛ زیرا در شرایطی که امکان ضربه‌ای سنگین و کاری به دشمن فراهم نباشد نباید مجاهدان بی محابا و بدون احتیاط در معرض هجوم دشمنان قرار گیرند و در موضع شکست قرار داده شوند.

آنچه قاعدۀ نظامی فوق‌الذکر را شامل نمی‌شود یعنی جایز است که مجاهد خود را در معرض دشواری و موقعیت مخاطره‌آمیز قرار دهد حالت‌های انفرادی است که مجاهد به تنهایی خود را در میان‌گاه دشمن انداخته تا شهید می‌شود و هر کس نیز چنین اقدامی را انجام دهد در دایرۀ خودکشی و خود را درمهلکه انداختن که اصطلاحا آن را"القاء النفس فی‌التهلکة" می‌گویند قرار نمی‌گیرد؛ این حالت برای تک نفر جایز است اما جایز نیست که عده ای از مجاهدان چنین اقدامی انجام دهند مگر در حالتی که چه در حالت هجوم و چه در حالت فرار کشته‌شدنشان را به همراه داشته باشد یعنی حالتی که چه خود را تسلیم کنند یا عقب‌نشینی و فرار کنند و یا مبارزه کنند و بجنگند کشته خواهند شد مانند گروهی که در کمین دشمن قرار گرفته و می‌داند که اگر از درگیری در این کمین فرار کند در معرض هجوم گروهانی دیگر از دشمن یا در محدوده تحت کنترل دشمن قرار خواهد گرفت، غیر از این حالات، دیگر حالات (برای عملیات جمعی) نامشروع است و خداوند برای جمع فرموده است که: ﴿وَ لاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾[1]«و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید» بدون شک در روایات ابوایوب و براء رضی‌اللهعنهما وارد شده که این آیه در مورد کسانی نازل شده که خیال می‌کردند اگر در جهاد شرکت نکنند اشکالی ندارد، چون‌که تعداد مسلمانان زیاد شده و اقتدار یافته‌اند اما خداوند این آیه را نازل کرد و فرمود که ترک جهاد، هلاکت است و هلاکت این نیست که خود را به منظور جنگ و جهاد در میانگاه دشمن بیندازد آن‌گونه که بعضی در قدیم و یا امروزه گمان برده‌اند.

بنابراین اگر گروهی جهادی در عملیاتی به این نتیجه رسیدند که چه فرار و عقب‌نشینی کنند و چه مقاومت کنند و به درگیری ادامه دهند کشته خواهند شد افضل و بهتر آن است که بجنگند تا شهید می‌شوند.

---

[1]. (البقرة، ۱۹۵)

از لحاظ عملی مسلمان می‌تواند با پایبندی به چهار شرط در تمام فعالیت‌های جنگی و نظامی مشارکت داشته باشد بدون توجه در عاقبت و نتیجه‌اش و بدون این‌که کیفیت و کمیت عملیات نظامی را بسنجد؛ و این امری لازم و ضروری است که خودمان و جوانانمان را بر این امر تربیت و پرورش دهیم که با رعایت این ٤ شرط است که فرد موفق به انجام عمل جهادی کارآمد می‌شود:

۱- شرعی بودن: که با آگاهی داشتن به حکم شرعی جنبش و موقف جهادی که آیا این جهاد صحیح است؟ شرعی است؟ واجب است یا نه؟

پاسخ این موارد با اطلاع از دید و موقف و موقعیتِ دشمن میسر می‌شود سپس با آگاهی از حکم شرعی که برای چنین و چنان موقف و مواقعی صادر شده است؛ دانستن این موارد بر هر فرد مسلمانی واجب است تفصیلات این مبحث در مطالب آتی(حکم علم شرعی برای مجاهدان) خواهد آمد-إن‌شاءالله-

۲- شناخت پرچم، فکر و منهج جماعتی که عمل جهادی زیر پرچم آنان انجام می‌گیرد.

فقط آگاهی به این‌که دشمن پیش‌رو کافر حربی است و جهاد علیه او فرض عین است کافی نیست، بلکه باید برنامه و منهج آن جماعتی که همراه با آنان و در رکابشان جهاد می‌کنی بدانی و بشناسی؛ این در حالتی است که جهاد به صورت انفرادی انجام نمی‌گرفت.

باید بدانیم که آیا پرچم و منهج آن جماعت، اسلامی است یا نه؟ آیا ادعای اسلامی بودن‌شان صادقانه و خالص و صحیح است یا با پلیدی و نجاست کفر درهم‌آمیخته شده است مانند سوسیالیستی و دمکراسی و ملی‌گرایی و دیگر افکار کفرآمیز.

اگر هدف این گروه ایجاد سیستم اسلامی-سوسیالیستی یا سوسیالیستی-اسلامی یا اسلامِ دمکراسی که همگی کفر خالص هستند، باشد برای مسلمان جایز نیست با افراد این گروه هم‌سنگر شود یا زیر پرچم آن‌ها جهاد کند؛ زیرا اسلام به ذات خود برنامه و منهجی فراگیر برای تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی است و نقصی در آن نیست که لیبرالیسم یا سوسیالیسم یا دمکراسی آن نواقص را جبران کند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً﴾[1] «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم.»

---

[1]. (المائدة، ۳)

بنابراین اسلام نیازی به دید و نگرش و اصطلاحات بشری ندارد تا چیزی به آن اضافه شود هر کسی اسلام را با دید و نگرش و برنامهٔ بشری درهم‌آمیزد هرچند که لاف و ادعای مسلمان بودن دارد اما حال و واقعش این را می‌رساند که اسلام ناقص است و با این اضافه‌ای که او ارائه می‌کند کامل می‌گردد، که این کفری صریح و آشکار است و شخص را از دایرهٔ اسلام خارج می‌کند. علت و مناط کفر در این‌جا تکذیب آیهٔ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾«امروز دین شما را برایتان کامل گرداندم» است.

مسلمانان نباید به زیر سایهٔ این پرچم و مناهج درهم‌آمیخته و مختلط داخل شود چه برسد به این‌که زیر پرچم‌شان فعالیت کند و آن را جهاد بداند و به مبارز و سرباز آنان تبدیل شود. نصرت و یاری این گروه‌ها با مناهج مختلط در حقیقت نصرت و یاری جاهلیت است و هیچ ربطی با "فی‌سبیل‌الله" ندارد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حدیث متفق‌علیه می‌فرماید: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ»[1]«کسی که به خاطر اعلای کلمه الله بجنگد او در راه خدا جهاد کرده است».

بنابراین شخص مسلمان باید کاملا اطمینان داشته باشد که جنگ و جهادش در راه إعلای سیادت شرع و تحکیم دین الله است و بس. یعنی دارالاسلامی ایجاد شود که فقط شریعت الله در آنجا حاکم و سَروَر است و هیچ قانون و تعلیمات و لائحه‌ای مخالف با شریعت اسلام در آن‌جا وجود نخواهد داشت.

بنابراین این دو نکتهٔ اساسی ذکر شد: اول این‌که جهاد و فعالیت باید مطابق شرع باشد و دوم آگاهی به پرچمی که آن گروه حمل می‌کند و آگاهی به منهج و پروگرام گروهی که زیر پرچمشان جهاد و فعالیت جهادی صورت می‌گیرد.

۳- حصول دستاورد نظامی

نباید مسلمان در میدان جنگ شیرجه بزند درحالی که به ثمره و سود عملیات و کشته شدنش ناآگاه باشد و نداند که چه هدفِ نظامیِ مهمی را حاصل می‌کند و از لحاظ معنوی چقدر بر روحیهٔ دشمن مؤثر است و از لحاظ سیاسی چقدر برای نصرت و پیروزی شریعت کارآمد است و همچنین دیگر جنبه‌ها.

احتمال دارد که گاهی فعالیت نظامی منظم و دقیق باشد اما از نظر نظامی و سیاسی دستاوردِ آن‌چنانی نداشته باشد. این موضوعی که ذکر کردیم شامل این حالت نیست که گاهی اتفاق می‌افتد که سریه و گروهانی به مناطقی برای گشت و مراقبت، یا ایجاد صلح و امنیت یک مکان، یا برای ابلاغ پیام و دعوت

[1]. «صحيح البخاري» (٢٦٥٥)؛ «صحيح مسلم» (١٩٠٤)

ساکنین آن مناطق اعزام می‌شوند، اما از لحاظ استراتژی و نظامی و سیاسی مفید واقع می‌شود و اهداف سیاسی و استراتژی مهمی پشت این اقدامات نظامی نهفته باشد که امیر و فرمانده‌های رده بالا آن را تشخیص داده‌اند، و ممکن است سربازان آن را درک نکنند، مثلا شاید هدف عملیات ترساندن دشمن و اثبات و اعلام وجود در منطقه باشد و کسانی این اهداف و عملیات‌ها را برنامه‌ریزی می‌کند فرماندهان و اُمرا هستند نه سربازان، چون‌که شاید به امیر گزارشاتی رسیده که مسلتزم اعزام و نمایش نیروی نظامی در مکانی باشد و فرمانده قصد دارد غیرمستقیم این پیام را به دشمن برساند که ما از تحرکات شما آگاهیم و آمادهٔ مقابله هستیم. بنابراین این امور کار و وظیفهٔ سربازان مجاهد نیست چون‌که این قبیل گزارشات به سربازان نرسیده یا فاقد صلاحیت تشخیص اعتبارات و اهداف سیاسی هستند. همچنین دائماً فرماندهان از قله به امور می‌نگرند و اما سربازان از دامنه و حاشیه به امور دید دارند، چونکه گزارشات از مکان و موقعیت‌های مختلف به سوی فرمانده روانه شده بنابراین بر امور احاطه دارد وعضو و پرسنلی دون پایه یا یک نفر سرباز نمی‌تواند چنین درکی از مسائل داشته باشد چونکه لوازم و ابزار و موقعیت امیر را دارا نیست. بنابراین وظیفهٔ مجاهدان اطاعت از امیر و فرماندهان جهادی است و نباید بر اساس دید خودش دهان به اعتراض بگشاید و یا از مافوق خودش نافرمانی کند؛ مثلا با اعتراض بگوید: "چرا ما را به این عملیات و موقعیت مبهم اعزام کرده‌اند و الان ۱۰ روز است که در این کوه و دشت و صحرا گشت‌زنی می‌کنیم و مانند حیوانات گیاه می‌خوریم و ..."؛ این نوع اعتراضات، غرولند بیجا و ناحق است و بر سربازان اطاعت و فرمانبری واجب شده نه اعتراض و غر زدن، چون‌که بسیار پیش آمده که شرایط و اوضاعی ایجاد شده که فرماندهان و شورا به آن واقفند یا گاهی فرماندهٔ بالا و چند نفر مستشار نزدیک به وی از مسئله‌ای اطلاع دارند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ»[1] « امام (امیر) مثل سپر است که در پناه او قتال کرده می‌شود و به ذریعهٔ او حفاظت نموده می‌شود.» امام ابن قدامه می‌گوید برنامه‌ریزی و مدیریت و اجتهاد در جهاد بر عهدهٔ امیر است و امیر اجتهاد می‌کند و سربازان و جنگاوران اطاعت می‌کنند.

این نکتهٔ مهمی بود که شخص مجاهد را متذکر می‌کند که عملیات و فعالیت نظامی‌ای که انجام می‌دهد باید هدفمند باشد و تاثیر و کارآیی قابل توجهی ایجاد کند؛ نه این‌که مثلا فقط چهار یا پنج نفر در وضعیت حکمرانی حاکمان مرتد امروزی اقدام به برپایی جهاد کنند هرچند که اگر یک نفر نیز باشد (به شرط

[1]. «صحيح مسلم» (١٨٤١)؛ «صحيح البخاري» (٢٧٩٧)

اخلاص) این اقدام جهادی‌اش مورد قبول خداوند خواهد بود و اگر کشته شوند شهید خواهند بود اما این اقدامات انفرادی یا چندنفری تاثیرِ چندانی بر واقع و وضعیت موجود نخواهد داشت[1] بلکه باید صبر بیش‌تری داشته باشیم تا این نیرویِ ۵نفره به ۵۰ نفره تبدیل شوند و در این صورت است که تاثیر و کارآییِ چشمگیر و درخورِتوجهی در دگرگون‌کردن اوضاع ایجاد می‌شود.

٤- اتخاذ تدابیر و تعلیمات امنیتی و ایمنی (حفاظتی)

چهارمین مورد در کارآمدی عمل جهادی بعد از ۱-شرعی بودن ۲- شناخت منهج و پرچم و ۳- ارزیابی منفعت نظامی، استخدام و بکارگیری تعلیمات امنیتی و حفاظت است که دارای اهمیت بالایی است چون‌که فرد مجاهد با سلاح و مهمات و متفجرات سروکار دارد.

با مستحکم‌کردن دیده‌بانی، حراست، شناخت اهداف، شناخت سربازان و نیروهای خودی، مدیریت و حراست از انبار مهمات و آمارگیری از مهمات؛ حفاظت و حراست از محل فرماندهی؛ مدیریت و اطلاع و حراست از انبار تدارکات و مواد غذایی، حراست و نگهبانی از آشپزخانه (به منظور جلوگیری از مسموم شدن خوراک سربازان)، هر یک از مجاهدان مسئولیت حفاظت از این موارد را بر عهده دارند و باید تدابیر متقن و سفت و سخت امنیتی و حفاظتی از این موارد در پیش گرفته و رعایت شود. این تدابیر با حراست و نگهبانی و یا استتار و تغییر ظواهر و محرمانگی (اماکن و افراد) و برای کارکنان با اختصاص دادن لباس مناسب و کلاه‌خود جنگی و تجهیزات با قابلیت استتار و همرنگی، فراهم بودن جعبهٔ کمک‌های اولیه و دارو و سنگربندی و ایجاد سنگرهای مستحکم و مجهز و ...

نباید مجاهد از حفر و ساختن سنگر خسته شود و سهل‌انگاری کند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با وجود این‌که خداوند وعدهٔ حفاظت به ایشان داده بود که ﴿وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾[2]«و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد» اما کلاه‌خود زرهی (مِغفَر) می‌پوشید و برای مقابله با هجوم دشمن خندق حفر می‌کرد و در هنگام جنگ از خودش محافظت می‌کرد و محافظ نیز داشت برای این‌که این تعلیمات و تدابیر امنیتی و حفاظتی را به عنوان قاعده و قانونی اساسی برای أُمرا و سربازان مسلمان قرار دهد.

---

[1].[شیخ ابومصعب‌سوری از علمای نخبه، باتجربه و پیشکسوت جهادی در کتاب"دعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی"با الهام از آیهٔ ٨٤ سورهٔ نساء که می‌فرماید: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ» ایده‌ای را برای روش کار این سریه‌های کوچک -که مزایای کار این سریه‌ها را نیز ذکر کرده- ارائه نموده به طوری که در واقع موجود موثر باشند برای تفصیلات بیش‌تر به بخش "نظریه نظامی" و "نظریه سازمان‌وسیستم‌کاری در سرایای دعوت‌مقاومت‌اسلامی‌جهانی" در کتاب مذکور مراجعه کنید.]

[2]. (المائدة، ٦٧)

پس همان‌گونه که کشته و زخمی‌شدن و دیگر صعوبات که مسلمانان بدان دچار می‌شوند قدر و تقدیر الهی است، فرار و پرهیز و حفاظت از خود در مقابل این مصائب به سوی امنیت و آسایش نیز تقدیر الهی هستند و ما مامور به بکارگیری این اسباب هستیم. اما برعکس این حالت، کج فهمی و بیراهه رفتن است چون‌که این کج فهمی چنین القا می‌کند که "وقتی مطابق قدر تکوینی الهی کفار بر مسلمانان غالب شده‌اند دیگر چرا باید جهاد کنیم" اما صحیح این است که جهاد و مقابله با کفار -با اتخاذ حذر و تدابیر امنیتی-که دستوری شرعی از جانب خداوند است نیز قَدَر الهی است. به عنوان مثال بیماری، قَدر است و درمان‌کردن و بکارگیری روش‌های درمان و استعمال دارو و التزام به توصیه‌های پزشکی و درمانی نیز از قدر الهی خارج نیستند؛ به عنوان مثال اگر پزشکی برای مریضی ۲۱ عدد قرص تجویز کرده که باید طی مدت یک هفته مصرف کند، رعایت این نسخه و دستور برای موثر بودن دارو قدر الهی است اما اگر مریض عجله کند و بگوید با دو روز ۲۱ قرص را مصرف می‌کنم این خودکشی است و نباید انتظار بهبودی داشته باشد. مسائل و استراتژی‌های نظامی و جهادی نیز دقیقا همین‌گونه‌اند.

امام ابن‌قیم رحمه‌الله دربارۀ این قاعده (دفع قَدَر با قَدَر) می‌گوید: «شیخ عارف و الگوی امامت شیخ‌عبدالقادرگیلانی می‌گوید: "بسیاری از مردم اگر به مسئلۀ قضا و قدر رسیدند امساک و توقف می‌کنند اما روزنه‌هایی بر من باز شده که با حق و برای حق، با قدرهای حق مقابله خواهم کرد، مَرد کسی است که در مقابل قدر ایستادگی کند (یعنی به طریق صواب و صحیح با قَدَر پیش‌آمده تعامل کند) نه کسی که خودش را به قضا وقَدَر واگذار کرده است. مصالح و منافع بندگان در معیشت و زندگی دنیوی با مدافعه و راندن قدرهای الهی با یکدیگر حاصل می‌شود چه برسد به امور قیامت؟

خداوند تعالی امر فرموده که بدی -که قدَر خداوند است- را با نیکی -که این نیز قدَر خداوند است- دفع کنیم، گرسنگی که قدر خداوند است با خوردن طعام که قدر است رفع می‌شود. اگر کسی خود را تسلیم (قدر) گرسنگی کند به بهانۀ این‌که خود را تسلیم قدر کرده چیزی نخورد تا بمیرد گناهکار به حساب می‌آید و با عصیان و سرپیچی مرده است؛ و همچنین سرما و گرما و تشنگی نیز جزو قدرهای الهی هستند که خداوند ما را دستور فرموده که آن‌ها را با اضداد و مغایرشان دفع کنیم، دفع کننده و دفع شده و دفع‌کردن همگی داخل در قضای و قدر الهی هستند."پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به صراحت و فصاحت این مسئله را بیان نموده است: «عرض شد ای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آیا درمانی که از آن استفاده می‌کنیم یا دعایی که به عنوان «رقیه» از آن بهره می‌گیریم قدر خدا را رد می‌نمایند؟ فرمود: " این هم از جملۀ قدر خداست"»

در حدیثی دیگر آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «دعا و مصیبت در آسمان با یکدیگر در حال نزاع و رقابتند.» پس اگر دشمنان به سرزمین مسلمانان هجوم آوردند مسلمانان نیز باید با تقدیر الهی با آنان مبارزه کنند و هجومشان را دفع کنند. آیا جایز است که مسلمان تسلیم به قدر شود و تلاش نکند با قدری دیگر آن قدر را دفع کند، و این همان جهادی است که قدر خداوند است و خداوند مقدر کرده که با آن قدر دیگری(هجوم کافران) دفع شود».[1]

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه نیز این قول امام عبدالقادرگیلانی را نقل کرده و توضیحات زیبا و مفیدی در این باره بیان نموده است.[2]

اگر مجاهد این چهار شرط را به جا آورد و این شرایط را دارا شد یعنی از شرعی بودن فعالیت جهادی مطمئن شد و با نیت خالص حرکت کرد و به جماعتی می‌پیوندد که پرچم و منهجی واضح و صریح دارند و از دستاورد و منافع چشمگیر این فعالیت جهادی اطمینان یافت و تعلیمات و تدابیر امنیتی و حفاظتی را رعایت کرد دیگر با توکل به الله و با شجاعت و قدرت به معرکه و میدان جنگ وارد شود و نگران اتفاقات پیش‌رویش نباشد چراکه این از تقدیر الهی است و نگران عاقبت و سرانجام جنگ نیز نباشد این را هم خداوند متعال تقدیر می‌کند.

---

[1]. «مدارج السالكين» (١/ ٢١٧-٢١٨)(ط الكتاب العربي)[«قول الشيخ العارف القدوة عبد القادر الكيلاني: " الناس إذا وصلوا إلى القضاء والقدر أمسكوا، إلا أنا، فانفتحت لي فيه روزنة فنازعت أقدار الحق بالحق للحق، والرجل من يكون منازعا للقدر، لا من يكون مستسلما مع القدر، ولا تتم مصالح العباد في معاشهم إلا بدفع الأقدار بعضها ببعض فكيف في معادهم؟ والله تعالى أمر أن تدفع السيئة - وهي من قدره - بالحسنة - وهي من قدره - وكذلك الجوع من قدره، وأمر بدفعه بالأكل الذي هو من قدره، ولو استسلم العبد لقدر الجوع، مع قدرته على دفعه بقدر الأكل، حتى مات: مات عاصيا، وكذلك البرد والحر والعطش، كلها من أقداره، وأمر بدفعها بأقدار تضادها، والدافع والمدفوع والدفع من قدره." وقد أفصح النبي صلى الله عليه وسلم عن هذا المعنى كل الإفصاح، إذ قالوا: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَدْوِيَةً نَتَدَاوَى بِهَا، وَرُقًى نَسْتَرْقِي بِهَا، وَتُقًى نَتَّقِي بِهَا، هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ شَيْئًا؟ قَالَ: «هِيَ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ»». وفي الحديث الآخر إن «الدُّعَاءَ وَالْبَلَاءَ لَيَعْتَلِجَانِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» . وإذا طرق العدو من الكفار بلد الإسلام طرقوه بقدر الله، أفيحل للمسلمين الاستسلام للقدر، وترك دفعه بقدر مثله، وهو الجهاد الذي يدفعون به قدر الله بقدره؟»]

[2]. «مجموع الفتاوى» (٢/ ٤٥٨)

- **معضل ترسویی و بزدلی**

یکی دیگر از معضلات مسیر جهاد ترسویی است که در مقابل معضل تهور و اقدام بی‌محابا و حساب نشده است کسی عجله و شتاب می‌کند و بی ملاحظه جلو می‌رود و باید به زور کنترلش کنیم و به عقب برگردانیم اما بالعکس کس دیگری را باید هُل دهیم و تشجیع کنیم و آیات و احادیث را برایش بیان می‌کنیم اما جلو نمی‌رود و اقدامی نمی‌کند که این معضل ترسویی است که مغایر با شتابزدگی اقدام‌کردن و مخالف با شجاعت و دلاوری نیز هست، که تاثیرات سلبی فراوانی دارد. صفت تهور و شتابزدگی در میان مردم به میزان کم‌تری موجود است اما دایرهٔ صفت ترسویی بسیار وسیع است و خصلت عمومی اغلب امت اسلامی شده است چون‌که امت دچار "وهن" شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آن خبر داده است و تعریف نموده و می‌فرماید: "**حب الدنیا وکراهیة الموت**"[1] «دل‌سپردن به دنیا و ناپسند شمردن مرگ».

یعنی محبت دنیا و بیزاری از مرگ این مردم را امتی ترسو بار آورده است این منشأ و سرچشمهٔ ترس است. هرگاه ترس به اندرون امت نفوذ کرد و صفت ملازم اکثر امت شد ذلت و زبونی را به همراه خواهد آورد. دراین هنگام است که امت‌ها و ملت‌های دیگر بر ما یورش می‌آورند و ما را وحشیانه گاز می‌گیرند همان‌طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تشبیه نموده‌اند به عده‌ای که به دور بشقابی غذا گردهم آمده‌اند و هر کدام‌شان حریصانه ولع می‌زند تا سهم بیش‌تری را بخورد.

معالجه و حل این معضل لازمهٔ این است که نسبت به عملکردمان بازنگری کنیم و اولین قدم در این مسیر با: ۱- خودداری از اسراف و زیاده‌روی و تجملات و خوشگذرانی، و ۲-اشتیاق به سبک‌باری در قیامت و شوق دیدار الله و کسب پاداش اخروی، به دست می‌آید که این دو مورد با تثبیت عقیده و با عبادت و خداپرستی نیکو و با یقین و اطمینان به وعده‌های خداوند میسر است.

همچنین حلِ این معضل با نگرشی خداپرستانه و شناخت و درک اصطلاحات هستی،حیات و انسان و اصطلاحات خداوند، عبد، دنیا و قیامت همچنین اذعان و قناعت به این‌که أجل مقدر شده و افزایش و کاهش نمی‌یابد، چه فرد جهادی باشد و چه ترسو، با خودباختگی و بزدلی در سایهٔ طاغوتان زندگی به سر ببرد اجل همان است و همان‌گونه است که تعیین شده و رزق و روزی نیز تضمین شده و تا فرد در حیات باشد روزی‌اش موجود است هرگاه روزی‌اش تمام شد باید حیات را ترک کند، چه شهادت را انتخاب کرده باشد و با سرافرازی

---

[1]. «سنن أبي داود» (٤٢٩٧)«مسند أحمد» (٢٢٣٩٧)«سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها» (٩٥٨)

زندگی دنیا را ترک کند یا چشم و گوش بسته نشسته باشد و دچار بیماری کشنده‌ای بشود یا توسط کسی در حادثه‌ای کشته شود. هر کسی دچار هر مصیبتی شد به تاکید در لوح‌المحفوظ مکتوب شده و تقدیر الهی است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لاَ فِي أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (٢٢) لِكَيْلاَ تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾[1]« هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمّی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبّر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.»

بنابراین هر درد و مصیبت و بلایی از جمله گرانی و سیل و زمین‌لرزه و هر فاجعه‌ای که بر زمین اتفاق می‌افتد و هر بلا و مصیبتی که بر سر فرد می‌آید مانند بیماری و فقر و ترس یا بر سر مجتمع مانند ذلیلی و زبونی و کشتارجمعی و... پیش از رخدادنشان نزد الله متعال در لوح‌المحفوظ نوشته شده است.

همچنین می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لاَ يَسْتَقْدِمُونَ﴾[2]«هر امّتی را زمانی [محدود] است. هر وقت زمان آنان بسر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند.»

یعنی باید به این مسئله یقین و اطمینان قطعی داشته باشی که خداوند این موارد را تعیین و مشخص نموده و تغییرناپذیرند.

از ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «أَنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يُبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ، فَيُؤْذَنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، فَيَكْتُبُ: رِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَعَمَلَهُ، وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ»[3]«خلقت هر یک از شما در شکم مادرش در مدت چهل روز و شب جمع می‌شود، سپس مانند آن (چهل روز) به صورت علقه (خون بسته) در خواهد آمد، و سپس مثل آن (در چهل روز) بصورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، بعد از آن خداوند فرشته‌ای می‌فرستد و به نوشتن چهار چیز دستور می‌دهد: روزی، أجل، عمل، شقاوت و یا سعادتمند بودن او».

---

[1]. (الحدید، ۲۲-۲۳)

[2]. (یونس، ٤٩)

[3]. «صحيح البخاري» (٧٠١٦)؛ «صحيح مسلم» (٢٦٤٦)

همچنین از ابن مسعود روایت شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي: إِنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ أَجَلَهَا، وَتَسْتَوْعِبَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللهَ وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ»[1] «همانا جبرئیل به قلبم القا کرد که هیچ کس تا روزی‌اش را تمام نکند و مدت عمرش را سپری نکند، از دنیا نمی‌رود، پس پرهیزگار باشید و در طلب روزی مطلوب و شرعی عمل کنید».

بنابراین عُمر و روزی قطعی و تعیین گشته و قابل برگشت نیست و برای همین بسیاری از امامان سلف دوست نداشتند که برایشان دعای طول عمر شود، اما آنچه که در حدیثی آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَأَنْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»[2] «هر کس دوست دارد که رزق و روزی‌اش زیاد شود و مرگش به عقب افتد، پس صله رحم را به جای آورد»، امام ابن‌حجر در شرح این حدیث رای و نظری را پسندیده و صحیح تر دانسته که منظور از زیادی عمر و روزی، برکت در آنهاست.[3]

بنابراین باید یقین و اطمینان داشته باشیم که جهادکردن نه اجل را پیش می اندازد و نه به تاخیر می‌افکند و نه مانع رزق و روزی است و این عقیده و یقین مانع بکارگیری تمام اسباب کسب رزق و روزی و حفاظت و دفاع از خود نیست مانند حفر سنگر و استفاده از تجهیزات نظامی امنیتی و حفاظتی و استتار و ... .

این مسئله را که بیان کردیم مبنی بر این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این موارد و تدابیر امنیتی دیگری را نیز انجام داده بودند، هیچ منافاتی بین ایمان به قضا و قَدر و اجرا و تنفیذ دستورات شرعی مربوطه نیست. دستوراتی که از ما طلب اخذ اسباب می‌کنند و ما را به برحذر بودن و احتیاط توصیه می‌کنند.

- **آفت احجام[4](خودداری از اقدام در میدان جهاد به امید دیدن پیروزی) و استبقاء(ماندگارکردن خود)**

یعنی مجاهد چنین می‌پندارد که بهتر آن است که برای مراحل بعدی و فعالیت و عملیات‌های پیچیده‌تر و دشوارتر بماند و یا برای دیدن فتح و پیروزی‌های بیش‌تر که تمام این‌ها تبدیل به امید و آرزوهایی در درونش

---

[1]. «الجامع الصغير وزيادته» (٣٨٤٨)؛ «سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها» (٢٨٦٦)

[2]. «صحيح البخاري» (١٩٦١)؛ «صحيح مسلم» (٢٥٥٧)

[3]. «فتح الباري» لابن حجر (١٠/ ٤١٦ ط السلفية):[«هَذِهِ الزِّيَادَةَ كِنَايَةٌ عَنِ الْبَرَكَةِ فِي الْعُمُرِ بِسَبَبِ التَّوْفِيقِ إِلَى الطَّاعَةِ وَعِمَارَةِ وَقْتِهِ بِمَا يَنْفَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَصِيَانَتِهِ عَنْ تَضْيِيعِهِ فِي غَيْرِ ذَلِكَ»]

[4]. [احجام در زبان عربی: "هو الكفّ عمّا يَسبق فعله خاصّة يُقال احجم عن القتال و لا يقال احجم عن الأكل و الشرب"« خودداری‌کردن از کاری که عرفاً انتظار می‌رود انجام شود و به‌طور خاص در مورد قتال و نبرد به کار برده می‌شود گفته شده: در نبرد درنگ کرد / دست نگه داشت. اما برای امور عادی مثل خودداری از خوردن و نوشیدن بکار نمی‌رود » احجام در فرهنگ‌های فارسی: وایستادن.واپس شدن از کاری با وجود توانایی.]

می‌شود. چون‌که دیدن پیروزی پاداشِ موثر، تلاش و کوشش است از نظر روانشناسی طبیعت و سرشت هر صاحب پیام و جنبش و انقلاب این است که آرزوی دیدن فتح و پیروزی و ثمرهٔ مجاهدت و تلاشش را دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1] «و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست. و مؤمنان را [بدان] بشارت ده»

یعنی پاداش دیگری علاوه بر رضایت خداوند و سرافرازی قیامت برای شما هست که به آن دلخوش هستید که پیروزی و نصرت و رسیدن به تمکین و سیادت است اما مجاهد باید نسبت به این لذت درونی‌اش آگاه باشد و نباید اجازه دهد که این بهرهٔ درونی و چشمداشت تبدیل به بیماری "تسویف" در درونش شود. تسویف (کار واپس افکندن، تأخیر) یعنی "سوف سوف" " در آینده انجام خواهم داد" ، "بعدا انجامش خواهم داد"، "الان نه، این تمرینات را زمانی دیگر انجام خواهم داد"، "بعدا این کتاب را می‌خوانم"، "فلان عادت را بعدا ترک خواهم کرد"، و بعدا و بعدا و...

چون‌که گاهی مجاهد مماطله می‌کند و در خیال خود رفتن به عملیاتی را کم و ناچیز به حساب می‌آورد و در ذهنش می‌گوید چرا در این عملیات کوچک مشارکت کنم و جان خود را در عملیات ساده و کوچکی به خطر بیندازم، بلکه می‌مانم برای عملیات و هجومی بزرگ‌تر که در آن دشمن خوار و ذلیل شود و پیروزی و فتح را مشاهده کنم. این حس و امید، از عدم درک وظیفه و تکلیفی که بر عهده دارد نشأت می‌گیرد؛ زیرا جهادکردن بر مسلمانان واجب شده نه فتح و پیروزی، خداوند متعال از مسلمانان خواسته که برای نصرت و پیروزی شریعتش، تکاپو و مجاهدت کنیم و نفرموده که مسلمان باید فتح و پیروزی را در طیِ عمر و حیات خود حتما حاصل کند چون‌که فتح و پیروزی تحتِ اراده و به دست خداوند است و به حکم و قرار اوست و بر مسلمانان جهاد و مجاهدت و سعی و تلاش واجب است، شاید نسل بعد از خود این فتح و پیروزی را مشاهده کند؛ توِ مجاهد همین که در مسیر هجرت هستی و از خانه به نیت جهاد خارج شده‌ای پاداش قیامت برایت تثبیت شده چون‌که احتمال دارد در ابتدای مسیر اجلت فرا برسد، بنابراین خداوند به عنوان مژده و بشارت و پاداش می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾[2] « کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمینهای فراخ و آزادی فراوان می‌بیند که بینی دشمنان را به خاک مذلّت می‌مالد، و گشایش و آسایش خواهد یافت و هر که از خانه‌ی خود بیرون آید و به سوی خدا و رسول هجرت کند، و

---

[1]. (الصف، ۱۳)

[2]. (النساء، ۱۰۰)

سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر عهده‌ی خدا است.». یعنی این شخصی که از خانه برای هجرت خارج شده آنچه وظیفه و تکلیفش بوده است را آغاز کرده و برای ادای آن وظیفه تلاش کرده، اما به هدفش نرسیده و در راه مرگش فرا رسیده اما پاداشش نزد الله تبارک‌و تعالی تضمین شده و محفوظ است. سید قطب می‌گوید چرا برای مجاهد جایز نیست که (پنهانی و قبل از تقسیم) از غنیمت چیزی بردارد (حکمتش چیست)؟ سپس می‌گوید: این فرد مجاهد در سرآغاز کارش که سلاح برداشته و به میدان جهاد رفته و خود را برای خداوند خالص گردانیده و دل و درونش را برای خداوند پاک و صاف کرده و به خاطر الله آماده شده که جانش را فدا کند و ثروت و اموالش را رها کرده، چطور برایش ناشایست نیست که از غنیمت دزدی کند.

توِ مجاهد که نفْست را به خداوند متعال فروخته‌ای دیگر خشابِ تیری چه ارزشی دارد که قبل از تقسیم غنیمت برای خودت بدون اجازه برمی‌داری و می‌دزدی؟

این کلام سید قطب بسیار زیبا و جای تأمل است یعنی فرد مجاهد که در ابتدا برای جهاد خارج گشته، مال و نفسِ خود را به خدای بزرگ فروخته و صاحب پاداش شده و خداوند برایش تضمین کرده، در این صورت دیگر چه معنا و توجیهی دارد که در ادامهٔ مسیر، خود را با دزدی از غنیمت دچار گناه غلول و کسب مال حرام کند.

خداوند متعال این مسائلِ پاداش و اجر را بسیار واضح و صریح بیان نموده و در این آیه‌ای که دل مجاهدان را صیقل می‌دهد و به قلب‌ها آرامش و طمأنینه می‌بخشد، می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[1]« چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر اینکه به واسطه‌ی آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی به آنان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. # (همچنین مجاهدان راه‌حق) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر اینکه (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند

[1]. (التوبة، ۱۲۰-۱۲۱)

بدیشان دهد.». در تمام طول حیاتم از زمانی که این آیه را شنیده‌ام و فهم کرده‌ام برای من بسیار تسلی‌بخش بوده است.

چقدر این آیه زیبا و لذت بخش است و بنگرید که چند مورد در آن است که به عمل صالح محسوب شده و این کلمه "عمل صالح" کلمه‌ای مقصود است چراکه خداوند در قرآن کریم همیشه رستگاران و سرافرازان را چنین خطاب قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾«و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند ...»؛ خداوند فرموده کسانی که فی‌سبیل‌الله در حال جهادکردن هستند هر۱-سختی و ۲-تشنگی و۳-گرسنگی و ٤-خستگی و ٥-بیماری که در راه خدا به آن دچار شود ٦-به مکانی بروند که دشمن ناخوش دارد۷- دشمن را به خشم آورد۸-هر ضربه‌ای که به دشمن وارد کنند ۹-هر چه(چه زیاد باشد چه کم) در راه خدا خرج کنند و انفاق کنند۱۰-به هر وادی و قله و کوهی گذر کنند، تمام این موارد به عنوان عمل صالح برایشان ثبت خواهد شد و به بهترین و زیباترین شیوه پاداش داده خواهند شد.

همچنین لازم است بدانیم که هر مجاهدی که جهاد کند و غنیمت و پیروزی نصیبش نشود پاداش بیشتری نزد خداوند خواهد داشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حدیثی به این موضوع اشاره نموده و می‌فرماید: «مَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تَغْزُو فَتَغْنَمُ وَتَسْلَمُ، إِلَّا كَانُوا قَدْ تَعَجَّلُوا ثُلُثَيْ أُجُورِهِمْ، وَمَا مِنْ غَازِيَةٍ أَوْ سَرِيَّةٍ تُخْفِقُ وَتُصَابُ إِلَّا تَمَّ أُجُورُهُمْ»[1]«آن مجاهدانی که در راه خدا بجنگند و مال غنیمت به دست آورند و سالم بازگردند، دو سوم از ثواب آخرت را در همین دنیا حاصل کرده‌اند و یک سوم را در آخرت حاصل خواهند کرد؛ واگر غنیمتی به دست نیاورند و دچارخسارت جانی و مالی شوند، در آخرت اجر کامل به آن‌ها خواهد رسید.»

همچنین از خباب‌بن‌أرت روایت شده که می‌گوید: « هَاجَرْنَا مَعَ رسول الله – صلى‌الله‌عليه‌وسلم – نَلْتَمِسُ وَجْهَ الله تَعَالَى، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى الله، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَأْكُل من أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ: مُصْعَبُ بن عُمَيْرٍ – رضي الله عنه – قُتِلَ يَوْمَ أُحُد، وَتَرَكَ نَمِرَةً، فَكُنَّا إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ، بَدَتْ رِجْلَاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رِجْلَيْهِ، بَدَا رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا رسول الله – صلى الله عليه وسلم – أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ، وَنَجْعَل عَلَى رِجْلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الإِذْخِرِ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ، فَهُوَ يَهْدِبُهَا »[2]«با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به خاطر الله هجرت کردیم، و تنها رضایِ الله را می‌خواستیم؛ پس پاداشِ ما بر عهدۀ الله بود. از میانِ ما کسانی بودند که از دنیا رفتند و از پاداشِ خود چیزی در دنیا دریافت نکردند، بعضی

---

[1]. «صحيح مسلم» (١٩٠٦)

[2]. «صحيح البخاري» (١٢١٧)

از ما از جمله مصعب بن عمیر فوت کردند و چیزی از غنائم جنگی دریافت ننمودند و بعضی از ما میوه‌اش رسید و آنرا چید (پاداش خود را از غنایم دریافت کرد) مصعب که روز جنگ أحد کشته شد، چیزی برای کفن او نیافتیم غیر از عبایی که اگر سرش را با آن می‌پوشاندیم پاهایش نمایان می‌گشت، و اگر پاهایش را می‌پوشاندیم سرش نمایان می‌شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما امر کرد که سرش را پوشانده و روی پاهایش را با اذخر (نوعی گیاه خوشبو) بپوشانیم».

این آیات و احادیث به ما می‌آموزند که مسلمان راستین و داعی اصیل، شریف، جنگاور و رهروِ مجاهد بر افزون‌کردن ذخیره و پاداش قیامت با تلاش و مجاهدتش مداومت دارد و بر آن حریص است اما پیروزی و تمکین نعمتی دیگر از جانب الله است که آن را به زمان و مکان و حالاتی که خودش به آن بهتر علم و آگاهی دارد وابسته کرده و با حکم قَدَری خویش آن را تعیین و مشخص کرده است و تنها اوست که به زمان مناسب و کیفیتش آگاه است.

قاعده بیستم:

نصرت و پیروزی تنها از جانب الله است.

قاعدهٔ بیستم: نصرت و پیروزی تنها از جانب الله است.

این قاعده‌ای بسیار اساسی و مهم است و باید به عنوان حقیقتی مطلق در قلب و درون و ذهن انسان مسلمان تثبیت شود. الله متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾[1] «و پیروزی جز از نزد الله نیست» و هر چقدر و به هر صورتی این آیه را به زبان‌های دیگر ترجمه کنیم هیچ‌گاه به معنی بلاغی که در زبان عربی بیان شده نمی‌رسد؛ زیرا این آیه از نظر دستور زبان قوی‌ترین شیوهٔ حصر را دارا می‌باشد حصر یعنی تمام معنای موجود در جمله نگه‌داشته شده و همهٔ آنچه بعد از "ما" ذکر شده فقط در مستثنیٰ موجود است چون‌که "ما" برای نفی است و "إلا" ادات استثناء است یعنی هیچ نوع پیروزی و هیچ نوع غالب‌گشتن و هیچ نوع سلطه‌ای با هیچ روش و کیفیتی پیروزی از غیر الله نخواهد آمد و غلبه و پیروزی تنها به اراده و قدرت اوست و فقط ذات مبارک اوست که کمیت، کیفیت، مکان و زمان آن را می‌داند و تنها با حکم و قرار اوست که محقق می‌شود.

پیروزی و نصرت نه با تعداد نفرات است و نه با کیفیتِ پرورش و تربیت و نه با سلاح و تجهیزات و تاکتیک‌های جنگی است، بلکه نصرت و پیروزی تنها به فرمان و دستور خداوند است. این مسئلهٔ ثابت و مُسَلّم هنگامی که در نزد بعضی از اصحاب دچار ذهول و فراموشی شده بود یا این‌که تثبیت نشده بود و آن‌ها به تعداد نفرات و قدرت نظامی و سلاح خودشان معجب شدند، دچار شکستی مشهور شدند تا به عملکرد خودشان بازنگری کنند و متوجه شوند که کمیت و کیفیت (افراد و تجهیزات و تاکتیک) تاثیری در تحقق نصرت و پیروزی ندارد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾[2] «خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حُنَین (که در روز شنبه، شانزدهم شوّال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازنِ مشرک که ٤۰۰۰ نفر بودند درگرفت، و شما به کثرت خود و قلّت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرورِ انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریانِ فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن

---

[1]. (الأنفال، ۱۰)؛ (آل‌عمران، ۱۲٦)

[2]. (التوبة، ۲٦-۲۵)

پس‌پشت کردید و پای به فرار نهادید. سپس (عنایت خدا دربرتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیامبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و به این وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است).». خداوند به آنان یادآوری کرد که در مواضع بسیاری آن‌ها را یاری کرده درحالی که تعدادشان اندک بوده و لشکرشان به این بزرگی و قدرت نبوده، پس چگونه اکنون به تعداد نفراتتان معجب می‌شوید و چنین گمان می‌کنید که چون تعداد جنگاورانتان زیاد است پس شکست نمی‌خورید؟ این چنین شکست خورده و به وضعیتی دچار شُدید که به دشمن پشت کردید و فرار کردید و وقتی که فهمیدید که تعداد نفرات تاثیری در نصرت و پیروزی ندارد خداوند موازنهٔ جنگ را تغییر داد و شما را پیروز گرداند تا یقین یابید هر گونه نصرت و پیروزی از جانب خداوند متعال است و بدون اجازهٔ او محقق نمی‌شود ﴿مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾«و پیروزی جز از نزد الله نیست».

آیه‌ای مشابه این آیه نیز موجود است که در حالت آسایش این معادله را به آنان یادآوری می‌کند نه فقط جهاد بلکه آسان‌کردن هجرت و هدایت و رهنمود و حفاظت‌شان همین گونه است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَ رَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ (٣٨) إِلاَّ تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَ لاَ تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٣٩) إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[1]« ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. ۳۸ اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که

[1]. (التوبة، ۳۸-۴۰)

خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است (و از جمله بدون شما هم می‌تواند اسلام را پیروز گرداند، و همچنین شما را از بین ببرد و دسته‌ی فرمانبرداری را جانشین شما کند). ۳۹ اگر پیامبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند. در حالی که، (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیامبر گزندی رسد،) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزّت و شوکت می‌رساند. در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهره‌ی او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیامبر را با سپاهیانی (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حُنَین) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آیین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا باعزّت است (و هرکاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد). »

می‌بینیم که خداوند متعال مسلمانان را بر جهاد و نصرت دین تشجیع می‌کند و با تندی آنان را برحذر می‌دارد که اگر در راه خدا قیام نکنند و جهاد برپا نکنند خداوند نیز آنان را رها کرده و دست از یاری آنان خواهد کشید و عده‌ای دیگر را به جای آنان برای نصرت دینش استخدام خواهد کرد و به آنان یادآوری می‌کند که هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه در غار بودند و درحالت ضعف و ناتوانی و بدون پشتیبان بودند و دشمنان بر درگاه غار آمده بودند و ایستاده بودند، خداوند متعال بود که او را یاری کرد و هجرتش را مقدمه‌ای برای فتح مکه قرار داد و با آوردن این مثال باز مسلمانان را به این نکته تذکر می‌دهد که باید این معادلهٔ ثابت و بدیهی در ذهن و قلب‌شان تثبیت شود که حقیقت وجود است: ﴿مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾«و پیروزی جز از نزد الله نیست».

مشابه این آیات آیهٔ زیر است که می‌فرماید: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾[1] «و شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کُشت. و چون تیر [یا ریگ (شب هجرت) به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند». یعنی شما اخذ اسباب کرده‌اید و تدابیر لازم را در نظر گرفته‌اید اما

[1]. (الأنفال، ۱۷)

حقیقت کشتن کافران و اصابت تیرها را خداوند اجرا و تنفیذ نموده است و این نیز برای این بوده که همان معادلهٔ غیرقابل‌انکار و ثابت و نامتغیر به عنوان حقیقتی وجودی در ذهن و درونشان تثبیت شود و استقرار یابد که گرفتن اسباب امری ضروری است اما نباید بر آن اسباب تکیه و اعتماد شود چراکه به امید اسباب نتیجه و هدف حاصل نمی‌شود، بلکه خداوند است که تاثیردهندهٔ مطلق اسباب و محقق‌کنندهٔ اهداف و حاصل‌کنندهٔ نتایج است و با لطف و حکمت خودش در مکان و زمان مناسب و کیفیتی شایسته پیروزی و نصرت خویش را به افرادی سزاوار و لایق می‌بخشد.

بعد از ذکر این مقدمه ضروری است که به دو نکتهٔ مهم اشاره کنیم:

۱- نکته اول: وقتی نصرت و پیروزی فقط از جانب الله است پس بدون شک الله تعالی زمان و چگونگی عطای آن را برای مسلمانان بیان نموده است.

پیروزی و نصرت الهی وابسته به اسباب و لوازمی است که خداوند به بکارگیری آن موارد دستور فرموده که این مقدمه و سرانجام، لازم و ملزوم همدیگرند، از جملهٔ این اسباب این است که خداوند وعدهٔ پیروزی را به کسانی داده که شریعت و دین الله را یاری می‌دهند و می‌فرماید: ﴿وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾[1] «و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد» و می‌فرماید: ﴿وَ كَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[2] « و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است».

و این نصر و پیروزی مستلزم دو نوع آماده‌سازی است:

۱-إعداد و آماده‌سازی معنوی و عقیدتی و ایمانی (جنبهٔ شرعی و تقویت پرهیزگاری و تقوا و تسلیم شدن کامل به خداوند و..)

۲- اعداد و آماده‌سازی مادی(نیروی انسانی و جنگاور و تمرین نظامی و سلاح و تجهیزات و تاکتیک)

این دو مورد شرط پیروزی‌اند و مطالعه، یادگیری، دعوت، سازماندهی، مجاهدت، انفاق و صبر کامل بر شریعت اسلام را شامل می‌شوند.

علت مطرح‌کردن مطلب فوق این است که عده‌ای تنبل و سایه‌نشین و بیکاره که شهامت هیچ تلاش و کوششی ندارند از ترس اینکه مبادا آسایش‌شان را از دست دهند درحالی که تکیه زده‌اند و امید و رجای

---

[1]. (الحج، ٤٠)

[2]. (الروم، ٤٧)

کاذب برای خود ایجاد می‌کنند و آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند و منتظرند که خداوند مستقیماً آنان را پیروز گرداند مفت و مجانی بدون هیچ اخذ اسبابی از جانب آنان.

اینان از خداوند می‌خواهند که دین را برایشان نصرت دهد بدون این‌که خودشان برای یاری دین اقدامی کنند.

همچنین خواستم این مطالب را مطرح کنم برای گزافه‌گویانی که خودشان را (به زور) به دعوت اسلامی آویزان کرده‌اند به این ادعا که مشغول کار برای اسلامند بدون این‌که مسیر جهادی که بر تک تک مسلمانان واجب است را درپیش بگیرند و می‌خواهند دین را با ترنم و آوای دهانشان پیروز گردانند، بدون این‌که اسباب پیروزی را اتخاذ کنند، درحالی که خداوند این اسباب را با نصر و پیروزی دین لازم و ملزوم یکدیگر قرار داده است، مانند شرط و مشروط اگر یکی از آن دو باشد به تاکید دیگری هم هست خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً﴾[1] « و هر کس که (دنیای جاودانه‌ی) آخرت را بخواهد و برای (فراچنگ آوردن) آن، تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد. در حالی که، مؤمن باشد، این چنین کسانی، تلاششان بی‌سپاس (و بی‌اجر) نمی‌ماند.»

یعنی اول باید اراده و نیت آخرت را داشته باشد و دوم اینکه برایش تلاش کند و سوم صادقانه ایمانداری کرده باشد و بعد از به جا آمدن این سه مورد است که خداوند می‌فرماید که تلاش چنین افرادی مورد تقدیر قرار خواهد گرفت.

۲- نکته دوم: یادآوری به خودباختگانی که روحیه‌یشان را از دست داده‌اند و گمان بد به رحمت الهی برده‌اند و هیچ امیدی ندارند که یکبارِ دیگر مسلمانان متحد شوند و خود را از این ذلت و زبونی رهایی بخشند.

این گونه افراد آن‌چنان دچار بدبینی شده‌اند که هرگز به خیالشان هم خطور نمی‌کند که مسلمانان چنان قدرتمند شوند که از خودشان حفاظت کنند و دین‌شان را سیادت ببخشند و تحکیم کنند، زیرا این عده فقط به قدرت و سلطه و تجهیزات کفر و کافران چشم دوخته‌اند که امروزه بر تمام دنیا مسلط شده‌اند.

فردِ بدبینی از این خودباختگانِ ناامید را مشاهده می‌کنی که می‌گوید: "چطور امکان دارد مسلمانان در این دوران دولتی اسلامی داشته باشند درحالی که تمام دنیا همراه با ابرقدرت‌هایی مثل آمریکا و روسیه بر

---

[1]. (الإسراء، ۱۹)

مسلمانان هجوم آورده‌اند، این ابرقدرت‌های جهانی تمام امکانات موجود را دارا هستند و تجهیزات و سلاح‌های پیشرفته و موشک‌های دوربرد و قاره‌پیما و ناوهواپیمابر و پایگاه و انبار مهمات و نیروی هوایی کذایی دارند و از زمین و هوا کشورها و دولت‌های مخالف‌شان را زیر سلطهٔ خود می‌گیرند و سازمان‌های اطلاعاتی‌شان در سراسر جهان فعالند و با ماهواره‌های جاسوسی مشغول تصویربرداری هستند و هر جنبش و حرکتی را زیرنظر دارند،" و می‌گوید در چنین وضعیتی چگونه ما می‌توانیم جهاد کنیم و همین‌که علیه‌شان اعلام جهاد کنیم حرکت ما را در نطفه خفه خواهند کرد و مسلمانان چطور می‌توانند دولت اسلامی را برپا کنند درحالی که صندوق بین‌المللی پول و سرمایه‌داری جهانی دستش را بر گلوی دولت‌ها و ملت‌های مسلمان فشرده و آنان را در تنگنا و تحریم قرار می‌دهد و می‌توانند در طیِ چند ساعتی اقتصاد کشوری را نابود کنند، و ده‌ها موقف بزدلانه، نظر و رای منهزمانه، برای توجیه ترسویی و بهانه‌تراشی برای فرار، شانه‌خالی‌کردن و عقب‌کشیدن از فرضِ عینِ این دوران که همان جهاد است.[1]

بدون شک انتشار چنین اراجیف و شایعات و شبهاتی باعث تضعیف روحیه و هراسان شدن بیش‌تر مردم خواهد شد و سبب می‌شود که مردم بیش‌تر از پیش تسلیم وضعیت تحمیلی کافران بشوند. واقع و وضعیتی را ایجاد کرده‌اند و آن را تبدیل به قالبی کرده‌اند و مسلمانان را مطابق آن قالب دهی و بر اساس آن تربیت و ترتیب می‌کنند و این چیزی است که کفر آرزوی آن را دارد.

از چنین افراد خودباخته، ترسو، وحشت زده و شکست‌خورده چه موقفی انتظار می‌رود درحالی که مشاهده می‌کنیم مواقف و مواضع‌شان نسبت به کفار داخلی و خارجی طوری است که انگار دوستان صدسالهٔ یکدیگرند.

اما ما می‌گوییم که هر کس چنین گمان کند که قدرت‌های کفر جهانی با تمام قدرت و نیرو و تجهیزاتشان می‌توانند مانع برپایی دولت اسلامی (که در ظاهر و باطنش و در ادعا و عملش، اسلامی باشد) توسط مسلمانان شوند، چنین کسی گمراه است و الله و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وسلم را تکذیب کرده است، چنین

---

[1]. [خداوند متعال می‌فرماید: (**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لاَ أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَ لاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً**)(النساء، ۷۷)«آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: «[فعلاً] دست [از جنگ] بدارید، و نماز را برپا کنید و زکات بدهید»، و [لی] همین که کارزار بر آنان مقرّر شـد، بناگاه گروهی از آنان از مردم [مشـرکان مکّه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر. و گفتند: «پروردگارا، چرا بر ما کارزار مقرّر داشتی ؟ چرا ما را تا مدّتی کوتاه مهلت ندادی ؟» بگو: «برخورداری [از این] دنیا اندك، و برای کسـی که تقوا پیشـه کرده، آخرت بهتر اسـت، و [در آنجا] به قدر نخِ هسـته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت.»]

کسی در ادعای ایمانش به وعده‌های الهی دروغگوست و چنین باور و اعتقادی ندارد، خداوند دربارهٔ بدبینی و ناامیدی و مأیوسان می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾[1] «جز گروه کافران کسی از رحمت و یاری خدا نومید نمی‌شود.»، درحالی که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛ پیروزی به دست آمریکا و روسیه نیست بلکه به اراده و تحت مشیئت خداوند است. همچنین می‌فرماید: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾[2] «خداوند (درِ خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد.»

خداوند متعال در این‌جا با "لا"ی نفی جنس فرموده "لا ممسك لها" و کلمهٔ "ممسك" که بعد از "لا"ی نفی جنس آمده اسم است و نکره و مبنی بر فتح است همچنین فرموده "فلا مرسل له" در این‌جا نیز "مرسل" اسم است و نکره و مبنی بر فتح است. یعنی هرگاه خداوند درگاه رحمت خویش را برای مردم بگشاید به هیچ شیوه و کیفیت و به هیچ حد و مرز و به هیچ وجهی کسی قادر به بستن آن نیست و اگر درگاه رحمتش را بر هر کسی ببندد هیچ کسی به هیچ وجه و هیچگونه و هیچ حد و اندازه‌ای نمی‌تواند آن را بگشاید.

این معنی "لا"ی نفی جنس است و ده‌ها معنی مشابه دیگر را شامل می‌شود مثلا همان‌طور که می‌گوییم "لااله‌الاالله" یعنی لامثیل، لاقبیل، لا نِدّ لا ... و تمام این‌ها را مدنظر داریم و یادآور می‌شویم این آیه نیز همان‌گونه است.

قدرت و نیروی کفر منطقه‌ای و جهانی هر چقدر قوی و توانا باشد تحت مشئیت و قدرت و سلطهٔ خداوند متعال است و نمی‌تواند از تسلط او خارج شوند و هرگاه فرمانِ نابودیشان را صادر کند دیگر هیچ قدرت و نیرویی نیست که مانع نابودیشان شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ لاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لاَ يُعْجِزُونَ (٥٩) وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾[3] «کافران تصوّر نکنند که (بر قدرت ما) پیشی گرفته‌اند و (از قلمرو کیفر ما) به در رفته‌اند آنان (هرگز ما را) درمانده نمی‌کنند (و ماجزای خیانت و غدرشان را خواهیم داد) ٦٠ . **برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) آماده کنید**».

---

[1]. (یوسف، ٨٧)
[2]. (فاطر، ٢)
[3]. (الأنفال، ٥٩-٦٠)

به تناسق این دو آیه نگاه کن که چگونه با یکدیگر منتظم و آراسته شده‌اند. در آیۀ ۵۹ این حقیقت را پیش‌روی مسلمانان قرار می‌دهد که کافران هرچقدر هم نیرو و قدرت و تجهیزات و سلاح داشته باشند تحت اراده و زیر سلطه و قضا و قدر خداوند است و هرگز هیچ کس نمی‌تواند خداوند را شکست دهند و درمانده کنند سپس خطاب به مسلمانان می‌فرماید شما هر چه در توان دارید مهیا کنید و آماده‌سازی (إعداد ایمانی و شرعی و مادی) انجام دهید.

یعنی کافران خیال نکنند که از إراده و قدرت خداوند خارج شده‌اند بلکه خداوند به ارادۀ خود و نیرویی که مسلمانان آماده خواهند کرد آنان را دفع و نابود خواهد نمود.

همچنین می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1] « این (پیروزی مؤمنان و شکست کافران، حق است و نمونه‌ی آن را دیدید) و خداوند (دام) مکر و کید کافران را سست (و بی‌اثر) می‌کند. شما (سران قریش) درخواست پیروزی (در جنگ بدر) را می‌کردید (که خدایا کدام جبهه -لشکر مسلمانان یا مشرکان- لیاقت پیروزی را دارد نصرت و پیروزی خویش را به او ببخش) و(خداوند با طعنه به آنان فرمود) پیروزی برایتان آمد. اگر (از دید و موقف دشمنی) دست بردارید، برای شما بهتر خواهد بود. اگر هم برگردید، ما هم برمی‌گردیم وخواهید دید جمعیت شما (سلاح و ائتلاف‌تان) هر چند هم زیاد باشد کاری از پیش نخواهد برد. بیگمان خدا با مؤمنان است (و یاری و پشتیبانی او شامل آنان است). »

سران قریش می‌گفتند "خدایا کدام جبهه (لشکر مسلمانان یا مشرکان) لیاقت پیروزی را دارد نصرت و پیروزی خویش را به او ببخش" و این چنین بود که این آیه نازل شد و با طعنه به آنان فرمود که پیروزی برایتان آمد. نزول این آیه بعد از فتح مکه بود که مشرکان به طور کامل شکست خوردند.

در نهایت آیه می‌فرماید که خداوند یاری دهنده و حامی مسلمانان است و این چیزی است که هر دو جبهه می‌دانند و این مسئله را احساس کرده‌اند و هرگاه بخواهد مسلمانان را پیروز و غالب می‌گرداند چراکه الله سرپرست مسلمانان است و می‌فرماید: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لاَ مَوْلَى لَهُمْ﴾[2] « این (عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران) بدان خاطر است که خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است، ولیکن کافران

---

[1]. (الأنفال، ۱۸-۱۹)

[2]. (محمد، ۱۱)

هیچ گونه سرپرست و یاوری ندارند.» و در این‌جا نیز با "لا"ی نفی جنس فرموده که "لا مولی لهم"یعنی به هیچ وجه یاور و سرپرستی نخواهند داشت.

خداوند متعال ما را فرمان داده که به اندازۀ توانایی‌مان برای مواجهه با کافران نیرو آماده کنیم این وظیفه و تکلیفی است که بر عهدۀ ما گذاشته شده است و اما برکت، ازدیاد و به ثمر و نتیجه رساندن به اراده و مشیت الهی است و اوست که با علم و اراده و قدرتش ما را یاری می‌کند همان‌طور که در حدیثی قدسی خطاب به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: « اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجُوكَ، وَاغْزُهُمْ نُغْزِكَ، وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ، وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةً مِثْلَهُ، وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مَنْ عَصَاكَ»[1]«همان‌طور که تو را از سرزمینت اخراج کردند آنان را اخراج و تبعید کن و همان‌گونه که با تو جنگیدند با آنان بجنگ و قتال کن و ما نیز با تو هستیم و مال و اموال انفاق کن و ما (ثروت و دارایی)به تو عطا می‌کنیم،سپاهی به سویشان روانه کن ما نیز (در تایید و حمایت تو) ۵ سپاه مثل سپاه تو علیه‌شان می‌فرستیم و با فرمانبردارانت علیه کسانی که از تو نافرمانی و سرپیچی می‌کنند بجنگ.»

خداوند به ما این ضمانت را داده که اگر ما به خاطر ذات مبارکش با کافران جهاد کنیم خداوند از ما پشتیبانی خواهد کرد و از آنان حمایت نخواهد کرد و کسی را یار و یاور آنان نمی‌کند اما ما را به فرشتگانش یاری خواهد داد:﴿أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ﴾[2]« خداوند (دام) مکر و کید کافران را سست (و بی‌اثر) می‌کند.» و می‌فرماید:﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾[3] « پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.».

همچنین خداوند تعالی یاری‌کردن ما را تضمین نموده و می‌فرماید:﴿وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً﴾[4]« غنیمتهای دیگری که شما قدرت بر آن را نداشته و ندارید، ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد (و آن را بهره‌ی شما می‌گرداند) و او بر هر چیزی توانا است. »

کسانی که سربازان و لشکر کفار آنان را وحشت زده و هراسان کرده، سربازان خداوند را فراموش کرده‌اند که شجاع و دلیرترند و دیده نمی‌شوند و ماهر و چیره‌دست ترند و به ارادۀ خداوند تیراندازی می‌کنند و در

---

[1]. «صحیح مسلم» (۲۸٦۵)
[2]. (انفال، ۱۸)
[3]. (النساء، ۷٦)
[4]. (الفتح، ۲۱)

جنگ با کافران تیرشان به خطا نمی‌رود، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾[1] « لشکرهای آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، و خدا مقتدری شکست‌ناپذیر و حکیمی فرزانه است.»

کسانی که فراوانی ثروت و داراییِ کافران چشمشان را در قبال حقیقت‌های الهی نابینا کرده فراموش کرده‌اند که تمام مُلک آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آن دو است ازآنِ خداوند است: ﴿وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَفْقَهُونَ ﴾[2] « گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خدا است (و به هر کس که بخواهد از آن‌ها به او عطا می‌کند) ولیکن منافقان نمی‌فهمند.».

منافقان این معادله‌ای را که خداوند ایجاد کرده، درک نمی‌کنند؛ کسانی که با دیدن پایگاه‌ها و تجهیزات و سلاح‌های پیشرفتهٔ دشمن روحیهٔ خود را باخته‌اند از این حقایق بی‌اطلاعند.خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾[3]« او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمایی (و لشکرکشی مسلمانان و برخورد با ایشان در پیرامون مدینه) از سرزمینشان بیرون راند (و به خیبر کوچاند). شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می‌بردند که دژهایشان آنان را از عذاب خدا بدور می‌دارد. امّا خدا از جانبی به سراغشان رفت که فکرش را نمی‌کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دل‌هایشان هراس انداخت، بگونه‌ای که با دستهای خود و با دستهای مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند! ای خردمندان! درس عبرت بگیرید. »

این آیه دربارهٔ بنی‌نضیر نازل شد که گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان از آنان حفاظت خواهد کرد و چون به خیال خودشان قلعه و دیواری خیلی مستحکم ساخته بودند با بی‌ادبی می‌گفتند "خداوند هم نمی‌تواند با ما درآمیزد و ما را شکست دهد".

فرد مسلمان باید این حقایق را دریابد و سرگذشت بنی‌نضیر را مطالعه کند که چطور آنان در برج‌ها و قلعه‌هایشان مستقر بودند و دارای نیروی تیرانداز و مسلح بودند و مسلمانان آنان را در محاصره داشتند اما آنچنان دروازهٔ قلعه را مستحکم ساخته بودند و با وجود تیراندازانی آماده باش از بالای دیوار قلعه، هیچ‌کس

---

[1]. (الفتح، ۷)
[2]. (المنافقون، ۷)
[3]. (الحشر، ۲)

حتی مسلمانان هم تصور نمی‌کردند که بتوانند به درب قلعه هجوم ببرند. اما همین‌که ٦ درخت خرمایشان قطع شد یا سوزانده شدند، تسلیم شدند و تصمیم گرفتند که تمام شروط مسلمانان را قبول کنند از جملهٔ شروط این بود که هرچه می‌توانند از اموال و دارایی‌هایشان به غیر از سلاح بردارند و بروند؛ و آن‌ها نیز با عجله در و پنجره‌های خانه‌هایشان را از جای می‌کندند و خانه‌های خود را ویران می‌کردند و از آن طرف نیز مسلمانان مشغول ویران‌کردن دیوار قلعه بودند.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً (٢٦) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَئُوهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً﴾[1] «خداوند کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند. در حالی که، به هیچ یک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیده بودند. خداوند (در این میدان) مؤمنان را (با طوفان باد و ارسال فرشتگان) از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است. خداوند کسانی از اهل کتاب (بنی‌قریظه) را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند از دژهایشان پائین کشید، و به دل‌هایشان ترس و هراس انداخت (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید. و زمینها و خانه‌هایشان و دارائی آنان، و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام ننهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است. » خداوند در این‌جا از یهودیان که اهل کتاب بودند سخن می‌گوید که از مشرکان علیه مسلمانان حمایت می‌کردند.همچنین شما نمی‌توانستید که به قصر کسرای فارس و قیصر روم بروید اما خداوند قصر و مملکت‌شان را تحت اختیار و سلطنت شما قرار داد.

همچنین کسانی که از استخبارات و سرویس‌های جاسوسی کفار در هراسند و این ترس، جرأتِ هر گونه فعالیت را از آنان گرفته، در حقیقت خداوند را فراموش کرده‌اند خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾[2] «ولی خدا بر کافران احاطه دارد»

﴿وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾[3] «با آنکه خدا از هر سو برایشان محیط است»

﴿وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾[4] «و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد»

---

[1]. (الأحزاب، ٢٦-٢٧)
[2]. (البقرة، ١٩)
[3]. (البروج، ٢٠)
[4]. (الأنفال، ٤٧)

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً﴾[1] «که خدا به هر چیزی داناست»

﴿وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً﴾[2] «و خدا به آنچه انجام می‌دهند همواره احاطه دارد»

﴿وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً﴾[3] «و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست، و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد»

این افراد خودباخته فراموش کرده‌اند که خداوند کفار را تحت سلطهٔ خود دارد و از هر طرفی آنان را محاصره کرده و بر آنان احاطه دارد و خداوند به هر چیزی داناست و به هر کار و رفتاری که انجام می‌دهند آگاه است؛ زیرا علم و آگاهی خداوند همه چیز را فراگرفته و به وجود، حرکات و سکنات هر چیزی کاملا و دقیقا آگاه است.

عبدالمطلب با وجود کافر بودنش بهتر از خودباختگان امروزی خداوند را می‌شناخت که به ابرهه گفت: «**إني أنا رب الإبل وإن للبيت ربا سيمنعه**»[4] «من صاحب شترانِ خودم هستم که شما آن را تصاحب کرده‌اید و اما کعبه صاحب خود را دارد و حتما از آن دفاع خواهد کرد» سپس بعد از این‌که طیر ابابیل (دسته پرندگان) سپاه ابرهه را نابود کردند راهنمای سپاه ابرهه فرار می‌کرد و می‌گفت:

«أَيْنَ المفرُّ والإلهُ الطالبُ والأشرمُ المغلوبُ لَيْسَ الْغَالِبُ»[5]

«چگونه می‌توان فرار کرد و به کجا می‌شود گریخت درحالی که خداوند به دنبالت هست و تو را خواهد گرفت و اشرم (ابرهه) هم شکست خورده و پیروز نشده است».

خداوند دربارهٔ فرعون می‌گوید: ﴿وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (١٠) الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (١١) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (١٢) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (١٣) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾[6] «و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استواری به شکل) میخها (ی وارونه همچون هِرَم) بود. اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند. و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند. لذا پروردگار تو

---

[1]. (النساء، ٣٢)

[2]. (النساء، ١٠٨)

[3]. (النساء، ١٢٦)

[4]. «سيرة ابن هشام ت طه عبد الرؤوف سعد» (١/ ٤٤)

[5]. «سيرة ابن هشام ت طه عبد الرؤوف سعد» (١/ ٤٧):

[6]. (الفجر، ١٠-١٤)

تازیانه‌ی عذاب را بر سر ایشان فرو ریخت (و شلّاق عذاب را پیاپی بر آنان فرو آورد). مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است. »

فرعون طاغوت در پناه حفظ مقام و کرسی حکمرانی چندین بچه و نوزاد بنی‌اسرائیلی‌ها را کشت اما سرانجام خداوند بدست یکی از بچه‌های بنی‌اسرائیل، فرعون و دارودسته‌اش را نابود کرد و به هلاکت رساند؛ که خداوند با ارادهٔ خویش آن بچه را به کاخ فرعون رساند و در آنجا بزرگ شد تا سبب هلاکت فرعون و مایهٔ فنای سلطه و قدرتش شود.آن همه قدرت و قوت و قاطعیت و لشکر فرعون چه فایده‌ای برایش داشت؟ و آن همه حذرکردن و محافظت‌کردن از خودش چه نفعی برایش داشت؟

خداوند در بیان یکی از قواعد اصلی و ثابت خود می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ﴾[1] « خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.».

از آنجایی که این گونه افراد خودباخته حقیقت‌های اعتقادی به مسائل یقینی و ثابت نزدشان تبدیل نشده است، این قاعدهٔ مهم را درک نمی‌کنند و به آن پی نمی‌برند.

و از این‌جاست که بسیاری از ما مسلمانان دچار صفت "لایفقهون" منافقان شده‌ایم که این قواعد ثابت و نامتغیر را درک نمی‌کنیم و به مسئله‌ای غیر قابل‌انکار و بدیهی برایمان تبدیل نشده است و گرنه الله متعال در جایی دیگر با تاکید این قاعده را به ما یادآور شده و می‌فرماید: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[2] «خداوند چنین مقدّر کرده است که من و پیامبرانم قطعاً پیروز می‌گردیم. بی‌گمان خداوند نیرومند چیره است.»

قلعه‌ها، پایگاه‌ها و استحکامات کافران هرگز مانع فرمان قطعی"کن‌فیکون" خداوند نخواهد شد سپاه و لشکر و استخباراتشان نمی‌تواند در مقابل ضربه‌ای از جانب الله مقاومت کند و ثروت و دارایی و امکاناتشان سبب پیروزی‌شان نخواهد بود و بدون شک نتیجهٔ عکس برایشان به دنبال دارد. اکنون با جان و دل به این حقیقت بی حد و مرز خداوند گوش کن که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾[3]«کافران اموال خود را خرج می‌کنند تا (مردمان را) از راه خدا (و ایمان به الله) بازدارند. آنان اموالشان را

---

[1]. (یوسف، ۲۱)
[2]. (المجادلة، ۲۱)
[3]. (الأنفال، ۳۷)

خرج خواهند کرد، امّا بعداً مایه‌ی حسرت و ندامت ایشان خواهد گشت و شکست هم خواهند خورد. بیگمان کافران همگی به سوی دوزخ رانده می‌گردند و در آن گرد آورده می‌شوند. (این شکست در دنیا و عذاب در آخرت همه به خاطر آن است که) تا خداوند ناپاک را از پاک جدا سازد و برخی از ناپاکان را بر برخی دیگر بیفزاید و جملگی ایشان را روی هم انباشته کند و آن گاه به دوزخشان بیندازد. آنان (در دنیا و آخرت) زیانکارند.»

به تاکیدهای موجود در آیه خوب نگاه کن و در این معادله، نیک بیندیش و این حقیقت عقیدتی را دریاب و در این بدیهیات و حقایق متعارفِ حیات تأمل کن، خداوند متعال بعد از ذکر مجازات بدنی و روانی کافران و ناامیدی‌شان از پیروزی، از خرج‌کردن بودجه‌هایشان سخن می‌گوید که مانند رنج و زحمت بدنی‌شان به هدر می‌رود.

در پایان یادآور می‌شویم که علت شکست و ذلت و زبونی‌مان اسباب داخلی است و مشکل از عوامل خارجی نیست و در مرحلهٔ اول به علت گناهکاری و سرپیچی و عصیان است که به چنین وضعیتِ سخت و دهشتناکی دچار شده‌ایم خداوند می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾[1] «(ای پیامبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است؛ و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای).».

و تغییر و دگرگون‌کردن اوضاع باید از درون و واقع خودمان آغاز می‌شود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾[2] «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و.. و بالعکس نمی‌کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

باید خودمان درون‌مان را متحول کنیم، خداوند به قَدَرِ کَونی خود کافران را بر مسلمانان مسلط کرده که ناشی از سستی و کوتاهی و عدم جدیت در تنفیذ اوامرش توسط مسلمانان بوده است.

چنین نیست که بگوییم در صف و آمار مسلمانانیم و تمام، مگر خداوند مجوسیان را بر بنی‌اسرائیل چیره نکرد درحالی که بنی اسرائیل از نوادگان پیامبران بودند اما چون به دینشان ملتزم نبودند و هر کس به کیف خود و طبق دید و نگرش و هواوهوسش دینداری می‌کرد و یا دین را در عبادت شخصی و انفرادی حصر کرده

---

[1]. (النساء، ۷۹)

[2]. (الرعد، ۱۱)

بود یا جناحی برای خود ساخته بود و بنا بر منهج و مذهبی دیگر حرکت می‌کرد و بنا بر این گناهان و سستی و تفرّق‌ها، سزاوار این مجازات تقدیری الهی شدند و مجوسیان بر آن‌ها تاختند و در تمام مملکتشان پراکنده شدند و مردم و سرزمین‌شان را تحت سلطهٔ خود گرفتند و خداوند می‌فرماید: ﴿فَجَاسُوا خِلاَلَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾[1]« (بندگان پیکارجو و توانای خود را بر شما می‌گماریم و برانگیخته می‌داریم که شما را سخت درهم می‌کوبند و برای به دست آوردنتان) خانه‌ها را تفتیش و جاها را جستجو می‌کنند. این وعده (ی غلبه و انتقام، حتمی و قطعی و) انجام پذیرفتنی است.»

درنتیجه ما برای ایجاد تحول در درون، جبهه و خانهٔ خودمان به ۳ رکن کاری نیازمندیم:

۱-راه‌و روشی صحیح (یعنی دید و موقفی منهجی مطابق سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم)

۲-صداقت و راستگویی در التزام به این منهج

۳-اخلاص در تمام کارهایمان (بدین صورت که شایستهٔ حمل دینش شویم و عزممان را برای دینداری جزم کنیم و نیتمان را برای خداوند پاک و خالص کنیم).

ما در این قواعد بسیار تلاش کردیم که نگرش و مواقف شرعی را به بهترین شیوه بیان کنیم و پایه‌های دید و مسیر منهج اهل‌سنت و جماعت را مختصرا در این زنجیره به نام " دید رووني " در بیست بخش بیان کردیم و وظیفهٔ ما نیز این است که ما به این منهج پایبند باشیم و راستگو و جدی بوده و نیت خود را خالص کنیم حتما خداوند نیز نصرت و پیروزی را به ما عطا خواهد کرد به شرطی که ما با خداوند خالص و صادق باشیم و او با وعدهٔ حق خود ما را یاری خواهد کرد: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾[2]« ما قطعاً پیامبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم.»

---

[1]. (الإسراء، ۵)

[2]. (غافر، ۵۱)

پیوست ۱:

حکم طلب علم شرعی برای مجاهد

پیوست ۱: حکم طلب علم شرعی برای مجاهد

در این‌جا منظورمان از طلب علم فقط طلب علم شرعی است و این مسئله را در ۳ مبحث مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- **انواع علوم شرعی و حکم طلب آن‌ها**

۲- **رد شبههٔ وجوب طلب علم شرعی قبل از جهاد**

۳- **علومی که لازم است فعالان عرصهٔ جهاد آن را بدانند**

مبحث اول: انواع علوم شرعی و حکم طلب آن‌ها

علوم شرعی از لحاظ حکم فراگیری آن دو بخش است:

۱- **فرض عین؛ علومی که بر تک تک مسلمانان واجب است آن را یاد بگیرند.**

۲- **فرض کفایه؛ علومی که بر عموم مسلمانان واجب است.**

علم شرعی که فراگیری‌اش فرض عین است دو نوع است:

۱-علم شرعی عمومی که دانستنش بر هر مسلمانی فرض عین است مانند دانستن ارکان اسلام و محرمات قطعی که بر هر مسلمانی فرض عین است که این مسائل را بداند.

۲-علم شرعی اختصاصی که دانستنش فرض عین است بر کسانی که فرضی دیگر بر آنان واجب شده و این شخص باید جزئیات این فرض مخصوص که بر وی واجب شده است را فرابگیرد؛ مثلا کسی که زکات یا حج بر او واجب نشده اگر به طور مفصل احکام زکات و حج را بداند کاری نیکو است اما کسی که ثروتمند است و اموالش به حد نصاب زکات و حج رسیده است باید احکام زکات و حج را فراگیرد و بلکه دانستن این احکام بر وی فرض عین است.

شارح عقیده‌طحاویه در این‌باره می‌گوید: «**فمن وجب علیه الحج والزکاة مثلا، یجب علیه من الإیمان أن یعلم ما أمر به، ویؤمن بأن الله أوجبه ما لا یجب علی غیره إلا مجملا، وهذا یجب علیه فیه الإیمان المفصل. وکذلك الرجل أول ما یسلم، إنما یجب علیه الإقرار المجمل، ثم إذا جاء وقت الصلاة کان علیه أن یؤمن بوجوبها ویؤدیها، فلم یتساو الناس فیما أمروا به من الإیمان**»[1] «به علاوه، هر کس که مثلاً حج و زکات بر او واجب است، لازم است آنچه را که بدان امر شده، بداند و ایمان داشته باشد که خداوند چیزی را بر او واجب

[1]. «شرح العقیدة الطحاویة - ت الأرناؤوط» (۲/ ٤٦٨):

کرده که بر دیگری واجب نکرده مگر به طور مجمل. و این چیزی است که ایمان مفصل در آن واجب است.همچنین کسی که تازه مسلمان شده، اقرار مجمل بر او واجب است سپس هر گاه وقت نماز فرا رسید، بر او واجب است که به وجوب آن ایمان بیاورد و آن را ادا کند. پس مردمان در ایمانی که بدان امر شده‌اند مساوی و برابر نیستند.»

این مسئله در مورد مجاهد به این صورت است که آنچه بر مجاهد فرض عین است و بر او واجب است که آن را بداند اول اینکه علم شرعی که بر تمام مسلمانان واجب است او نیز آن را بداند؛ دوم علم شرعی مخصوص است که باید دربارۀ احکام جهاد، طلب علم کند همان‌طور که بر شخص ثروتمند واجب است که دربارۀ احکام حج و زکات علم بیاموزد؛ برای این‌که مجاهد، حق خداوند را در فرض جهاد بداند همچنین حقوق امیر و موارد جایز و ناجایز در جنگ با دشمنان را باید بداند، اما دانستن احکام غنیمت و تعامل با اُسرا و صلح و عقد پیمان‌نامه و احکام مشابه، وظیفۀ مجاهدِ سرباز نیست بلکه طلب علم این موارد بر عهدۀ امیر و فرماندهان است.

علم شرعی که طلب آن فرض کفایی است این است که بر عموم امت به طور کلی واجب است و اگر جمعی از مسلمانان آن را بیاموزند وجوب آن بر ذمۀ بقیۀ مسلمانان نمی‌ماند و اگر عده‌ای از مسلمانان برای آموزش آن تلاش نکنند تمام امت گناهکار می‌شوند چون‌که در طلب علم شرعی که واجب کفایی بوده کوتاهی کرده‌اند، برای مثال علم تقسیم میراث، که بر عموم امت واجب است و فرضی کفایی است اما اگر کسی توزیع‌کردن میراث را بلد نباشد تمام امت به خاطر اهمال آن گناهکار می‌شوند.

امام شافعی رحمه‌الله در کتابش "الرساله" -اولین کتاب فقه دستوری در جهان- می‌گوید: «علم دو نوع است علم عمومی که باید هر بالغ و عاقلی آن را بداند مانند وجوب نمازهای پنج‌گانه، روزۀ رمضان، حج در صورت توانایی، زکات اموال و حرام بودن زنا، قتل، دزدی، شراب و از این قبیل امور، علم دانستن این موارد به هر مسلمانی رسیده است که باید آن را بیاموزد و بدان عمل کند و آنچه به انجامش امر شده را باید اجرا کند و آنچه به بخشش و انفاقش امر شده را باید انفاق کند و از هرچه نهی شده باید خودداری کند این موارد با نص صریح در قرآن اثبات شده و شناخت این موارد از بدیهیات شریعت و نزد مسلمانان متعارف و مشهور است و عوام مردم آن را فراگرفته و برای دیگر عوام نقل کرده‌اند. ...[1]

[1].(می‌توان گفت که بیشتر کافران نیز این علوم را می‌دانند چون مثلا در اروپا اگر مسلمانی همراه با عده‌ای آلمانی یا نروژی یا بریتانیایی شراب بنوشد به او خواهند گفت تو مگر مسلمان نیستی چطور شراب می‌نوشی؟ یعنی آن‌ها هم می‌دانند که مسلمانان شراب نمی‌نوشند و زنا نمی‌کنند.)

و نوع دوم (علم فرض کفایی) این است که عده‌ای از مسلمانان به نیابت از تمام مسلمانان آن علم را کسب کرده و بدانند اگر این عده از مسلمانان توانایی فراگیری این علم را با تمام تفصیلاتش داشته باشند مخصوصا مواردی که نصوص قرآن و سنت مستقیما بر آن دلالت ندارد ... تبحر در این علوم برای عوام مردم میسر نیست و مسئولیتی بر عهدهٔ عوام نیست و در عین حال برای علمایی که به حد والای این علوم رسیده‌اند جایز نیست که این علوم را اهمال کنند و بدان عمل نکنند. اگر عده‌ای از این علما این علوم را فراگرفته و بدان عمل کنند دیگران به خاطر عدم یادگیری این علوم گناهکار نیستند-ان‌شاءالله_ بدون شک پاداش و فضل برای کسانی است که این علوم را فراگرفته و بدان عمل می‌نمایند.»[1]

ابن‌عبدالبر نیز می‌گوید: «**قد أجمع العلماء على أن من العلم ما هو فرض متعين على كل امرئ في خاصة نفسه ومنه ما هو فرض على الكفاية إذا قام به قائم سقط فرضه عن أهل ذلك الموضع**»[2]«تمام علما بر این مسئله اجماع دارند که طلب و فراگیری بخشی از علوم شرعی بر تک تک مسلمانان فرض عین است و آموختن آن وظیفه و مسئولیتِ شخصیِ هر مسلمانی است، و بخشی دیگر از علوم شرعی کفایی است و بر عموم مسلمانان واجب است اگر عده‌ای از مسلمانان آن را آموختند وجوبش از عهدهٔ دیگر مسلمانان آن مکان ساقط می‌شود». سپس اقوال علمای سلف (حسن بصری، مالك،ابن‌مبارك،سفیان‌بن‌عیینه، اسحاق‌بن‌راهویه) را در این باره نقل می‌کند.

هیچ اختلافی میان علما در تقسیم‌بندی علم به فرض عین و فرض کفایی، وجود ندارد چون‌که این تقسیم‌بندی مستدل از قرآن کریم است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[3]«و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟»

---

[1]. «الرسالة للشافعي» (ص٣٥٧-٣٦٠)[«العلم علمان علم عامة لا يسع بالغا غير مغلوب على عقله جهله مثل الصلوات الخمس وأن لله على الناس صوم شهر رمضان وحج البيت غذا استطاعوه وزكاة في أموالهم وأنه حرم عليهم الزنا والقتل والسرقة والخمر وما كان في معنى هذا مما كلف العباد أن يعقلوه ويعملوه ويعطوه من أنفسهم وأموالهم وأن يكفوا عنه ما حرم عليه منه وهذا الصنف كله من العلم موجودا نصا في كتاب الله وموجودا عاما عند أهل الإسلام ينقله عوامهم عن من مضى من عوامهم ... ؛و لوجه الثاني ما ينوب العباد من فروع الفرائض وما يخص به من الأحكام وغيرها مما ليس فيه نص كتاب ولا في أكثر نص سنة ... هذه درجة من العلم ليس تبلغها العامة ولم يكلفها كل الخاصة ومن احتمل بلوغها من الخاصة فلا يسعهم كلهم كافة ان يعطلوها وغذا قام بها من خاصتهم من فيه الكفاية لم يحرج غيره ممن تركها إن شاء الله والفضل فيها لمن قام بها على من عطلها»]

[2]. «جامع بيان العلم وفضله» (١/ ٥٦)

[3]. (التوبة، ١٢٢)

سبحان‌الله!!

به نکتهٔ مهمی که در آیه موجود است توجه کنید خداوند متعال فرموده: ﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً﴾«و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند»؛ یعنی تمام اصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم تک تک آن‌ها، همگی آمادگی و استعداد رفتن به جهاد را داشته‌اند اما به دستور خداوند بازگردانده شدند برای طلب علم شرعی.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید: «طلب علم شرعی فرضِ کفایی است غیر از مواردی که فراگیری آن فرض عین است مانند آموختن آنچه که خداوند بدان امر نموده و آنچه که از آن نهی کرده است. این موارد فرض عین است در حدیثی که در بخاری و مسلم آمده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»«خداوند به هر کسی ارادهٔ خیر داشته باشد او را در دین فقیه و آگاه می‌گرداند» بنابراین هرکسی که می‌خواهد خداوند به او ارادهٔ خیر داشته باشد باید در دین آگاه شود و هرکسی در دین آگاهی نداشته باشد خداوند به وی ارادهٔ خیر ندارد؛ و منظور از "دین" که در حدیث آمده وحی است که بر هر مسلمانی لازم است بدان ایمان آورده باشد و با زبانش آن را تصدیق کند و آن را عملی کند و همچنین بر هر مسلمانی واجب است که در درونش پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم را تصدیق کند و (با زبانش) او را در آنچه که از جانب الله به آن خبر داده صادق بداند و از ایشان فرمانبرداری کند تا در عمل نیز ایمانش را اثبات کند این تصدیق و اطاعت به صورت عموم است هرگاه به سندی صحیح حدیثی به او رسید باید آن را قبول کرده و احکام آن را فرابگیرد و به آن ایمان داشته باشد و مطابق آن حکم دهد و عمل کند و اگر امری مخصوص در آن بود حتما بر او واجب است که آن را تنفیذ کند».[1]

برای مثال کسی که ۱۰ شتر دارد بر وی فرض است که بداند زکات در شتران چقدر است و آن حدیثِ صحیحی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حد نصاب و زکات شتر و نوع شتری که به عنوان زکات داده می‌شود و کیفیت ادای آن نقل شده را بداند و آموختن این مسئله بر او واجب است و برای مثال بر ما که شتر

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (۲۸/ ۸۰):[«وطلب العلم الشـرعي فرض على الكفاية إلا فيما يتعين؛ مثل طلب كل واحد علم ما أمره الله به وما نهاه عنه؛ فإن هذا فرض على الأعيان كما أخرجاه في الصـحيحين عن النبي صـلى الله عليه وسـلم أنه قال: " «من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين» " وكل من أراد الله به خيرا لا بد أن يفقهه في الدين فمن لم يفقهه في الدين لم يرد الله به خيرا والدين: ما بعث الله به رسوله؛ وهو ما يجب على المرء التصديق به والعمل به وعلى كل أحد أن يصدق محمدا صلى الله عليه وسلم فيما أخبر به ويطيعه فيما أمر تصديقا عاما وطاعة عامة ثم إذا ثبت عنه خبر كان عليه أن يصدق به مفصلا وإذا كان مأمورا من جهة بأمر معين كان عليه أن يطيعه طاعة مفصلة»]

نداریم واجب نیست اما در عین حال دانستن این مسئله که شتر از اموالی است که باید زکات آن پرداخت شود بر ما واجب است.

همچنین در مورد فرض کفایه می‌گوید: «علمایی که قرآن و سنت را با لفظ و معنا برای امت حفظ کرده‌اند که حفظشان(قرآن وسنت) فرض کفایی است و بر عموم امت واجب است اما گاهی بعضی از این فروض کفایی بر عده‌ای فرض عین می‌گردد و بر تک تک مسلمانان فرض عین می‌شود اما دانستن فروض عین و فروض کفایی بر مسلمانانی واجب است که برای تحصیل آن فارغ گشته‌اند و آن را می‌آموزند و بودجه و مالی برای فراگیری و تفرغ برای آموختن آن به آنان اختصاص داده شده، بر این افراد نسبت به بقیهٔ مسلمانان واجب‌تر است؛ زیرا این افراد در این زمینه بیش‌تر از عوامِ مردم، استطاعت و استعداد فراگیری آن را دارند و مواردی بسیاری در دایرهٔ این استطاعت قرار می‌گیرد مانند استعداد عقل و زیرکی و تجربهٔ طلب علم شرعی و شناخت راه و مسیرهای طلب علم از کتب تصنیف شده و علمای سابق و سایر ادلهٔ مختلف، و پرداختن به آنچه که غیر او از آن غافلند».[1]

برای مثال شرایطی که برای عالمی مانند ابن‌ابی‌شیبه فراهم شده و دارای مال و ثروت بوده و در بچگی استعداد و زیرکی بالایی داشته یا شرایطی که امام بخاری و مسلم داشته‌اند آموختن این علوم کفایی بر این امامان نسبت به بعضی دیگر واجب‌تر بوده است.

مثلا کسی خداوند به او ذکاوتی داده که احکام شرع را بهتر درک می‌کند و احکام فقهی را در مدتِ کمی حفظ می‌کند و آنان را فهم می‌کند بنابراین بر این شخص دانستن این علوم بیش‌تر از امامی دیگر که چنین شرایطی را دارا نیست واجب می‌شود.

بنابراین بر کسی که در خود ذکاوت و زیرکی و سرعت حفظ و فهم را دارا می‌باشد و دارای وقت و فرصت و امکانات و استاد و توانایی سفر و ... باشد به تاکید بر این شخص بیش‌تر از دیگران آموزش علم واجب است. برای مثال طلب علوم شرعی بر کسی که در اروپا زندگی می‌کند و دارای تابعیت اروپایی و امکانات و ثروت

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ١٨٦)[«وكذلك أهل العلم الذين يحفظون على الأمة الكتاب والسنة: صورة ومعنى؛ مع أن حفظ ذلك واجب على الأمة عموما على الكفاية منهم ومنه ما يجب على أعيانهم وهو علم العين الذي يجب على المسلم في خاصة نفسه؛ لكن وجوب ذلك عينا وكفاية على أهل العلم الذين رأسوا فيه أو رزقوا عليه أعظم من وجوبه على غيرهم؛ لأنه واجب بالشرع عموما. وقد يتعين عليهم لقدرتهم عليه وعجز غيرهم؛ ويدخل في القدرة استعداد العقل وسابقة الطلب ومعرفة الطرق الموصلة إليه من الكتب المصنفة والعلماء المتقدمين وسائر الأدلة المتعددة والتفرغ له عما يشغل به غيرهم»]

است و می‌تواند به راحتی سفر کند واجب‌تر است نسبت به کسی که در کوردستان زندگی می‌کند و ثروت و پاسپورت ندارد.

عبدالله‌بن‌ابی‌اوفی روایت می‌کند که: «**جاء رجل إلى النبي – صلى الله عليه وسلم – فقال إني لا أستطيع أن آخذ من القرآن شيئا، فعلمني ما يجزئني منه. قال: "قل: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله اكبر، ولا حول ولا قوة إلا بالله"**»[1]«شخصی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و گفت من نمی‌توانم چیزی از قرآن را حفظ کنم چیزی دیگر به جای آن به من بیاموز، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود بگو: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله اکبر، ولا حول ولا قوة إلا بالله» این صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده اما توانایی حفظ قرآن را نداشته حتی سورۀ فاتحه که نماز بدون آن صحیح نیست اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او می‌آموزد که این اذکار را بگوید، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لاَ يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا﴾[2]«خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

بنابراین لازم است که ما همیشه در نظر داشته باشیم که هر کسی طلبۀ علوم شرعی نمی‌شود و تمام طلبه‌ها هم همگی موفق به کسب درجۀ علمی نمی‌شوند، و ما نباید بگوییم که آن‌هایی که علوم شرعی کسب نکرده‌اند از ما نیستند چون اساسیاتی را که طلبۀ علوم شرعی می‌خواند را نخوانده‌اند بلکه این افراد باید به علوم شرعی گوش فرا دهند و به صورت کلی بدان علوم ایمان داشته باشند، شاید نتوانند که دلایل این علوم را بازگو کنند اما در درونشان مسائل را درمی‌یابند بنابراین باید به این افراد نیز انگیزه و روحیه داده شود و آنان را برای خدمت به شریعت تشویق و تشجیع کنیم و توان و نیرویشان را در جای خود به کار گیریم.

بنابراین آماده‌سازی زیرکی و فراست، هوش و استعداد و شرایط و امکانات شخص زیرک مؤلفه‌های مهمی هستند که باید به آن توجه شود و پس از فراگیری علوم شرعیِ طبقه‌بندی شده درمی‌یابیم که کدام علم برای این شخص، فرض عین و کدام فرض کفایه است و این شخص باید چه علمی را برای خودش فرا گیرد و برای مردم چه علمی را بیاموزد و بعد از آن هم به این مسئله می‌پردازیم که همت و ارادۀ این شخص با استعداد برای خدمت به شریعت چه اندازه است چون‌که تفرغ و میزان إراده و همت برای یادگیری علم شرعی بخشی از این مبحث است.

---

[1]. «سنن أبي داود» (۸۳۲)؛ «صحيح ابن حبان» (۱۷۸۰) «»

[2]. (البقرة، ۲۸٦)

امام بخاری از ابن‌عباس روایت کرده که می‌گوید: «**كنت أقرئ رجالا من المهاجرين، منهم عبد الرحمن بن عوف**»[1] «من قرآن را به کسانی از مهاجرین می‌آموختم که از جملهٔ آن‌ها عبدالرحمن‌بن‌عوف بود»؛ این درحالی بود که عبدالرحمن‌بن‌عوف از عشرهٔ‌مبشره است و این روایت از دوران عمربن‌خطاب است که آن زمان خلیفه بود و عبدالرحمن‌بن‌عوف مشاور خلافت بود اما این مقام و فضیلت مانعش نشده که از ابن‌عباس علم بیاموزد و ابن‌عباس نیز چون می‌داند که عبدالرحمن‌بن‌عوف مشغلهٔ زیادی دارد نزدش می‌رود و به او قرآن می‌آموزد.

ابن‌حجر در شرح این حدیث می‌گوید: « در روایت دیگری که ابن‌ابی‌شیبه نقل کرده می‌گوید: "نزد عبدالرحمن‌بن عوف که در منا نزد عمربن‌خطاب بود می‌رفتم و من به عبدالرحمن قرآن می‌آموختم" ابن عباس رضی‌الله‌عنهما بسیار باهوش و زیرک بود و مسائل را زود حفظ می‌کرد و بسیاری از اصحاب به خاطر مشغول شدن به جهاد فرصت حفظ قرآن برایشان فراهم نشده بود و بعد از فوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ماندنشان در مدینه توانستند قرآن را حفظ کنند، و نزد فرزندان باهوش صحابه می‌رفتند و نزد آنان قرآن را حفظ می‌کردند.»[2]

این روایت قبل از شهادت عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه بوده و در روایتی دیگر آمده که این قضیه چند هفته پیش از شهادت ایشان بود که عبدالرحمن‌بن‌عوف برای حفظ قرآن تلاش می‌کرد درحالی که مژدهٔ بهشت به او داده شده و یکی از شش عضوِ شورای خلافت بود که عمربن‌خطاب تشکیل داد که یک نفر از خودشان را به عنوان خلیفه تعیین کنند یعنی کاندید و مشاور خلافت بوده است اما به خاطر شرکت در جهاد و ادارهٔ دیگر امور خلافت نزد عمربن‌خطاب تا این دوران هنوز قرآن را حفظ نکرده بود و در این زمان مشغول حفظ آن بود؛ یعنی حافظ قرآن نبودنش مانع کاندید کردنش برای خلافت نشد.

خوب به این نکته توجه کنید یعنی با وجود این‌که قرآن را حفظ نکرده سبب این نشده که به او گفته شود تو که هنوز قرآن را از بَر نکرده‌ای چطور امکان دارد که خلیفه شوی؟[3]

---

[1]. «صحيح البخاري» (٦٤٤٢)

[2]. «فتح الباري» لابن حجر (١٢/ ١٤٦ ط السلفية):[«رواية بن إسحاق عن عبد الله بن أبي بكر عن الزهري كنت أختلف إلى عبد الرحمن بن عوف ونحن بمنى مع عمر بن الخطاب أعلم عبد الرحمن بن عوف القرآن أخرجه بن أبي شيبة وكان بن عباس ذكيا سريع الحفظ وكان كثير من الصحابة لاشتغالهم بالجهاد لم يستوعبوا القرآن حفظا وكان من اتفق له ذلك يستدركه بعد الوفاة النبوية وإقامتهم بالمدينة فكانوا يعتمدون على نجباء الابناء فيقرؤونهم تلقينا للحفظ»]

[3]. این مسائل را امام ابن‌حجر در باب«(قوله باب الحجة على من قال إن أحكام النبي صلى الله عليه وسلم كانت ظاهرة)»«فتح الباري»(١٣/ ٣٢١) شرح کرده است که در صحیح بخاری(٦/ ٢٦٧٦): کتاب اعتصام «باب: الحجة على من قال: إن أحكام النبي صلى الله عليه وسلم كانت ظاهرة، وما كان يغيب بعضهم من مشاهد النبي صلى الله عليه وسلم وأمور الإسلام» آمده است.

مبحث دوم: رد شبهۀ وجوب طلب علم شرعی قبل از جهاد

در این مبحث به رد شبهه‌ای می‌پردازیم که بسیار پیش می‌آید آن را در مقابل اهل جهاد مطرح می‌کنند این‌که می‌گویند "طلب علم شرعی مقدم بر جهاد است "

کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند منظورشان این است "که باید فرد علم شرعی را فرابگیرد سپس جهاد کند"

- **اگر منظورشان فراگیری علوم شرعی که فرض عین است باشد می‌گوییم فراگیری این علم زمان طولانی را نمی‌طلبد چون‌که دانستن دلایل شرعی احکام در این مرحله واجب نیست و مثلا همین‌که بداند نمازهای پنجگانه و روزه و ... و کیفیت صحیح و شرعی این عبادات چگونه است، کافی است، و دانستن دلایل شرعی این احکام بر علما واجب می‌باشد نه بر عوام مسلمانان.**

ابن‌حجر از قرطبی رحمهماالله روایت کرده که می‌گوید: «**القرطبي هذا الذي عليه أئمة الفتوى ومن قبلهم من أئمة السلف واحتج بعضهم بما تقدم من القول في أصل الفطرة وبما تواتر عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم الصحابة انهم حكموا بإسلام من أسلم من جفاة العرب ممن كان يعبد الأوثان فقبلوا منهم الإقرار بالشهادتين والتزام أحكام الإسلام من غير إلزام بتعلم الأدلة**»[1] «این است که امامان اهل فتوا و پیشوایان سلف بر این مسئله اتفاق دارند بعضی از آنان گفته‌اند که اصل فطرت (یعنی همین که به مسلمانی متولد شده‌اند) برایش کافی است و همچنین بدانچه که به صورت متواتر نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اصحاب نیز وقتی أعرابی (بادیه‌نشین) بت‌پرستی می‌آمد و مسلمان می‌شد بر او شهادتین را عرضه می‌کردند و فرائض را بدون ذکر دلایل شرعی به او می‌آموختند و اسلامش را بدون الزام به تعلیم دلائل شرعی از او قبول می‌کردند».

- **اما اگر منظورِ شبهه‌افکن از فراگیری علوم شرعی، علوم شرعی‌ای که فرض کفایی است باشد یعنی بگوید که نباید مسلمان قبل از فراگیری علوم شرعی که فرض کفایی است اقدام به جهاد کند؛ از دو جهت دچار خطا شده است:**

۱-فرض کفایه را تبدیل کرده به فرض عینی که بر تک تک مسلمانان واجب است، که این امری ناممکن است و امکان ندارد که تمام مسلمانان کار و زندگی و منافع خود را رها کنند و به فراگیری علوم شرعی مشغول شوند خداوند از چنین امری منع کرده و می‌فرماید: ﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاَ

[1]. «فتح الباري» لابن حجر (۱۳/ ۳۵۲)

﴿نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾[1] «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند».

همان‌طور که در آیه مشهود است خداوند متعال مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: عالِم فقیه و عوام، همان‌طور که در آیه‌ای دیگر آمده که می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾[2] «پس اگر نمی‌دانید، از علما و فقیهان جویا شوید»، یعنی ۱- عالِم فقیهی که بر وی واجب است که به مردم شریعت بیاموزد با تدریس یا جواب دادن سوالات شرعی یا برپایی کنفرانس و سخنرانی و بیان حق برای مردم، که این وظیفهٔ اصلی اوست که خداوند فرموده است: ﴿وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[3] « و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسانند تا (خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خودداری کنند.». یا این‌که خودش سخنرانی را ارائه دهد همان‌طور که خداوند فرموده است: ﴿تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ﴾[4] «بگو: «بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم»؛ و ۲- عوامی که بر او واجب است که به دنبال عالم و فقیه بگردد و امور دینش را از او سوال کند.

اگر عالِمی، جاهلی یا عوامی را دید که کاری خلاف شرع انجام می‌دهد بر عالِم واجب است که برای جاهل حکم شرع را بیان کند و او را نصیحت کند و او را از آن عمل برحذر دارد همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ «و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند»؛ بنابراین همین‌که عالِم حتی اگر یک دلیل را (در آن موردی که مشاهده می‌کند و قصد دارد نهی‌ازمنکر کند) بداند کسی را می‌بیند که مرتکب عملی حرام یا ناجایز شد واجب است که این عالِم حکم شرعی را برای آن شخص بیان کند.

بنابراین ما به کسی که می‌گوید نباید قبل از طلب علوم شرعی جهاد کند می‌گوییم کدام علوم شرعی را در نظر دارد اگر منظورت بخشی کافی از عقیده، واجبات، عبادات و احکام است که این آسان است و مدت طولانی را نمی‌طلبد -همان‌طور که بیان شد- اما اگر منظورت این است که بیش‌تر از این و با تفصیل بیش‌تر طلب علم کند و دلایل شرعی احکام را بداند پس باید طلبه علم شرعی شود، این سخنی ناروا و نادرست است

---

[1]. (التوبة، ۱۲۲)
[2]. (النحل، ٤٣)؛ (الأنبياء، ۷)
[3]. (التوبة، ۱۲۲)
[4]. (الأنعام، ۱۵۱)

چون‌که علمای اسلامی در مبحث آداب فتوا می‌گویند اگر شخصی عوام از یک مفتی سوال کند که آیا فلان چیز حلال است یا فلان کار جایز است؟ مفتی می‌تواند با "بله" یا "نخیر" جواب دهد و لازم به ذکر دلیل شرعی نیست و اگر دلایل شرعی را برایش بیان کند این "بحث" است و از دایرۀ فتوا خارج است.

این رد شبهۀ مطرح شده از یک جهت.

۲-همچنین از این جهت که شرطی را برای جهاد تعیین کرده که شرط جهاد نیست، دچار خطا شده است.

کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند یادگیری علوم شرعی را شرطی برای جهاد قرار داده‌اند که این بدعت است. ما به آن‌ها می‌گوییم برای این شرطی که گذاشته‌اید دلیلی از قرآن و سنت ارائه دهید، و همان‌طور که مشخص است در قرآن و سنت دلیلی بر این شرط وجود ندارد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز می‌فرماید: « مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»[1] «کسی که در کار دین و آیین ما بدعتی پدید آورد و چیزی را در دین ما ایجاد کند که جزو آن نیست، کارش مردود است و چنین چیزی از او پذیرفته نمی‌شود»؛ به کسی که این شبهه را مطرح می‌کند می‌گوییم که تو بدعتی غیرقابل قبول را ایجاد کرده‌ای که مردود است.

ما از او می‌پرسیم که رفتار یا کرداری از سیره یا موقف صحابی یا امری از پیشوایان سلف یا رای و نظر فقیه و عالمی را برایمان بیاور که چنین شرطی را برای جهاد گذاشته باشند.

آیا در طول تاریخ اسلام کسی از علما و پیشوایانِ دینی گفته‌اند که طلب علم شرعی قبل از جهاد شرط است یا این‌که واجب و فرض است؟

آیا در طول تاریخ اسلام پیش آمده که امیری از سربازانش سوال کند که آیا علوم شرعی را آموخته‌اید یا نه؟

در روز حدیبیه در سال ششم هجری ۱۴۰۰ صحابی نزد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند و در سال هشتم هجری در فتح مکه ۱۰۰۰۰صحابی نزدش بودند و یک ماه بعد از فتح مکه غزوۀ حنین روی داد که در این موقع ۱۲۰۰۰سرباز در خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بودند ۱۰۰۰۰با ایشان وارد مکه شدند و ۲۰۰۰نفر نیز در مکه اسلام آوردند که با آنان "مَسلَمَةُالفتح" می‌گفتند، این ۲۰۰۰ نفر که در اواخر مسلمان شدند کی و چطور و نزد چه کسی در طیِ یک ماه علوم شرعی آموختند، این ۲۰۰۰ نو مسلمان بعد از گذشت

[1]. «صحيح البخاري» (۲۵۵۰)؛ «صحيح مسلم» (۱۷۱۸)

یک ماه از مسلمان شدنشان، در غزوۀ حنین مشارکت کردند، آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم یا فقهای صحابه به کسی از این ۲۰۰۰ نو مسلمان گفته‌اند که نباید در این جنگ شرکت کنید و فعلا باید مشغول فراگیری علوم شرعی باشید؟

درحالی که در این نومسلمانانی که در جنگ حنین شرکت داشتند کسانی بودند که هنوز از شرک کاملا پاک نشده بودند همان‌طور که ابوواقد لیثی در همین بحث و همین زمان و مکان(غزوۀ حنین) روایت کرده است: «خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِبَلَ حُنَيْنٍ فَمَرَرْنَا بِالسِّدْرَةِ، فَقُلْنَا: أَيْ رَسُولَ اللَّهِ، اجْعَلْ لَنَا هَذِهِ ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لِلْكُفَّارِ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، وَكَانَ الْكُفَّارُ يَنُوطُونَ سِلَاحَهُمْ بِسِدْرَةٍ، وَيَعْكُفُونَ حَوْلَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، هَذَا كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى ﴿اجْعَل لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ١٣٨] إِنَّكُمْ تَرْكَبُونَ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ"»[1] «ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم، با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سدری داشتند که پیوسته در کنارش به عبادت می‌پرداختند و سلاح‌های خود را برای تبرک به آن آویزان می‌کردند. از این‌رو به "ذات انواط" مشهور شده بود. ما به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، مقرر کنید. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما همان سخنی را گفتید که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: ﴿اجْعَل لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾[2] «(بنی‌اسرائیل) گفتند: (ای موسی!) همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن». (سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و سلم فرمود:) شما نیز از روش‌های آنان پیروی خواهید کرد».

با این بحث مختصر مشخص می‌شود که تعلیم و فراگیری علوم شرعی شرط جهاد نیست حتی اگر کسی هم در طلب علم شرعی‌ای که فرض عین است کوتاهی کرده باشد، این اهمال و سستی او مانع شرکت در جهاد نیست مانند این اصحاب که "حدثاءالعهد بالکفر" تازه مسلمان بودند، بنابراین شرط قراردادن طلب علوم شرعی برای مجاهد، شرطی باطل است.

همچنین فقها در کتب فقهی در باب جهاد از شروط جهاد سخن گفته‌اند و این‌که بر چه کسی با چه شروطی واجب است.

---

[1]. «سنن الترمذي» (٢١٨٠)؛ «صحيح ابن حبان: التقاسيم والأنواع» (٤٩٠٠)؛ «مشكاة المصابيح» (٥٤٠٨)

[2]. (اعراف، ١٣٨)

امام ابن‌قدامه مقدسی در "المغنی" می‌گوید: «**ویشترط لوجوب الجهاد سبعة شروط؛ الإسلام، والبلوغ، والعقل، والحرية، والذكورية، والسلامة من الضرر، ووجود النفقة. ...**»[1] «۱-اسلام؛ ۲-بلوغ؛ ۳-عقل؛ ٤-آزادبودن؛ ٥- مذکربودن؛ ٦-سلامتی؛ ۷-توان‌مالی؛... (و بعد از شرح این شروط دو شرط دیگر را ذکر می‌کند:)۸-اجازۀ والدین؛ ۹-اجازۀ صاحب‌قرض به شخص بدهکار.»

این ۹ شرط برای شرکت در جهادِ فرض کفایی است اما در شرایطی که جهاد فرض عین است تنها ٥ شرط ضروریست: ۱-اسلام؛ ۲-بلوغ؛ ۳-عقل؛ ٤-مذکربودن؛ ٥- سلامتی؛ همچنین در میان فقها کسانی هستند که چنین فتوا داده‌اند که اگر دشمن به دیار مسلمانان حمله کرده بود و به فاصلۀ کم‌تر از مسافت قصر(حدود ۸۰کیلومتر) برسند شرط ذکوریت نیز حذف می‌شود یعنی زنان نیز باید مسلح شوند و مقاومت کنند.

هر کسی که جویای حق باشد و جاهلانه تعامل نکند به وضوح خواهد دید که طلب علم شرعی در هیچ حالتی شرطی برای مشارکت در هیچ نوع جهادی نیست و این تنها رأی ابن‌قدامه نبوده بلکه نزد تمام فقهای مذاهب نیز شروط جهاد هستند و هیچ عالمی نمی‌یابیم که طلب علم شرعی را شرطی برای جهاد قرار داده باشد.

همچنین دو حدیث زیر که امام بخاری روایت کرده در رد این شبهه کافی است:

امام بخاری از براء رضی‌الله‌عنه روایت کرده که می‌گوید: «**أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ قَالَ:"أَسْلِمْ ثُمَّ قَاتِلْ." فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا"**»[2] «شخصی که تمام بدنش را با زره و پوشش جنگی پوشانده بود نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و گفت: ای پیامبر بجنگم یا مسلمان شوم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: "مسلمان شو و بجنگ"؛ پس مسلمان شد سپس جنگید تا کشته شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: "عمل کمی انجام داد و پاداش فراوانی کسب کرد".

این شخص هیچ علمی شرعی یاد نگرفت بلکه فقط مسلمان شد و با اجازه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به جنگ وارد شد و جهاد کرد و شهید شد.

---

[1]. «المغني لابن قدامة - ط مكتبة القاهرة» (۹/ ۱۹٦)

[2]. «صحيح البخاري» (۲٦٥۳)

همچنین امام مسلم از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده که، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بسوی بدر حرکت کرد یکی از مشرکین به دنبالش به راه افتاد که به شجاعت مشهور بود و اصحاب او را می‌شناختند و دوست داشتند که در صف آن‌ها در جنگ شرکت کند و در نزدیکی حرة -که نام محلی است- به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رسید و آن‌گاه گفت: من می‌خواهم در این کار از تو پیروی کنم و همراه تو از نتایج آن بهره‌مند باشم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم درجواب گفت: "به خدا و رسولش ایمان داری؟" جواب داد: خیر. آن‌گاه فرمود: « ارْجِعْ فَلَنْ أَسْتَعِينَ بِمُشْرِكٍ»«برگرد که ما هرگز از مشرک درخواست کمک نمی‌کنیم» و در ادامهٔ حدیث آمده که نهایتا مسلمان می‌شود و در جنگ شرکت می‌کند.[1]

می‌بینیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به هیچ کدام از این دو نفر تازه مسلمان امر نکرده که برو مقداری دربارهٔ دین طلب علم کن و سپس اجازه داری در جهاد شرکت کنی بلکه به طور کلی شهادتین را گفتند و در جهاد شرکت کردند؛ اگر علم شرعی شرط جهاد می‌بود حتما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم قبل از مهلت‌دادن به آن‌ها برای مشارکت در جهاد آن دو نفر را نزد یکی از اصحاب می‌فرستاد تا علم ضروری را فرا بگیرد.

خلاصه، طلب علم شرعی شرط جهاد نیست و شرطی زائد و باطل است. اگر بگوییم هیچ‌کس نباید قبل از طلب علم شرعی جهاد کند، آثاری از جهاد در امت باقی نمی‌ماند درحالی که مطابق رأی جمهور فقها جهاد در این دوران فرض عین است؛ امیدوارم که این شبهه باطل و پوچ به عذر و بهانهٔ عده‌ای برای فرار و شانه‌خالی کردن از جهاد نشود که متاسفانه در واقع نیز این وضعیت پیش آمده که وقتی می‌گوییم: جهاد، عده‌ای می‌گویند: "این‌طور که جهاد نمی‌شود مگر نه این که باید دو کلمه شرع بخواند و شرح عقیده را بداند، حداقل باید شرح عقیدهٔ طحاویه را بخواند."

این شرطی باطل و ناروا و غیرشرعی و بدعتی مردود است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنِ اشْتَرَطَ مِائَةَ شرط»[2]«هر کسی شرطی بگذارد که در کتاب خداوند نباشد، آن باطل و نارواست حتی اگر صد شرط باشد».

---

[1]. «صحيح مسلم» (١٨١٧)«خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل بدر. فلما كان بحرة الوبرة أدركه رجل. قد كان يذكر منه جرأة ونجدة. ففرح أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رأوه. فلما أدركه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم: جئت لأتبعك وأصيب معك. قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم (تومن بالله ورسوله؟) قال: لا. قال (فارجع. فلن أستعين بمشرك). قالت: ثم مضى. حتى إذا كنا بالشجرة أدركه الرجل. فقال له كما قال أول مرة. فقال له النبي صلى الله عليه وسلم كما قال أول مرة. قال (فارجع فلن أستعين بمشرك). قال: ثم رجع فأدركه بالبيداء. فقال له كما قال أول مرة (تؤمن بالله ورسوله؟) قال: نعم. فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم (فانطلق)»

[2]. «صحيح البخاري» (٢٠٤٧)؛ «صحيح مسلم» (١٥٠٤)

پس همان‌طور که بیان کردیم که علما و فقهای امت اسلام از جمله امام ابن‌قدامه برای جهادی که فرض کفایی است ۹ شرط و در جهادی که فرض عین است ۵ شرط را بیان نموده و در صورت نزدیکی دشمن تا مسافت قصر، ذکوریت هم شرط نیست و باید زنان مسلح شوند و مقاومت کنند، یعنی این قضیه را تصور کنید یعنی اگر دشمن در مسافت ۸۰ کیلومتری ما بود باید زنان نیز مسلح شوند درحالی که امروزه در سرزمین خودمان(در مسافت صفر)حاکمان مرتد بر ما حکمرانی می‌کنند و ذکوری از اهل اسلام را نمی‌یابی که مسلح باشد و بگوید که قصد جهاد دارم، حال به این اوضاع قمردرعقرب و افتضاح بنگر که با وجود این اوضاع آشفته و وجود این همه بی غیرتی و خودباختگی کسانی بیایند و بگویند که طلب علم شرعی نیز بر مجاهد فرض است و نباید بدون طلب علم شرعی جهاد شود!!!

دراین صورت اوضاع این‌طور می‌شود که شده و این هم بهانه‌ای برای تثاقل و سستی مسلمانانی می‌شود که جهاد را ترک کرده‌اند.

مبحث سوم: علوم شرعی که لازم است فعالان عرصهٔ جهاد آن را بدانند

در این دوران و امروزه-والله‌اعلم- جهاد به طور بر جمهور مسلمانان واجب عینی است به استثنای کسانی که عذر موجه شرعی دارند که خداوند آنان را بیان فرموده است؛ و جهاد نیز نیازمند کار و فعالیت جمعی است چون‌که به صورت تکی و فردی برپا نمی‌شود هرچند ممکن است که شخصی به تنهایی جهاد کند و مادامی که نیتش برای خداوند بوده و خود را در میانگاه دشمن انداخته و کشتار می‌کند تا این‌که شهید می‌شود، اما این اقدامات انفرادی آن نتایج و مصالح و آرمان‌های بزرگ مورد نظر مانند سیادت شرع و بازگرداندن عزت مسلمانان را حاصل نمی‌کند بنابراین ضروری است که اهل جهاد، یعنی بر کسانی که عقیده و جهاد را در ذهن و فکرشان تثبیت کرده‌اند و بدان قناعت و یقین دارند باید جنبش و جماعتی را برای فعالیت جمعی تشکیل دهند و فراهم کردن بستر فعالیت جمعی و کارِ گروهی نیز واجب است چون‌که وسیله‌ای برای برپایی جهاد است. فعالان جهادی در جماعت جهادی و در عرصه اجتماعی باید هر دو نوع فراگیری علوم شرعی را در نظر داشته باشند یعنی هم علومی که طلب آن فرض عین است و علومی که طلبش فرض کفایی است.

علوم شرعی که فراگیری آن بر مجاهد فرض عین است دو بخش دارد: ۱-بخشی از آن کلی و عمومی است و ۲-بخش دیگر اختصاصی و ویژۀ مجاهد است.

۱-آن علم شرعی که بر مجاهد فرض عین است و حالت عمومی دارد و مجاهد و دیگر مسلمانان در حکم فراگیری این علم شرعی شریکند و هر مسلمانی به طور کلی باید آن را بداند مانند شناخت توحید و نواقض آن و فرائض شرعی و کبائر و دیگر حرام‌های مشابه، و آموختن این موارد برای مجاهد در حین جهاد نیز میسر است و مثلا می‌تواند همراه با آموزش بکارگیری سلاح و تمرین در طی سه روز این مسائل را نیز بیاموزد این روند جاری در تمام معسکرات نظامی مسلمانان است و شرط نیست که آن را یاد بگیرد و سپس به جهاد اقدام کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در حین جهاد، ضروریات دین را به اصحابش می‌آموخت همان‌طور که در حدیث ذات‌انواط بر ما گذشت که موضوع مرتبط با توحید که اصل دین و دینداری است را به اصحاب نو مسلمانش آموخت.

به طور کلی برای علم شرعی‌ای که فرض عین است توصیه می‌شود که مسلمانان دو نکته را مد نظر داشته باشند:

- **این‌که این شخص مسلمان در موقعیتی که حکم شرعی آن را نمی‌داند قرار نگیرد و موقفی اتخاذ نکند. چون‌که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾[1]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجویید»**

یعنی پیشنهاد، نظر و رای خود را بر فرمان خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مقدم نکند، بنابراین برای انسان مسلمان ضروری است که قبل از اقدام به هرکاری، به حکم شرع در آن امر رجوع کند.

- **از کسی دانا و عالم بپرسد که حکم شرعی موقف او در چنین موقعیتی چیست و چگونه باید باشد، چون‌که خداوند می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ﴾[2]«پس اگر نمی‌دانید، از علما و فقهیان جویا شوید».**

بنابراین برای این‌که علم شرعی‌ای که فرض عین و عمومی است را فرابگیرد لازم است بعد از توبه و گفتن شهادتین بلافاصله واجبات نماز و معلومات کلی از توحید، عقیده، واجبات و عبادات و بخشی از حلال و حرام و سپس محرمات و گناهان کبیره را بیاموزد.

---

[1]. (الحجرات، ۱)

[2]. (النحل، ٤٣)؛(الأنبياء، ٧)

۲-علوم شرعی که فراگیری آن فرض و واجب اختصاصی و ویژۀ مجاهد است که عبارت است علم مشروع بودن (شرعی بودنِ) جهادی که به آن اقدام می‌کند.

یعنی پس از یادگیری معلومات کلی از شریعت که بر مجاهد و غیر او واجب عینی است به دنبال علم شرعی‌ای که اختصاصاً بر او فرض عین گشته می‌رود مانند مثالی که ذکر شد مسلمانی که معلوماتی کلی از دین دارد و ثروتمند شده یا ثروتمند است و به طور خصوصی بر او واجب است که معلوماتی از زکات و حج و احکام و کیفیت ادای آن‌ها را بیاموزد.

وقتی مسلمانی جهاد بر او فرض شده و به جهاد می‌رود بنابراین آموختن معلومات شرعی که در جهاد بر او واجب است از مشروعیت جهاد و صراحت و وضوح پرچمی که در سایۀ آن به جهاد مشغول می‌شود و شناخت شیوۀ فعالیت جمعی و امیر و احکام تعامل با این موارد و شناخت کیفیت نیت پاک و نتایج و دستاوردهای جهادی که انجام می‌دهد -که ذکر آن در بخش‌های قبلی گذشت- را باید بداند این موارد بر کسی که اقدام به جهاد می‌کند فرض عین (اختصاصی) است.

فراگیری این علم شرعی که برای مجاهد فرض عین اختصاصی است با فراگیری موارد زیر میسر است:

۱- با دانستن این‌که آیا جهادی که انجام می‌دهد شرعی است یا فقط اسمی بی‌محتوا است؟

دانستن این موضوع بر مجاهد فرض عین است و نباید مجاهد قبل از اطمینان از شرعی‌بودنِ پرچم و جنبش و هویتِ گروهی که، زیر سایۀ آن و در صف آنان جهاد کند، چون‌که جهاد از دست دادن جان، مال، زحمت و تلاش و زمان و دیگر ظرفیت‌ها را بدنبال دارد و بسیار ضروری است که حکم شرع دربارۀ آن به صراحت و وضوح آشکار باشد. دلیل بر این موضوع، مناقشه‌ای است که بین ابوبکر صدیق و عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنهما در مورد جهاد علیه مرتدان رخ داد، که ابوبکرصدیق دستور داد که علیه مرتدان جنگ برپا شود چون‌که بعد از فوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از اسلام برگشتند و این جنگ را جهاد شرعی می‌دانست و این موضوع بر عمربن‌خطاب مخفی بود اما ابوبکر صدیق این موضوع و مشروعیت این جنگ و جهاد را برای عمر بیان فرمود.

بخاری و مسلم از ابوهریره روایت می‌کنند که: «لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واستُخلف أَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللهِ). فَقَالَ: وَاللهِ لأقاتلنَّ مَنْ فرَّق بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حقُّ الْمَالِ، وَاللهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالًا كَانُوا يؤدُّونه إِلَى رَسُولِ

اللهَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهِ. فَقَالَ عُمَرُ: فَوَاللهَّ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ اللهَّ قَدْ شَرَحَ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ»[1] «وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم وفات فرمود و ابوبکر زمام امور را بدست گرفت و گروهی از عرب‌ها کافر شدند، عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده: "به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا وقتی که لاإله‌إلاالله را بگویند، پس هر کس آن را بگوید مال و جان او از طرف من محفوظ می‌ماند مگر به حق اسلام و حساب آنان با خدا است"، ابوبکر گفت: قسم به الله با هر کسی که بین نماز و زکات فرق بگذارد خواهم جنگید. زکات حق مال است و اگر از پرداخت عقالی (پابند شتر) که در زمان پیامبر (به عنوان زکات) می‌دادند، خودداری کنند به خاطر آن با آنها می‌جنگم، عمر گفت که به خدا قسم حقیقت این بود که الله سینه ابوبکر را برای جنگ (با مانعین زکات) گشوده و من بعداً دانستم که حق همان بود که ابوبکر انجام داد.»

۲- شناخت دید و منهج واهداف و مواقف گروهی که همراه با آنان جهاد می‌کند

این علم و آگاهی و شناخت پرچم بر مجاهد فرض عین است و همان‌طور که گفتیم منظور از پرچم، شناخت ایدئولوژی، منهج، اهداف و مواقف شرعی آن جماعات جهادی است نه این‌که فقط پرچمی برافراشته باشد که بر روی آن نام الله یا شهادتین یا الله اکبر نوشته باشد چراکه بسیاری از طاغوتان حاکم نیز این کار را انجام می‌دهند و صدام حسین نیز پرچمی را برافراشت و کلمهٔ "اللهاکبر" را به پرچم عراق اضافه کرد.

بنابراین شناخت پرچم و شناخت دید، منهج و مواقف جماعتی که قرار بر این است در سایهٔ آن‌ها و همراه و در رکابِ آن‌ها جهاد کند بر مجاهد فرض عین است خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾[2] «کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت(شیطان و بت و حکم جاهلیت) می‌جنگند»؛ و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ، يَغْضَبُ لِعَصَبَةٍ، أَوْ يَدْعُو إِلَى عَصَبَةٍ، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبَةً فَقُتِلَ فَقِتْلَةٌ جَاهِلِيَّةٌ»[3] «آنکه زیر پرچم کورکورانه بجنگد دعوت به عصبیت کند و یا عصبیت را یاری کند و کشته شود کشته شدن او مرگی جاهلی است (در مسیر جاهلیت مرده است).»

---

[1]. «صحيح البخاري» (٦٥٢٦)؛ «صحيح مسلم» (٢٠)

[2]. (النساء، ٧٦)

[3]. «صحيح مسلم» (١٨٤٨)

بنابراین فقط این‌که بداند جهاد شرعی است کافی نیست مثلا همین کافی نیست که بدانی جهاد علیه بشار اسد و رژیم و متحدانش جایز و شرعی است بلکه باید نسبت به شرعی‌بودن دید، جنبش، مواقف و اهدافِ آن جماعتی که همراه و در رکابشان علیه بشار اسد جهاد انجام می‌دهی شناخت داشته باشی.

همچنین این‌که مجاهد بداند طرفِ مقابل که علیه آنان جهاد می‌کند کافر حربی است و جهاد علیه‌شان صحیح است کافی نیست بلکه بر مجاهد، واجب عینی است که از شرعی‌بودن دید، منهج، مواقف و اهداف آن جماعت اطلاع یابد.

علومی شرعی که فراگیری آن بر مجاهد فرض کفایی است:

بر امیر و فرمانده لازم است که چند نفر از اتباعش را مأمور کند که برای فراگیری علوم شرعی(که آموختن‌شان فرض کفایی است) تفرغ کنند و درک کلی از تمام شاخه‌های علوم شرعی کسب کنند مادامی که توانایی و امکاناتش فراهم باشد. هدف از این کار نیز پرکردن خلأی است که در بخش‌های تعلیم دعوت و فتوی و قضاوت ایجاد می‌شود.

امیری که فرماندۀ گروهان و سریه‌ای ٤٠ تا ١٠٠ نفری است برایش امکان ندارد که تمام علوم شرعی فرض عین و فرض کفایی را کسب کند و باید افرادی را برای فراگیری تفصیلات علم شرعی روانه کند. مثلا ٦ نفر را برای این کار انتخاب می‌کند و به دو نفر از آنان امر می‌کند که تمام علوم شرعی که برای مُفتی لازم است را کسب کنند و به دو نفر دیگر امر می‌کند که احکام جهاد را به طور تخصصی بیاموزند تا بعدا کیفیت تقسیم غنائم و مسائل مربوطه را بدانند و به ٢ نفر دیگر نیز امر می‌کند که قضاوت و داوری (از قضاوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را بیاموزند تا به قاضی کتیبه تبدیل شوند. و این افراد هر کدام برای علوم مامور شده متفرغ می‌شوند و این بدون شک امری نیکو است و خلأی را که به خاطر اهمال قبلی این علوم پیش آمده را جبران می‌کند مخصوصاً در دو مرحلۀ قبل از پیروزی و دستیابی به قدرت و تمکین، در مرحله‌ای که جماعت و جنبش مسلحانه بزرگ‌تر شده و گسترش می‌یابد.[1]

همچنین لازم است کسانی که برای فراگیری این علوم شرعی انتخاب می‌شوند با انگیزه و ارادۀ خودشان به تعلیم این علوم بپردازند و خودشان را برای فراگیری این علوم آماده کنند.

---

[1] (مثلا در زمان حرکت" بزووتنه‌وی‌ئیسلامی" که دارای چند کتیبه شدند اما به میزان کتیبه‌ها علام و فقیه وجود نداشت و عالمان و مُلاها و روحانیونی که عضو این جنبش نبودند نمی‌خواستند در کتیبه‌ها عضو شوند.)

همچنین باید حرکت و جنبش جهادی بودجه‌ای برای آنان تأمین کند و آنان را یاری کند و امکانات تحصیل این علوم را برایشان فراهم کند.

امام شاطبی می‌گوید: «هرکسی برای تحصیل منافع عمومی دیگران تعیین شد به سبب انشغال به امور دیگران وقتی برای رسیدگی امور شخصی خود و تحصیل منافع شخصی و امور زندگی‌اش نخواهد داشت بنابراین بر مسلمانان نیز واجب است که امور و منافع او را از طریق بیت‌المال (یا از راه‌های دیگری) برای این شخص تامین کنند».[1]

توصیه می‌شود که جنبش‌های جهادی خلأهای علمی و تدارکاتی خودشان را با افراد مجاهد خودشان پر کنند و ملزومات صف خود را از خودشان تامین کنند افراد مجاهد را به دنبال علوم شرعی روانه کنند و از افراد خودشان کسانی برای فراگیری علوم شرعی، فتوا، قضاوت و داوری متفرغ شوند.

بر طلبه و علم‌آموزان لازم است که بدانند از کجا و از چه علمی و چگونه تحصیل و کسب علم را شروع کنند این‌گونه بهتر است که در آغاز از هر علمی موارد مهم آن را فرابگیرند؛ همان‌طور که ابن‌خلدون می‌گوید: «وجود کتاب‌های زیاد خود یکی از موانع کسب علم است ... اگر طلبه تمام عمرش را برای خواندن یک علم، صرف کند کفایت نخواهد کرد چه برسد به تمام علوم، مثلا اگر شخصی تمام عمرش را به طور کلی برای علم زبان عربی صرف کند نخواهد توانست تمام آن علم را فرابگیرد درحالی که علم زبان عربی پیش‌نیاز دیگر علوم است».[2]

مثلا کتاب "المفصل" ابن‌یعیش در علم نحو ۲۰ مجلد است.

تصور کن که کسی بخواهد علم حدیث را بخواند که شامل ۵ شاخه است یکی از این شاخه‌ها علم رجال است اگر کسی به دنبال علم رجال‌شناسی برود برای شناخت رجال سند صحیح بخاری و مسلم مدت زمانی طولانی لازم است؛ یعنی تصور کن وقتی محققی می‌گوید: "هذا سنده صحیح" یا "رجال سند رجال

---

[1]. «الموافقات» (۲/ ۳۱۱)[دار ابن عفان][«فإذا كان من هذا وصفه قائما بوظيفة عامة لا يتفرغ بسببها لأموره الخاصة به في القيام بمصالحه ونيل حظوظه، وجب على العامة أن يقوموا له بذلك ويتكلفوا له بما يفرغ باله للنظر في مصالحهم، من بيوت أموالهم المرصدة لمصالحهم، إلى ما أشبه ذلك»]

[2]. «تاريخ ابن خلدون» (۱/ ۷۲۸- ۷۲۷)[«اعلم أنه مما أضر بالناس في تحصيل العلم والوقوف على غاياته كثرة التآليف واختلاف الاصطلاحات في التعاليم وتعدد طرقها ثم مطالبة المتعلم والتلميذ باستحضار ذلك. وحينئذ يسلم له منصب التحصيل فيحتاج المتعلم إلى حفظها كلها أو أكثرها ومراعاة طرقها. ولا يفي عمره بما كتب في صناعة واحدة إذا تجرد لها فيقع القصور ولا بد دون رتبة التحصيل ... فالظاهر أن المتعلم ولو قطع عمره في هذا كله فلا يفي له بتحصيل علم العربية مثلا الذي هو آلة من الآلات ووسيلة فكيف يكون في المقصود الذي هو الثمرة؟»]

الشیخین"، تمام رجال سند صحیح بخاری و مسلم را شناخته، یعنی هر روایتی را که امام بخاری نقل کرده از فلان‌عن‌فلان‌عن‌فلان تمام این فلان‌ها را کاملا شناخته است و فلان‌های صحیح مسلم را نیز شناخته سپس روایتی از ابوداود یا حاکم نیشابوری یا امام دارمی را مورد تحقیق قرار داده ومی‌گوید"رجالاته رجال سند الشیخین" «سندش صحیح است چون‌که رجالش، رجال صحیحین است» یعنی یک عمر لازم است تا بتوانی در این ریزه‌کاری‌ها مهارت یابی یا مثلا در علوم قرآنی، بدون شک زمانی طولانی را می‌طلبد. بنابراین بر طالب علم لازم است که در بدوِ تحصیل ضرورات هر علم را فرابگیرد.

امام شاطبی در مقدمهٔ نهم در کتاب الموافقات دربارهٔ این‌که چه علمی باید در ابتدا کسب شود می‌گوید: «مقدمه نهم: علومی هست که بنیان و پایهٔ دیگر علوم است و بعضی دیگر از علوم مانند چاشنی و طعم و بو دهنده است و از علوم پایه نیست و برخی از علوم از هیچ کدام از این دو نیست... از جمله این علوم مانند یافتن سندهای اضافی برای حدیث صحیح، که مشغول‌شدن به آن ضروری نیست... »[۱]

مثلا حدیثی در صحیح بخاری نقل شده و صحت آن ثابت است و شخص برای تزیین و طعم و بو دادن در مَسندها یا سنن نزد امام احمد و ابوداود و نسائی و مالك و ابن‌ماجه و دارمی مراجعه می‌کند و سندهای آن را نیز بیان می‌کند، هرچند که وقتی به ما گفته شود که این حدیث از صحیح بخاری است برای ما کافی است و آوردن دیگر اسناد در این‌جا کاری اضافی و مشغول‌شدن به آن ضروری نیست و این شخص می‌تواند به جای این‌کار به علم ضروریِ دیگری مشغول شود.

امام ابن‌جوزی در کتابش تلبیس ابلیس این عمل را از تلبیسات شیطان بر اهل حدیث به حساب آورده است. مادامی که هدف شرعی را محقق نمی‌کند.[۲]

ابن‌عبدالبر نیز در کتاب جامع‌فی‌بیان‌العلم‌وفضله در ذم این عمل بابی به نام«باب ذکر من ذم الإکثار من الحدیث دون التفهم له والتفقه فیه» باز کرده و اشاره کرده است که این نوع رفتار زیر پوشش آیه‌ی ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾«مسابقه افزون‌طلبی و شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد.» قرار می‌گیرد.[۳]

---

[۱]. «الموافقات» (۱/۱۰۷-۱۱۲)[«من العلم ما هو من صلب ومنه ما هو ملح العلم لا من صلبه، ومنه ما ليس من صلبه ولا ملحه؛ ... تحمل الأخبار والآثار على التزام كيفيات لا يلزم مثلها، ولا يطلب التزامها، كالأحاديث المسلسلة التي أتي بها على وجوه ملتزمة في الزمان المتقدم على غير قصد؛ فالتزمها المتأخرون بالقصد، فصار تحملها على ذلك القصد تحريا له، بحيث يتعنى في استخراجها، ويبحث عنها بخصوصها، مع أن ذلك القصد لا ينبني عليه عمل، وإن صحبها العمل؛ لأن تخلفه في أثناء تلك الأسانيد لا يقدح في العمل بمقتضى تلك الأحاديث»]

[۲]. «تلبیس إبلیس» (ص۱۰۳)[دار الفکر]

[۳]. «جامع بیان العلم وفضله» (۲/ ۹۹۸)

شکی در این نیست که جمع‌آوری طرق مختلف سند حدیث، منافع زیادی دارد از جمله این‌که حدیث را معتمدتر می‌کند و زیاده و معنای زیادتر به حدیث می‌بخشد و پند و احکام بیش‌تری از آن اخذ می‌شود مثل این‌که "کلمه‌ای" در یکی از روایت‌ها فرق داشته باشد یا زیاده‌ای داشته باشد، و ضمن جمع‌آوری اسناد حدیث، طرق صحیح و اسناد ضعیف و علت ضعف این اسناد ضعیف و ...و چندین فواید دیگری دارد که نیکو هستند. اما منظور این است که طالب علم شرعی در ابتدا از مهم‌ترین و ضروری‌ترین مباحث و علوم شروع کند و سپس مهم‌تر و مهم، طلبه علوم شرعی مربوط به جهاد نیز باید به همین شیوه عمل کند.

خلاصهٔ بحثمان در این بخش این است که گفتیم جماعت و جنبش جهادی نیازمند تحصیل هر دو نوع علوم شرعی است یعنی علوم شرعی که فرض عین است برای تمام اعضا و علومی که فرض کفایی می‌باشد برای اعضای مخصوصی که در این علوم متبحر می‌گردند و خلأ علمی مورد نیاز جنبش جهادی را پر می‌کنند.

اگر چه بخشی از علوم شرعی و مباحث مهمی وجود دارد که دانستن آن برای امیران و فرماندهان جهادی مقدم‌تر از دیگران است هرچند دانستنش برای آنان واجب نیست اما برای این‌که بهتر و بهینه‌تر با پشتیبانی خداوند، موقف و موقعیت و امور جهادی را پیش ببرند و به اهداف موردنظر برسند بهتر است این علوم را بیاموزند. و قبلا این موضوع را بحث کردیم که دانستن تمام علوم شرعی برای امیر جهادی شرط نیست اما بعضی از علوم شرعی بر او واجب است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دربارهٔ حرص مسلمان بر حفظ و پاسداری از علم شرعی می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ لاَ يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»[1] «خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علما بیرون آورد بر نمی‌دارد، بلکه علم را به وسیلهٔ از بین بردن علما از بین می‌برد، به نحوی که دیگر عالم دینی باقی نمی‌ماند، مردم از رؤسای جاهل به امور دینی پیروی می‌نمایند این جاهلان بدون علم فتوا می‌دهند، خود که گمراه هستند دیگران را نیز گمراه می‌سازند».

خلاصه این‌که قسمتی از علوم شرعی بر تک تک مسلمانان فرض عین است -چه جهادی باشند یا غیرجهادی- به صورت کلی عقیده، واجبات و عبادات و محرمات را باید بدانند و بیاموزند و کسانی دیگر که

---

[1]. «صحيح البخاري» (١٠٠)؛ «صحيح مسلم» (٢٦٧٣)

به خاطر شرایط مخصوص، علمی دیگر بر آنان واجب شده است مانند کسی که ثروتمند است و حج و زکات بر او واجب شده به تبع آن دانستن احکام حج و زکات نیز بر وی واجب است و همین‌طور نیز برکسی که جهاد بر او واجب شده و اقدام به جهاد می‌کند فرض است که احکام جهاد را نیز فرابگیرد از جمله این‌که نیت خود را خالص و پاک گرداند، شناخت و آگاهی به پرچمِ (دید و منهج و فعالیت و مواقف و اهداف) جماعتی که زیر سایهٔ آنان جهاد می‌کند و به کارآیی و دستاورد جهادی که انجام می‌دهد علم و آگاهی داشته باشد.

اگر خداوند توفیق دهد و جماعتی جهادی تشکیل شود همزمان با برگزاریِ دوره‌های آموزشی، تدریبات نظامی، بکارگیری و تمرین با سلاح‌های موجود، آموزش تاکتیک‌های جنگی، کمین‌ها و روش‌های ساخت موانع، سنگر و مهارت استعمال تجهیزات جاسوسی و ماهواره‌ای و ... در طول چند ماه (یا حتی نصف مدت آموزش نظامی) مجاهد می‌تواند این علوم شرعی‌که بر وی فرض عین است را بیاموزد. بنابراین وجود علم شرعی قبلی برای مجاهد شرط نیست و برای مجاهد میسر است که در اثنای جهاد و در معسکر و پادگان میدان جهاد علوم شرعی‌ای که بر او فرض عین است را بیاموزد.

پیوست ۲:
تقوا و پرهیزگاری شرط جهاد نیست

پیوست ۲: تقوا و پرهیزگاری شرط جهاد نیست.

عده‌ای جاهل و سایه‌نشین و خودباخته این شبهه را عذر و بهانه‌ای برای فرار و شانه‌خالی کردن و سر باز زدن از جهاد قرار داده‌اند، و این شبهه‌ای است که مانند بمب دودزا است. در دوره‌های سربازی و تمرین بکارگیری سلاح و آموزش تاکتیک‌های جنگ یکی از توصیه‌ها این است که باید همیشه نارنجک دودزا همراه داشته باشی استعمال دو نوع نارنجک در جنگ‌ها متداول است ۱- نارنجک ترکش‌زای ساچمه‌ای (تکه‌فلزی) که برای کشتار است ۲- نارنجک دودزا، نارنجک دودزا دود فراوان و غلیظی تولید می‌کند برای مخفی‌ماندن از دید در موقعیت عقب‌نشینی یا دیگر مواقع مشابه.

عده‌ای این شبهه را به نارنجکی‌دودزا تبدیل کرده‌اند تا بتوانند در میان دود این شبهه از وجوب و مسئولیت جهاد شانه خالی کنند، می‌گویند جهاد بعد از تربیت ایمانی کامل مسلمان مطرح می‌شود، یعنی جهاد نشود تا این‌که فعالان عرصهٔ جهاد و اعضای جنبش جهادی به خوبی و کامل تزکیه و تربیت ایمانی شوند.

رد این شبهه را در دو بخش بیان می‌کنیم:

۱-منظور از آماده‌سازی (تجهیز) و إعداد که مرحلهٔ قبل از جهاد است چیست؟

۲-آیا تقوا و پرهیزگاری شرطی برای شرکت در جهاد است؟ و منظور از تقوا چیست؟

ابتدا باید بدانیم که منظور از تقوا و پرهیزگاری، دینداری راستین و صادقانه است دینداری راستین صفتی از صفات کسانی است که از آنان حدیث روایت می‌شود که در مصطلح اهل حدیث با کلمهٔ "العدالة" یاد می‌شود این "العدالة" به معنای دادپروری نیست هرچند یکی از معناهایش همین است اما در اینجا و همچنین در علوم حدیث به معنای قابل اعتماد و اطمینان بودن است و منظور این است که آیا کسی که روایت از او قبول می‌شود و یا (در مبحث ما) جهاد به او سپرده شده و مجاهد است قابل اعتماد است؟ یعنی دینداری‌اش راستین و صادقانه و با اعتدال به دین پایبند است؟

در رد این شبهه گام به گام با کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند که معمولا اخوانی و اخوانی‌مشربند همراه می‌شویم و شبههٔ قبلی نیز که علم‌شرعی را شرطی برای جهاد قرار می‌دادند را مدخلی‌ها بیش‌تر مطرح می‌کنند. هر دو گروه با نشر این شبهه‌ها از جهاد فرار کرده‌اند و این دو شبهه را شرطی برای جهاد قرار داده‌اند که نه طبق قرآن و نه طبق حدیث و نه طبق اقوال علما شرط نیستند و حتی یک فقیه را در طول تاریخ نمی‌یابی که این شرط‌ها را برای جهاد قرار داده باشد.

تعریف إعداد و آماده‌سازی

در این‌جا از این بحث می‌کنیم که منظور از "الإعداد" که خداوند بدان امر فرموده چیست؟

منظور از إعداد دو نوع آماده‌کاری و آماده‌سازی است:

۱-آماده‌سازی و تجهیز مادی: تامین نیروی انسانی (مجاهد)، سلاح، مربی، مهارت و آموزش تاکتیک جنگی و نظامی.

۲-آماده‌سازی معنوی (ایمانی): تثبیت عقیده، ایمان، ولاء و براء مجاهد با دلایل شرعی و آماده‌سازی شرعی و نفسی به طوری که برای جهاد آماده و مستعد باشند.

این دو مورد هر دو دارای اهمیتِ بالایی هستند و نباید فقط به یکی از آن‌ها مشغول شد و از دیگری غافل شویم چه برسد به این‌که هر دو نوع إعداد را ترک کنیم.

آماده‌سازی مادی در سورهٔ انفال آمده که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ﴾[1] « برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو(ی سلاح و تیراندازی و نیروی معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

منظور از لفظ "أعدوا" آماده‌کردن نفرات و نیروی انسانی است و فاعلش مذکر است و منظور مردان و افراد عاقل و بالغ است هرچند در مرحلهٔ اعداد بجز مردان، زنان را نیز شامل می‌شود. چراکه تمرین نظامی بر زنان نیز واجب است.

"قوة" در این‌جا نکره است یعنی هر چیزی که مایهٔ قدرت و نیرو برای شماست آماده کنید.

"رباط الخیل" که منظور اسب و اسب سواری آن دوران بود و در زمان ما نیز همین‌گونه است مانند به کارگرفتن موتورسیکلت و خودروها هرچند در دره و کوه کاربرد آنچنانی ندارد و در مناطق کوهستانی همچنان اسب مورد نیاز است.

---

[1]. (الأنفال، ٦٠)

"ما تنفقوا من شیء" که منظور مال و دارایی است.

بنا بر این آیه ارکان إعداد شامل: ۱- نیروی انسانی(نفرات) ۲- قوت (نیرو،سلاح، تیراندازی) ۳- دارایی و اموال

"قوة" در این آیه توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تفسیر شده و مجالی برای دیگران نگذاشته تا بتوان معنای دیگری برای آن قائل شد و همان‌طور که علمای اصول می‌گویند: "هذا نص فی موضع النزاع" یعنی این نصی است که اختلافات را رفع می‌کند در حدیثی که امام مسلم روایت می‌کند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر منبر بودند و این آیه را خواندند و به دنبال آن تفسیر کلمهٔ "قوة" را می‌فرمودند که سه بار تکرار کردند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»[1]«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است».

در این حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم با ادات حصر و ادات تنبیه و با جملهٔ اسمیه و با تکرار و تأکید فرموده است که «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است».

همان‌طور که فتحی‌یکن[2] می‌گوید: «"الرمي" در آن زمان تیر و نیزه و شمشیر بود و در دوران ما سلاح‌های سبک از جمله کلت و کلاشینکف و نارنجک و آرپی‌جی و هاون۸۲م.م».

بعد از این تفسیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای هیچ کس روا نیست که بگوید منظور از "القوة" آماده‌سازی معنوی و تربیت ایمانی است؛ چونکه از آیه نیز مشخص است که "القوة"شامل سه رکن نفرات و سلاح و اموال

---

[1]. «صحیح مسلم» (۱۹۱۷)

[2]. [رهبر جماعت اسلامی لبنان(۱۹۳۳ــ ۲۰۰۹). در طرابلس به دنیا آمد. در ۱۹۵۳، به انجمن مکارم الاخلاق الاسلامیه و سپس به انجمن عبادالرحمن (تأسیس در ۱۹۴۸) پیوست.]["الرمی" تیراندازی شامل هر پرتابه و پرتابگری می‌شود که در قدیم تیر و نیزه بود که با کمان و دست پرتاب میشد سپس منجنیق و بعد از کشف باروت شامل بمب‌های دستی، توپ‌ها و تانک‌ها و ... تا به دوران ما که به سلاح‌های متنوع شامل انواع سلاح‌های سبک و سنگین، خودروهای زرهی، انواع هاون، توپ و انواع هواپیما و موشک‌ها ... و در این اواخر که اکثر جنگ‌ها به خاطر هزینه اقتصادی به سوی جنگ با انواع پهپادهای پیشرفته و انتحاری می‌رود. همچنین این "الرمی" در این دوران شامل انواع ربات‌های جنگی جدید،-و به تبع این‌که این تسلیحات جدید و پرتابگرها از راه دور کنترل می‌شوند و یا مبتنی بر امواج الکترومغناطیس و لیزر و دیگر امواج هستند -، انواع جنگ‌های الکترونیکی و ایجاد پارازیت و سلاح‌های لیزری و ... می‌شود. در اینجا نکته‌ای که قابل ذکر است "الرمی" که در اصطلاح نظامی به معنای «تیراندازی» است علاوه بر انواع تیر و پرتابه جنگی بر کیفیت و چگونگی پرتاب آن نیز دلالت دارد و همان‌طور که می‌دانیم و مشاهده کرده‌ایم گاهی ابتکار و تاکتیک در بکارگیری یک سلاح ساده، بمب دستی، مین، موشک دوش پرتاب و ... باعث کارآمدی و تفوق آن در مقابل، خودروی زرهی پیشرفته، ناوها و هواپیماهای پیشرفته جنگی، پهپادها و دیگر سلاح‌ها و ربات‌های جنگی پیشرفته می‌شود.]

است در این آیه به طور صریح از سلاح و مال و دارایی سخن گفته و از "جنگاور" با اشارۀ فعل"وأعدوا" که "و" جمع مذکر است یعنی مردم، و در آیه‌ای دیگر به طور صریح از جنگجو و جنگاور سخن گفته و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾[1]«ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ و قتال برانگیز» در این آیه بسیار روشن و واضح است که خداوند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم امر فرموده که مسلمانان را بر کشتار تشجیع کن، "حرب" به معنای جنگ است و "قتال" به معنای کشتار است در آیه‌ای دیگر آمده که می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾«پس در راه خدا پیکار کن»، نفرموده "فقتل" و فرموده "فقاتل" باب مفاعله است و دارای معنی مشارکت است یعنی دو جبهۀ مقابل وجود دارد. خداوند برزگ می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاَ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾[2]« در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده‌ی نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا اینکه خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت‌کافران را باز گیرد ».

در آیۀ ٦٠ انفال سبب آماده‌کردن قدرت را ایجاد رعب و وحشت در دشمنان معرفی کرده و می‌فرماید ﴿تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾ «تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید» یعنی قرار بر این نیست که همیشه برای هجوم بر دشمنان باشد بلکه برای این است که آنان از قدرت مسلمانان بترسند برای این‌که جرأت هجوم نداشته باشند.

در این آیه نیز سبب کشتار کافران و تشویق مؤمنان به کشتار را دفع و رفع آسیب، فشار و طغیان کافران معرفی کرده و می‌فرماید: ﴿وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾«مؤمنان را [به مبارزه] برانگیز. باشد که خداوند آسیب وفشار و طغیان کسانی را که کفر ورزیده‌اند [از آنان] باز دارد»».

در آیۀ دیگری می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾[3]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید» یعنی پشتیبان و حامی دین الله باشید.

---

[1]. (الأنفال، ٦٥)
[2]. (النساء، ٨٤)
[3]. (الصف، ١٤)

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید: «**يجب الاستعداد للجهاد بإعداد القوة ورباط الخيل في وقت سقوطه للعجز فإن ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب**»[1] «از زمانی که به علت عدم توانایی جهاد انجام نمی‌گیرد آماده‌سازی و فراهم‌کردن نیرو و تجهیزات بر هر کسی که توانایی‌اش را داشته باشد واجب می‌گردد چونکه آنچه با آن واجبی تمام می‌گردد واجب است».

ابن‌تیمیه رحمه‌الله می‌گوید **اگر قادر بر انجام فریضهٔ جهاد نبودند آمادگی و تجهیز برای جهاد واجب عینی است.**

این إعداد شامل تشکیل جنبشی جهادی و تأمین سلاح و تجهیزات و تأمین بودجه و دارایی برای پشتیبانی از جهاد است. خداوند این إعداد و مجاهدت را نشانه‌ای برای تقوا و صداقت در دینداری و باور و یقین محکم و مقیاس جدایی مؤمن از منافقان و مزدوران بی‌غیرت و شهامت قرار داده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً﴾[2] «و اگر [به راستی] اراده بیرون رفتن داشتند، قطعاً برای آن ساز و برگی تدارك می‌دیدند».

در این معادله تأمل کن: "لو ارادو" اگر اراده داشتند و می‌خواستند "الخروج" جهاد و شورش کنند.

"لأعدوا" آمادگی کسب می‌کردند، یعنی وقتی خودشان را آماده نکرده‌اند یعنی نیت و قصد جهاد را ندارند، و سپس خداوند متعال علت این عدم آمادگی‌شان را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ(٤٦) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾[3] « اگر (این منافقان نیت پاک و درستی داشتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند (و مسلّح و مجهّز در خدمت رسول راه می‌افتادند). امّا خدا (می‌دانست که اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند جز زیان و ضرر نداشتند. این بود که) بیرون‌شدن و حرکت‌کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) بازداشت و به ایشان گفته شد: با نشستگان (عاجز و ناتوان، از قبیل: بیماران و پیران و کودکان و زنان، در خانه) بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید که در کارهای بزرگ و راه سترگ خدا گام بردارید). اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول‌زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ٢٥٩)

[2]. (التوبة، ٤٦)

[3]. (التوبة، ٤٦-٤٧)

میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌برانگیز ایشان را بپذیرند). خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است).»

در این‌جا خداوند متعال هم به جهاد و هم به إعداد امر فرموده و آن کسانی که إعداد و آماده‌سازی نمی‌کنند را در صف منافقان و تن‌پرور و بی‌غیرت‌های سایه‌نشینِ گزافه‌گو به حساب می‌آورد.

آماده‌سازی معنوی و تربیت ایمانی که بخش دوم إعداد است نیز دارای اهمیت ویژه‌ای است که بحث در مورد آن گذشت و نیازی به تکرار آن نیست. شاخه و شعبه‌های این آماده‌سازی به اندازهٔ شعبه‌های عقیده است. همان‌گونه که ایمان در قلب تثبیت می‌شود همان‌گونه نیز باید کفر را بشناسد همان‌طور که ایمان دارای شعبه‌هایی است کفر نیز دارای چندین شعبه است، همان‌طور که باید بدانیم علم از شروط ایمان است ضروری است که جهل را نیز از راه‌ها و اسباب کفر بدانیم. و ولاء و براء را می‌آموزیم و لوازم ایمان را یاد می‌گیریم و قطعیت مفاصله و جدایی جبههٔ کفر و ایمان را درمی‌یابیم و کیفیت آماده‌سازی و إعداد و ادای نقش و رسالت به عنوان عضوی از جنبش و حرکت و تعامل با امیر و فرماندهٔ جهادی مسلمان را می‌آموزیم و به تمام شعبه‌های اصلی و فرعی ایمان و کفر، آگاهی می‌یابیم و نسبت به بخش‌های عملی و علمی إعداد ایمانی شناخت پیدا می‌کنیم که تمام این‌ها بر شکست و پیروزی صف مسلمانان تاثیری مستقیم دارند.

در اینجا تذکر به دو نکته مهم ضروری است:

۱- هیچ‌گاه نباید إعدادی که در آیهٔ ٦٠ سورهٔ انفال آمده که مستقیما بر آماده‌سازی جنگاور و سلاح و مال و دارایی دلالت دارد را به آماده‌سازی معنوی و ایمانی تحریف کنیم زیرا ما دلیل قطعی در اختیار داریم که معنی بالفعل "القوة" «قدرت و نیرو»، تیراندازی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سه بار فرموده‌اند که: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است». و این‌که "نیرو و قدرت" را به عنوان دلیل بر آماده‌سازی معنوی و تربیت ایمانی تعریف کنیم محال و ناممکن است. و آیات دیگری در مورد تزکیه و إعداد ایمانی وجود دارد. از این زشت و ناشایست‌تر این است که عده‌ای جانب إعداد مادی را به طور کلی حذف کرده‌اند و می‌گویند: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ *فقط همان تربیت ایمانی را شامل می‌شود یعنی خودتان را با علم‌آموزی، تربیت و تزکیه آماده کنید.*

هر کسی که چنین بگوید آیات خداوند را تکذیب کرده است.

۲- نباید آماده‌سازی ایمانی و پرورش فکری و علمی جهادی بهانه‌ای برای ترک جهاد عملی شود، بلکه هرگاه توانایی و مجال جهادکردن فراهم باشد باید مسلمان عملاً جهاد کند مخصوصا در حالتی که

جهاد فرض عین گشته است و این کافی نیست که فقط مشغول تعلیم و تربیت جهادی باشیم و اصطلاحاً به جماعت "روشنفکری جهادی" تبدیل شویم یعنی فقط ادبیات و اصطلاحات جهادی را میان خود استعمال کنیم و به جماعتی دارای فرهنگی جهادی صِرف تبدیل شویم و فاقدِ فعالیت عملیِ جهادی باشیم.

بعد از ذکر این دو نکته می‌پرسیم آیا تقوا و پرهیزگاری شرط جهادکردن است؟

ما از کسانی که می‌گویند تا تربیت ایمانی کاملی را کسب نکنیم یا اعضای جنبش و حرکت ما تربیت ایمانی کاملی را نگذرانند جهاد نمی کنیم دو سوال می‌پرسیم:

۱-آیا هدف از این پرورش و تربیت این است که مسلمان به مرتبهٔ عدالت یعنی قابل اعتماد بودن (که در علم رجال مطرح است) برسد یا بالاتر از آن؟

۲-آیا قابل اعتماد بودن (العدالة) شرط جهاد است؟ یعنی مسلمان قبل از این‌که به مرتبهٔ عدالت شرعی (مورد اعتماد بودن) نرسد نباید اقدام به جهاد کند؟ (آیا جهاد بر فرد فاسق واجب نیست؟)

در ابتدا اصطلاحات"تقوا" و "عدالت"(مورد اعتماد بودن) را تعریف کنیم:

علما در تعریف "العدالة" (قابل اعتمادبودن) گفته‌اند: یکسان و یکنواخت بودن حالت شخص در دینداری، یعنی به وسیلهٔ اخلاقیات، دینش معتدل و مستقیم شده است؛همچنین گفته شده هر کسی که شک و گمانی بر دینداری‌اش نباشد عادل و مورد اعتماد است. باید دو صفت برجسته داشته باشد:

اول: دینداری صادقانه، که شامل ادای فرائض و سنت‌ها و پرهیز و دوری از گناهان کبیره و محرمات و عدم الحاح بر گناهان کوچک؛

دوم: انعکاس مشی و رفتار جوانمردانه و دور بودن از رفتارهای خلاف مروت.یعنی جدا از رفتارهای دینی این صفت را نیز داشته باشند.

بسیاری از علما در مورد این صفات سخن گفته‌اند ابن‌ضویان در کتاب "منارالسبیل‌فی‌شرح‌الدلیل"، ابن‌قدامه‌المقدسی در کتاب "المغنی" و امام نووی در "المجموع "و "شرح‌نووی‌علی‌صحیح مسلم" و بسیاری دیگر از علما در مبحث اخذ حدیث از روایان دربارهٔ این صفات سخن گفته‌اند.

وقتی که ما در مورد شروط جهاد سخن می‌گوییم که پیش‌تر از امام ابن‌قدامه نقل کردیم و گفتیم که در همهٔ کتب فقهی دیگر نیز موجود است که عبارتند از: ۱-اسلام؛۲-بلوغ؛۳-عقل؛٤-مذکربودن؛٥-سلامتی؛٦-آزادبودن؛۷-توان‌مالی؛۸-اجازهٔ والدین؛۹-اجازهٔ صاحب‌قرض به شخص بدهکار. در زمانی که

جهاد فرض کفایه باشد؛ اما در جهاد فرض عین تنها ۵ شرط اول باقی می‌ماند. و گفتیم که اگر دشمنی کافر که به سرزمین مسلمانان حمله‌ور شده در مسافت قصر نماز(۸۳-۸۶کلم) باشد بر زنان نیز جهاد واجب می‌شود.

می‌بینیم که علما "مورداعتماد بودن"(عادل بودن) و صداقت در تقوا و پرهیزگاری را در هیچ کدام از حالات جهاد شرط قرار نداده‌اند نه درحالت فرض کفایه که ۹ شرط دارد و نه در حالت فرض عین که ۵ شرط را دارا می‌باشد.

بنابراین بعد از اثبات این‌که مورد اعتماد بودن و تقوا و پرهیزگاری شرط جهاد نیست پوچی و باطل‌بودن بهانهٔ کسی که می‌گوید: حتما باید تزکیه و تربیت فردی تداوم یابد تا به مرحلهٔ تقوا برسد و وقتی به این مرتبه رسید می‌تواند در جهاد شرکت کند را درمی‌یابیم. همچنین کسانی که تزکیه و تقوا را شرط جهاد قرار می‌دهند معلوم نیست تا چه سطح و درجه‌ای از تزکیه و تقوا را مدِ نظر دارد احتمال دارد منهج متصوفانه‌ای بر اساس ریاضت تعیین کرده باشد که شامل زهد، خلوت، روزه‌داری، تهجد، نوافل و ... است و معتقد است که هر کس به این سطح رسید مجاز است که جهاد کند؛ و این شرطی است که نه در قرآن دارای دلیل است و نه در سنت و نه کسی از صحابه، تابعین، علما و فقها چنین شرطی را برای جهاد قرار داده‌اند. کسانی که این شرط و شبهه را مطرح می‌کنند تن‌پرورهای سایه‌نشین و خودباختگانی ترسو هستند که روحیهٔ خود را از دست داده‌اند و خانه‌نشین شده‌اند و این را عذر و حجتی برای ترک جهاد قرار داده‌اند و عجیب این است که با این شرط تمام شروط دیگر جهاد را ملغی کرده‌اند و آیات و احادیث را با این شرط رد کرده‌اند، بنابراین چنین کسانی هیچ بهانه و حجتی ندارند و بسیاری از علما و فقیهان را می‌بینیم که برخلاف این شبهه رأی و نظرشان را اعلام کرده‌اند که جایز است در جهاد از فاسقان و منافقان نیز طلب همکاری کرد؛ چون‌که همان‌طور که معلوم است در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز منافقان در جهاد شرکت می‌کردند.

امام شوکانی رحمه‌الله می‌گوید: «**وتجوز الاستعانة بالمنافق إجماعا لاستعانته - صلى الله عليه وسلم - بابن أبي وأصحابه. وتجوز الاستعانة بالفساق على الكفار إجماعا وعلى البغاة عندنا لاستعانة علي - عليه السلام - بالأشعث**»[1]« ... جایز است که در جهاد علیه کفار از فاسقان درخواست کمک و همکاری شود همچنین علیه باغیان، همان‌طور که امام علی از اشعث طلب یاری کرد.»

[1]. «نيل الأوطار» (٧/ ٢٦٤)

امام نووی می‌گوید: «**قال أبو بكر الجصاص في أحكام القرآن: الجهاد واجب مع الفساق كوجوبه مع العدول وسائر الآية الموجبة لفرض الجهاد لم يفرق بين فعله مع الفساق ومع العدول الصالحين، وأيضا فان الفساق إذا جاهدوا فهم مطيعون في ذلك**»[1] «ابوبکر جصاص در کتاب احکام‌القرآن می‌گوید: جهاد در صف فاسقان واجب است همان‌طور که جهاد در صف متقیان واجب است آیاتی که در وجوب جهاد آمده تفاوتی در جهاد همراه فاسقان و همراه با متقیان قائل نشده‌اند، اگر فاسقان اعلام جهاد کنند باید -در امر اعلام جهاد- از آنان فرمانبرداری و اطاعت شود».

ابن‌حزم رحمه الله بعد از نقل این حدیث که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ يَنْصُرُ هَذَا الدِّينَ بِقَوْمٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ»[2] «خداوند این دین را به وسیلهٔ قومی (یا اقوامی) که (در آخرت) هیچ اجر و مزدی نخواهد داشت یاری می‌دهد» و حدیث «إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»[3] «بی‌تردید خداوند این دین را [حتی] به وسیلهٔ انسان گناهکار نیز یاری خواهد داد»، می‌گوید: «**فهذا يبيح الاستعانة على أهل الحرب بأمثالهم، وعلى أهل البغي بأمثالهم من المسلمين الفجار الذين لا خلاق لهم. وأيضا - فإن الفاسق مفترض عليه من الجهاد، ومن دفع أهل البغي، كالذي افترض على المؤمن الفاضل، فلا يحل منعهم من ذلك، بل الفرض أن يدعو إلى ذلك**»[4] «این دلیلی است بر این‌که جایز است علیه اهل حرب (دارالکفر) از کسانی مانند خودشان درخواست یاری و همکاری شود و همچنین جایز است علیه باغیان (کسانی که علیه خلیفهٔ شرعی شورش کرده‌اند) از اهل فسق و فجور طلب یاری شود (گناهکارانی که به عبادت و رفتار اسلامی پایبند نیستند) چون‌که جهاد همان‌گونه که بر مسلمان ملتزم فرض است بر فاسق و مسلمان گناهکار نیز فرض است، نباید از جهادکردن چنین افرادی جلوگیری شود بلکه باید برای جهاد فرا خوانده شوند».

در بخش‌های قبلی این کتاب نیز دربارهٔ جواز جهاد همراه با اُمرای فاسق و فاجر بحث کردیم، بنابراین وقتی که جهاد با امیری که فاسق و فاجر است جایز است پس چطور جهاد کسی (یا جهاد همراه با کسی) که سربازی فاسق و فاجر است جایز نباشد؟ وقتی برای ما درحالی که با پرهیزگاری رفتار کنیم، جایز است که سربازِ امیری فاسق باشیم دیگر چرا (جهاد همراه) سربازی فاسق را قبول نداشته باشیم؟

---

[1]. «المجموع شرح المهذب» (١٩/ ٢٧٩ ط المنيرية)

[2]. «صحيح ابن حبان: التقاسيم والأنواع» (٤٨٦٣) «صحيح الجامع الصغير وزيادته» (١٨٦٦) «»:

[3]. «صحيح البخاري» (٢٨٩٧)؛ «صحيح مسلم» (١١١)

[4]. «المحلى بالآثار» (١١/ ٣٥٦):

یا این‌که امیری متقی و پرهیزگار داریم و در میان سربازانش چند نفر فاسق و فاجر وجود دارند دیگر چه مانعی برای منع جهاد با این امیر وجود دارد؟

بنابراین صحیح نیست که تقوا و مورد اعتماد بودن (عدالت) شرطی برای مجاهد قرار داده شود.

امام ابن‌تیمیه در مجموع الفتاوی دربارۀ این مسئله بیان می‌کند: «اگر میسر شد که امیری با تقوا جماعتی متقی و پارسا به شیوه‌ای شرعی برای قتال تشکیل دهد و (این جماعت) بتوانند رضایت الهی، تقویت و تحکیم دین و سیادت شرع و فرمانبرداری از پیامبرش را حاصل کنند، به هدف رسیده‌ایم اما اگر با امیری فاسق و گناهکار یا با امیری متقی و سربازانی فاجر میسر می‌شد باز هم جایز است مانند این‌که امیری با قهر و قدرت امیر شده باشد یا این‌که نیتش این باشد که لشکر کافران را از آن منطقه بیرون کند و خودش حاکم آنجا شود، در این وضعیت درنگ می‌کنیم اگر زیان سلطۀ کفار از نیت و ستم امیر مسلمان فاسق بیش‌تر بود باید موقعیتی را انتخاب کرد که مفسده‌ای کم‌تر به دنبال دارد این از پایه و اصول اسلام است که باید ملاحظه و مورد توجه قرار گیرد. بنابراین از اصول اساسی منهج اهل‌سنت‌و جماعت این است که جهاد در رکاب و تحت امرِ هر نیکوکار و فاجری جایز است».[1]

امام طحاوی و دیگر ائمۀ اهل‌سنت و جماعت نیز این مسئله را بیان داشته‌اند که "**الجهادُ ماضٍ مع کل بر وفاجر**"؛ چون‌که گاهی خداوند دینش را با افرادی فاجر و یا اقوامی که ملتزم به شریعت نیستند یا امیری فاسق و فاجر یا با عده‌ای سرباز کثیرالفجور یاری می‌دهد، در این مواقع مسلمان در دوراهی قرار می‌گیرد که باید حتما راهی را در پیش گیرد:

۱-یا این‌که جهاد را همراه با این‌گونه افراد ترک کند که سرانجامش این است که غیر این افراد فاسق و فاجر، از کسانی که مرتد و کافرند تسلط می‌یابند که زیان و مفاسدشان نسبت به اُمرا و سربازان فاسق بیش‌تر است چون‌که کافران و مرتدان با دین و دینداری دشمنی دارند و بیش‌تر از فاسقان بر مردم ستم و تعدی می‌کنند.

۲-و یا این‌که به جهادکردن زیر سایۀ پرچم امیر فاسق راضی شویم که خسارت و زیانِ کم‌تری دارد.

---

[1]. «مجموع الفتاوی» (۲۸/ ۵۰۶)[«فإن اتفق من يقاتلهم على الوجه الكامل فهو الغاية في رضـوان الله وإعزاز كلمته وإقامة دينه وطاعة رسوله وإن كان فيهم من فيه فجور وفساد نية بأن يكون يقاتل على الرياسة أو يتعدى عليهم في بعض الأمور وكانت مفسدة ترك قتالهم أعظم على الدين من مفسدة قتالهم على هذا الوجه: كان الواجب أيضا قتالهم دفعا لأعظم المفسدتين بالتزام أدناهما؛ فإن هذا من أصول الإسلام التي ينبغي مراعاتها. ولهذا كان من أصول أهل السنة والجماعة الغزو مع كل بر وفاجر»]

سپس امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «بلکه اکثر جنگ‌هایی که بعد از خلفای راشدین رخ داده بر این حالت بوده است ... اگر کسی آنچه را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیان فرموده که جهاد تا روز قیامت ادامه دارد و جایز نیست که ستمکاران را بر ستم‌شان یاری داد، فهم کند پی خواهد برد که رویکرد منتخب دین اسلام بین این دو امر این است که جهاد علیه کسانی که این سوال در مورد آنان پرسیده شده است-یعنی تاتارها- زیر پرچمِ هر امیر نیکوکار و فاجر مسلمان جایز است، چون‌که هر چقدر هم فاسق باشند نسبت به جبههٔ مقابل، این‌ها به اسلام نزدیکترند و مادامی که جهاد جز با فرماندهی فاسقی میسر نباشد باید جهاد همراه آن امیر برپا شود به شرطی که او را در گناهانش یاری ندهد بلکه در راستای اطاعت از الله از او اطاعت می‌شود و در سرپیچی از فرمان الله از او اطاعت نمی‌شود چون‌که اطاعت از هیچ مخلوقی چنانچه سرپیچی از فرمان خالق را در پی داشته باشد هرگز جایز نیست. این دید و موقفِ قدیم و جدید فقیهان و علمای امت است که پذیرش و اعتراف به آن بر هر مسلمانِ مکلفی واجب است. این دید و نگرشی است که نه مانند دید و موقف خوارج است که به علت ناآگاهی و کم علمی و ورع فاسد دچار آن شدند و نه مانند دید و موقف مرجئه است که می‌گویند اطاعت و فرمانبرداری از حاکمان به طور مطلق جایز است هرچند که نیکوکار نباشند».[1]

به بحثمان برمی‌گردیم پس جهاد در رکابِ امیر نیکوکار و فاجر از دید و موقف اصولی اهل‌سنت و جماعت جایز است و آن‌قدر ثابت و محرز است که در دایرهٔ مباحث عقیده بحث شده است، ابن‌ابی‌العز حنفی شارح کتاب عقیدهٔ طحاویه می‌گوید: «**وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ مَاضِيَانِ مَعَ أُولِي الْأَمْرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، بَرِّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ، إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، لَا يُبْطِلُهُمَا شَيْءٌ وَلَا يَنْقُضُهُمَا**»[2] «حج و جهاد با اولی الامر مسلمان جایز است چه صالح و نیکوکار باشند و چه فاجر و گناهکار این امر تا روز قیامت ادامه دارد و هیچ چیزی آن را باطل یا نقض نمی‌کند».

بنابراین بعد از مختصری که ذکر شد درمی‌یابیم که جهادکردن در صف و جبههٔ افراد فاسق چه امیر باشد چه سرباز، به اجماع علمای امت جایز است و گاهی نیز واجب است مانند آنچه در کلام ابن‌تیمیه بحث شد

---

[1]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ٥٠٦)[«بل كثير من الغزو الحاصل بعد الخلفاء الراشدين لم يقع إلا على هذا الوجه ...فإذا أحاط المرء علما بما أمر به النبي صلى الله عليه وسلم من الجهاد الذي يقوم به الأمراء إلى يوم القيامة وبما نهى عنه من إعانة الظلمة على ظلمهم: علم أن الطريقة الوسطى التي هي دين الإسلام المحض جهاد من يستحق الجهاد كهؤلاء القوم المسئول عنهم مع كل أمير وطائفة هي أولى بالإسلام منهم إذا لم يمكن جهادهم إلا كذلك واجتناب إعانة الطائفة التي يغزو معها على شيء من معاصي الله؛ بل يطيعهم في طاعة الله ولا يطيعهم في معصية الله إذ لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق. وهذه طريقة خيار هذه الأمة قديما وحديثا. وهي واجبة على كل مكلف. وهي متوسطة بين طريق الحرورية وأمثالهم ممن يسلك مسلك الورع الفاسد الناشئ عن قلة العلم وبين طريقة المرجئة وأمثالهم ممن يسلك مسلك طاعة الأمراء مطلقا وإن لم يكونوا أبرارا»]

[2]. «شرح العقيدة الطحاوية - ت الأرناؤوط» (٢/ ٥٥٥)

که اگر دفع و شکست لشکر کفار محارب جز با جهادکردن زیر پرچم امیری فاسق امکانپذیر نباشد در این حالت واجب است که همراه با امیرِ فاسق جهاد برپا شود.

شکی نیست که سلطهٔ امیری فاسق بهتر از تسلط کافران و مرتدان است مخصوصا در حالتی که فسق و فجور امیر به امت ضرری نرساند و امکان تنفیذ احکام شرعی را فراهم کرده و قوانین مخالف شریعت را وضع نمی‌کند و کفری آشکار از او سر نزده است بهتر آن است که این مسلمان فاسق امیر باشد و کفار متجاوز دفع شوند.[1] دلیلِ این مسئله عبارت است از این که خطاب جهاد متوجهِ تمام مسلمانان است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (١٠) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١١) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾[2] « ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیامبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغ‌های بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. »

این آیه مؤمنان را مورد خطاب قرار داده چه متقی و چه فاسق، و دیگر آیات نیز که در مورد جهاد نازل شده‌اند اثبات می‌کنند که جهاد بر مسلمانان فرض است و مسلمانان شامل متقی و فاسق است و خداوند فرموده است: ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾«تا گناهانتان را بر شما ببخشاید»، یعنی شما مرتکب گناه شده‌اید و با این جهاد گناهانتان بخشیده می‌شود بنابراین منظور کسی است که مرتکب گناهان شده و فاسق است و دلیل بر این است که این شخص مسلمان قبلا گناهکار بوده است و با این وجود، تکلیف جهاد از وی ساقط نگشته است، فاسق هر چند هم گناه کبیره انجام داده باشد کافر نمی‌شود به شرطی که مرتکب گناه کفرآمیز

---

[1]. (به عنوان مثال جبهه مقابل تاتار و مغول هستند و جبهه مسلمانان امیری فاسق دارند یا این‌که کسی که قبلا از اولاد خلفیه یا شاهزاده بوده اشراف زاده بوده و می‌گوید به شرطی من با این کفار می‌جنگم و جهاد می‌کنم ، ثروت و اموالم و عشیرت و امکانات خودم را برای راندن این کفار به کار می‌گیرم که بعد از بیرون راندنشان من امیر و حاکم آن ناحیه باشم، ما نیز این شرط را از او قبول می‌کنیم چونکه بی‌گمان دفع و راندن کفر غربی و استعمار و اشغالگری خارجی بهتر و برای مسلمانان نافع‌تر است. مادامی که کفر صریحی از چنین امرای سرنزده، قبول امارت و جهاد کردن در رکابش بهتر است از ماندن زیر حکم و اشغال صلیبیان حاقد.)

[2]. (الصف، ۱۰- ۱۲)

نشده باشد؛ مثلا کسی شراب نوشیده یا رشوه گرفته یا مرتکب زنا و قتل شده، چنین کسی فاسق است اما همچنان مکلف است، چنین کسی گناه و عصیان مرتکب شده برای همین است که خداوند متعال فرموده ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ و تکلیف جهاد از وی ساقط نشده چون‌که همچنان مسلمان و مؤمن است و خداوند متعال در ابتدای آیه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾« ای کسانی که ایمان آورده‌اید! »، بنابراین این شخص گناهکار دارای ایمان مطلق است که مرحله و سطح اول ایمانداری است و بعد از این ایمان است که مکلف می‌شود همان‌گونه که شخص صالح و پرهیزگار نیز دارای ایمان مطلق است. و گاهی انجام گناه و فرمانبرداری از اوامر الله در یک مسلمان جمع می‌شود از طرفی مرتکب گناه شده و از طرفی دیگر نمازهایش را اقامه می‌کند و توبه می‌کند و اشک می‌ریزد و دوباره از طرفی دیگر در مقابل گناهی خویشتن‌داری نمی‌کند و مجددا در گناه می‌افتد، چون مسلمان پایبند به شرع است گاهی از لحاظی پرهیزگار است و اما از لحاظی دیگر گناهکار است مثلا جز حلال کسب نمی‌کند و در کسب درآمد از شبهات دوری می‌کند اما از آن طرف در مقابل شراب خوردن خویشتن‌دار نیست یا دچار زنا می‌شود. یا برعکس مسلمان دیگری از زنا و شراب بسیار پرهیز می‌کند اما در معامله و کسب و کار دچار حرام می‌شود بنابراین گاهی پیش می‌آید مسلمان از لحاظی متقی است و از جهتی دیگر گناهکار. این مسئله از قواعد اساسی شریعت است و بر قاعده‌ای بنا شده با این مضمون: "**الایمان قول و عمل یزید بالطاعة و ینقص بالمعصیه**"«ایمان گفتار و کردار است و با طاعت زیاد می‌شود و با گناه کاهش می‌یابد» برای مثال در صحیح بخاری از امام عمر رضی‌الله‌عنه روایت شده که می‌گوید: «أَنَّ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَ اللهِ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنْهُ، مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللهِ مَا عَلِمْتُ إِلا إِنَّهُ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ"»[1]«شخصی به نام عبدالله در زمان پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وسلم بود که لقبش حمار بود و بسیار پیش می‌آمد که پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وسلم را می‌خنداند، روزی او را نزد پیامبر آوردند درحالی که شراب نوشیده بود و پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وسلم دستور داد که او را شلاق بزنند یکی از حاضران گفت: خدا لعنتش کند چقدر او را می‌آورند، پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وسلم فرمود" او را لعنت نکنید تا جایی که من او را می‌شناسم الله و رسولش را دوست دارد"».

---

[1]. «صحيح البخاري» (٦٣٩٨)

این صحابی بزرگوار با وجود گناه شراب‌نوشیدن این خصلت نیکو را که حب الله و رسولش است را نیز دارا می‌باشد و حب الله و رسول از شعبه‌های والای ایمان است چراکه خداوند حب الله و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و جهاد را در یک کفهٔ ترازو قرار داده و حب دنیا و آروزها و لذات دنیوی را در کفهٔ دیگر قرار داده و یکسان بودن این دو کفه را قبول ندارد چه برسد به سنگینی کفهٔ حب دنیا بر حب الله و پیامبر و جهاد در راه الله؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾[1]« بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

گناهکار هیچ فرصتی بهتر از جهاد برای پاک‌کردن و بخشش گناهانش پیدا نمی‌کند، اگر هر گناهی کرده باشد(غیر از کفر) مادامی که جهاد را قبول دارد و با نیتی پاک و خالص زیر سایهٔ پرچمی جهادی دید و منهج و موقف و جنبشی مطابق شریعت را انتخاب کرده و می‌داند که این جهادش ثمره‌ای قابل ملاحظه و ارزشمند را دارا است و عزت مسلمانان و ذلت کفار را به دنبال دارد و دست‌بردار گناهانش شده و با این شرایط اقدام به جهاد می‌کند حتما شامل این وعدهٔ الهی است که می‌فرماید: ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾«تا گناهانتان را بر شما ببخشاید».

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در این مورد می‌گوید: «**ومن كان كثير الذنوب فأعظم دوائه الجهاد؛ فإن الله عز وجل يغفر ذنوبه كما أخبر الله في كتابه بقوله سبحانه وتعالى: ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾. ومن أراد التخلص من الحرام والتوبة ولا يمكن رده إلى أصحابه فلينفقه في سبيل الله عن أصحابه فإن ذلك طريق حسنة إلى خلاصه مع ما يحصل له من أجر الجهاد.**»[2]«هر کسی که گناهان زیادی دارد بهترین درمان برایش جهادکردن است چون‌که خداوند وعده داده که گناهانش را می‌بخشد همان‌طور که در این آیه چنین فرموده: ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾«تا گناهانتان را بر شما ببخشاید». و هرکس می‌خواهد از حرام رهایی یابد و توبه کند با جهاد برایش

---

[1]. (التوبة، ٢٤)

[2]. «مجموع الفتاوى» (٢٨/ ٤٢١)

میسر می‌شود هر کسی اموال مردم را به ناحق گرفته و نمی‌داند چگونه آن را به صاحبانش بازگرداند آن اموال را با نیت پاداش برای صاحب مال برای جهاد خرج کند که در این‌صورت هم از آن اموال حرام رهایی می‌یابد و هم پاداش جهادش را کسب خواهد کرد». و طبیعتا جهاد را نیز با این اموال تقویت می‌کند.

بنابراین وجوب جهاد به خاطر گناهکاری از مسلمانِ گناهکار ساقط نمی‌شود و همچنان بر وی واجب است و چون‌که امر به جهاد، فاسق و صالح را به طور یکسان شامل می‌شود، که پیش‌تر سخن امام شوکانی را بر جواز این امر نقل کردیم که از فاسقان بدتر که منافقانند در جهاد شرکت داشته‌اند.

بعد از این‌که از منظر شرع اطمینان یافتیم که مشارکت افراد فاسق در جهاد جایز است باید سود و زیان مشارکت شخص فاسق در جهاد را بسنجیم که آیا شرکت‌کردن یا عدم مشارکتش بهتر و نافع‌تر است و سپس اگر سود و مصلحت مشارکت شخص فاسق از زیانش بیش‌تر بود به او اجازۀ مشارکت داده می‌شود اما اگر زیان شخص فاسق بیش‌تر بود به طوری که اگر در جهاد شرکت می‌کرد دیگران را نیز به فسق و فجور دچار می‌کرد به او اجازۀ مشارکت در جهاد داده نمی‌شود.

این رأی و نظر ابن‌قدامه است که می گوید: «بر امیر مسلمانان لازم است که افراد "مُخَذِّل" را با خود به قتال نبرد، و مخذل کسی است که مردم را از نبرد بازمی‌دارد و دلسرد می‌کند و مردم را از خروج برای قتال و جهاد بازمی‌دارد و مثلا می‌گوید: گرما و سرما شدید است و سختی و مشقت بسیاری در راه است و هیچ تضمینی بر پیروزی این سپاه نیست و امثال این سخنان؛ و نباید با خودش افراد "مرجف" را همراه کند. مرجف به کسی گفته می‌شود که می‌گوید: سپاه مسلمانان هلاک شد و هیچ یاور و پشتیبانی ندارند، در مقابل کفار دوام نمی‌آورند، تعداد افراد دشمن و نیرو و پشتیبانی و مقاومت آنان خیلی زیاد است و کسی مقابلشان دوام نمی‌آورد و مانند این سخنان. و همچنین نباید جاسوسی (یا شخص مظنون به جاسوسی) که اخبار مسلمانان و نقاط ضعف مسلمانان را به دشمن می‌رساند همچنین کسی که فتنه و دشمنی ایجاد می‌کند و کسانی که فساد و خرابکاری می‌کنند (شایعه‌افکنی می‌کند) را با خود همراه کند ...»[1]

---

[1]. «المغني» لابن قدامة (١٣/ ١٥ ت التركي)[«فصل: ولا يستصحب الأمير معه مخذلا، وهو الذي يثبط الناس عن الغزو، ويزهدهم في الخروج إليه والقتال والجهاد، مثل أن يقول: الحر أو البرد شديد، والمشقة شديدة، ولا تؤمن هزيمة هذا الجيش. وأشباه هذا، ولا مرجفا، وهو الذي يقول: هلكت سرية المسلمين، ومالهم مدد، ولا طاقة لهم بالكفار، والكفار لهم قوة، ومدد، وصبر، ولا يثبت لهم أحد. ونحو هذا ولا من يعين على المسلمين بالتجسس للكفار، وإطلاعهم على عورات المسلمين، ومكاتبتهم بأخبارهم، ودلالتهم على عوراتهم، أو إيواء جواسيسهم. ولا من يوقع العداوة بين المسلمين، ويسعى بالفساد؛ لقول الله تعالى (وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ)[التوبة: ٤٦] (لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ)[التوبة: ٤٧] .ولأن هؤلاء مضرة على المسلمين، فيلزمه منعهم. وإن خرج معه أحد هؤلاء، لم يسهم له ولم يرضخ وإن أظهر عون المسلمين؛ لأنه

اینان مصداق کسانی هستند که گفتند: ﴿قَالُوا لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ﴾[1]«گفتند: «امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست» این افراد حتما پشت مسلمانان را خالی می‌کنند و از جهاد بازمی‌گردند. و همچنین هشت گروه دیگر به غیر از منافقان در قرآن ذکر شده که آن‌ها را در زمرهٔ بیماردلان به حساب آورده است و وقتی که خداوند می‌فرماید: ﴿الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾[2]«منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری بود»؛ معلوم است که دو دستهٔ متمایز هستند.(که شامل: القواعد، الخوالف، المخذل، المرجف و ...)

به عنوان مثال، شخصی از طریق رادیو یا هر رسانه‌ای خبری را از جانب دشمن می‌شنود و بلافاصله آن را بین افراد مجاهد نشر می‌کند که فلان تعداد و فلان و فلان تجهیزات را دارند و آمادهٔ هجوم شده‌اند و از این قبیل سخنان، و این شخص روحیه‌اش را از دست داده و موجب تضعیف روحیهٔ دیگران نیز می شود. خداوند نیز این وضعیت را قبول ندارد و می‌فرماید:﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾[3]«اگر آنان همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شرّ و فساد بر شما نمی‌افزودند، و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و مشغول آشفتن و گول‌زدن و برگرداندنتان از دین می‌شدند. در میانتان هم کسانی هستند که سخن ایشان را بشنوند (و دعوت تفرقه‌آمیز و فتنه‌برانگیز ایشان را بپذیرند). خداوند ستمگران را خوب می‌شناسد (و از فاسق و فاجر ایشان آگاه و از رفتار آشکار و نهانشان باخبر است). » و می‌فرماید:﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوّاً إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾[4]« هر گاه خداوند تو را (از جنگ تبوک) به سوی گروهی از آنان بازگرداند و ایشان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچ گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد) چرا که شما نخستین بار به کناره‌گیری و خانه‌نشینی خوشنود شدید، پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید (و با پیرمردان و زنان و بیماران و کودکان باشید). »

يحتمل أن يكون أظهره نفاقا، وقد ظهر دليله، فيكون مجرد ضرر، فلا يستحق مما غنموا شيئا. وإن كان الأمير أحد هؤلاء، لم يستحب الخروج معه؛ لأنه إذا منع خروجه تبعا، فمتبوعا أولى، ولأنه لا تؤمن المضرة على من صحبه»]

[1]. (البقرة، ٢٤٩)

[2]. (الأنفال، ٤٩)؛(الأحزاب، ١٢)؛(الأحزاب، ٦٠)

[3]. (التوبة، ٤٦- ٤٧)

[4]. (التوبة، ٨٣)

خلاصهٔ این مبحث این است که هرکس خودباخته و تضعیف کننده روحیه دیگران باشد یا تحت تأثیر جنگ رسانه‌ای و تبلیغاتی دشمن قرار گرفته باشد یا تفرقه و دو دستگی در صف مجاهدان ایجاد کند نباید به جبهه و جهاد اعزام شود بلکه باید از لشکر مسلمانان دور باشد. این‌گونه افراد منفعتی کم و زیانی فراوان با خود دارند. اگر امیری بنا بر مصلحت اجازهٔ مشارکت افراد فاسق را داد به این معنا نیست که نسبت به گناه و فسق این افراد بی‌تفاوت و ساکت باشد بلکه باید آنان را بر توبه‌کردن تشویق کند و آنان را نصیحت کند و زیر نظر داشته باشد و آنان را در ترک گناهان یاری دهد و اگر بر گناهانشان اصرار ورزیدند باید حد و مجازات شرعی بر آنان جاری کند و این تزکیه و تربیت در میدان و جبههٔ جهاد و مصادف با آن صورت می‌گیرد. سعدبن‌ابی‌وقاص در جنگ قادسیه حد شرب خمر را بر ابو محجن ثقفی اجرا می‌نمود.

بنابراین نباید گفته شود که فعلاً جهاد را تعطیل می‌کنیم تا این‌که مجاهدان و سربازان تزکیه و تربیت شوند و صالح و متقی گردند چون‌که تزکیه و تربیت، امر به معروف و نهی‌ازمنکر است و تا وقتی که انسان زنده است ادامه دارد و باید ما خودمان به آن پایبند باشیم و هم در تعامل با ما انجام شود و دیگران نیز ما را تذکر و هشدار دهند و نصیحتمان کنند، و تا لحظهٔ مرگ باید با نفس و شیطان مقابله کنیم و حتی در حالت احتضار نیز این مقابله با شیطان ادامه دارد و در این حالت نیز عبادت و خداپرستی باید ادامه داشته باشد همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾[1] « و پروردگارت را پرستش کن تا مرگ به سراغ تو می‌آید (و سرای فانی را وداع می‌گویی، و سرای باقی آغاز می‌گردد و پرده‌ها به کنار می‌رود و حقایق در برابر چشمانت جلوه‌گر می‌شود).».

پس احتمال دارد که مرگ فرا برسد درحالی که شخص در مراحل اولیهٔ تربیت و تزکیه باشد و اگر شخص خود را فقط مشغول تزکیه و تربیت کند پس کی اقدام به جهاد می‌کند و شاید ۱۰ سال برای این تربیت و تزکیه لازم باشد تا به مجاهد تبدیل شوی. درحالی که چنین وقتی دراختیار نداری و مجالی برای جهاد نیست و شاید مرگت فرا برسد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾[2] «(ما کتاب‌های پیشین را برای ملّت‌های گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده‌ی خود (یعنی امّت محمّدی) عطا کردیم. برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند، و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند. »

---

[1]. (الحجر، ۹۹)
[2]. (فاطر، ۳۲)

یعنی سه درجهٔ ایمانداری را بیان فرموده است: در مرحلهٔ ایمان أعرابیانه " ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ"، در ایمانداری در مرحله‌ای بالاتر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾[1]«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید.» و بالاترین مرحله که سابق‌بالخیرات است که متقیانی هستند که صفات خضوع و خشوع و اخبات و دیگر صفات والا را دارا می باشند و به عضویت حزب خداوند درآمده‌اند و تمام اتباع پیامبران علیهم‌السلام در هر مکان و زمانی شامل این سه مرحله بوده‌اند.

خلاصه:

۱- آماده‌سازی معنوی و تزکیهٔ نفس (تربیت ایمانی) واجب است و یکی از اسباب اساسی پیروزی است و گناه و سرپیچی از فرامین الله و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وسلم تأثیر منفی و سلبی دارند و سببِ اساسی هزیمت و منجر به انحطاط می‌شوند، گناه یک فرد ممکن است منجر به مجازات عمومی شود اگر نهی از منکر را ترک کنند. جهاد همراه با امیر مسلمان متقی و صالح و جماعتِ پرهیزگار و پارسا نعمتِ بزرگی است که شایسته نیست انسان مسلمان خود را از آن محروم کند.

۳-جهاد به خاطر تزکیه و تربیت، تعطیل و تاخیر نمی‌شود اما به خاطر عدم توانایی و وجود ناتوانی و ضعف به تعویق می‌افتد مخصوصا در جهاد فرض عین، و در جهاد فرض عین اگر دشمن بر سرزمین و سکنای مسلمانان یورش آورده بود، فرض جهاد بر هر چیزی مقدم می‌شود و مجالی غیر از جهادکردن باقی نمی‌ماند مانند وضعیت اکثریت مسلمانان جهان و در کوردستان نیز چنین است که مسلمانان در سرزمین خودشان هستند و کافر و مرتد با اعمال زور و فشار، حکم و قوانینِ کفر را بر مردم تحمیل کرده‌اند. تعویق فریضهٔ جهاد در چنین سرزمین‌هایی تا تکمیل مرحلهٔ تربیت و تزکیه خسارت و آسیب بیش‌تری را به بارمی‌آورد. زیرا کافر و مرتدان نیز همزمان قدرتمندتر می‌شوند؛ مثلا ما تخمین بزنیم که این مرحلهٔ تربیت ایمانی کامل ۱۰ سال را می‌طلبد در طیِ این ده سال دستگاه‌های استخباراتی خود را تقویت می‌کنند و سربازان خود را حرفه‌ای‌تر و بیشتر می‌کنند و سلاح و تجهیزات بیش‌تری از جیب مردم و بیت‌المال می‌خرند قوانین و احکام کفرآمیز بیش‌تری وضع می‌کنند و فساد و فحشا را نشر می‌دهند و سامان و دارایی ملت‌ها را بیش‌تر از پیش به غارت می‌برند، کسی که قصد دارد جهاد مسلمانان را به خاطر گذراندن مرحلهٔ تربیت ایمانی کامل عقب بیاندازد این موضوع را درک نکرده که همزمان با تربیت ایمانی مسلمانان

---

[1]. (النساء، ١٣٦)

طاغوتان نیز مقتدرتر، پیشرفته‌تر و مجهزتر می‌شوند و توانایی تخریب و ترویج فساد بیش‌تری می‌یابند. همچنین آن‌ها از عواقب فعالیت‌شان هراسی ندارند آن‌گونه که تو ترس شناسایی شدن و کشف و اسارت داری، ترس از اسارت جمعی از همکاران و اعضای جنبش که منجر به ناهماهنگی و ناهنجاری در فعالیت جنبش شود. خداوند دربارهٔ جبهه محارب ما می‌فرماید: ﴿لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾[1] «(مشرکان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند ». "لا یزال" فعلی استمراری است، یعنی همواره تلاش می‌کنند و کشتارشان متداوم است و "حتی" برای انتهای غایت است یعنی تا به هدفشان که مرتد شدنتان است نرسند به کشتار ادامه می‌دهند.

همچنین می‌فرماید: ﴿وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾[2] «یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی شوند تا آنکه از آیینشان(منهج و دید و بزرگانشان) پیروی کنی.»

این افرادی که خواهان تربیت کامل قبل از جهاد هستند خودشان را به نفهمی زده‌اند نسبت به این‌که کافران حاکم هیچ وسیله‌ای اصلاحی و اصلاحگری را در جامعه باقی نمی‌گذارند و اگر نتوانند همهٔ این ابزار و وسائل اصلاحی را از بین ببرند آن را بی محتوا و از معنا تهی می‌کنند. در بعضی اماکن اذان را به الکترونیکی تبدیل کرده‌اند مساجدی را که مسلمانان با زکات و بیت‌المال خودشان ساخته‌اند را تخریب می‌کنند و داعیان دینی با حکمِ طاغوتی زناکار و مرتد، به ۱۰ سال زندان محکوم می‌شوند و یا آنان را اعدام و ترور می‌کنند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ لاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[3] « اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشتهای (یهودیان)، و مسجدهای (مسلمانان) که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (امّا خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلّم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آیین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند، و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقّق وعده‌هایش جلوگیری نماید).»

---

[1]. (البقرة، ۲۱۷)
[2]. (البقرة، ۱۲۰)
[3]. (الحج، ٤٠)

این آیه از قانون تدافع سخن می‌گوید یعنی اگر خداوند کافران و توطئه و دسیسه‌هایشان را به وسیلهٔ جهاد برخی مسلمانان دفع نکند بدی‌ها و فسادشان چنان گسترده می‌شود که فساد تبدیل به هنجار و امری عادی می‌شود و عبادت الله کاری عجایب و هنجارشکنانه محسوب می‌شود.

ابن‌قیم رحمه‌الله در وصف اهل جهاد می‌گوید: «**المجاهدون فی سبیل الله، وهم جند الله، الذین یقیم بهم دینه ویدفع بهم بأْس أعدائه ویحفظ بهم بیضة الإسلام ویحمی لهم حوزة الدین، وهم الذین یقاتلون أعداء الله لیکون الدین کله لله وتکون کلمة الله هی العلیا، قد بذلوا أنفسهم فی محبة الله ونصر دینه وإعلاءِ کلمته ودفع أعدائه، وهم شرکاءُ لکل من یحمونه بسیوفهم فی أعمالهم التی یعملونها وإن [باتوا] فی دیارهم، ولهم مثل أُجور من عبد الله بسبب جهادهم وفتوحهم فإنهم کانوا هم السبب فیه.والشارع قد نزل المتسبب منزلة الفاعل التام فی الأجر والوزر، ولهذا کان الداعی إلی الهدی والداعی إلی الضلال لکل منهما بتسببه مثل أجر من تبعه**»[1] «آنان سربازان الله هستند کسانی هستند که خداوند دینش را بوسیلهٔ آنان اقامه کرده و آسیب دشمنانِ دینش را با آن‌ها پس می‌زند و به وسیلهٔ آنان ساحت و قلمروی اسلام را محفوظ و از دینش حراست می‌کند، آن‌ها کسانی هستند که با دشمنان الله قتال می‌کنند تا دین یکسره ازآنِ الله باشد و سیادت و سروری برای شریعت الله باشد آنان در راه محبت الله جان خود را بخشیده‌اند برای پیروزی دین و اعلای شریعتش و شکست دشمنانش، آن‌ها در اعمال نیک ساکنین حوزهٔ استحفاظی‌شان (کسانی که توسط مجاهدان حفاظت می‌شوند) سهیم هستند و این مجاهدان با شمشیر از آنان حفاظت کرده‌اند تا آن‌ها بتوانند با امنیت در سرزمین‌شان زندگی کنند، و به مانند اجر عبادت و خداپرستی‌ای که انجام می‌دهند برای مجاهدان پاداش هست چون‌که مجاهدان سبب امنیت و آرامش آن‌ها هستند. و شریعت در تعیین پاداش و مجازات، شخص مسبب را کاملا مانند فاعل در اجر و گناه به حساب آورده است و برای همین است که داعی هدایت و گمراهی در مجازات و پاداش پیروانشان (به طور برابر) سهیم هستند.»

۳-همزمان با اتمام آماده‌سازی و إعداد مادی(نفرات و سلاح و تجهیزات و بودجه ..) باید اعلان جهاد شود اگر مسلمانان به اندازهٔ قدرت و تلاش‌شان توانستند نیرو و قدرت مادی آماده کنند و به این گمان و ارزیابی رسیدند که توانایی پیروزی بر دشمن را کسب کرده‌اند و زمان و مکان و اسلوب مناسب را در پیش‌گرفته‌اند، اقدام به جهاد واجب می‌شود و نباید به خاطر تکمیل مرحلهٔ إعداد و تربیت ایمانی به تعویق بیفتد؛ زیرا این به تاخیر انداختن و تعطیل‌کردن جهاد، گناه محسوب می‌شود به شرطِ این‌که ترجیح داده باشند که نفرات

[1]. «طریق الهجرتین وباب السعادتین» [الدار السلفیة](ص۳۵۵)

کافی و سلاح مناسب و منهج و پرچم واضح و تدارکات و امکانات و بودجه مالی فراهم است و تنظیمات جنبش، ساماندهی شده و از نظر جغرافیایی و نظامی مکان و نقطهٔ شروع مساعد تعیین شده و عده‌ای از مردم برای حمایت و پشتیبانی اعلام آمادگی کرده‌اند.

این‌که خداوند به هر دو نوع إعداد، یعنی آماده‌سازی مادی و معنوی امر فرموده، برای حالتی است که توانایی برپایی جهاد وجود ندارد اما وقتی که توانایی و قابلیت برپایی جهاد موجود بود (آماده‌سازی مادی وجود داشت) جهاد برای تربیت ایمانی یا کسب علم شرعی نباید به تعویق بیفتد. زیرا تربیت معنوی و ایمانی و یا کسب علم شرعی(ای که فرض عین است) مقارن با جهاد امکان‌پذیر است.

٤-آماده‌سازی و إعداد معنوی و تربیت ایمانی، هدایت و دستوری همیشگی است که قبل از اعلام جهاد و بعد از آن باید تداوم یابد همان‌طور که امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قبل و بعد از تمکین باید ممارست شود. بهترین زمان و مکان تزکیهٔ نفس و تربیت ایمانی در میدان جهاد و معرکه است؛ زیرا تمام اعضا و فعالان عرصهٔ جهاد به طور روزمره قربت به الله را احساس می‌کنند و به عبادت و خداپرستی مشغولند و لذت معنوی حراست و تمرین و هجوم بر دشمن و قرارگرفتن در موقعیت مورد پسند خداوند را حس می‌کنند و مرگ و یاد مرگ را که از قوی‌ترین اسباب تزکیهٔ نفس و تربیت ایمانی است را در پیش‌چشم دارند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم همیشه رهنمود و توجیهات تربیتی را حتی در میدان جنگ و جهاد به اصحاب مُکَرَّمَش ارائه می‌فرمود همچنین این سیره و روش اصحاب ایشان بود و هیچ کس نگفته که در وهله‌ای جهاد را تعطیل یا تعویق کنیم تا تربیت ایمانی را تکمیل کنیم چون‌که تزکیه وتربیت ایمانی امری نامحدود است و تا زمان مرگ ادامه می‌یابد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در یکی از غزوات از کاری که خالدبن‌ولید انجام داد اعلام برائت کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ»[1] «خدایا از آنچه خالد انجام داد اعلام برائت می‌کنم».

همچنین در صحیح بخاری آمده که وقتی عبدالله‌بن‌حذافه که توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم امیر سریه‌ای تعیین شد و وقتی سربازانش در امری با او مخالفت کردند و او را خشمگین کردند، و به سربازانش امر کرد آتشی روشن کنند وداخل آتش بروند، اما آن‌ها از این کار خودداری کردند. وقتی مسئله را به عرض پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رساندند فرمود: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»[2] «اگر

---

[1]. صحيح البخاري» (٤٠٨٤)

[2]. «صحيح البخاري» (٤٠٨٥)

امر او را اطاعت می‌کردند و به میان آتش می‌رفتند دیگر هرگز از آن خارج نمی‌شدند -یعنی به آتش دوزخ نیز گرفتار می‌شدند و فرمود: در معصیت خالق و ارتکاب‌گناه، اطاعتی نیست اطاعت برای کارهای نیک است نه برای کارهای گناه و معصیت.»

یا این‌که در حدیثی دیگر آمده که به اسامةبن‌زید فرمود: «يَا أُسَامَةُ، أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ؟»[1] «ای اسامه، آیا او را با وجود این‌که لااله‌الاالله گفت کشتی؟!»

یا به ابوذر فرمود: «إِنكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»[2] «در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد»

یا این‌که در یکی از غزوات فرمود: «إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ»[3] «بی‌تردید خداوند این دین را [حتی] به وسیلهٔ انسان گناهکار نیز یاری خواهد داد».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مسیر رفت و برگشت و اثنای جهاد و یا بعد از پایان معرکه به صورت متداوم اصحاب را توجیه و رهنمود می‌فرمود. بنابراین تربیت و تزکیه در خلال جهاد مانند آهنی است که از شدت گداختگی، قرمز و نرم شده و فرصت شکل دهی یافته است.

زیرا در جریان جهاد است که قلب و درون و احساسات با نیتی پاک به خداپرستی و عبادت متعلق شده و زمینه‌ای برای تزکیه و تربیت بهتر فراهم می‌شود.

یا در جریان "إفك" که بعضی از اصحاب دچار خطا شدند و در آن سخن ناشایست گفتند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم حد قذف را بر آنان اجرا کرد، درحالی که بعضی از آنان در جنگ بدر شرکت داشت که خداوند از آنان اعلام رضایت کرده و وعدهٔ بخشش به آنان داده بود از جمله مسطح‌بن‌أثاثة رضی‌الله‌عنه که اهل بدر بود یا یکی دیگر از اصحاب مشهور به نام حسان‌بن‌ثابت که شاعر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود. اما به خاطر نقل تهمت، حد قذف را خورد. بنابراین گاهی پیش می‌آید شخصی صالح و نیکوکار،مشهور و اهل‌بهشت نیز دچار گناه می‌شود مانند مسطح‌بن‌أثاثة و حسان‌بن‌ثابت یا حاطب‌بن‌ابی‌بلتعة رضی‌الله‌عنهم اجمعین.

حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه نیز از اهل بدر بود و نامه‌ای جاسوسی برای قریش فرستاد و وقتی قضیه‌اش آشکار شد عمربن‌خطاب رضی‌الله‌عنه گفت: ای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم" اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا

---

[1]. «صحيح البخاري» (٤٠٢١)

[2]. «صحيح البخاري» (٣٠)

[3]. «صحيح البخاري» (٢٨٩٧)؛ «صحيح مسلم» (١١١)

شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»[1] «او در جنگ بدر حضور داشته، و تو چه می‌دانی شاید خداوند به کسانی که در جنگ بدر حضور داشته‌اند اطلاع دهد و بگوید: هر کاری می‌خواهید بکنید، چون گناهان شما را آمرزیده‌ام».

ابن‌حجر می‌گوید: «**إن المؤمن ولو بلغ بالصلاح أن يُقطع له بالجنة لا يُعصم من الوقوع في الذنب لأن حاطبا دخل فيمن أوجب الله لهم الجنة ووقع منه ما وقع**»[2] «مؤمن حتی اگر به حدی از صلاح برسد که بشارت به بهشت را دریافت کند، همچنان از ارتکاب گناه مصون نیست، زیرا حاطب جزو کسانی بود که الله تعالی برای آنها بهشت را ضمانت کرده بود و با این حال خطای بزرگی مرتکب شد.»

بنابراین تربیت و تزکیهٔ ایمانی همزمان با جهاد و در خلال جهاد نیز امکان‌پذیر است، به خاطر این امر جهاد به تعویق نمی‌افتد؛ زیرا تربیت ایمانی کاری نامحدود است و پایانی ندارد و مرگ مسلمانانی، درحالی فرا رسیده که مراتب تزکیه و تربیت ایمانی را طی نکرده‌اند، قلب‌ها نیز در اختیار و تحت ارادهٔ خداوند است و خداوند با حکمت و دانایی خودش قلب‌ها را بر تقوا و تزکیه پرورش می‌دهد، اگر بندگان نیز مسیر توحید و عبادت و عرفان را در پیش گرفته باشند، کی و کجا به سطحی خواهی رسید که بگویی الآن وقت وجوب جهاد است؟ براستی که این سخنی باطل و ناروا است.

۵- صداقت در دینداری و مورد اعتماد بودن (العدالة) شرط جهاد نیست، و جهاد بر فاسق و گناهکار نیز واجب است و باید مانند یک جنگاور نقش خود را ایفا کند مادامی که مشارکتش در جهاد برای مسلمانان نافع و مصلحت‌آمیز باشد اما فاسقی که خرابکار است و در صف جهاد باعث ایجاد فتنه و دودستگی و تضعیف روحیه و فساد می‌شود نباید اجازهٔ مشارکت در جهاد به او داده شود هرچند که در ظاهر نیز به تقوا آراسته باشد اگر این رفتارها از هر کسی سر بزند علاوه بر محرومیت از جهاد باید به خاطر بعضی از این رفتارها محاسبه و مجازات شود.

٦-وجود گناهکاران در صف و جبههٔ مجاهدان عیب و نقص به حساب نمی‌آیند بلکه عیب و عار این است که در صف مجاهدان به گناهکاران اجازهٔ انجام گناه داده شود و یا بر گناهانشان سکوت شود، بلکه باید مانعشان شد و این مسئولیت فرمانده است که باید اعضا و سربازانش را بر اطاعت از شریعت و دوری از عصیان و گناه تشویق کند. گناه و خطا ملازم انسانند و انسان هرچقدر هم متقی باشد از گناه و خطا در امان نیست و ناگزیر گاهی مرتکب‌شان می‌شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در دوران حیات پاکش حدود شرعی زناکار و

---

[1]. «صحيح البخاري» (٢٨٤٥)

[2]. [«فتح‌الباری»(۳۱۰/۱۲)]

قذف و شرابخوار و دزد و راهزن را بر اجتماع مسلمانان اجرا نموده و در جامعهٔ معاصر ایشان قاتل و زناکار و قاذف و شرابخوار و دزد و راهزن وجود داشت. این دلیلی است بر این‌که اگر در جامعهٔ متقی و نیکوکار تحت حاکمیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم چنین اموری رخ داده است به طریق‌الاولی در دیگر جوامع اسلامی امروزه این موارد بیش‌تر خواهد بود؛ اصحاب گاهی دچار گناهان بزرگی می‌شدند و حد بر آنان اجرا می‌شد و از گناه پاک می‌شدند و در جهاد نیز شرکت داشتند، منافقان در جهاد شرکت داشتند و کسی نمی‌گفت نباید در صف جهاد منافق و فاسق وجود داشته باشند، و قطعا در زمان ما و با شرایط موجود امروزی انتظار وقوع چنین اتفاقاتی بیش‌تر است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «لَا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ»[1] «هیچ زمانی بر شما نمی‌گذرد مگر این‌که مابعدش بدتر است».

هدف از این نکته این‌است که نباید چنین تصور شود که در اعضای جنبش جهادی نباید گناهکار و منافق وجود داشته باشد و وجود این‌گونه افراد عذر و بهانه‌ای برای ترک جهاد و عدم حمایت از مجاهدان و جنبش جهادی نیست.

۷- اگر جمع یا امیر صالح و متقی وجود نداشت، همراه با امیر فاسق و اعضا و سربازان فاسق و فاسدالنیه جهاد باید برپا شود. اگر در ناحیه‌ای جنبش جهادی متشکل از امیر صالح و اعضای نیکوکار و باتقوا وجود نداشت اما حرکت جهادی دیگری بود که امیرشان یا اعضای جنبش‌شان فاسق و گناهکار و فاسدالنیه بودند اما حراست از اسلام و زبون‌کردن دشمنان بوسیلهٔ این جماعت ممکن بود لازم است که انسان مسلمان به آنان بپیوندد و در جهاد و خیرخواهی‌شان همکاری و مشارکت داشته باشد و آنان را نصیحت کند و در گناهکاری و ستم و بدی‌هایشان سهیم نشود چون‌که همان‌طور که از ابن‌تیمیه رحمه‌الله نقل کردیم مسلمانان در چنین وضعیتی بر سر دو راهی قرار می‌گیرند. اگر مسلمانان در صف این جماعت فاسق جهاد نکنند و این جماعت تضعیف و دچار شکست شوند طرف مقابلشان پیروز می‌شود و بر مسلمانان سلطه می‌یابند که آسیب و زیانشان بر اسلام و مسلمانان از این جماعت بیش‌تر خواهد بود، بنابراین طبق قاعدهٔ فقهی که از قرآن و سنت گرفته شده به منظور دفع زیان بیش‌تر که تسلط دشمن است واجب است که این زیان کم را که حمایت و یاری جماعت فاسق است متحمل شویم. و این از قواعدی مورد اتفاق از دید اهل‌سنت و جماعت است. و خداوند متعال نیز می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾[2] «پس حد توانی‌تان از خدا پروا

---

[1]. «صحيح البخاري» (٦٦٥٧)

[2]. (التغابن، ١٦)

داشته باشید» اگر مسلمانان به بهانهٔ وجود فسق و ستم و فاسق جهاد را ترک کنند و کافران تسلط و سیطره پیدا کنند،بدون شک مسلمانان دچار گناه بزرگی شده‌اند، چون‌که کفار با داشتن قدرت و امکانات و سلطه با اعمال زور و فشار و با اموال و رسانه و فریب تمام مسلمانان را از دینشان مرتد خواهند کرد و اسلام و داعی و پیشوایان و دینداران را از بین می‌برند. خداوند می‌فرماید: ﴿لاَ يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[1] «و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند. و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود، و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود»

اگر مسلمان بتواند همراه با عده‌ای که گناهکار یا این‌که همراه با امیری که فاسق و فاجر است به جهاد برود، باید جهاد را در صف و رکاب آنان برپا کند و از بدی‌ها و گناهانشان دوری کند و نباید در انجام معصیت و گناه آنان را یاری کند و باید همواره آنان را نصیحت کند و تقوای الهی و قیامت را به آنان گوشزد کند، به امید این‌که آنان نیز اصلاح شوند و به شریعت ملتزم شوند.

امام ابن‌تیمیه می‌گوید: «**فإذا تعذر إقامة الواجبات من العلم والجهاد وغير ذلك إلا بمن فيه بدعة مضرتها دون مضرة ترك ذلك الواجب: كان تحصيل مصلحة الواجب مع مفسدة مرجوحة معه خيرا من العكس، ولهذا كان الكلام في هذه المسائل فيه تفصيل**»[2]«اگر واجبات علم و جهاد و ... تنها از طریق مبتدعان انجام می‌گرفت مادامی که بدعت‌شان زیان‌بخش تر از ترک علم و جهاد نبود، باید همراهشان جهاد انجام شود و باید از طریق آن مبتدعان ادای واجبات صورت گیرد، چون‌که تحصیل مصلحتی واجب همراه با آنان حاصل می‌شود بر رها کردنشان و حصول مفسده و زیانی بزرگ‌تر از بدعت‌شان(یعنی کفر) مقدم است ، و به همین خاطر است که این مبحث به تفصیلات بیش‌تری نیاز دارد».

امام شاطبی می‌گوید: «**وكذلك الجهاد مع ولاة الجور قال العلماء بجوازه، قال مالك: "لو ترك ذلك كان ضررا على المسلمين، فالجهاد ضروري، والوالي فيه ضروري، والعدالة فيه مكملة للضرورة، والمكمل إذا عاد للأصل بالإبطال، لم يعتبر، ولذلك جاء الأمر بالجهاد مع ولاة الجور**»[3]«علما گفته‌اند جهاد در زیر پرچم والی ستمکار جایز است امام

---

[1]. (البقرة، ۲۱۷)

[2]. «مجموع الفتاوى» (۲۸/ ۲۱۲)

[3]. «الموافقات» (۲/ ۲۷):

مالك می‌گوید اگر جهاد با چنین والیانی ترک شود باعث ایجاد زیان و آسیب به مسلمانان می‌شود جهاد ضروری است و بودن امیر در جهاد نیز ضروری است و عدالت (دینداری صادقانه و تقوا) در اینجا شرط کمال است و نه شرط اصل، و هر گاه شرط کمال به ابطال اصل بینجامد، دیگر اعتبار نخواهد داشت.»

امام ابن‌حزم در المَحلّیٰ می‌گوید: «**ولا إثم بعد الكفر أعظم من إثم من نهى عن جهاد الكفار وأمر بإسلام حريم المسلمين [إليهم] من أجل فسق رجل مسلم لا يحاسب غيره بفسقه؟**»[1] «بعد از کفر هیچ گناهی بزرگ‌تر از منع جهاد با کفار وجود ندارد چنین کسی می‌خواهد زنان مسلمانان را تسلیم کفار کند (چرا؟) چون امیری فاسق جهاد را برپا نموده و این‌ها این جهاد را قبول ندارند، درحالی که هیچ‌کسی از مسلمانان به خاطر فسق امیر محاسبه نمی‌شود».

اگر کسی در خفا شراب نوشیده و فاسق گشته درحالی که فرماندۀ جبهۀ مسلمانان است و به دشمن آسیب می‌زند و دشمن را دفع می‌کند و شریعت و حدود شرعی زیر سلطۀ او اجرا می‌گردد، این شرایط بهتر است یا این‌که پشت این امیر را خالی کنیم و در صف و رکاب او جهاد نکنیم و با این‌کار باعث تسلط یافتن کافران و مرتدان بشویم.

امیر فاسقی که اینجا مد نظر است امیری است که زیان گناهانش به خودش باز می‌گردد و گناهانش به حد کفر نرسیده است.

برادران عزیزم!!

برایتان مشخص گردید که تعطیل‌کردن جهاد به بهانۀ کسب علم شرعی (که دید مدخلی‌هاست) یا به بهانۀ تکمیل تزکیۀ نفس و تقوا و دینداری (که دید اخوانی‌هاست)، سخنان بی اساسی هستند و التزام مسلمانان به این دو بهانه، باعث تضعیف مسلمانان و تقویت تسلط کفار و انحطاط اسلام و مسلمانان و هتک حرمت مقدساتشان و ترویج بی‌دینی و فساد در جوامع اسلامی می‌شود، آنچه امروزه در بسیاری از بلاد اسلامی مشاهده می‌کنیم. همان‌طور که در رد شبهۀ شیخ آلبانی گفتیم کسب علوم شرعی و تزکیه و تربیت ایمانی حق و روا هستند و هیچ کس اهمیت این دو موضوع را انکار نمی‌کند و ما نیز به اهمیت آن واقف هستیم و از وجود و پیشرفت این دو امر حمایت می‌کنیم اما نباید بهانه‌ای برای ترک جهاد شود. با درنظر گرفتن این مسئله که در این‌باره ذکر کردیم و تاکید و تکرارش می‌کنیم:

اول: علم شرعی و تربیت و تزکیه شرط وجوب جهاد نیستند، نباید به بهانۀ طلب علم شرعی و تزکیه و تربیت ایمانی مانع مشارکت کسی در جهاد شویم مگر این‌که منظور از کسب علم، دانستن و فراگیری علومی

---

[1]. «المحلی بالآثار» (۵/ ۳۵۲):

شرعی‌ای باشد که برای جهادکردن فرض عین است مانند دانستن شرعی بودن جهادش یا شناخت پرچم و جماعتی که با آنان به جهاد مشغول خواهد شد و شناخت اهداف و شناخت میزان کارآمدی عمل جهادی که در آن مشارکت دارد و ...

دوم: راه رستگاری و نجات از ذلت و زبونی امروزه که مسلمانان بدان دچار شده‌اند **جهاد است و بس.**

مطابق آنچه که درحدیث ثوبان آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا»، فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمُ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ»، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا، وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»»[1] «زمانی فرا می‌رسد که ملل [جهان] بر شما هجوم می‌آورند، آن گونه که گرسنگان به ظرفِ غذا حمله‌ور می‌شوند! یارانش گفتند: ای رسول خدا! به خاطر این‌که در آن روز تعدادمان کم خواهد بود؟! پیامبر فرمود: «آن زمان تعداد شما فراوان است، اما مانند کف روی آب هستید و خداوند هیبتتان را از قلب دشمنانتان خارج می‌سازد و ضعف و سستی، وجودتان را در بر می‌گیرد». گفتند: ای رسول خدا! ضعف و سستی چیست؟ فرمود: «دل‌سپردن به دنیا و ناپسند شمردن مرگ».

ابن‌عمر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت کرده که می‌فرماید: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ، وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ، وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ»[2] «هرگاه به صورت عینه(نوعی معاملهٔ ربوی) معامله کردید، و دم گاوها را گرفتید (به دامداری) و به کشت و زرع مشغول شدید و جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره می‌کند که تا به دینتان بازنگردید آن را از شما برنمی‌دارد»

و امروزه جهاد بر اکثریت مسلمانان واجب شده که باید علیه حاکمان مرتد برپا شود.

کسب علم شرعی و تزکیه و تربیت ایمانی بخشی از إعداد و آماده‌سازی برای جهاد است تا عده‌ای مسلمان راستین و دیندار و متقی و آگاه به شریعت با غیرت و شهامت تبدیل به کارگروه جنبشی جهادی شوند.

---

[1]. «سنن أبي داود» (٤٢٩٧)«مسند أحمد» (٢٢٣٩٧)«سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها» (٩٥٨)

[2]. «مسند أحمد» (٥٥٦٢)؛ «سنن أبي داود» (٣٤٦٢)؛ «سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها» (١١)

کسب علم شرعی و تزکیه و تربیت ایمانی بدون درپیش‌گرفتن جهاد، راه سرافرازی و پیروزی نیست. بلکه باید این علم شرعی و تزکیه و تربیت ایمانی همگی برای تشکیل حرکت و جنبش جهادی بکار گرفته شود تا بتوانیم غربت اسلام را به وسیلهٔ آن رفع کنیم.

از خداوند خواهانیم که ما را یاری دهد و دل و درون‌هایمان را متحد سازد و غیرت و شهامت‌مان را برای پاسداری دینش برانگیزد و دینداری و تقوایمان را مستحکم کند و ما را به به عنوان ادات و اسباب قَدرخویش برای نصرت و پیروزی دین قرار دهد.

أقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم و جزاكم الله خيرا والسلام عليكم و رحمة الله وبركاته

الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ﴾[الأنفال: ٦٠]

«برای (مبارزه‌ی با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیرو (ی مادی [سلاح و تیراندازی] و نیروی معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمنِ الله و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و الله آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه الله (از جمله تجهیزات جنگی و تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.»

روزی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر منبر بودند و این آیه را خواندند و به دنبال آن تفسیر کلمهٔ "قوة" را فرمودند:

«أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ، أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ»[صحیح‌مسلم]

«بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است، بدانید و هشیار باشید که قدرت همان تیراندازی است».

